☆(کتاب)☆

(مصائب النواصب)

(در رد نواقض الروافض)

(تالیف)

قاضی سید نورالله شوشتری

شهید سنه ۱۰۱۹ قمری هجری

« ترجمه »

آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی نجفی

متوفی سنه ۱۳۳٤ قمری هجری

(نگارش وحواشی)

(آقای مرتضی مدرسی چهاردهی)

بسرمایهٔ :

آقای حاج سید احمد کتابچی مدیر

کتابفروشی وچاپخانهٔ اسلامیه

(تهران - خیابان بوذرجمهری)

تلفن ٦٩٦٦

چاپخانهٔ اسلامیه

۲۹/۵/۴۱

﴿ کتاب ﴾

مصائب النواصب

(در رد نواقض الروافض)

(تالیف)

قاضی سید نورالله شوشتری

شهید سنه ۱۰۱۹ قمری هجری

« ترجمه »

آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهار دهی نجفی

متوفی سنه ۱۳۳۴ قمری هجری

(نگارش وحواشی)

(آقای مرتضی مدرسی چهاردهی)

بسرمایهٔ :

آقای حاج سید احمد کتابچی مدیر

کتابفروشی وچاپخانهٔ اسلامیه

(تهران - خیابان بوذرجمهری)

تلفن ۶۹۶۶

چاپخانهٔ اسلامیه

فهرست مندرجات



بسمه تعالی

سر آغاز

خدا رحمت کناد استاد علامه بزرگوار ما شیخ محمد جواد بلاغی مولف کتاب بسیار نفیس آلاء الرحمن وسایر کتابهای دیگر که افتخار شاگردی او را تقریباً درهفت سال اخیر عمر گرانبهایش درنجف اشرف داشتم نکات ودقایق علم کلام اسلامی وملل ونحل رابهتر ازهمه آشنا وعالم بود دریکی ازمجالس بحث‌خود گفت‌تاریخ ادیانیکه فرنگیان مینوبسند ازبرای آنست که مردم رابه بیدینی دعوت کنند برخلاف تاریخ ملل ونحلی که دانشمندان اسلامی تالیف نمودند جامعه را بتوحید دعوت نمودند:

براستی یکی ازشیرین‌ترین مباحث علم کلام اسلامی بحث درمسئله امامت است که از لحاظ تاریخی وآشنا شدن باوضاع واحوال عصر نبی‌ص م وخلفای راشدین باید مورد دقت ومطالعه قرارداد وقاضی‌نورالله شوشتری یکی ازدانشمندان مشهور دراین‌رشته کتابهای مهم ازخود بیادگار گذاشت که مورد توجه ودقت فضلا وهوشمندان قرار گرفت وکتاب حاضر یکی ازآنها است که‌در برابر انتقادات تند وسخت کتاب نواقض الروافض میرمخدوم شریفی وزیر شاه‌اسمعیل ثانی صفوی تالیف وبنام‌مصائب النواصب نامیده شده و جد بزرگوارم کتاب را بفارسی ترجمه نموده بود ومتاسفانه درترجمه فارسی آن بعضی جملات غیر مانوس دیده میشد واز طرفی هم باصل کتاب که عربی بود دسترس نداشتم بازحمات بسیاری سوادی ازآن برداشته وبامختصر اصلاحاتی بچاپ رسانیدم

تاصفحه هفتادکتاب‌را که مشغول چاپ بودیم حضرت آقای‌شیخ الاسلام مجتهد معروف زنجانی که از مشاهیر دانشمندان متتبع معاصرند کتاب عربی مصائب النواصب را اززنجان برای نگارنده بطهران فرستادند تاآخر ترجمه مصائب رابا اصل عربی آن تطبیق واصلاح نموده وبچاپ رسید وچون نسخه عربی آن هم منحصر بفرد و ترجمه بعضی عبارات آنهم مبهم بود قطعاً دچار بعضی از نارسائی عبارت شده که بنام غلط نامه درآخر کتاب قرار دادیم دراین کتاب بسیاری ازمواد ودقایق تاریخی و کلامی‌را درهیچیك از کتابهای دیگرآن موضوعاترا متعرض‌نشدند دربردارد مانند سوزاندن استخوانهای قاضی بیضاوی و عین القضاة همدانی که ارزش تاریخی دارد و نویسنده ناچیز این سطور هم شرح احوال و آثار مولف نواقض وقاضی نور الله

شوشتری مولف‌مصائب وشرح‌احوال آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهی مترجم آن‌را درمقدمه کتاب قرار داده ودر بعضی موارد پاورقی هائی اضافه نموده که‌از لحاظ تاریخ شیعه‌امامیه شاید مفیدباشد وپس‌ازترجمه ونشر کتاب‌خاطرات سید جمال الدین افغانی دست بکار تصحیح‌ونگارش وحواشی ترجمه مصائب النواصب‌شدم واینك کتاب مزبور که‌بهمت وسرمایه جناب‌آقای‌حاج‌سید احمد کتابچی مدیر وصاحب کتابفروشی معروف اسلامیه بچاپ رسید به پیشگاه هوشمندان و دانشمندان اسلامی تقدیم میدارد .

بدیهی‌است امروز خطر مادی‌گری جهان توحیدرا سخت به‌لرزه درآورده و بایدهمه درباره دعوت به‌یکتا پرستی کوشیده وازاختلافات فرقهٔ وانشعابات گوناگون مذهبی دست برداشته وبنام اتحاد عالم اسلامی یا جبهه توحید در برابر خطر الحاد مبارزه نمائیم .

ولی ازلحاظ تاریخی مسئله امامت و مذهب شیعه امامیه را که در حدود صد ملیون نفر درجهان پیروان دارد نباید ندیده‌گرفته وندانیم شیعه چه‌گوید ودیگران درباره ما چگونه قضاوت‌میکنند وازلحاظ منطق تاریخی درتاریخ صدر اسلام وآشنا شدن باحوال واوضاع فرق اسلامی نشرکتاب حاضر را لازم دانستیم تابدانند که شیعیان هم ازفرقه ناجیه خودرا دانسته واستدلال علمی وتاریخی برای خـود دارند که‌شایان دقت وتوجه میباشند

البته نباید اختلافات را دامن زده وجنگ داخلی را آغاز کنیم چه همه خدای یگانه را پرستش نموده وپیرو قرآن وکعبه میباشیم و باید دست اتحاد داده وشعار خود را این جمله قرار دهیم :

لا اله الا الله ــ محمد رسول الله (ص)

طهران بتاریخ نیمه شعبان هزار وسیصد وشصت‌وچهار هجری قمری

(مرتضی مدرسی چهاردهی)



شرح احوال و آثار

میرزا مخدوم شریفی

در کتاب تاریخ روضة الصفویه در باره میرزا مخدوم چنین نوشته شده است

شاه اسمعیل داخل دارالسلطنه قزوین شده برسریر خلافت متمکن گردید وزارت دیوان اعلا را بمیرزا مخدوم شریفی که معلم خاصه بود مفوض داشت و بی اراده وقوف آنجناب هیچ امری نیفتاد مقرون نمیداشت ودر خدمتش زمان سلطنت باستفاده وتعلیم علوم مشغول بوده صدماتیکه از آن پادشاه متهور بخلاف آباء و اجداد وعظام کرام بفعل آمده جمله ازاضلال وی منتشی میدانستند وچون خاطر خطیر پادشاه جلیل‌شاه اسمعیل ازهلاك شاهزادگان مرحوم بیگناه فراغت یافت‌همت والا نهمت وی چنان متقاضی گردید که‌تسخیر معمور عالم نموده چون اسکندر و امیر تیمور کورکان نامی برصفحه روزگار یادگار گذارد واین مطلب عظمی مدتی درخاطر خطیر مسطور داشته باظهار آن لب نگشود تا وقتیکه باعتقاد همایونش پادشاهی وی استقراری یافته‌ازهیچ محل‌گمان نقصی بدولت خود راه‌نمیبرد نخست درخلوتی میرزای مخدوم شریفی را که منصب جلیل القدر وزارت بوی متعلق بود طلبداشته غشاوه استشار ازچهره شاهد خلوت نشین ضمیر خویش رفع نموده درین باب قرعه مشورت برصفحه خاطرش کشیده ازرای وی استکشاف نمود پس از آن تقریر نمود که‌اسکندر رومی‌بمعاضدت رای صایب ارسطو اقالیم سبعه درزیر فرمان کشیده تا انقراض زمان نامش برصفحه لیل و نهار پایداراست وامیر تیمور کورکان را اقبال رهبری نموده رای کوتاه شدن وی موافق تقدیر افتاده برمراد و مطلب خویش کامکار گردید الحال آنچه اسکندر وامیر تیمور بعمل آورده روزگارمساعدت نماید از صدمه تیغ جهان کشای مبارزان قزلباش واقبال دودمان علیه مکان صفویه ازفوت بفعل میتوان آمد ازهیبت اما این کاریست بزرگ وبیوساطت تدبیر واندیشه نیکو صایب ارسطو فطنتی متمشی نیگردد ووجه درهر باب ازین مقدمات نخست فکر صایب تدبیر مدبر مقدم نیکو واولی است وآنگاه زیرك صدور براه فضل بی تکلف آنچه متعلق باندیشه صایب تدبیرست درعهده رای صوابنمای اوستادیست‌وانچه موقوف برفعل وعمل آن‌برجد واجتهاد غازیان دلاور ومبارزان غضنفر اثر قزلباش ودرازی آن ملاطفت واحسان وبذل نمودن خزاین واموال درعهده متصدی این امر وبسیاری ازاین امور سفسطه وهمه تقزیر نموده خویش رادر تدبیر اسکندر خدمت

افادت پناهی ارسطو گمان نزد میرزای مخدوم شریفی بعداز استماع این مقالات متامل گشته ازجد واجتهاد پادشاه زمان متفرس بهمت عالیش گردیده گاهی عارضه سودا و مالیخولیان گمان میبرد ازروی منقولست که قتل شاهزادگان بیگناه نیز ستایش این فکر واندیشه بود پس از آن معروض داشت که در زمان اسکندر وامیر تیمور گورکان درمیان اهل عالم مخالفت مذهبی موجودنبوده ودرین زمان مذهب حق ائمه اثنی عشری مذهب اکثری اهل ایران است وآباء اجداد عظام شما باعلان آشکار و ترویج آن موفق گشته‌اند واکثر عالمیان برمذهب اهل سنت وجماعت مفطورند و براعتقاد آشکار مذموم خود تمیز راسخ وغالی بنوعی که بقتل رضا میدهند و بتفسیر مذهب راضی نمیشوند وچون پادشاه جهان میباشد جهان گیری کردند جمله عالـم اجتهاد همایون رابر ترویج مذهب ائمه اثنی عشریه نموده ذکور واناث عالمیان تـا جان در بدن دارند بواسطه تعصب مذهب کوشش خواهند نمود بالجمله این مطلب عظمی باختیار دوکار متمشی میگردد ویکی آنکه هرجا بتصرف دولت ابدی درآید قتل عام نمایند ودیگر تفسیرمذهب هر کدام مختار پادشاه جهان است هرآینه صواب آنست پادشاه گیتی ستان این مقدمات بسمع همایون جای داده بمیزان اندیشه بسنجید وباز از رای ملازمان میرسد براستکشاف یکی ازاین دوکار نمود مرتبه دیگر میر مدبر برمتکلم فرمود که قتل عالمی ممکن نیست ومذهب امر است قلبی میشاید که پادشاه دیندار مذهب حق ائمه اظهار پنهان داشته باعلان شعار مذهب اهل سنت و جماعت فرماید وبعد ازحصول مطلب که اقتـدار واستظهار سلطنت مضاعف گشته بنوعی که وقت اقتضا کند باز در ترویج مشیعین کوشیده رایت ولای ائمه اظهار بذروه فلك دوار رسانند چه هر گاه خبر تغییر مذهـب درممالك انتشار یابد قلوب اهل جهان حایل بمحبت وداد خسرو باعدل وداد گشته درخلاف ستیزه نخواهنددر ملازید اکثر شرذمه قلیلی از اهل دولت بنابر حفظ فرماندهی و خواهش ملك رانی بمخالفت برخیزد دفع ایشان باسهل وجوه نیز میپذیرد ومطلب پادشاه جهانگیر باسهل وجوه نیز خواهد پذیرفت پادشاه نوجوان را این اندیشه آسان موافق طبع اشرف اوفتاد بمضمون آنکه افسون دیو در دلهای کج میرود چون کفش در پای کـج بر تمشیت این وسوسه شیطانی خاطر قرار داده صباحی که آفتاب چهان کرد عالم ظلمانی رالباس نورانی بخشیده خلاف آن پادشاه جهان قلوب نورانی کسوت ظلمانی اندوخته اعیان سپاه ومقربان درگاه راطلب فرمود غشاوه استتار ازچهره نازیباشاهد مطلب خویش کشف نموده اطاعت وتبعیت ایشانرا دراین باب طالب میشود و آن جماعت چون سطوت وپاس پادشاه خویش اندیشه ناك بودند به لا ونعم زبان نمیگشودند

وهم درآن روز حکم برفع ولعن وطعن مخالفان دین امامیه نموده فرمان قضاجریان صادر گردید که‌تبرائیان ومداحان علی ابن ابی طالب ع من بعد سب ولعن شتم و خلفای ثلثه وآنانی که‌شیعه سب ایشان جایز میدارند برزبان نیاورند واحدی زبان بان نگشایند واز هر کس لعن وطعن صادر گردد تیغ بندان استان خلاف سرش از تن جدا سازند وبر آنموجب‌فرامین مطاعة مرقوم‌کلك تدبیر واندیشه گردیده بممالك فارس وعراق و کرمان وخراسان وآذربایجان قورچیان بهرام صولت محمول آن فرامین روان گردیدند وشیعیان علی‌ابن ابیطالب ع را از استماع این مقال حرمان و حلال روی‌داده اکثر ایران درلباس سوکواری قرین نوحه و زاری بسر بردند مناظره قدوة السعادة میر مرتضای طباطبا که‌در آن وقت بامیرزای مخدوم شریفی بعمل آمده ودر بحث امامت دست ازحجت کشیده بمباهله قرار داده و ازین جهت بمیر مباهله اشتهاریافته تاحال اولاد ایشان‌رانیز باسم میتامند در بوقوع‌آمده اثر مباهله وی برعالمیان ظاهر گردیده

در ۱۳ رمضان المبارك السنه ست‌وثمانین وتسع مأة ازاین جهان فانی بمقام جاودانی انتقال فرمود «۱»

عالم آرای عباسی درفصل مشایخ وعلماء وفضلاء خاصه چنین نوشت :

ولد میرسد شریف شیرازی ودختر زاده قاضی جهان وزیر سیفی حسن قزوینی بود درگاه معلی بسر میبرد صاحب فضل وکمال بود وفهم فطرت عالی داشت مفسر ومحدث خوب بسیارخوش محاوره بود وعظ راخوب‌میگفت واکثر اوقات ایام متبرك در مسجد حیدریه قزوین قرب جوارخانه خود بگفتن وعظ اشتغال نموده جمعیتی عظیم درپای منبر وعظ اومیشد چون تهمت الود تسنن بود از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده توجه والتفاتی نمیافت اما بعضی اوقات پرتو توجه والتفات شاه زاده عالمیان شهزاده پریخان خانم بجهت قرب جوار همسایگی وبرجناب احوالش می تافت در زمان اسمعیل میرزا اعتبار تمام یافته نصف صدارت باو تفویض یافت اما بجهت غلوی که‌در مذهب تسنن مینمود وبملاحظه ومحابا پرده ازروی کار برداشته بود مغضوب گردید چنانچه درمحل خود مرقوم میگردد .

ودر ذکر بعضی سوانح وحالات امام سلطنت اسمعیل میرزا تاوفات او در عالم آرای عباسی نکات دقیق درباره میر مخدوم نوشته‌اند که‌عینا دراینجا نقل میشود :

۱ـ نسخه کتاب روضة الصفویه که قدیم‌ترین تاریخ دوره صفوی است متعلق بکتابخانه آقای جعفر سلطان القرائی تبریزی.

ازاطوار اسمعیل میرزا وسخنانیکه ازعقاید شیعه درپرده میگفت مردمان او را در تشیع سنت اعتقاد یافته کمال تسنن باو بردند سبب مظنه اول آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده بجهت رفع دغدغه برسبیل تحقیق واعلا بعلماء اسلام که در ملازمت او بودند خصوصاً خواجه افضل ترکه اظهار نمود که آیا طایفه شیعه بچه دلیل طعن ولعن قوم محترم رسول خدایرا جایز داشته‌اند حال آنکه ایات عصمت و وطهارت در شان او نازل گشته وشرف فراش آنحضرت دریافته و خلوات صحیحه بفعل آمده‌محبوبه آنحضرت بوده‌وصاحب فراش ومحبوبه آنروز بود باکمال عصمت چگونه مستحق میزان عقوبات اخرت باشد وآنچه در بصره میانه او وحضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع باغوا وتحریك طلحه وزبیر صدور یافت حضرت امیر المومنین ع آنرا بضعف رای ونقصان عقل که زنان رامیباشد حمل نموده ازو عفو کرد دلیل آنکه اورا معزز ومحترم بمدینه فرستاده بملاحظه حرمت رسول خدا ص اورا طعن نکرد وچند منزل آنحضرت وحضرت حسین بتشییع اوقدم رنجه فرمودند وطعن باو کردن همانا راجع بآن سرور میشود علما شیعه درین باب چه میگویند واینحکایات رادر چند مجلس بعضی اوقات بکنایه وبعضی اوقات صریحا اظهار کرد علماء درمقام معارضه وجواب شافی برنیامده درهر مرتبه مناسب‌مقام درپرده حکایات میگفتند میرزا مخدوم شریفی که درزمان شاه جنت مکان تهمت زده تسنن بودموید قول اسمعیل میرزا دلائل گفته روز بروز مورد تربیت گشت و از پرده بیرون آمده درتقویت مذهب اهل سنت وجماعت ورفع‌طعن ولعن خلفاء ثلثه باعلماء شیعه مباحثات ومناظرات مینمود وعلما اکثراوقات اغماض‌نموده کمتر طرف بحث اومیشدندروزی اسمعیل میرزا ببلغار خلیفه که‌نور علی خلیفه‌نام داشت باسم پدر مشهور بود وچنانچه درفوق مذکور شد بمنصب والا خلفای معزز سر بلند شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی زوجه ترا درمجمع نام برد ودشنام دهد ترا بد میآید یانه جوابداده بود که‌بلی گفت پس چگونه مردمان حرم محترم رسول خدارا لعن میکنند بلغار خلیفه درجواب گفت که‌دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خداونفرین است هرکس رانفرین کرده کار اورا بخدا حواله نمایند قصوری ندارد اسمعیل میرزا پرسید که مرد ترك ساده لوحی این حکایت راچه کس بتو تعلیم داده گفت درزمان شاه جنت مکان ازعلماء شنیده‌ام خوش گویان بعرض رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل ازین درديوان شاهی درحضور سطان ابراهیم میرزا میانه علماء این حکایت مذکور شد میرسد حسین مجتهد وخواجه افضل باو خاطر نشان کردند ازینمعنی برآشفته باعث‌غضب اوشد وبقورچیان وصوفیان اشاره کرد که‌خلیفه

بمرشد کامل دروغ گوید مستحق عفو نیست صوفیان هجوم نموره چندان لگد براو زدند که ازحیات نومید شد همه کس راگمان آن شد که فوت شده جسدش را در نمدی پیچیده بمنزل بردند که دفن نمایند اتفاقاً بعد از لحظه بهوش آمد و بعد ازدو سه ماه قوت حرکت یافت اسمعیل میرزا منصب اورا بـده ده خلفاء استاجلو داد و زبان اعتراض برعلما دراز کرده گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته به امثال این سخنان شناعت آمیز عقیده قزلباش رانسبت بـمـن فاسد میکرد وبشیادی و سالوسی پدرم را بازی میداده بودند من ازیشان بازی نمیخورم وسخنان ناشایست نسبت بعلماء خصوصا میرسد حسین مجتهد واسترابادیان یقین التشیع اند میگفت علی رغم ایشان حکم کرد که رسم تبرا در کوچها ومحلات مسلوب بوده من بعد ترك آن امر نمایند ومیگفت باطبقه تبرای که لعن راسرمایه معاش ساخته انـد صفای نیـست وازعلماء جمعیکه تهمت زده تسنن بودند سید میرزا مخدوم شریفی وعلامه العلمائی مولانا میرزا جان شیرازی و میر مخدوم لاله مورد تربیت و نوازش گشتند میرزا شریفی بعضی اوقات وعظ میگفت باسمعیل میرزا عرض کرد که تبرائیان در مجلس وعظ تبرا کرده نسبت بمن کنایه آمیزی گویند اسمعیل میرزا ودوازده نفر قورچی را تعیین نمودند که درمجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان تبرا گشاید تنبیه وتادیب نمایند درشـ جمعه ازجمعات مجلس وعظ انعقاد یافته درآخر مجلس درویش قنبـر تبرای این بیت خواند که

« علی وآل علی رازجان ودل صلوات　　که دشمنان علی رامدام لعنت باد

میرزا مخدوم حمل برکنایه کرده اند که بر شرافت قورچیـان اورا کتـك بسیار زده سرش راچند جاشکسته ازوقوع اینحال شیعیانرا اشك حسرت ازدیده ها باریدن گرفت واز ظهور این مقدمات گمان مردم در باره اسمعیل میرزا بیشتر از پیشتر شد واین گفتگو درمیان خلایق افتاده باطنازیان تشنیع دراز کردند وعقاید قزلباش ازو فی الجمله نقصان پذیرفت اما کسی را جرات آن نبود که ازین مقـوله حکایتی تواند گفت و اسمعیل میرزا بهمه علما بر مظنه شده بمیر سید حسین مجتهد ومیر سید علی خطیب استرابادیان که در تشیع تبرا غلو داشتند بیشتر ازدیگران بی التفاتی اظهار کرده بعضی راازاردو اخراج کرد و کتب علمی میر سید حسین رافرمود که مهر کردند واورا از منزلیکه داشت بیـرون کرده خانه اورا نزول دادندومبلغی نذر علما وصلحاء اهل اسلام نموده بود که در مدت العمر بعشره مبشره لعن نکرده باشند میرزا مخدوم تفحص این قسم مردم میکرده بسیاری ازاهل طمع تهمت تسنن برخود نهادند اما مقبول نیفتاد جمعی ازمستحقان قزوین اسامی را بقلم

دادند که در مدت عمر زبان بلعن اصحات خصوصا عشره مبشره نگشوده اند چون از اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب بوده اند واحتمال آن داشت که ازآن طبقه جمعی مانده باشند میرزا مخدوم تصدیق ادعاء ایشان کرده وجوه نذری راکه قریب بدویست تومان بود بانجماعت دادند اما درآن‌زمان نواب سکندر شأن مسترد گشته پس گرفتند و بجز بد نامی تسنن نقدی در کیسه اعتبار ایشان نماند بالجمله میانه مردم از ترك وتاجیك قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام دارد واز سطوت وصلابتیکه داشت احدیرا حد یارای‌آن نبود که‌زبان باظهار گشاد وبعضی ازعلماء در زمان شاه جنت مکان درتبرا غلو داشتند وبیان شیوه را مرعی داشتند خفیف وبی اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشتند و بی طلب بخدمت نمیتوانستند آمد وبعضی دیگر که‌از روی عقل ومتانت سلوك نموده درپرده حکایت میگفتند بتحقیق خواجه افضل ترکه راه تردد در مجلس او داشتند اما روزی در اثنای محاوره گفتگو مذهب درحق ائمه‌اثنی عشر ع وبطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیدند غایتش ازلعن ومخالفت اصحاب ساکت بوده از آن مقوله حرفی نمیگفتند و برخی بهزار وقوع این مقدمات استبعاد نموده جمله مصلحتهای پادشاهی وتالیف قلوب طوایف‌ایام میکردند واما داعیان قزلباش خود مطلقااحتمال نمیدادند که اینصورت وقوع داشته باشد تاآنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن ونوشتن درمساجد حرام است و در و دیوار مساجد قزوین مملو از شعر عاشقانه است که‌مردم نوشته‌اند اسمعیل میرزا میر زین العابدین محتسب که شبرا باوجود تشبیم فطری همیشه مزاج کوهی میکرد فرمود که‌بمساجد رفته شعر راازسقف‌ها وجدار مساجد محو نماید اومساجدرفته بجهت تسلی خاطر اسمعیل‌میرزا اسم سامی حضرت امیر المومنین ع واشعار مدح ومناقب حضرات ائمه معصومین ص رانیز تمام حك کرد اینصورت نیز برطبایع گران آمده این گفتگو ازافواع والسنه عوام بمیان اتراك؛ افتاده بعضی امر واعیان بتقریبی دردرگاه بال سعادت آبادمذکور ساختند که مردم در مذهب مرشد وولی نعمت ما که خلفا صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی وازاولاد علی ابن ابی طالب ع واکمل‌سخنان عجیب غریب میگویند واورا بدوستی معاندان شاه مردان متهم میدارند حاشا که چنین باشد نمیدانم که سبب گفتگوی مردم درین باب چیست وچه روی داده که مردم را این مظنه شده ودرطریق اخلاص وصوفیگری مارا مشگلی افتاده وجرأت آن نداریم که ازخدمت مرشد کامل استدعای حل مشکل خود نمائیم بعضی سفید ریشان وعقلا میگفتند که این مقدمه درآئین ارادت قزلباش نسبت باین خانواده کفر است چرا احتمال مظنه

میباید داد واگر بعضی امور ازجانب اشرف بظهور آمده باشد سبب طعن بدگویان شد بیمصلحتی نیست لب ازین گفتگو بستن اولی است زیرا که مابندگانرا اظهار این بمعنی درخدمت پادشاه کمال بی ادبی ودرطریق صوفیگری طالبانرا بگفته و کردار مرشد اعتراض کردن خلاف ارادت وشیوه پیرو مرید است وچه کس راحد ویارای آنست که این سوال تواند کرد وعدی خلیفه تکلو که ازصوفیان ومعتقدان اسمعیل میرزا بود ونوازش وتربیت او از کمال و ارادتی که داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته باشد واگر خواهید خاطر شما اطمینان یابد جمعی غازیان و صوفیان امیر خانرا که ازامر بزرك است پیش انداخته نظر همایون آید من با آنحضرت حرف زده التماس حل مشکل وی نمایم بعضی ازمزاج گویان عزت طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت پادشاه رسانیده درخلوت معروض داشتند که جمعی ازامراء ترکمان وتکلو که سر کرده ایشان امیرخان وارد وخلیفه اند باهم اتفاق نموده میگویند که پادشاه ماترك مذهب حق کرده وبایکدیگر اتفاق نموده‌اند که حضرت شاهرا ازمیان برداشته سلطانحسین میرزا راکه ولد نواب سکندر شان که در طهران است آورده پادشاه نمایند واردو عدی خلیفه در میان مجمع قزلباش گفت امیر خان آمده حامی من باشد من پیش رفته باپادشاه حرف زنم جمعی گمان غرض اینحکایت را به خلیفه الضار بردند که بتدارك مافات با اسمعیل میرزا اظهار یکجهتی کرد العلم عند الله تعالی اسمعیل میرزا از شنیدن اینحدیث بیهوده پریشان خاطر گشته شعله غضبش درباره آنجماعت اشتعال یافت وامیر خان را طلب نموده مخاطبات عنیف کرده گفت که شما مرا درمیان قزلباش بدنام کرده‌اید که‌مذهب تسنن دارم وعقیده مردم را بمن فاسد میشمارید امیر خان مردانه درمقام جواب برآمده گفت که حاشا که اعتقاد این باشد و بحضرت شاه گمان غلط برده باشیم ومیگوئیم که اگر گاهی ازنواب اشرف مسامحه درباب مذهب شده باشد به جهت امور ملك وتالیف قلوب مخالفان است اما میرزا مخدوم‌شریفی پرده ازروی کار بر داشته نواب اشرف را بدنام کرده صریحا بمردم میگوید حضرت شاه میل بمذهب تسنن دارد و با علماء شیعه درباب حقیقت آن مذهب مناقشه مینمایند هرگاه حضرت شاه‌ازین حکایت احساس مینماید اورامتنبه سازد مارا چه گناه است واسمعیل میرزا اردو وعدی خلیفه را مخاطب ساخته گفت اینك امیر خان پس سر تو ایستاده حامی تست چه حکایتدازی بگواوانکار صدق و کذب آن نرسیده مخلصان فدوی‌راز اهل نفاق میشمارند اسمعیل میرزا گفت که مرا لیاقت پادشاهی قزلباش نیست هم چنانچه بایکدیگر مواضعه نموده مخمر ساخته‌اید سلطانحسین دااز طهران آورد

پادشاه کنند امیر خان بیدهشت ومحابا عرض کرد که بیست سال کوس هواخواهی ودوستداری نواب اشرف زده حالا که بمطلب رسیده‌ایم در برابر آنچه تمتع یافته ومییابیم که ازسلطان حسین میرزا که پادشاهی اودر مخیله هیچکس نگذشته چه تمتع توقع داشته باشیم مجملا گفتگو بطول انجامید .

درهمان ایام اسمعیل میرزا جهت فسخ اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی رادر معرض عتاب وخطاب درآورده گراینده عوام الناس و اجلاف که مشاهده اینحال کردند زبان بسفاهت ودشنام او گشاده اوباش نهایت و فضیحت ورسواهی بظهور آوردند واین معنی مرغوب خلایق افتاده في الجمله رفع مظنه مردم گشت ودیگر ازمقوله مذهب صوفی مذکور درمجلس اونشد وچون بغایت زر بنام خود نزده بود و بزر کهنه داد وستد میشد ضرابیان درتجدید زر ومنافع ضرابخانه مبالغه کردند اسمعیل میرزا درسکه لا الله الا الله ومحمد رسول الله وعلی ولی الله که‌در یکطرف نقش میشود تامل داشت ومیگفت که‌درم ودینار درسودا و معاملات بدست یهود وارامنه ومجوس دهند وسایر کفار درمیآید وعوام درحالت جنابت مس اسم الله که بعضی به مقتضای کلام قدسی انجام لا یمسة المطهرون منهی ومذموم است مینمایند مترود خاطر بود که درعوض آن چه عبارت نقش نماید که‌در نظر خلایق ناپسند نباشد روزی‌در میان مردم گفت که چون غرض ازبر طرف کردن این عبارت آن بود که‌لفظ علیا ولی الله درسکه نباشد بعد از تامل بسیار درآخر قرار یافت که دریکطرف سکه این بیت نقش نمایند که

زمشرق تابمغرب گر امام است　　　　علی وآل او مارا تمام‌است

واسمعیل میرزادرشب یکشنبه سیزدهم‌شهر رمضان‌المبارك با حسن که کمال تعشق میورزید وانیس وجلیس وهمصحبت شبانه روزی اوبود وچند نفر از مخصوصیان ازدولتخانه بعزم سیر بیرون آمده چهار دانك شب در کوچها ومحلات سیار بود و بعد ازآن بدولتخانه آمده درخانهاء حسن بیك مذکور که بدولتخانه اتصال داشت ویکدر آن ازمیدان اسب شاهی گشوده میشد بخواب رفت چشمهایش را که در مشاهده ارزوهای ناپایدار دنیای غدار بهم نمیآید بر هم نهاده بشاد خواب نیستی حسن بیك درها را ازاندرون

صدر الدین خان ولد معصوم بیك وبیك کمونه وجمعی کثیر ازهر طبقه محبوس بود سوی حسین بیك نور باشی که‌چند روز قبل ازین درسیاه چال بمرض اسهال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی نیز بیمن مرحمت نواب خانم که بنابراین قرب‌جوار بوالده اوشنقتی داشت طرد الباب خلاص شده امامجال

توقف درایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد واز جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقضی القضاة مکه معظمه گشت و موافق مذهب حنفی حکم میکرد بالاخره بقضاء مبرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعت حیوة بمقتضی اجل سپرد امااز جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل تکفین وتدفین نمایند کهمن اثنا عشریم و دراین مدت بمحض دنیا وجاه طلبی ارتکاب بعضی امور ناصواب نمودم مستبعد میمانند عند الله وهو عالم بحقایق الامور «۱»

بعد ازنقل نوشته های کتابهای روضةالصفویه «۲» وعالم آرایعباسی کهمهمترین تاریخ عصر صفوی است آنچه را که در کتب رجالی شیعه امامیه بمناسبتی نامی از میرزا مخدوم شریفی برده‌اند دراینجا نقل مینمائیم .

درکتاب بسیار نفیس ریاض العلماء«۳» درذیل شرح احوال شیخ عبدالعالیکرکی نوشته کهاین شیخ معاصر میرزا مخدوم شریف صاحب کتاب نواقض الروافض بوده ومابین آنان در امامت وچیزهای دیگر مناظرات ومباحثاتی شده بود

ودر روضات الجنات «٤» درشرح احوال امیر سید حسین کرکی اشاره‌به احوال میرزا مخدوم نموده ونوشته درزمانیکه شاه اسمعیل‌ثانی درقلعه قهقه بامیرزا مخدوم وقلندران نقشبندی حشیشی بود نقشه ضد مذهب‌شیعه امامیه راطرح میکردند که در اثر کرامات سید کرکی شهریار صفوی از بین رفت و مذهب حق انتشار پیدا کرد

چنانکه مولف ریاض العلماء نوشته

میرزا مخدوم باسید شریف جرجانی تفاوت زمانی بسیار دارد ونمی توان او را دختر زاده سید دانست مگر بگوئیم بچند واسطه از دختر زاده های اواست

۱- عالم آرای عباسی اسکندر بك نسخه خطی که در هزار هشتاد و یك کتابت شده متعلق بدانشمند محترم آقای جعفر سلطان القرائی تبریزی

۲- روضة الصفویه تالیف امیرزابك گنابادی کهدر هزار و بیست وسوم‌هجری تالیف خودرا آغاز ودرهزار وسی شش هجری دربلده قاین بپایان رسانید نسخه آن متعلق بکتابخانه فاضل ارجمند آقای جعفر سلطان القرائی تبریزی در طهران میباشد

۳- جلد سوم ازقسم اول ریاض العلماء تالیف میرزا عبدالله اصفهانی متعلق به کتابخانه عالم جلیل و نسابه آل محمد (ص) آقای آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی متعنا الله بطول بقائه

٤- ص۱۸٦ جلد اول چاپ دوم طهران

وپسرش ابو الفتح شریفی ازدانشمندان شیعه امامیه بود و کتابی بنام تفسیر آیات الاحکام شاهی تالیف نموده که نسخهٔ ازآن در کتابخانه ناچیز نویسنده این سطور است «۱»

در کتاب نوافض مولف آن کتابهائی از تالیفات خود نام برده بنام کتاب المطول یا المحیط و کتاب مرآة الوصال که بامراجعه به کشف الظنون اثری ازانها رادر جایی سراغ نداریم.

قاضی نورالله شوشتری درمقدمه کتاب مصائب النواصب درباره میرزا مخدوم مفصلا قلم فرسائی کرده که ترجمه خلاصه آن از لحاظ تاریخی این است پوشیده نماند که صاحب نواقض ازفرزندان دختر سید شریف علامه بود وسید جرجانی الاصل بود که مردمش ازصدر اول اسلام تاکنون شیعه امامیه بودند وسید در تحت تربیت حجة خاصه برعامه قطب ملت ودین محمد بویهی رازی صاحب کتابهای محاکمات و شرح مطالع وشرح شمسیه وحاشیه بر کشاف وحاشیه بر قواعد فقه امامیه پرورش یافت و کتاب قواعد را نزد مصنف آن حسن بن یوسف بن مطهر حلی درس خواند وشاهد کافی بر تشیع او درخطبه شرح مفتاح تصریح نمود که مسافرت بدیار ماوراء النهر راگرفتاریها ودرد سرها دانست با آنکه میدانیم از زمان فتح اسلام تا کنون مردم آنجااز خالص ترین سنیان بودند چنانکه مردم جرجان هم ازهنگام انتشار اسلام مذهب شیعه امامیه دارند و سید شریف تنها باین هم اکتفا ننمود پیرو سید شریف علم الهدی شد که معتقد بود مردم یاامامی هستند یاکافر ودر ایامی که برای مردم آنجا سخن میگفت ازآیه مبارکه اقتباس نموده وگفت یااهل الکتاب زیادمبالغه درنادانی آنان نموده که محبت حضرت علی ع رافراموش نمودند واگر محبت دشمنان آنان رابانداز حبه گندم یاخردلی دردل داشته باشند چیزی ازایمان ندارند ودیگر کار خوب کردن مفید نیست

چنانکه روایات صحیحی دراین قسمت وارد شده وشیخ فاضل عارف دربعضی ازرباعیات خود گفت

گرمنزل افلاك شود منزل تو   وز کوثر اگر سرشته گردد گل تو
چون مهرعلی نباشد اندردل تو   مسکین تو و رنجهای بیحاصل تو

آنگاه سید در طی سخنان خود گفت اگر محبت حضرت امیر ع را نداشته باشند درجرگه حزب شیطان وارد میشوند ومردم سمرقند بااین اشارت و کنایات

۱- برای تفصیل شرح احوال و آثار میر ابو الفتح شریفی به کتاب طبقات المفسرین من الشیعة الامامیة تالیف نویسنده این سطور مراجعه شود

ابلغ ازتصریح اومتوجه شدند که‌سید ازآیه مذکور اقتباس نموده وهمان شان نزول رامقصود داشت چه آیه درباره کافران و وعید آنان نازل شده بود ممکن بود که سیدرا بهلاکت رسانند گفت‌درست‌است‌که‌من ازآیه اقتباس نمودم نادانی شمارا در نظر گرفتم نه‌آنکه شمارا کافر بدانم وبدان وسیله ازتهلکه رهائی یافت

هنگامیکه تعصبات ارباب مذاهب وتعرض های آنانرا درگفتگوهای و کتاب ها مشاهده کنیم خواهیم دانست که‌این طرز سخنان از سید شیعه استرآبادی نسبت به سنی ماوراء النهری نهروانی خارجی ازلحاظ حب جاه ومقام و یا رد توهم بر شیعه گری او بود که‌بنا به‌مقتضیاتی شرح مواقف وامثال آنرا تالیف نمود بلکـه ظاهراً هر یك از افاضل و بزرگـانی که فطرت درست وفهم عالی داشتند مانند خطیب رازی وغزالی که‌متظاهر بمذهب جمهور بودند باطناً مذهب حق را داشته‌و همراهی بآن مینمودند وبخاطر اغراضی که برهوشمندان پوشیده نیست پیرو آنان شدند چنانکه دوکتاب سر العالمین واربعین فخر رازی رامطالعه کنید خواهیـد دانست که آنان چه‌گونه بودند وعلامه حلی درکتاب منهاج کرامه خود گفت

« گمان ندارم که کسی که بمذهب ما و مذهب دیگران مطلـع باشد دیگران‌را اختیار ومارا ترك کند اگر چه‌ظاهراً برای حب‌جاه ودنیا بااغیار باشدچه مدارس ورباطات واوقافی از زمان بنی امیه وبنی عباس تهیه شده و انواع و اقسام دعوت‌ها مینمایند تابدانها معتقد شوند اگرچه درباطن بسیاری ازمردم بمذهب امامیه هستند که‌برای حب دنیا ودرخواست ریاست ترك اظهار حق مینمایند چنانکه بعضی ازبزرگان حنبلی رادیدم که‌میگفتند درمذهب شیعه امامیه آلودگی ندارد وبزرگان مدرسین شافعی درعصر مادر وقت فوت خود وصیت مینمودند که بعضی از شیعیان آنان را غسل وکفن ودفن در کنار مشهد حضرت موسی کاظم ع نمایند وگواهی دهند که بدین شیعه امامیه مردند »

ودیگر سید اجل اوحد امیر محمد درزمان خود ازمشاهیر اثنی‌عشری بودودرشرح خطبه‌کتاب متوسط‌خود ایراد برمصنف گرفت که چرا درخطبه صحابه را برآل مقدم ذکرنمود ومانند این است که‌حرام رابر حلال تقدیم دارد وشریف ثانی صدرسلطنت بود وفتوی کشتن شیخ الاسلام مشهور بهروی را که رئیس اهل سنت وجماعت بود داد وشب وروزی بآن شیخ بدبخت مهلت نداد تااینکه شیخ علی بن عبد العالی فرا رسد واقامه دلیل وبرهان نموده که شاید شیعه میشد وشنیدم که‌برصدر مذکور ایراد گرفت که‌چرا در کشتن شیخ الاسلام بدون مباحثه مناظره اقدام نمود چه عجله در کشتن اوبدون مناظره ومباحثه ممکن بود شبههٔ درعوام تولید کند وهرگاه مهلتی

باوداده میشد وصحبت میکردند ممکن بود بیدار شده وبسیاری از مردم بااو شیعه میشدند «۱» و پدر سوم اوگاهی امیر و زمانی وزیر شاه طهماسب بهادر خان بوده و حامی مذهب شیعه امامیه ومحو کننده آثار عثمانی بود تا آنکه وفات نمود و مولف نواقض در کتاب خود به پدران و اجداد خود فخر ومباهات نموده وشایسته است که این شعر درباره اوگفته شود

لو افتخرت بآباء مضوا سلفاً　　　قلنا صدقت و لکن بئس مأو

ومولف نواقض ازبزرگان سخنوران وخطبائی بود که برسر منبر سب می کرد وهنگامیکه شاه اسمعیل ثانی صفوی درزندان قلعه ها گرفتار وبافیون آلوده بود وتمایلی برخلاف سیره پدران خود بمذهب سنت وجمعت پیدا کرد این شخصی محرك اوبود مانند سایر حواشي اوزین العابدین کاشانی برضد شیعه امامیه قیام نمودند تا آنکه اختلافی مابین آنان تولید شده عزل شاه اسمعیل و یا کشتن او را میخواستند

علامه بزرگوار آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی که گذشته از مقامات بزرك علمی وروحانی داناترین وپارساترین دانشمندان اسلامی دررشته علم انساب سادات میباشند که همه وقت نامه‌ها و یاداشتهای تاریخی ایشان مانند باران رحمت بهمه جای جهان تشنگان اطلاع بعلم رجال وانساب را سیراب مینماید درباره میرزا مخدوم شریفی در پاسخ نامه نگارنده ازقم چنین مرقوم داشتند .

میرزا مخدوم بن میر شمس الدین محمد بن میر سید شریف حسینی جرجانی مخفی نماند آنکه دوطایفه در شیراز بودند معروف باولاد میر سید شریف یک دسته حسینی ودیگری حسنی حسینیها اباًاولاد شریف جرجانی بودند وحسنیها اولاددختر میر سید شریف مذکورند وهردوطایفه مشهورند باولاد میر سید شریف وحسنیها نسبشان منتهی میشود بمیر سید مرتضی حسنی مشهور شریف جرجانی واو پسر تاج الدین علی بوده واز جرجان بشیراز منتقل شده و در اسلاف این سلسله میر سید شریف علی‌ثانی حسینی استر آبادی است که‌مادر اودختر میر سید شریف جرجانی مشهور بوده وبهمین جهت اشتباه اکثر مورخین شده و این شریف ثانی که نواده دختری شریف جرجانی حسینی است در محاربه چالدران حاضر بوده و صدر اعظم شاه‌اسمعیل بود وشهیدشد وپسر اومیرزا اسمعیل کلانتر است که‌در سنه ۹۲۹ بمنصب

۱ــ سید محمد فرزند سید شریف رساله منطق فارسی پدر خود را که مکرر در کتاب جامع المقدمات چاپ شده بعربی ترجمه وبنام درة المنطق نامیده ونسخه‌از آن که‌در شوال نهصد وبیست ویکم هجری کتابت شده درکتابخانه این ناچیز است

کلانتری رسید واعقاب اورا طایفه کلانتر مینامند واز شریفهای حسنی زین‌الدین علی الباقی شریفی که‌ازعلماء وشعراء بوده وتخلص شریفی ودر ریاض العلماء و کتب دیگر اشتباه شده واورا ازاعقاب پسری شریف جرجانی مشهور گرفته وچنانچه اشاره‌شد اینان انتسابشان ازطرف مادر و حسنی هستند واعقاب میر سید شریف جرجانی سنی مشهور فعلا در شیراز میباشند وتولیت آستان قدس شاه چراغ باآنان و از مشاهیر آنان سید محمد مجد الاشراف بود که از اقطاب و سر سلسله ذهبیه در عصر خود بوده وقبر اودر ایوان حضرت شاه چراغ واقع وبر سر قبرش اشعاری نوشته بودکه مطلع آن این‌است

سپهر عاطفت دریای الطاف جلال الدین محمد مجد الاشراف

که‌در سال ۱۳۵۰ درشیراز دیدم

ومیرزا مخدوم محققاً ازاعقاب همین سیدشریف سنی بوده بدون تردید وتالیف بسیار دارد ونامش محمد ودرسال ۹۸۵ وزارت شاه اسمعیل صفوی دوم رادارا بود وبسعی همین میر مخدوم شاه اسمعیل سنی مذهب شد چه از طفولیت در تحت تربیت میرزا مخدوم بود ومیرزا فوق العاده متعصب وثابت قدم درتسنن وبسیار عنود ولجوج‌بود وباامیر مرتضی طباطبائی مناظره نمود که‌آخرکار بمباهله انجامید و فردای آنروز قلب شاه اسمعیل سنی برمخدوم تغییر نموده واورا عزل وحبس نمود ومخفی نماند آنکه دربیشتر نوشته ها مخدوم راپسر میر شمس الدین محمد واو را پسر میر سید سید شریف شمردند که بنا بر این مخدوم نواده شریف است ودر بعضی از موارد بین مخدوم و شمس الدین واسطه ذکر نمودند باین ترتیب‌محمد مشهور مخدوم بن علی بن شمس الدین محمدبن علی شریف علامه جرجانی ابن محمد بن‌علی الحسینی الجرجانی اصلا شیرازی موطنا «فائده» میر شمس الدین محمد پدر مخدوم یاجد او ازاکابر علماء عامه بود واورا تالیفی است از جمله حاشیه پدر خود میر سید شریف‌را که‌بر کتاب متوسط است وناقص مانده بود اتمام نمود وازجمله تالیف اوحاشیه بر شرح مواقف پدر خود نوشت . ومیرزا مخدوم علوم عقلی راازجد وپدر وعموی خود سید مرتضی اقتباس نمود وریاضیات رااز مولانا تقی الدین ابن الخیر فارسی وحدیث رااز شیخ عبد الرحمن بن زیاد زبیدی مالکی وابن حجرمکی ودیگران اخذ وروایت مینمود و کتاب نواقض رابنام سلطان مراد سوم ازشهریاران آل‌عثمان تالیف ودر ۹۸۸ بپایان رسانید

ومیرزا مخدوم ملقب بمعین الدین‌شده ومتصدی قضاوت وفتوی درسال ۹۸۷ در بغداد شده وضمناً متولی تدریس مدرسه مرجان گردید و کتاب نواقض الروافض

درهمان سال دربغداد تالیف نمودوحنفی مذهب بود ودر ۹۹۵ یا ۹۸۸ هجری‌قمری وفات نمود

واز ردهائی که‌بر کتاب نواقض نوشتند :

۱ـ کتاب عذاب الواجب علی الجاهد الناصب تالیف شیخ ابی علی رجالی مولف کتاب معروف رجال متوفی ۱۲۱۵ که‌در پنج باب تالیف نمود .

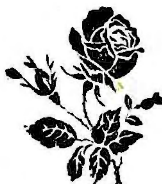
۲ـ مصائب النواصب تالیف قاضی نورالله شوشتری است که در هفده روز تالیف وتاریخ پایان کتاب دررجب ۹۹۵ هجری قمری بود .

۳ـ ردعلامه متکلم متتبع فاضل سید محمد بن علی حسینی حسنی اصفهانی که اجازه بخط اودیدم که‌تصریح نموده بود که روی بر کتاب نواقض نوشت ومعلوم میشودکه ازبزرگان علماء وازشاگردان مولانامجلسی صاحب الانوار بود .

٤ـ کتاب محق الباطل ازجد من علامه متتبع حاج سیدمحمد حسینی مرعشی متوفی ۱۲٦۵ فرزند علامه سید ابراهیم مرعشی وجای بسی تاسف است که کتاب مزبور را با تالیفات دیگر من که نتیجه عمرم بود مانند سه سفر نامه بسوی شیراز واصفهان وخراسان وحاشیه بر کفایة الاصول وسایر تالیفات دیگرم درراه همدان دزدیدند .

۵ـ ردعلامه اجل میر محمد بن محمد هادی حسینی مرعشی شوشتری که در اجازهٔ که به بعضی ازشاگردان خود داده بود درآن تصریح کرده که‌کتابی دررد نواقض مخدوم شریفی تالیف نمود :

« پایان نوشته آقای آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی »



(قاضی نور الله شوشتری)

سید نورالله بن سید شریف ازفرزندان امام علی زین العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین ع شوشتری مرعشی بود که‌در نهصد وپنجاه وشش متولد و در هزار ونوزده شهید شد . واز بزرگان دانشمندان عصر صفوی و معاصر شیخ بهائی بود که در ایام سلطنت اکبر شاه بهندوستان شتافت و شهریار هند او را قاضی القضاة نمود و سید قبول کرد بشرطیکه خودش اجتهاد نموده و از فتوای یکی از مذاهب چهار گانه اهل سنت وجماعت هم بیرون نرود شهریار هم قبول کرد وبعد اکبر شاه جهانگیر پادشاه هندشد واورا مجبور میکردند که‌ملتزم بیکی ازمذاهب اربعه شود سید قبول نکرده و در روز اول قضاوت شرط کرده بود کـه اجتهادش بیکی افتوای مذاهب اربعه تطبیق کند تاآنکه دانستند که کتابی بنام مجالس المومنین تالیف نموده واورا دراکبر آباد هند شهید نمودندوقبر سید درآن ناحیه مزار بسیار باشکوه وباعظمت میباشد .

قاضی نورالله در جواب نامه اعتراض آمیز در باره کـتـاب های خود چنیین نوشت

واما آنکه نوشته‌اند که مصنفات شما موجب ضرر است جواب آنستکه فقیر نام خودرا درآن‌تصانیف ننوشته تاقربة الی‌الله باشد وایضا هرگز بکسی ازمخالفان اظهار نکرده که‌این تصانیف از فقیر است بلکه میگوید که طالب علمان عراق و فارس نوشته اند پس ضرر بفقیر چرا رسد وآنکه دیگری از فقرای مومنان آنرا نویسد وباو ضرر رسد خصوصیتی بتصنیف فقیر ندارد زیرا که مومنان لعنیه شیـخ علی وسایر تصنیفات امامیه رامینویسند ونگاه میدارند کتاب انوار که در رد بعضی ازاهل سنت است وملا مقصود علی تبریزی پیش ازآمدن فقیر باین شهر داشت وبملا غیاث علی بدخشی وامثال ایشان میخواهند درمرتبه کمتر ازلعنیه شیخ علی وکتاب مناسب آن بودر که‌او رانیز نصیحت کند بلکه بخانهای مومنان ساکنان اکره‌رفته هر کسی کتابی درمذهب شیعه داشته باشد از او بگیرند بآتش اندازند و خدام در خراسان تشریف داشتند ومیر ابو الفتح شرح برباب حادیعشر نوشتند وبولایت شام بخدمت مرحوم شیخ زین العابدین فرستادند وآخر رومیان بواسطه آنکه کتاب‌در میان کتب او پیدا شد شیخ را شهید ساختند میبایست غمخواری نموده ابو الفتح را

نصیحت کنند که آنچنان تصنیف نکنند وبجناب شیخ پیغام کنند که‌چنان کتاب را در میان کتب خود نگاه ندارند تا کشته نشوند دیگر باعتقاد ایشان همیشه زمان تقیـــه بوده پس بایستیکه هیچیك ازعلمای امامیه دررد مخالف تصنیف ننمودی وهذا دلیل علی انه باطل دیگری باعتقاد فقیر در دار الملك‌هند بدولت پادشاه عادل تقیه باشد برامثال فقیر واجب‌نیست که‌کشته شدن امثال فقیر درنصرت مذهب حق موجب عزت دین است وصاحب شرع‌رخصت داده‌اند که‌چنین کسی تقیه نکند اما دیگری را در میان اهل دین اورا اسمی ورسمی نباشدودر نصرت دین معقول نتوانند گفت واجب است که‌تقیه کنند والهذا شیخ علی دراول رساله تقیه فرمود که .التقیة جائزة وربما وجبت یا بعضی اوقات بر بعضی کسان واجب میشود وآنکه نوشته‌اند که‌تصنیف‌خود را در کشمیر بیکی از شیعیان‌داده‌آند واحمد بیگ کابلی در مقام آزار اوشده جواب آنست که ظاهرا ملا محمد جامع درهم یافته وبخدام گفته حقیقت حال آنست که‌آن شیعی ملا محمد امین نام دارد ودر کشمیر بغیر ازاو صاحب نفس ناطقه نیست و در جمیع اقسام حیثیات مسلم مردم اهل سنت است وپادشاه شناس است غرض که از ملا محمد امین مذکور مقدور احمد بیگ نبوده خصوصاً حمزه بیگ ومحمد قلی سلطان که‌قزلباش‌اند ازجمله حکام کشمیرند ومرید ملا محمد امین‌اند آری چون احمد بیگ فی الجمله طالب علمی دارد و بعضی طالب علمان خوب مثل ملا محمد لاهـوری و قاضی‌منهاج بخاری بااو همراه بودند ومذهب ملامحمد امین رامیدانستند بواسطه‌ان در شیعه کشمیر هرگز تقیه نکرده اند ونمیکنند لاجرم گاهی ازمسئله امامت بحثی که میان میآورند چون ملا محمد امین در وقتیکه بکشمیر رفته بود بفقیر اختصاص میورزید آن ایام مسوده ردالنواقض رادیده بود ازفقیر طلبید وفقیر عذر گفت که بر بیاض نرفته وچون بلاهور آمدیم مکررا کنایات نوشته آنرا طلبیده ودر جواب همان عذر نوشته شد تا آنکه احمد بیگ بکشمیر رفت و میان ایشان مباحثات منعقد شد دراین مرتبه کتابتی بفقیر نوشت ودرآنجا مذکور ساخت که‌این چنین اجتماعی ومباحثه روی داده اگر کتاب ردالنواقض رانخواهید فرستاد فردای قیامت از شما شکایت خواهم کرد ودراین مرتبه چون ازتصحیح آن نخسه فارغ شده بود نسخه‌از آن باو فرستاد واز جمله دلائل آن قبول نسخه بدرگاه الهی ملامحمد مذکور بعد ازوصول آن نسخه کتابی بفقیر نوشته بود ودرآنجا مذکور نموده که‌سه روزپیش ازآنکه ردالنواقض برسد خواب دیدم که حضرت امیر المومنین ع ترکش پرتیر در میان بستند وبعد از سه روز آن نسخه رسید و از آن ترکش تیر های جانکاه بر مخالفان زدم وآنکه نوشته‌اند تصنیف باید پیش مخالف وموالف باشد بسیار بیوجه

است زیرا که‌اکثر تصانیف اهل سنت مقبول شیعه نیست واکثر تصانیف شیعه مقبول اهل سنت نیست خصوصاً آنچه در مسئله امامت نوشته اند فی الواقع لعنیه شیخ علی مقبول اهل سنت آنرا شوم نام کرده متعرض درس و بحثشان نمیشوند وپس خواجه نصیرالدین علیه‌الرحمه تصنیف ندانسته دربحث امامت آن کتاب مطاعن خلفای ثلاث رانوشته اند و کتاب خود راازقابلیت قبول طبایع اهل سنت‌بیرون برده اندودرطرز تالیف کتاب محتاج بنصیحت خدام بوده اند خلاصه کلام آنکه سخنی که‌مغز وجانی دارد ورتبه داردمقبول جمیع طبایع است اگر ازوجهی مردود طبع باشد از وجه دیگر مقبول طبع اوست زیرا که سخن بلند راهر که انصاف داشته باشد قبول دارد بلکه ازاهل انصاف گاه است شعر هجو خود را که خوب واقع شده یاد میگیرند و میخوانند چنانکه در امالی شیخ ابو جعفر طوسی مسطور است که دعبل بن علی خزاعی که مداح حضرت امام رضا بود بعد ازشهادت آنحضرت قصیده درمرثیه او ومذهب مامون وسائر بنی العباس گفت وآنرا مخفی میداشت ومامون بر آن مطلع شد آرزوی شنیدن کرد ودعبل راطلبید امان داد وبخواندن آن امر کرد چون‌دعبل باین بیت رسید

آری امیة معذورین لوقتلوا　　　وما اری لبنی العباس من عذر

مامون انصاف داد ودستار خود را از سر برداشت وبر زمین زد ودعبل را نوازش نمود آنکه نوشته اند دراین وادی تصنیف کردن بیفایده است ودر معرض‌رد سخنان میر مخدوم شریفی درآمدن لازم نبود چه‌حقیقت حال برشیعیان واضح ولایح است جواب آنست که‌اگر این سخن شما معقول باشد لازم میآید که‌مدت هزارسال تصنیفی که‌علمای شیعه در روزگار مخالفان کرده باشند بیفایده باشد زیرا که حق همیشه بر اهل حق ظاهر بوده پس احتیاج بکتاب کشف الحق شیخ جمال الدین ابن مطهر و کتاب الفین و کتاب منهاج الکرامه و کتاب طرائف ابن طاووس ولعنه شیخ علی وامثال آنها مما لا تعد نباشد بلکه میگوئیم شکی نیست درآنکه وجود واجب تعالی لزجمیع مطالب کلامی ظاهرتر است ومع هذا همیشه متکلمان عصر دراثبات واجب تعالی رساله‌ها و کتابها تصنیف کنند پس بنابر زعم ایشان باید که جمیع آن کتب بیفایده‌تر باشد ودیگر درآن کتاب تنها اکتفا برد سخنان میر مخدوم شریفی نشده بلکه فوائد دیگر نیز ذکر شده

غنچه های حدیقه ناز است　　　تازه گلهای گلشن راز است
آفتابست چشم بد وز دور　　　آسمانست پر کواکب نور

تامل نماید که این قسم سخنان بغیر تیتال چیز دیگر هست واز ادای طالب

علمی لایق است که چنین سخن کند چون فقیر تصیف ایشانرا جنب تصانیف شیخ سعدی کلونده پای منار گفته بود خواسته اند که عوض آن قدحی در تصانیف فقیر کنند و ندانسته اند که این کلونده پای منار است اما تمیز کار اهل استبصار است نه کار هر غبی بیکار دیگر نوشته اند که تصنیف از زاده طبع خود باید کرد که صدق «لکل جدید لذة» طبع بآن مایلست تصنیفی که مشتمل باشد بر آثار واخباری که بکرات و مرات گوشزد اهل معنی شده چه لطافت دارد جواب آنستکه مسلم نمیداریم که تصنیف وتالیف باید که تمام زادهٔ طبع مولف باشدبلکه اینچنین تصنیف درعالم پیدانمیشود چه‌علوم بتلاحق افکار یافته وگاه هست که‌علما بمجرد طبع‌سخنان خوب ومسائل ضروری اکتفا مینمایند چنانکه اکثر کتب اهل سنت وشرح ملاجامی برکافیه ومجموعه های اخبار وحکایات ازآن قبیل است

دیگر مقدمه مشهوره لکل جدید لذة کلیه نیست (الی ان قال بعد الکلام فی عدم کلیتها) دیگر ازکجا دانسته اند که تصنیف فقیر مشتمل برآثار واخباری است که بکرات ومرات گوشزد اهل معنی شده خصوصاً که‌خود راداخل اهل معنی میدانند دیگرمجرد ذکراخبار وآثار دلیل چیزی نمیشود تاکسی برهمان اکتفا تواند نمود زیرا که‌دلیل نقلی صرف محال است چنانکه علمابآن تصریح نموده‌اند بلکه اخبار و آثار که‌از جمله نقل اند بضم مقدمات عقلیة دلیل میشوند وظاهر است که تحصیل مقدمات عقلیه وتالیف وترکیب آن بمقدمات نقلیه بتصرف عقل نظر میشود واگر آنچه فقیر دررد کتاب میرزای‌مخدوم نوشته زاده طبع فقیر نباشد بلکه‌سخنان کهنه دیگران باشد لازم میآید که‌سخنان میرزای مخدوم کهنه‌تر باشد وهر گاه میرزای مخدوم سخنان کهنه‌تر راکه بزعم خدام متقدمین علمای شیعه باخبار وآثار دفع کرده اند در مقام رد بر متاخرین علمای شیعه مذکور سازند و آن را تصنیف نام نهند بطریق اولی فقیر را رسد که‌سخنان کهنه واخبار وآثار شیعه را در رد سخنان اومذکور سازد وتصنیف نام‌نهد اما حال نه‌بر آن است که‌خدام تصور نموده انـد بلکه اگر طالب عالم صاحب تتبع نظر درتصنیف میرزای مخدوم اندازد داند که‌آن‌مردود مطرود بمقتضای طبع یابواسطه مصلحت‌جذب قلوب رومیان بجانب‌خود چه‌مقدار فکر دقیق تازه درآن کتاب دارد ولهذا درمیان علمای روم متد اول شده ومردمیکه ازمکه بهند میآمدند تاالحال قریب بصدنسخه ازآنجا آورده‌اند وعلمای هند آنرا از همدیگر میربایند و همچنین آن کس که کتب متقدمین امامیه دیده باشد ونظر برآن کتاب فقیر اندازد واندك فهم ومعرفتی داشته باشد میداند که فقیر نیز درآن تالیف چه‌جفا کشیده وتصرفات خاصه فقیر درآنجا چند و چونست و

مرحوم شیخ مبارك دانشمند زمان خود بود وتتبع کتب شیعه نموده و کتاب میرزای مخدوم رانیز داشت چون مطلع شد که‌فقیر بر آن ردمینویسم مجال نداد که بر بیاض رود روز بروز نسخه مسودة آنرا از فقیر میگرفت وبکاتب خود میداد که بنویسد ومیگفت اگر توفیق بیاض شود یکبارآنرا نیز خواهم نویسانید وچون آن تصاییف راقربة الی الله نموده نه‌از برای اظهار فضل وخود نمائی زیاده ازاین در مدح آن سخن میگوید واین نیز که گفته شد ازباب تحدیث بنعم الهی است نه‌اظهار فخر و تزکیه نفس که‌مودی بنامه سیاهی است تاآخر نامه «۱»

قاضی نور الله درحدود نود وهفت تالیف دارد که کتابهای مجالس المومنین وصوارم مهرقه وترجمه مصائب النواصب « کتاب حاضر » بچاپ رسید

هنگامیکه در آثار قاضی دقیق شویم خواهیم دید درمبحث امامت که یکی ازمشکل ترین وپر پیچ ترین مباحث کلامی است بعد از شیخ مفید وشیخ طوسی و سید مرتضی علم الهدی وعلامه حلی قاضی دربین دانشمندان اسلامی ممتاز ویکتاست وبسیاری ازقضایای تاریخ صدر اول‌اسلام ومطالب امامت راباشواهد آیات قرآنی تطبیق میکند که‌گوئی آن آیه درباره همان موضوع وارد ویا تفسیر شده و تفسیر های قاضی شرح مسئله امامت است و شرح و اثبـات امامت او هم تفسیر آیـات قرآنی است .

وعلامه جلیل آقای آقاسید شهاب الدین مرعشی‌نجفی در باره خاندان قاضی درپاسخ نامه نگارنده ازقم چنین مرقوم داشتند :

سید محمد شاه جد قاضی شهید راسه پسر بودزین الدین علی وسید نورالله اول ومیر مائده وهر سه از اعلام علماء عصر خود بودند ودر دوره صفویه بمناصب عالیه نائل شدند. قبور اعقاب واولاد قاضی شهید غالبا دراطراف قبرخودش میباشد قاضی شهید تلامید بسیاری‌داشت ازعامه وخاصه ازجمله آنان پسران خودآن مرحوم است و از میر محسن شهید ــــه برادر قاضی بوده و در حیله ازبك بخراسان شهید شد .

قاضی نور الله شهید را سه برادر بود رهبود میر اسمعیل ومیر محسن ومیـر

۱ـ آقای سید جلال‌الدین حسینی محدث ارومیهٔ که از فضلای محدث و متتبع معاصرند رساله بسیار نفیسی بنام (فیض الالهٔ فی ترجمة القاضی نور الله) بعربی و فارسی‌تالیف وبضمیمه کتاب صوارم مهرقه قاضی بتازگی‌درطهران چاپ نمودند وچون اطلاعات دقیق ومبسوطی درباره مولف مصائب در آن کتاب نوشته شده برای تفصیل بدان مراجعه شود

محمد که با قاضی هر چهار برادر ابوینی بودند وپدرشان میرشریف ووالده ایشان ایضا ازمرعشی‌ها بودند وقاضی نور الله شهید یك عمو داشت مسمی بمیر حبیب الله واز جمله ادباء وشعراء وزهاد بود

وقاضی خواهرانی داشته ازجمله بی‌بی‌شریفه خاتون که از ادبیات وشاعرات وسالکات وعارفات زمان خود بوده وطبع شعر عالی داشته

وازجمله اعقاب قاضی مرحوم میر عبد الکریم اول اصفهانی میباشد که‌سادات دولت آبادیها از نسل میر عبد الکریم اول میباشد . واز جمله آنها آقای آقا حسین بن محمود بن میرزا احمد بن حاج میرزا هادی بن‌عبد الکریم ثانی ابن‌میر محمدهادی ابن میر عبد الکریم اول میباشند خلاصه آنکه یك رشته ازنسل قاضی سادات دولت آبادی است که بعضی ازآنان ازمشاهیر عصر اخیر بودند



آقا میرزا محمد علی مدرس چهاردهی رشتی

(۱۲۵۲ - ۱۳۳٤ ه.ق)

پدر میرزا : ملا محمد نصیرالدین مدرس چهاردهی (۱) فرزند حاج زین العابدین چهاردهی از بزرگان علماء ومدرسین معروف مقیم رشت بود که سالهادر اصفهان مشغول تحصیل‌علوم معقول ومنقول‌بود

کتاب شرح تجرید عبد الرزاق لاهیجی که‌درایام تحصیلی خود در اصفهان در سنوات هزار ودویست وسی ونه وهزار ودویست وچهل وسه هجری قمری بخط خود نوشته است درنزد نتیجه پسری ایشان که‌نویسنده این سطور باشد موجودبود که بکتابخانه آستان قدس رضوی مشهد تقدیم شد ملا نصیر چهاردهی ثروت‌زیادی ازپدر خود حاج زین العابدین چهاردهی که‌از اعیان گیلان بود بمیراث برد وچون در آن ایام حاج امین دیوان نامی حاکم گیلان شده بود بقول همه دست تعدی و تصرف دراملاك ضعفا دراز نمود واملاك ملا نصیر رانیز در چهارده تصرف نمود و ملا نصیر الدین‌هرچه کوشش نمود که شاید بتواند حق‌خود رابستاند موفق‌نشد و ناچار گوشه گیری اختیار وبکار های علمی وبحث وتدریس وعبادت اوقات خود را در رشت بپایان رسانید و در آن ایام معروف به ملا نصیر الدین مدرس چهاردهی بود و گویند در حدود پنجاه و اندی سال عمر نمود وجنازه اش را پسر بزرك ایشان آقا میرزا محمد علی بنجف اشرف برد و در وادی السلام نجف اشرف دفن نمود از آثار قلمی ملا نصیر مدرس چهاردهی حواشی مختصری است بشرح تجرید وشوراق عبد الرزاق لاهیجی وحواشی برمعالم الاصول

آقا میرزا محمد علی

عالم جلیل آقای شیخ آقا بزرك تهرانی مولف کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه شرح‌مبسوطی درباره احوال وآثار استاد خود آقا میرزا محمد علی در کتاب بسیار نفیس (مصفی المقال فی مصنفی الرجال) مرقوم داشته‌اند وخلاصه کتاب مزبور را بنام (المشیخة اوالاسناد المصطفی) تالیف ومنتشر نمود که‌ترجمه فارسی‌آن درباره آقا میرزا علی‌چنین است

۱ـ چهارده یکی ازدهات خوش آب وهوای گیلان‌است که درمسیر راه رشت به‌لاهیجان ودر کنار رود معروف (سفید رود) قرار گرفته وگویند تاچند سال قبل تلمباری درچهارده بود (انبار برنج) که‌از بناهای صد سال قبل بود و مردم برسم یادگار چیزهائی برآن نوشته بودند ازآن جمله (هزار تخم مرغ بقیمت یك قران‌در چهارده بفروش میرسد) برآن نقش‌کرده بودند .

چهارمین نفر ازمشایخ اجازه من

شیخ ماعلامه فقیه مدرس شیخ میرزا محمد علی بن‌ملا محمدنصیر چهاردهی رشتی نجفی متولد درسنه هزار ودویست وپنجاه دومتوفی درنجف درآخرمحرم سنه هزار وسیصد وسی وچهار است والقاء دروس متعدد نمود ازسطح فقه واصول فقه بر بسیاری ازمحصلین درتمام طول‌عمر خودتا نزدیك وفات وتالیفاتی‌دارد ازجمله تعلیقات برمنهج المقال است که‌در یك مجلد بخط خود ایشان مدون است وروایت میکند از شیخ خودعلامه حاج ملا علی بن میرزا خلیل‌تهرانی که استادش درمشیخه شیخ محمد طه مذکور است «چاپ نجف»

وبازهم در رساله اجازه روایتی که بنام‌نگارنده تالیف وبنام «مرتضی عقدالئال فی مسند مصفی‌المقال» که دراواخر ماه ۱۳۵۱ هجری تالیف نموده نوشته که درحدود شش ماه قسمتی ازکتاب مکاسب شیخ انصاری‌را باتمام طلاب درنزد میرزا بیاموختم

درجلددوم کتاب احسن الودیعه چاپ‌بغداد درذکر مشایخ‌شیخ علی مازندرانی چنین نوشته شده .فقیه ربانی وعلامه ثانی وزاهد تارك دنیای فانی مولانا میرزامحمد علی رشتی چهاردهی نجفی آن‌مرحرم ازبزرگان علما محققین واعاظم فقها راشدین وازبزرگان مدرسین کتب سطح درنجف اشرف بود

ودرمحضر بحث درس او بسیاری ازفضلاء نجف شرکت میکردند ونذر کرده بودکه تدریس سطوح را مانند کتاب شرح لمعه وقوانین الاصول وفصول را ترك نکند و قدرت‌تامی درآن‌داشت ویکی ازمراجع امامیه‌بود وازاوست حاشیه برقوانین ورساله درشرح وقت وقبله ازشرح لمعه چاپ / ۱۳۲٤ درطهران ورساله در اصول دین در همان سال چاپ شده ودیگر رساله عملیه درروز چهارشنبه محرم‌الحرام سال۱۳۳٤ وفات نمود

چنانکه برروی سنگ قبرش نوشته شده ودر حجره جنوبی قبله صحن مدفون وازحاج ملا علی بن حاج میرزا خلیل رازی نجفی روایت نمود

حاج شیخ ابو الحسن مرندی مولف کتاب نور الانوار در چند مجلد چاپ طهران که از شاگردان آقا میرزا محمد علی بود در کتاب دلایل براهین فرقان خود نوشته که میرزا محمد علی رشتی صاحب رساله عملیه کبیره معتقد بود که بلاد کفر جائی است که‌علنا مشروبات الکلی خرید وفروش شود وبرهر مسلمانی واجب است که‌از آن دیار مهاجرت کنند

دانشمندان بزرگ شیعه امامیه درهندوستان آقای سید علینقی‌نقوی لکنهوئی درمجلد دوم شماره ششم ۱۳۵۵ مجلة الرضوان چاپ لکنهو در زیر عنوان طبقات

اصولیین ازشیعه چنین نوشته دراین قرن ازجمله علمای علم اصول فقه میرزا محمد علی رشتی نجفی است که حاشیه مبسوطی بر قوانین الاصول تالیف و در ۱۳۳٤ وفات نمود

وعلامه جلیل آقای آقا سید شهاب الدین نجفی مرعشی در مجلة الرضوان مجلد سوم شماره چهارم وپنجم چاپ لکنهو هند در زیر عنوان طبقات مفسرین من الشیعه الامامیه نوشت شیخ ما استاد میرزا محمد علی ابن محمد علی نضیر الدین چهاردهی متوفی ۱۳۳٤ که‌مدرس سطوح درنجف‌اشرف بود تالیفات بسیاری‌داشت ازآنجمله رساله درشرح مبحث قبله ووقت از شرح لمعه که‌در طهران بچاپ رسیده وشرح برقواعد علامه درچند مجلد وتفسیر بزرگ که بپایان نرسید واوشیخ مادر روایت و درایه بود که از عدهٔ روایت میکرد که از آنان علامه حاج سید حسین کوه کمری تبریزی معروف بود

وباز هم دریکی ازیاد داشتهای دیگر خود درباره میرزا بعربی مرقوم داشتند که ترجمه فارسی آن چنین است .

علامه حجت باهره شیخ میرزا محمد علی بن محمد نصیر چهاردهی گیلانی نجفی‌فقیه وحکیم ومحدث وریاضی‌ومفسر وقاری وعابد ومولف ومصنف‌بود که‌شرح احوالش بسیار است قرآن را با تجوید قرائت میکرد ودر ایام ماه مبارك رمضان دو ساعت پیش ازظهر روزها مجلسی درقرائت داشت که‌حضور بهمرسانیده وبه‌قرائت قرآن شاگردان خود گوش میداد وازعلم تجوید اواستفاده کردم واو نخستین استادی‌بود که‌قرآن را با تجوید در نزد او خواندم خداوند او را بااجداد طاهرینم ع محشور گرداناد واو قرآن شریف رادرنزد شیخ میرزا احمدهندی حائری مشهور باخباری صاحب قیصریه «تیمچه» درکربلا ودرنزد دیگران بیاموخت وخدا رحمتش کناد که هر روزه جزوهٔ ازقواعد علم تجوید که بخط خود نوشته بود درمجلس درس میاورد وظاهراً ازتالیفاتش بود وحیاء مانع ازآن بود که جویا شوم که‌تالیف اواست یااز استنساخ های وی میباشد

آقا میرزا محمد علی درحدود یازده سالگی بود که‌پدرش وفات نمودودچار مشکلات خانوادگی شد وهرچه کوشید که‌شاید بتواند داد خودرا ازامین دیوان ستمگر بستاند موفق نشد ناچار بعد ازیکسال ازتاریخ وفات پدرترك گیلان راگفت وبرای ادامه تحصیلات خود بقزوین رفت ودوسالی در آن مدرسه صالحیه قزوین مشغول تحصیل‌شد وازقزوین بکربلا شتافت وچند سالیرا در مدرسه هندیه ساکن‌شد و بعد بنجف اشرف مشرف شد و در اواخر حیات شیخ مرتضی انصاری بفیض درس

شیخ انصاری موفق گردید قضا را شیخ انصاری وفات نمود و ریاست حوزه علمیه نجف اشرف به‌آقا سید حسین کوه کمری معروف به‌ترك منتقل شد

تا وفات سید کوه کمری (هزار و دویست ونود ونه هجری قمری) مرتباً بحوزه درس سید میرفت وتقریر درس آقا سید حسین رابخط خود در دوسه مجلد نوشته اند وازاساتید دیگری مانند حاج ملا علی جلیلی تهرانی که اززهاد معروف بود بهره ها برد ودرعلوم معقول ومنقول جامع واستاد شد

گویند آقا میرزا محمد علی میدید که‌غالب طلاب که‌بنجف اشرف میروند برای تحصیل علوم نیست بلکه اصراری دارندکه‌عنوانی بدست آورده ودرشهرخود مقامی پیدا کنند وغالبا بیسواد بدیار خود مراجعت مینمایند و اساتید عالیمقام نجف اشرف حاضر نیستندکتب متوسط وعالی فقه واصول‌را تدریس نمایند وبهمان عنوان خارج در مباحث فقه و اصول میپردازند و غالب طلبه ها هم از فهـم آن دروس عالی عاجزند .

بنابر این مقدمات آقا میرزا محمد علی نذر شرعی نمودند که‌بعد ازتکمیل تحصیل دروس خارج نگویند وتدریس را منحصر نمایند بکتب درسی که‌طلبه هاهم چون دیدند که‌یك مجتهد بزرگ ومعروفی باصطلاح طلبه ها سطح کتب را درس میگویند مرتبا بدرس ایشان خواهند رفت تاطلبه‌ها بتوانند کتابها رادرست بخوانند وازفهم مراد مولفین کتب اسلامی دور نشوند

آقا میرزا محمد علی تا آخرین ساعت زندگانی خود وفای به نذر نمود و غالب کتابهای فقه واصول فقه وکلام وریاضیات راکه متد اول آن عصر بودتدریس میکرد وشبها وظهرها وصبحها دررواق بالای مرحوم حضرت امیر المومنین ع نماز جماعت میخواند وغالب زهاد وپرهیزکاران وطلاب مقیم نجف درنمازجماعت بایشان اقتداء مینمودند و صبحها و عصرها در یکی از حجرات فوقانی قسمت جنوب شرقی صحن حضرت امیر المومنین علیه السلام درس میداد و بقیه اوقات را بعبادت و تالیف میگذرانید .

آقا سید علی مجتهد نوری که ازبزرگترین اساتید مقیم نجف اشرف واز شاگردان میرزا بود حکایت کرد مرا که میرزای چهاردهی در طی دروس خود طرایف و ظرایفی را برای شاگران خود میگفت که فائده آنها کمتر از دروس نبود در یکی از درسها گفت که استادی داشتم که میگفت در ایام تحصیل در یکی از حجرات فوقانی صحن مطهر حضرت امیر (ع) ساکن بودم در یکی از شبهای‌مهتابی در شبستان حجره خود نشسته ومشغول مطالعه وعبادت بودم دیدم که رفیق همدرس

من که حجره دیگری است شبی تابامداد هر چند دقیقه بحجره خود میرود ودوباره برمیگردد ودر مهتابی مشغول مطالعه میشود مانند کسی که در حجره حالت انتظاری را در حجره داشته باشد ومن خیلی از حالت دوست خود نگران شدم فردای آن شب ماجرای آن شب را پرسیدم گفت

راستش این است که دیروز یك پول سیاه اضافه داشتم هوس کردم که انجیری بخرم انجیری خریده ودر حجره گذاشتم و چون خلاف عادت و بیشتر از مخارج روزانه من بود تاصبح با نفس اماره خود در کشمکش بودم که چه باید کرد ؟

گاهی تصمیم برخوردن انجیر میگرفتم وناگهان ازحرکت نفس اماره خود شرمنده میشدم که ممکن است فردا کار دیگری راانجام دهم منصرف میشدم ومشغول مطالعه وعبادت میشدم ناگهان باخود حدیث نفس میگفتم که یك پول سیاه چه ارزش دارد خوب است انجیر را بخورم وکار حرامی را هم مرتکب نشده‌ام تا بالاخره با هزار کشمکش بانفس خود نزدیك اذان صبح انجیر را بدور انداخته وشکر خدارا نمودم که‌مرا ازمقدمات هلاکت نفس نجات داد وبرنفس خود غالب شدم

آقا میرزا محمد علی میگفت که ماچنین استادی‌را داشتیم که چنین شده‌ایم نمیدانم شما چه خواهید شد وشاگردان شما چه‌بلاهائی خواهند شد ؟!

بازهم سید علی مجتهد نوری حکایت کرد مرا که‌در یکی ازروزهای تابستان که بقول عرب‌ها قلب‌الاسد بود ظهر درخانه‌ام رابشدت میکوفتند رفتم دررا باز نمودم دیدم یکی ازطلبه‌ها وازهمدرسان من است که‌با یك حالت پریشانی آمده است‌گفتم چه اتفاقی افتاده است گفت ازگرسنگی به‌تنگ آمده زن وبچه‌ام را بتو واگذار و خود بایران میروم که‌شاید خداوند گشایشی درزندگانی من فراهم سازد هرچه‌خواستم که‌بخانه آید ودمی رااز شدت گرما آسوده شود شاید بحالت طبیعی باز گشت‌کند وراه حلی برای زندگانی اودر نظربگیرم رفیق پریشان حال ماقبول نکرد واصراری بحرکت ایران داشت گفتم با کسی صحبت ویا مشورتی نموده اید ؟ گفت نه گفتم خوب است الساعه بحرم حضرت امیر ع مشرف شوید وآقا میرزا محمد علی هم‌در آنجا مشغول عبادت است استخاره از قرآن بنمائید هر چه استخاره کلام الله گفت همان راقبول میکنیم همدرس ما که ارادت قریبی باستاد خود داشت رفت و بعد از ساعتی باز گشت دیدم میخندد گفتم چه شده ؟ ؟ گفت نزد میرزا رفتم بعد از نماز جماعت استخاره خواستم میرزای چهاردهی قرآن را باز نمود گفت آقا شیخ از حضرت امیر ع خجالت نمیکشید که‌زن وبچه خود رابیسرپرست در نجف میگذارید

وبرای شکم چرانی بایران میروید صبر نما قریبا فرجی برای شما فراهم میشود کمکی بامور زندگانی من نمود وهمه ازاستخاره میرزا درتعجب شدیم وهمین تصمیم راگرفتیم تادوست پریشانحال ما بنوائی رسید واز تنگی معیشت رهائی یافت

آقا سید محمد خلخالی که از زهاد وپیشنمازان معروف نجف اشرف بود و در این چند سال اخیر وفات نمود حکایت کرد مرا که‌یکی از همدرسان ما به‌آقا میرزا محمد علی که‌استادش بود گفت دیشب خوابی دیدم که‌حضرت امیر المومنین‌ع باشمشیر برهنه ازضریح مطهر خود بیرون آمده وحمله بمردم نجف نمود من‌فرار کرده وبکربلا شتافتم وپناهنده بقبر امام حسین شدم که‌چه نشسته‌اید پدر بزرگوار شما همه مردم نجف را کشته ومن فرار کردم وباینجا پناهنده شدم ناگهان ازترس بیدار شدم آقا میرزا محمد علی گفت خیر است انشاالله عاقبت درکربلا خواهید مرد وهمانجا هم مدفون میشوید !

هفتهٔ نگذشت که‌برای آن طلبه خبر رسید که‌دستهٔ ازخاندانش از ایران آمدند ودر کربلا میباشند اوهم فورا برای استقبال وديدار فاميل بكربلا رفت و چندی بعد خبر رسید که در همانجا بیمار شده و فوت نمود و در کربلا بخاکش سپردند.

باز هم آقا سید محمد خلخالی حکایت کرد مرا که گفت بآقا میرزا محمد علی گفتم که‌در حدود چهل سال ازعمر شما میگذرد چرا زنی را اختیار نمینمائید میرزای چهاردهی چند تکه نان خشك شده راكه درروی رف حجره بود برداشتو خرد نموده وخورد وآبی هم روی آن نان آشامید بعد گفت چه‌زنی حاضر است با این حال بامن بسر برد

بالاخره خداوند رحمت الهی را بر وی عطا نمود ودختری از بزرگترین و شریفترین زنان گیلان بوی ارزانی داشت.

مرحوم آقا شیخ اسدالله زنجانی که‌از معاریف شاگردان وخواص آقامیرزا میرزا محمد حسن شیرازی مجتهد معروف شیعه درسامرا بود حکایت کرد مرا که در آن اوقاتی که میرزای شیرازی در نهایت عزت و شوکت ریاست تمام شیعیان جهان راداشت دریکی از روز هائی که در محضر میرزا بودم دیدم یکی از تجار معروف رشتی بنام حاج حسن بحضور میرزا آمد و پول زیادی از بابت و جوهات شرعیه آورد میرزا گفت درنجف اشرف نزد آقا میرزا محمد علی رشتی رفته‌اید ؟ و کمکی بایشان نموده اید یانه ؟ حاج حسن گفت اورا ندیده‌ام ونمیشناسم میرزا گفت زیارت شما قبول نیست حتما بنجف مراجعت کنید و تمام این پولها را بایشان تقدیم

دارید بالاخره میرزا امر نمود وحاج حسن بنجف رفت وآقا میرزا محمد علی را که درحوزه علمیه مدرس معروفی بود ملاقات نمود وپولها راباو داد ویگانه دختر خود را تقدیم او داشت و آمیرزا محمد علی او را بزنی اختیار نمرد و از لحاظ مادی خاطرش آسوده شد.

گویند حاج حسن مبلغ هنگفتی ازپول وکالا برای آقا میرزا محمد علی داماد خود میفرستاد ودریکی از سالها حاج حسن برای زیارت ودیدار دختر وداماد خود معروف خود بهنجف رفت دید درخانه میرزا چهاردهی بساطی نیست وهمه ثروترا بفقرا وطلاب انفاق نموده اند حاج حسن ناچار شد کهتمام پول وکالا هارا بنام‌دختر خود ارسال دارد تادامادش کمتر تصرفی دراموال زن خود نماید گویند بااین‌وصف بارها میدیدند کهمیرزا محمد علی بخانه مراجعت نموده ونه پیراهنی دربر دارد و نهزیر شلواری درتن معلوم میشد که دربین راه کهپول باخود همراه نداشت کهانفاقی کند عبارا بسر میگذاشت درگوشه خلوت پیراهن وشلوار را ازتن بیرون‌آورده و بهبینوایان نثار میکرد وهر چند روزی این قضیه تکرار میشد کهبارها دختر حاج حسن بشوهر خود آقا میرزا محمد علی میگفت من وفرزندان خود راهم در ردیف مستحقین قرار دهید وانفاقی که بآنها مینمائید بهماهم بنمائید میرزا درجواب میگفت خدا بزرگ است فرزندان من هم خدائی دارند!!!

آقا ضیاء الدین عراقی (سلطان‌آبادی) که از بزرگترین استادان قرن اخیر در نجف اشرف بود حکایت کرد مرا که هر طلبه بااستعدادی که به نجف اشرف میآمد هر گاه درس خارج میخواند بدرس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی میرفت وهرگاه دروس سطح میخواند بدروس آقا میرزا محمد علی رشتی میرفت

آقا ضیاء الدین عراقی داستانهای وقصه های شیرینی ازآقا میرزا محمدعلی بخاطر داشت ومیگفت میرزای چهاردهی نکتهها وظرایفی در طی مباحثات خود بیان مینمود که بیشتر بر حلاوت درس او میافزود و از هر یك از شهرهای ایران وهندوستان وقفقاز و ترکستان شاگردانی داشت که بمناسبتی امثال و حکم آن نواحی رادر طی مباحثه خود میگفت آقا میرزا محمد تهرانی عسکری مولف کتاب بسیار نفیس مستدرك بحار الانوار کهاز معاریف محدثین وعلمای مقیم عراق عرب است بارها حکایت کرد مرا که نقل میکنند ازآقا میرزا محمد علی کههفدهم ربیع الاول راوفات عمربن سعد وقاص قاتل حضرت اباعبد الله ع میدانستند از علما مقیم نجف میرزای چهاردهی رادرتتبع اخبار واحادیثدرردیف علامه مجلسی وثقةالاسلام حاجی نوری میدانستند آقا میرزا محمد علی رشتی چهاردهی برخلاف بعضی ازفقها

به‌عرفای بزرگ امثال شیخ عطار وملای رومی و باباطاهر همدانی علاقه وارادتی داشت وباشعار آنان گاهگاهی مترنم بود وبا خواندن حمد وسوره ازروح پر فتوح آنان استمداد میجست ودر ریاضیات و علوم غریبه مانند جفر و رمل مهارتی بسزا داشت ویاد داشتهائی در این زمینه بخط خودشان بیادگار گذاشته اند و در تعبیر خواب واستخاره مهارتی غریب داشت وداستانهائی از این امور در باره آقا محمد علی برسر زبانها است که‌مختصری از آنها را اشاره نمودیم

رساله علمیه آقا میرزا محمدعلی مکرردربمبئی چاپ شده است وشاگردانش درغالب نقاط ایران وافغانستان وترکستان قفقاز وهندوستان بودند ووجوهات شرعیه برای استاد خود میفرستادند که‌بمصارف امور خیریه برسانند ودرمدرسه بخارائی‌ها درنجف اشرف مقدار چندین هزار مجلد از کتابهای عربی وفارسی موجود بود که غالب آنهارا نویسنده این سطور دیده است که برپشت کتابها نوشته شده ازموقوفه هائی است که از طرف اهالی بخارا توسط آقا میرزا محمد علی رشتی چهاردهی بنجف اشرف فرستادند که کتابهارادردسترس طلبه‌ها قراردهند وتمام آن کتابها وقف بود که‌متأسفانه اکنون پراکنده شده است .

روزی که‌پدر میرزا مرحوم حسن جدید الاسلام رشتی وفات نمود ودخترش استطاعت مالی پیدا کرد فورا عیال خودرا بافرزند ارشد خود مرحوم حاج شیخ محمد ازطرف خود بخانه خدا فرستاد که‌سفر حج‌را بنمایند وخود ازاین فیض محروم بودچه احتمال میداد که‌در راه مکه فوت کند واز‌جوار ومجاورت ودفن در کنار قبر امیر المومنین ع محروم شود وازاین جهت هم باآنکه اشتیاقی بزیارت‌حضرت امام رضا ع داشت ازجهت کبرسن محروم بود تابالاخره خداوند دعای ایشان را مستجاب نمود و در آخر محرم هزار وسیصد وسی وچهار هجری قمری در نجف اشرف وفات نمود ودر یکی ازحجرات جنوب شرقی صحن مطهر حضرت امیر ع به خاك سپرده شد واز وصیتهای ایشان این است که عمل صالح داشته باشند وبنماز های واجب ونماز شب وزیارت عاشورا فرزندانشان مداومت نمایند تارستگار شوند ودرهنگام وفات دیناری ازخود ذخیره نداشت بطوریکه میگویند برای دفن کفن او باقرض پولی بدست آوردند وبخاکش سپردند وآقا سید محمد کاظم یزدی که آن ایام ریاست مطلقه عالم شیعه با ایشان بود مانند سایر علماء وطلاب از آقا میرزا محمد علی تشییع جنازه نمود وگویند درایام ریاست خود فقط برای تشییع جنازه‌یك نفر از اول بازار بزرك نجف تاصحن تشییع نمود و آنهم جنازه آقا میرزا محمد علی بود وبنا برمرسوم درغالب بلاد اسلامی شاگردان آقا میرزا محمد علی تامدت

یکماه مجالس فاتحه تشکیل دادند و از روح پر فتوح او استمداد میجستند وطلب مغفرت مینمودید .

آقا میرزا محمد علی درآخر محرم الحرام هزار وسیصد وسی چهار هجری قمری درنجف اشرف وفات‌نمود ودرحجره زاویه جنوب شرقی صحن مطهر حضرت امیر المومنین ع مدفون است .

تالیفات آنمرحوم (قسمت عربی)

١ـ شرح قواعد علامه‌حلی پنج مجلد بزرگ

٢ـ حواشی برشرح لمعة الدمشقیه یك مجلد بزرگ (قسمت وقت وقبله آن جدا گانه درطهران چاپ شده است)

٣ـ شرح منظومه آقا سید مهدی بحر العلوم یك مجلد بزرگ در طهارت و صلوة

٤ـ حواشی برفرائد الاصول شیخ انصاری یکجلد

٥ـ حواشی برقوانین الاصول یك مجلد بزرگ

٦ـ حواشی برریاض (فقه)

٧ـ حاشیه برحاشیه آقا باقر بهبهانی (در رجال)

٨ـ مقتل درتاریخ واقعه کربلا (احوالات حضرت ابا عبد الله ع)

٩ـ رساله اجازه کبیر روایت در حدیث دریك مجلد که بشاگرد خود عالم بزرگ شیعه در هند مرحوم سید ناصر حسین فرزند سید حامد حسین صاحب کتاب عبقات الانوار مرقوم داشته‌اند

١٠ـ تقریرات اصول فقه آقا سید حسین کوه کمری در ٤ مجلد بزرگ

تالیفات (قسمت فارسی)

شرح صحیفه سجادیه یك مجلد بزرگ

٢ـ اصول الدین چاپ تهران

٣ـ مقتل ـ درتاریخ شهادت حضرت ابا عبد الله ع یك مجلد

٤ـ ذریعت العباد (دوره فقه) دومرتبه دربمبئی چاپ شده است

٥ـ شرح مطالع الانوار سید راحت حسین لکنهونی هندوستانی که از شاگردان آقا میرزا محمد علی بود چنانکه خودش در مقدمه کتاب شرح مطالع الانوار مینویسد قصیده دررثاء حضرت ابیعبد الله ع بعربی سروده بود وقصیده رابر استاد خود عرضه داشته‌اند وآقا میرزا محمد علی شرح مبسوطی برآن نوشته است که بقول ناظم قصیدة مطالبی را که شارح استاد مرقوم داشتند در هنگام انشاد شعر شاعر بنظر نداشته است متن قصیده وشرح آن بامقدمه ناظم آن که در وصف

استاد خود آقا میرزا محمد علی نوشته‌است درلکنهو هندوستان چاپ شده باشد .

٦- ترجمه مکارم الاخلاق طبرسی

۷- ترجمه وشرح دعاء صباح منسوب بامیر المومنین علی ع

۸- ترجمه وشرح دعاء سمات

۹- ترجمه وشرح دعاء صنمی قریش

۱۰- ترجمه وشرح زیارت عاشورا

۱۱- ترجمه وشرح دعاء کمیل

۱۲- ترجمه وتلخیص شرح الزیارة جامعه شیخ احمد احسائی

۱۳- ذریعت العباد درادعیه

١٤- ترجمه لغات قرآن وصحیفه سجادیه

۱۵- ترجمه وشرح رساله دماء ثلاثه صاحب جواهر الکلام

١٦- وسیلة النجات (دراصول عقاید مذهب شیعه اثنی‌عشری)

۱۷- ترجمه وشرح نهج البلاغه

۱۸- حواشی برتشریح الافلاك

۱۹- حواشی وترجمه خلاصة الحساب شیخ بهائی .

چند رساله دیگر درمباحث فقه واصول دین وقرائت قرآن «تجوید» که به استثنای یك دوکتاب بقیه تماما بخط مولف ویاسواد آنها درنزد نواده پسری مولف (که‌نویسنده این سطور باشد) درتهران محفوظ است .

«پایان»



« غلط نامه »

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۲۳	چهار	نه
۱۰	۲۸	میگرئید	میگوئید
۱۲	۱۷	و فضل	فضل الله
۱٦	۲۹	اری	امری
۲۲	۳	ننمائید	نمائید
«	۹	بندتان	بنده تان
۲۳	۱۸	پرروردکارا	پرورگارا
۲٤	۲٦	وا	را
۲٦	۲۰	شرح	شرع
۲۹	۱	اخوت	آخرت
«	۱۵	وا	را
۳۱	۲۸	بقیه قرین	بقید قرینه
۳٤	۷	مسلمان	سلمان
۳۵	۲۹	و سائلی	ومسائلی
٤۰	۳	شورای	شوری
٤۰	۱۳	جهنم	جهم
٤۰	۱۵	(از دیدند تاغیر موثری را چنین اصلاح شود) چون دیدند که لازمه اش اسقاط فایده تکلیف و وعده و وعید پیش می آید که آنهم زشت است ناچار در رد آن متشبث شدند که اثبات قدرت‌غیر موثری راهم بمسئله کسب اضافه نمودند	
٤۰	۲۳	در کلام خدا	در مسئله کلام خدا
٤۰	۲٦	صدائی	صداها
٤۱	۲۱	قصد	قصه
٤۱	۲٤	بایان	بایمان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٦	٢٧	شیعه	سنی
٤٩	٦	بنی	بنی عباس
٥٠	٢٥	مرفوم	مرقوم
٥١	٩	آن مزرعه که	در مزرعهٔ که موسوم بعکه
٥١	٢٥	ما یحتاج	یا محتاج
٥١	سطر آخر	رر	در
٥٤	٣	مغیث الحلق	مغیث‌الخلق فی‌تعیین مذهب‌الاحق
٥٨	٣	با	نه با
٦٠	٢٠	عبارس	عبارت
٦٣	٢٢	اجمالی	اجماعی
٦٤	١٥	دانشمنی	دانشمندی
٦٥	١٢	متعارضه	معارض
٨٠	٦	مقابقه	مطابقهٔ
١٩٨	١٣	معتقخر	معتقد
٢٠٨	٣٢	و تراجم	و برای تراجم
٢١٠	٢٤	فروغ فقهی	فروع فقهی
»	٢٨	اجتهاد	اجماع
٢٤٩	سطر آخر	قله	قلة



کتاب

(مصائب النواصب)

در رد نواقض الروافض

تألیف :

قاضی سید نورالله شوشتری

شهید سنه ۱۰۱۹ قمری هجری

ترجمه :

آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهار دهی نجفی

متوفی سنه ۱۳۳۴ قمری هجری

نگارش :

آقای مرتضی مدرسی چهاردهی

بسرمایهٔ :

آقای حاج سید احمد کتابچی مدیر

کتابفروشی اسلامیّه

تهران - خیابان بوذرجمهری - تلفن ۶۹۶۶

بسم الله الرحمن الرحیم

(مقدمه)

حمد و ثنا و درود و ستایش بی‌منتها وجودی را سزد که از پرتو وجودش نیستی‌ها لباس هستی پوشیدند وفروتنی‌وکوچکی باید نمود ازجهت ذاتی که‌پرورش نباتات وحرکت جنبندگان وتجسم جسمانیات از کوچکترین صفات افعال اواست و اطاعت و ستایش و پرستش باید نمود پروردگاری راکه از مهربانی و مرحمتش موالیدی از عناصر چهارگانه در جهان سفلی که نزدیك بفسادند در کمال آرامش درجایگاه خود استوار شده‌اند وستایش خداوندی را سزد که خدایان بی دینان و شریکان مشرکان دربرابر قدرتش نیست و نابود میشوند و اعتراف بصفات جلال و جمال پروردگاری را سزد که سراسر موجودات علوی و سفلی وجودیافتگان درگاه کبریائی اویند مدح وحمد وشکر منحصراً قیومی را رواست که کفالت وپرستاری و نظر مرحمت ایزدیش بر گل وخار ومور ومار بلکه بر هر ذره بیمقدار از سراسر خاك تانهایت افلاك یکسان‌است خوف وترس ازجهت کبریائی اوست که اگر نازی کند سررشته موجودات از هم‌گسسته وتار و پود کائنات گسیخته شود« اگر نازی کند ازهم فرو ریزند قالب ها » و عجز و انکسار و شگفتی و اضطراب هرعارف هوشمند وخردمندی را دربرابر معرفت قدس وجلال وخدائی خداوندیش دست دهد ومعرفت به یگانگی ووحدانیت یزدان باکمال خفا بلکه درهر موجودی ازموجودات هویدا و آشکار است راستی خداوند چه اندازه آشکارا پاك و لطیف و دانا و مهربان است که انسانی را به بهترین طرزی ونیکوترین وجهی بساخت واز روی کمال عطوفت واتمام‌نعمت برای هدایت بندگان وبراه آوردن گم‌گشتگان از جنس بشر راهنمایانی برانگیزانید که تربیت آدمیان کنند و جمله تشنگان‌را بسر چشمه زلال عبادت ومعرفت راهنمائی نمایند·

رحمت ودزود فراوان باد بر قافله سالار راهنمایان وپیشرو پیامبران و برگزیده ایزد منان افتخار آفرینش و سرچشمه دانش وبینش بزرگی و حشمت و احترام وعظمت را رسد برآن سید و سرور خواجه‌گان مهتر بزرگانی که تمام پیغمبران درعالم دعوت و ارشاد و درجهان خلقت و ایجاد هریك گسترانندهٔ بساط تشریفات وآورنده مقدمات برای ظهور آن سرخیل کائنات بوده‌اند آیین او بسی والا وشفاعتش در روز جزا درحق گناهکاران مورد قبول ایزد یکتا است.

رحمت وسلام ومهربانی و بخشش و لطف ومرحمت باد بر حامی دین و بر گوهر های تابناکی که حافظ شریعت پاك اومی‌باشند خصوص برداناتر وپرهیزکار تر واتقه واورع واقضی تا هنگامیکه آفتاب درگردش شبانه روزی خود می باشد و وآسمان بلند وزمین پست و کوه‌ها ساکن وآبهای جاری ومهتاب تابان باقی‌است

ومکافات وآزار بر دشمنان او که دختر پیغمبر و داماد ونواده و نتیجه‌اش را آزار رسانیدند تا زمانیکه حق مقابل باطل وصدق برابر کذب و زشتی برابر نیکوئی است چنین بوده وخواهد بود.

و بعد چنین گوید محمد علی بن ملا محمد نصیرالدین مدرس بن‌حاج میرزا زین‌العابدین منسوب بچهارده گیلان که هرگاه هر هوشمندی اندك تفکر نماید میداند که بنی آدم مخلوق وممکن ونیازمند وازنیستی بهستی آمده وذات ووجودی هست که او را از نیستی تبدیل بوجود نمود ومتاسفانه در تعیین وی بشماره نفس‌هاواندیشه‌ها اختلافات شدیدی پدید آمده اززمان آدم تاکنون درتعیین مبدء اول خیالات گوناگون نمودند باآنکه صدوبیست وچهار هزارنفر پیغمبر وبعد آنان هم اولیاء و اوصیاء آمده که نفوس را درمعرفت خداوندی تکمیل نمایند وبا آنکه آیاتی‌هم درآفاق و وانفس قرارداد باتمام اینهمه نشانی ها و دلیل ها نفس خبیثی که شیطان باشد مانع مقتضیات و جلوگیر تاثیر مؤثرات شد وبسیاری ازمردم را ازپیروی اولیاء بیرون آورد وبگمراهی کشانید مانند بزرگان سقیفه وخراب کنندگان خانه نبوت که بعداز اکمال دین و اتمام نعمت خداوندی درمقام کفران نعمت وترك شکرگذاری افتادند وشاید این فرقه گمراه در ردیف دسته دوم باشند زیرا نارواست که بعد از آنکه پرده حجاب پاره گردید و راه نشان داده شد گمراهی را بجای حقیقت اختیار کنند. خصوصا در صدر اسلام که مردم بشیوه ناپسند نیاکان کافر وراه و رسم مردم فاجر رامایل بودند وکوششی در راه حق ننمودند.خلاصه کلام طریق معرفت‌حق ازاصول و فروع آنست که انسان نفس خود را ازتمام شبهات پاك سازد و مانند آنکه تازه بدنیا آمده اجتهاد وتفکر نماید وذهن خود را بیکی از دوطرف ازطریق برهان و

دلیل متوجه سازد تا مشاهده کند که کدام یك از آنها مطابق میل و طبیعت میباشد آنگاه در آن رشته وارد شده ومستقیم شود واگر یقین براهی پیدا کرد گرچه آن راه خلاف حقیقت بود بنا بحکم عقل سزاوار مکافات نیست؟! چه استعدادش زیاده بر این راه نداشته است واگر علمی نداند دربیابان شگفتی سر گردان شود ونمیتواند غواص وار خودرا ازگرداب چاه ودریا نجات دهد دراین‌صورت باید بصاحبان‌نفوس کامله مراجعه کند وهرگاه ازدلایل روشن ومستقیم آنان‌هدایت‌شد چه بهتر وگرنه ویرا تکلیفی نیست ودرشمار مردمی است که درجهان تماشاگرند !! ولی درآن عالم مرده خواهندبود!!

این روش پاك کردن نفس که یاد آور شدم تفاوتی ندارد در کیفیت تحصیل مسائل اصول دین ویا مذهب بکار آید از جمله مسائل اصول مذهب شبهات خلافت است که آیا علی‌بن ابی‌طالب خلیفه رسول خدا بود؟ یا ابوبکر بن‌ابی‌قحافه؟!!!

جنك وجدال مسلمانان درتعیین یکی ازآن دو نفر تاکنون بطول انجامید و وکشت وکشتار مابین پیروان هردو فرقه اتفاق افتاد که میتوان گفت ازاوائل خلقت بنی آدم تازمان خاتم پیغامبران چنین جنك وستیز وعداوت ونفاقی مابین دوفرقه از یك دیانت رخ نداده کتابها ورساله‌ها ودفترها در ردیکدیگر نوشتند وبزرگترین علت اختلاف پاك نکردن نفوس ازشبهات‌می باشد وگرنه چگونه شاید و کدام عقل سالمی حکم مینماید که پسر ابی‌قحافه داناتر ازشاه ولایت باشد؟!!

صاحب نقض‌الروافض هم از این‌گونه مردم بود. هرگاه در مطالب کتابش اندك دقتی شود دانسته خواهد شد که مؤلف آن میرزا مخدوم شریفی‌پیروی‌ازاجداد خود نمود وشاید لجاجتش باعث چنین تالیف کتابی شد. و احتمال قوی دارد که دنیا دوستی باعث تالیف چنین کتابی شده باشد وچنان معلوم است که تعصب بسیاری با اهل‌بیت عصمت پیغمبرص داشت.

بنابراین نقض‌الروافض تالیف میرزا مخدوم شریفی و رد آن راکه مصائب النواصب نام دارد وتالیف قاضی نورالله شوشتری است بفارسی ترجمه نمودم تا برادران دینی ازآن بهره‌مند شوند ودر دیانت خود ثابت و برقرار گردند وچنانچه در اثر مطالعه وترجمه کتاب‌مزبور کمال ایمان درمذهب مرتضوی برای‌مترجم‌حاصل شد قسمتی از حشو وزوائد کتاب حذف و مطالبی را اضافه نمودم و ترجمه آن را به پیشگاه آستانه مبارکه شاهنشاه جهان قطب عالم امکان و دوحة هاشمیه وسلاله نبویه شمس رفعت و اقتدار فخر بنی آدم سبب عزت جن وانس و انتظام موجودات

حضرت امام محمد بن حسن بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب صاحب‌العصر والزمان ع تقدیم نمودم

امیدوارم که کتابم شرف قبول خاندان نبوت‌وچاکران ونواب‌وخدمتگذاران حضرتش افتد وشفاعت نزد صاحب شفاعت نماید.

هرگاه دربیان مطلب اشتباهی ویا درفهم مقاصد کوتاهی شده باشد عفوفرمایند

چون بیشتر مراد ومقصود صاحب مصائب‌النواصب و نقض‌الروافض با بسیاری مطالب دیگر از روایت عیون اخبارالرضا استفاده میشد بجهت کمال بصیرت‌روایت راترجمه نموده ومقدمه کتاب قرار داد چه روایت رضوی درمقام استفاده مطلب کلامی‌سرآمد همه دلیل‌ها است‌گرچه ظاهرا یك دلیل است ولی هزاران رشته‌دارد.

(مناظره مأمون با محدثین و متکلمین)

درباب چهل‌وچهارم از کتاب عیون اخبارالرضا در مجادله نمودن مامون با مخالفان درباره امامت روایت شد که خبرداد مرا پدرم ومحمدبن حسن بن احمدبن ولید گفتند این دونفر خبر دادند ما را محمدبن احمدبن یحیی بن عمران اشعری که گفت خبر داد ما را ابوالخیر صالح‌بن ابی حماد رازی از اسحق‌بن حاتم‌ازاسحق‌بن حماد بن زید گفت جمع نمود ما را یحیی‌ابن‌اکثم قاری وگفت امرنمود مرا مامون که جماعتی از اهل حدیث وگروهی از اهل علم کلام ونظر را حاضر سازم هردو دسته را ازجهتش جمع آوری نمودم که‌چهل نفر میشدند وبهمراه آنان رفته و در مجلس حاجب حضور بهمرسانیدیم وتا به مامون اعلام نمایم‌که جماعت درآن‌مجلس حاضرند . وخبر بمأمون دادم وامر نمود که همه حضور یابند ایشان داخل شده و سلام نمودند ومامون ساعتی با ایشان صحبت نمود تا مانوس شدند وسپس گفت‌اراده نمودم که امروز مابین من وخدا حجت شوید وهریك از شما حاجتی داشته باشد بسوی حاجت خود روانه شده‌وسبك بال شوید وهرکاری دارید انجام دهید‌دسته‌ای برخاسته وقضا حاجت بجای آورده ودوباره بازگشت نمودند مامون گفت البته‌شما را حاضر ساختم تا اینکه نزد خداوندمتعال از شما استدلال نمایم. ازخداوندبترسید ونظر نمائید به نفوس خود وبزرگی وجاه وجلال من مانع سخنان شما نشود هرچه‌حق یا باطل است بگوئید واز آتش جهنم بترسید وتقرب بدرگاه خدا یابید و آنکه تقرب مخلوق را بخواهد بخالق خودگناهکار است مگر آنکه خداوند بر اومسلط نموده باشد. با تمام عقول خود مباحثه و مناظره نمائید چه مردی هستم که اعتقاد دارم بعداز پیغمبر ص علی‌علیه‌السلام بهترین مردم است هرگاه اعتقاد خوبی دارم

تصویب کنید واگر خطا گفته‌ام رد نمائید مایلید من پرسش کنم؟! ویا میخواهیدشما سئوال کنید؟؟

(مناظره مأمون با محدثین)

اهل حدیث گفتند ماسئوال می کنیم: مامون گفت بگوئید ولی واگذارسازید بیك نفر از خودتان پس‌از آنکه گفتارش تمام شد هرگاه زیاده برآن سخن دارید البته بگوئید واگر سستی درگفتار داشت اصلاح سخنانش نمائید(۱)

یکی از اهل‌حدیث گفت مارا اعتقاد آنست که بهترین مردم‌بعدازرسول خدا ابوبکراست‌وروایت‌مجمع علیها از پیغمبرشده (اقتدو بالذین بعدی‌ابی‌بکروعمر) که فرموده اقتداء کنیذ بدو کس بعدازمن ابوبکر وعمر هنگامیکه پیغمبر رحمت‌مارا امر نمود که بایشان پیروی نمائیم چنین فهمیدیم که امر نموده به خوب ترین مردم پیرو شویم.

مأمون گفت روایات بسیاری است یا همه آنها حق‌است یا باطل ؟! یابعضی حق وبرخی باطل است اگر همه حق باشد همه‌اش باطل خواهد بود (۲) چه بعضی بعض دیگر را می‌شکنند ومناقض همدیگرند واگر همه باطل باشد دراثر بطلان آنها دین مندرس وشریعت حضرت رسول باطل میگردد. در هنگامیکه این‌دو وجه باطل شد قسم سوم خواه ناخواه ثابت میشود که بعضی حق ودستهٔ باطل‌است وبعداز آنکه چنین شد ناچار بر خبری که حق است ازآن روایات که اعتقاد شود ونفس‌خلاف او نماید وپس اگر دلیل خبر بخودی خود(۳) صحیح ودرست باشد نخستین‌چیزیست که اعتقاد نمایم وآن روایت را دریافت میدارم واین روایت از روایات و اخباری است که دلایل آن بخودی خود باطل است.

از کجا چنین است چه پیغامبر حکیم ترین حکیمان وبرترین مـردم راستگو بود وازامر محال دوری میکرد تا مبادا مردم را بخلافی ایمان آورند اگرروایت درست باشد این دو مرد خالی ازآن‌نیستند یا آنکه از هرجهت متفقند ویا مختلف اگر متفقند درهرجهت صورت و جسم که چنین نبودند اگر دو جنبه داشتـه باشند اقتداء بآنان ازقدرت انسانی بیرون است.

---

(۱) غرض مأمون آن بود که قیل وقالی نشود «مترجم»

(۲) بیان ملازمه هربعضی رفع بعض دیگررا می‌نماید پس هردو بعض ازبین می‌روند «مترجم»

(۳) یعنی مضمون روایت بنفسها امارت صدق باشد «مترجم»

زیرا اگر اقتدا بیکی نمائی مخالفت دیگری نمودی چه دلیل براختلاف آن دونفر این است که اهل رده را ابوبکر اسیر نمود وعمر آنان را آزاد بساخت. عمر باابوبکر اشاره نمود که‌چون خالد مالك بن‌نوبره را کشته معزول شود ابوبکر خودداری کرد، عمردو متعه حرام کرد ابوبکر چنین ننمود عمردیوان عطیه‌وبخشش وضع نمود ابوبکرچنین نکرد(۱) ابوبکر خلیفه تعیین نمود عمر جانشین نگرفت. این‌گونه امور نظایر زیادی دارد مولف کتاب عیون اخبارالرضا گوید و دراین جا فصلی است که مامون ازجهت طرف خود یاد آورنشده که آنان ابوبکر وعمر را بجر روایت نکنند بلکه بعضی از ایشان به نصب روایت نمایند بنا براین اگر روایت صحیح باشد معنای قول پیامبر این است که اقتداء کنید.

بدو امری که بعدازمن است کتاب خدا وعترت من ای‌ابوبکر وعمرومعنی‌قول پیامبر درصورت رفع چنین است‌پیروی نمائید ای مردم‌وابوبکر وعمر بدو امر بعداز من کتاب‌خدا وعترت من - پایان»

یکی دیگر ازاصحاب حدیث گفت که پیغمبر فرمود که‌هرگاه‌دوستی اختیار مینمودم‌ابوبکر را دوست خود میکردم: «لوکنت‌متخذاخلیلا لاتخذت‌ابابکر خلیلا»

مأمون گفت این‌حدیث از محالات است ازجهت روایات شما که او برادری گذاشت ما بین اصحاب خود تأخیر انداخت علی ٤ را پس گفت بعلی که تاخیر نیانداختم تورا مگر ازجهت خود هریك ازاین دو روایت ثابت شود دیگری باطل گردد.

یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت علی بالای منبر فرمود بهترین این امت بعداز پیامبر ابوبکر وعمر است!! مامون گفت این هم از محالات است چه‌اگر پیغمبر میدانست که آنان داناترند یك مرتبه عمروبن عاص و مرتبه دیگر اسامة بن زید را برایشان والی نمی‌نمود وچیزی که این روایت‌را تکذیب می کند سخن‌علی٤ است درهنگامیکه پیغمبر از دنیا رفت علی گفت من سزاوارتر بجانشینی وی‌هستم‌از خودم به پیراهن خود ولی ترسیدم مردم بدیانت کافر شوند و کلام علی علیه‌السلام است چه زمانی ابوبکر وعمر خوب ترازمن بودند بحق بندگی نمودم خداوندراپیش از آنان وبعد ازآنان خدا را عبادت نمودم.

دیگری ازاصحاب حدیث گفت ابوبکر درخانه خود بست وگفت آیا کسی هست که طلب گذشت خلافت از من نماید تاصرف نظر کنم.

---

(۱) ظاهراً مراد بدیوان عطیه مستمری و وظایف باشد «مترجم»

علی فرمود رسول خدا تو را مقدم تر نمود کیست تو را بتاخیر اندازد ؟!
مأمون گفت این سخن باطل است چه علی از بیعت ابوبکر وعمر برنخاست و خانه نشست چگونه ابوبکر طلب گذشت نماید تا اینکه فاطمه ٤ از دنیا برفت و وصیت نمود که درشب دفن شود ابوبکر وعمر در جنازه‌اش حاضر نشوند وازدلایل بطلان این حدیث یکی این است اگر حضرت رسول ابوبکر را جانشین خودنموده چگونه آنرا بدیگری واگذار مینماید وباصرار بگوید که برای شما یکی ازاین دومرد را ابوعبیده وعمر را راضی شدم.

یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت عمرو بن عاص خدمت حضرت پیغمبر عرض کرد ای رسول خدا خوب‌ترین زنان تو کیست فرمودعایشه وعرض کرداز مردان کدامیك ؟ فرمود پدر او مأمون گفت این روایت‌هم باطل است.

چه شما روایت می‌نمائید که‌مرغ بریانی نزد پیغمبر آوردند پیغمبرگفت‌خداوندا دوست ترین خلق تو نزد من آید!

ناگاه علی حاضر شد بنابراین کدام‌یك ازاین دو روایت قبول افتد!! دیگری از اصحاب حدیث گفت‌علی ٤ فرمود هر که برتری دهد مرا برابوبکر وعمرتازیانه افترا زنندهٔ زنم اورا مأمون گفت چه گوئید جایز باشد که‌علی بگوید حدزنم آنکس را که‌حدی براو واجب‌نیست! بنابراین علی تعدی کننده است درحد خداوعمل کننده بخلاف امر او است زیرا در تفضیل دادنش بر ابوبکر وعمر دروغ نیست وباآنکه شما روایت می نمائید از امام شما که گفت والی بر شما شدم ولی خوب شما نیستم ابوبکر شهادت برنفس خود داد که خوب نیست یا علی ٤ بر ابوبکر شهادت داد که او خوب است واین حدیث تناقض دارد (۱) که ابوبکر راست‌گواست از کجاراستی او شناخته شده واین راستی از راه وحی باو معلوم شد وحی که قطع شده‌یا به گمان بد خود که آن گمان بد کننده وسر گردان‌است ویقین ندارد ویابنظر واجتهاد نظر تحقیق وجستجو دارد واگر راستگو نیست محال است‌که امور مسلمانان و حدود آنان را رسیدگی ومباشرت نماید واحکامش تمام ازدروغ است.

یکی دیگر از اهل حدیث گفت بتحقیق آورده‌اند که پیغمبر فرمود ابوبکر وعمر دو آقای پیرمرد اهل بهشت‌هستند مأمون گفت این حدیث هم محال است‌زیرا در بهشت پیر نیست‌چه روایتی است که اشجعه خدمت پیغمبر بود حضرت فرمود عجوز وارد بهشت نمیشود اشجعه گریست.

---

(۱) زیرا هردو حدیث باهم جمع نشود یا یکی از آن دو حدیث دروغ است
«مترجم»

پیغمبر فرمود خداوند می فرماید « **انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابكاراً عرباً اترابا** (١) » اگر شما اعتقاد دارید که ابوبکر وقتیکه وارد بهشت‌میشود خداوند اوراجوان بسازد باآنکه روایت مینمائید پیغمبر فرمود ازاولین وآخرین حسن وحسین دوآقایان جوانان بهشت هستند وپدر ایشان هم بهتر ازایشان است

دیگر از اهل حدیث گفت از پیغمبر رسیده است که فرمود اگر در میان شما مبعوث نمیشدم عمر مبعوث میشد !!

مأمون گفت این محال است زیرا خداوند می فرماید « **انا اوحینا الیك كما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده** » و فرمود « **و اذا اخذنا من النبیین میثاقهم ومنك ومن نوح وابراهیم وموسی و عیسی بن مریم** » آیا جایز بود از کسیکه میثاق نبوت گرفته نشده مبعوث شود و کسیکه اخذ میثاق نبوت او گرفته شده بتأخیر افتد ؟!

دیگری از اهل حدیث گفت : پیغمبر در روز عرفه نگاهی بعمر نمود و لبخندی زد و فرمود : خدای عز وجل بتمام مردم عموماً فخر ومباهات مینماید و بعمر بتنهائی فخر میکند !!

مأمون گفت این محال است چه خدا مباهات بعمر کند و پیغمبر خود را واگذارد وعمر ازخواص باشد و پیغمبر در عموم نباشد ؟!

عجبتر از این روایت ، روایت دیگرشما است که پیغمبر فرمود وارد بهشت شدم بلال غلام ابوبکر را دیدم که در ورود ببهشت بمن پیشدستی نمود ! شیعه گویند علی ؏ خوب تر از ابوبکر است ، شما میگوئید عبد ابوبکر بهتر از پیغمبر است زیرا سابق افضل از مسبوق است و مانند این روایت شما که شیطان از سایه عمر فرار میکرد ولی شیطان بر زبان پیغمبر انداخت که اقرار نماید بت ها خدایانند (٢) بنا بر این شیطان از عمر فرار کرد ولی کفر را بر زبان پیغمبر القاء نمود ؟!!

یکی دیگر ازاهل حدیث گفت : پیغمبر فرمود هرگاه عذاب نازل شود

---

(١) عرب زنی است که شوهر خودرا دوست دارد – اتراب جمع ترب هم سن را گویند «مترجم»

(٢) « تلك الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترجی » غرنوق مرغ آبی را گویند و اینجا مراد اصنام است یعنی ایشان بتهای بزرگانند و شفاعت نمودن ایشان را امیدوار است « مترجم »

نجات نمی یابد مگر عمر !!!!

مأمون گفت این هم خلاف صریح کتاب است زیرا خدآ بپیغمبر فرماید چون تو درمیان ایشان هستی‌خدا عذاب نمینماید ، وشما عمر را مثل خدا و پیغمبر قرار دادید با آنکه ایشان استغفار کنندگان هستند .

دیگری از اهل حدیث گفت : پیغمبر شهادت داد ازبرای عمر با نه‌نفر دیگر از صحابه بهشت را « یعنی از عشرهٔ مبشره است » ؟

مأمون گفت : اگر چنان بود که اعتقاد در باره عمر داری پس چرا عمر بحذیفه گفت ترا قسم میدهم که آیا ازمنافقین هستم یا نه ؟ ! و اگر پیغمبر بعمر فرمود که از اهل بهشت‌است گفتهٔ پیغمبررا باور نکرد تا آنکه ازحذیفه تصدیق خواست و تصدیق حذیفه نمود و پیغمبر را باور نداشت ؟ ! !

اینها کردار اسلامی نیست یعنی کفر است و اگر پیغمبر تصدیق نمود پس چرا سؤال ازحذیفه نمود ؟ بنا براین خبر شهادت پیغمبر درحق عمر و خبر سؤال نمودن عمر از حذیفه تناقض ذاتی دارد .

دیگری از اهل حدیث گفت : پیغمبر فرمود در کفهٔ از میزان مرا نهادند و در کفه دیگر امت من گذاشته شد از آنان زیادتی داشتم پس از آن ابوبکر را بجای من در میزان نهادند زیاده بر امت من بود و بعد عمر گذاشته شد زیادتی داشت پس ازآن کفه ترازو برداشته شد ! ! !

مأمون گفت این محال‌است ، این موازنه یا بحسب اجسام یا بحسب‌کردار باشد ؛ اگر بحسب اجسام باشد محال خواهد بود ، زیرا برهر با روحی پوشیده نیست که اجسام آنان بر اجسام امت اسلامی زیادتی ندارد ! هرگاه بحسب‌کردار باشد کردار که هنوز معلوم نیست چگونه برتری میدهید بر چیزی که هنوز انجام نشده‌است ؟ خبر دهید مرا که مردمان بچه چیز ازهم برتری پیدا میکنند ؟ !

برخی از آنان باکردار نیك از یکدیگر برتری پیدا مینمایند ؟

مأمون گفت بنا براین زیادتی دارند برصاحب خود در زمان پیغمبر پس مفضول عمل نمود بعد ازوفات پیغمبر به بسیاری از کردار فاضل درزمان پیغمبر ، آیا اینها ملحق باومیشود ؟ بدیهی‌است ملحق نمیشود درزمان ما زیادتی ازحیث جهاد - حج - صوم - صلوة و صدقه . گفتند راست‌میگرئید ملحق نمیشود فاضل زمان ما به فاضل زمان پیغمبر .

مأمون گفت نظر نمائید درچیزی که روایت میکنند اورا ائمهٔ شما که دین شماهم از او گرفته شده ، فضائل علی بن ابیطالب را روایت مینمائید و مقایسه

کنید با فضائل تمام اصحاب ده گانه اگر فضائل آنان از اجزاء بسیاری‌است پس قول قول شما است (۱) و اگر در فضل علی بن ابیطالب ع از ائمهٔ شما زیاد تر روایت نمودید چیزی که روایت نمودند از آن تجاوز ننمائید ! ؟

راوی گفت اهل حدیث سر بزیر افکندند ؛ آنگاه مأمون گفت چرا خاموش نشسته‌اید ؟ گفتند مطلب را بپایان رسانیدیم .

مأمون گفت آیا میدانید که پیش ازعلی بن ابیطالب چه کسی اسلام‌آورد گفتند او تازه پا بسن گذاشته بود اسلام آورد وهنوز حکم خدا دربارهٔاش جاری نشده بود ولی ابوبکر درپیری اسلام آورد وحکم خدا درحقش بود البته اینها تفاوت دارد !! مأمون گفت : خبر دهید از اسلام‌آوردن علی که آیا بالهام خدا بود یا بدعوت پیغمبر اسلام آورد ؟ هر گاه بگوئید بالهام خدا بود برتری دادید علی را بر پیغمبر زیرا پیغمبر ملهم نشد بلکه جبرئیل ازطرف خدا آمد در حالی که شناساننده بود ، اگر گوئید بدعوت پیغمبر بود این دعوت از طرف خود بود یا بامر خدا بود اگر گوئید از خود بود اینهم برخلاف است که خدا وصف نبی خود نمود که فرموده « وما ینطق عن الهوی » ، اگر از طرف خدا بود پس امر فرمود خداوند بپیغمبر خود که مابین کودکان مردم علی را بسوی اسلام بخواند وخداوند اورا بر دیگر کودکان برگزید وپیغمبر فرا خواند از اعتماد و اطمینانی که بعلی داشت ودانستکه علی بهمراه خداست ؛ خصلت دیگر درشأن علی ٤ است خبر دهید مرا ازحکیم که آیا جائز است تکلیف نماید خلق خود را بامری که طاقت انجام آن را نداشته باشند ؟ اگر گوئید آری ، شما کافر شدید وهر گاه گوئید نه ، پس چگونه جایز است که امر فرماید پیغمبر خود را بدعوت کسیکه ممکن نیست که قبول چیزی نماید که باو امر شده از جهت کودکی و کمی سن و ناتوانی که قبول دعوت نماید ؟ . خصلت دیگر در شأن علی ٤ : آیا دیده‌اید پیغمبری را که کودکی از خاندان خود یا از طوایف دیگر را بخواند تا اینکه مردم پیروی نمایند ؟ « مترجم گوید در دعوت کودکان فقط اختصاص

---

(۱) یعنی میشود مفضول فاضل شود پس در زمان ما یافت میشود افضل از اشخاص زمان پیغمبر درعمل پس ترجیح وسنگینی میزان ابوبکر دروغ است اگرگوئی نمیشود که زمان ما اهل او افضل شوند از زمان پیغمبر اگرکثرت کردار نیك از ایشان صادر شود گوئیم در زمان پیغمبر باتفاق روایات شما بیشتر از دیگران علی بن ابیطالب ٤ فضائل بسیاری داشت بنا براین باید میزان علی ٤ سنگین باشد نه ابوبکر ، این بود مقصود سخنان مأمون «مترجم»

بعلی ٤ داشت » اگر اعتقاد نمودید که پیغمبر غیر از علی ٤ دعوت ننمود پس این فضیلت در بارهٔ علی بر تمام کودکان مردم شد .

مأمون گفت بعد از پیشدستی باسلام کدامیك از کردار درنزد خدا برتری دارد ؟ گفتند : جهاد در راه خدا .

گفت : آیا یافتید ازجهت یکی از آن ده نفری که مژدهٔ بهشت بآنان داده شده جهادی کنند که ازجهاد علی٤ برتر باشد ؛ زیرا علی درتمام جنگهای پیغمبر بود ، درجنك بدر بیشتر ازشصت نفر ازکافران کشته شدند وعلی ٤ بیست وچند نفری از آنان راکشت وچهل نفر را دیگران کشتند !

یکی گفت : درآن هنگام ابوبکر با پیغمبر درخیمه مشغول تدبیر بودند !

مأمون گفت : امر عجیبی گفتی ؛ آیا تدبیر بدون پیغمبر مینمود یا باپیغمبر شریك بود ، یا نیازمند بابوبکر بود ؟ هر یك از این سه ترا دوست تر باشد بگوی !! گفت : پناه میبرم بخدا از اینکه اعتقاد نمایم ابو بکر بدون پیغمبر تدبیر مینمود یا بشراکت او یا نیازی بوی داشت !

مأمون گفت : چه برتری در خیمه بودن داشت ، اگر فضیلت ابوبکر در تخلف ازجهاد بوده و هر سرپیچی برتری باشد از مجاهد شدن با آنکه خـدا فرماید : « **لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم و فضـل المجاهدین علی القاعدین درجة وعد الله الحسنی و فضل المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً** »

اسحق بن حماد بن زید گفت که مأمون گفت بمن سوره « هل اتی » را قرائت نما ، سوره را خواندم تا رسیدم به « کان سعیکم مشکور »

مأمون گفت : این آیات دربارهٔ کدام کس نازل شده ؟ گفتم : درحق علی گفت : آیا در چه وقت علی ٤ بود ؟ گفتم هنگامیکه یتیم و اسیر ومسکین را اطعام مینمود « **انما نطعمکم لوجه الله** » بر آن روشی که خدا در کتاب خود وصف نمود ؟ گفتم آری ؛ گفت خدا دانست سیرت و نیت او را که برای خوراکی خود محتاج بود و بدون ارادهٔ ثنا و مدح خالصاً لوجه‌الله اطعام نمود و خداوند این معنی را در کتاب خود ابراز داشت از باب تعرض بردیگران که امر الهی را چنین انجام دهند .

آیا دانستی که خدا وصف چیزی کند که آن تعریف دربهشت باشد : قواره

هائی ازنقره در این سوره است ؟ گفتم نمیدانم . گفت : این برتری دیگری است ؛ چگونه خواهد بود این قواره های نقره ؟ گفتم ندانم . گفت اراده نمود آن قواره ها را ازجهت صفای نقره که درونش از بیرون دیده شود ، این سخن مانند سخن پیغمبراست که به بعضی فرمودند بیائید بسوی من که برانم ترا بقواره های نقره ومقصود ایشان زن بود که گوئی که مثل قواره هائی است از نقره در نازکی ولطافت . و قول پیغمبر که فرمود سوار براسب آبی طلحه‌شدم و مانند دریائی دیدم از زیاد تند روی وجاری بودن در صحرا . و مانند گفتار خداوند متعال « **و یأتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و من ورائه عذاب غلیظ** » یعنی مرگ ازهرجا اورا فرا رسید ، و اگر مرگ ازیکجهت‌هم میآمد او میمرد . بعد گفت : ای اسحق آیا تو ازآن کسانی نمیباشی که گواهی میدهند اصحاب ده گانه دربهشت می باشند ؟ گفتم آری . گفت : برایم بگو اگر مردی بگوید ندانم این‌حدیث درست یا نادرست‌است در نزد توکافر بشمار آید یا نه ؟ گفتم نه ! گفت بگو از برای من هرگاه کسی گوید که ندانم سورهٔ « هل اتی » از قرآن است یا نه کافر می باشد ؟ گفتم آری .

مأمون گفت : اعتقاد دارم که برتری علی هویدا و آشکار است . خبر بده مرا ای اسحق که حدیث مرغ بریان در نزد تو درست است یانه ؟ گفتم آری .

گفت بخدا دشمنی تو آشکار شد زیرا این مطلب خالی از این نیست که این شخص علی بود و بهمان طرزی که پیغمبر خواست شد یا مردود بود یا خداوند ازخلق خود فاضل‌را بر او شناسانید ومفضول نزد او واجب بود یا اعتقاد داری که خدا فاضل را از مفضول نمیشناخت ؟ بگو کدامیك از این سه حالت نزد تو واجب است ؟

اسحق گفت ساعتی سر بزیر انداختم و بعد گفتم : ای امیر مؤمنان ، خدا در حق ابوبکر فرماید « **ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا** » خدا نسبت مصاحبت نبی ص‌ را بوی داد !

مأمون گفت : سبحان الله ، چه اندازه بکتاب و لغت دانائی تو اندك‌است !! آیا کافر همنشین مؤمن نمیشود ؟! چه برتری است در این همنشینی ! آیا هیچ نشنیده اید که خداوند می‌فرماید « **قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقك من تراب ثم سواك رجلا** » خدا کافررا همنشین مؤمن قرار داد !! مانند : **قال الهذلی** (ولقد غدوت وصاحبی وحشیته تحت‌الرداء ببصیرة بالمشرق) **قال الازدی** (ولقد دعوت‌الوحشی فیه وصاحبی محض القوایم من

هیجان هیکل) اسب خودرا همنشین گردانید . اما قول او « ان الله معنا » خدا با هر بد وخوبی می باشد . هیچ نشنیده‌اید قول خداوند را :

« ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلك ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا »

اما قوله «لاتحزن» خبر بده مرا از اندوه ابوبکر ، آیا طاعت بود یامعصیت اگر گوئی طاعت بود چرا تو پیغمبر را گردانیدی که نهی طاعت شود و این بر خلاف صفات حکیم خواهد بود ؛ اگر بگوئی معصیت بود ، چه فضیلتی است از جهت گناهکار ؟ . خبر بده مرا ازقول خداوند **« فانزل الله سکینة علیه »** که این آرامش برای کدام کس نازل شد ؟

اسحق گفت : بر ابوبکر زیرا پیغمبر نیازی بآرامش نداشت !

مأمون گفت : خبر بده مرا از قول خداوند و روز حنین «اذ اعجبتکم الی قوله ثم انزل الله سکینة علی رسوله وعلی‌المؤمنین » آیا میدانید مؤمنانی که خداوند در این خصوص اراده نموده چه مردمی هستند ؟ گفتم نه ! گفت : مردم روز حنین فرار میکردند و درآن هنگامه بجز هفت نفر از بنی هاشم باقی نماندند : علی ع شمشیر میزد ، عباس لجام استر پیغمبر را نگاه میداشت و پنج نفر دیگر اطراف پیغمبر را محیط بودند از ترس آنکه مبادا ازاسلحهٔ کفار صدمهٔ بپیغمبر برسد تا آنکه خداوند فتح بپیغمبر عطا فرمود و در اینجا علی و سایر افراد بنی‌هاشم حاضر بودند ؛ اینك کدام برترند ؟ آیا کسیکه با پیغمبر بود ؛ یا آرامش بر کسیکه همراه پیغمبر بود واهلیت‌آن‌را نداشت ازجهت نزول آرامش برای او تا تسلی پیدا کند ؟

ای اسحق ؛ برتر کیست ؟ آنکس که با پیغمبر در غار بود یا کسیکه در جایش خفت و خودرا بجای او فدا کرد ؟ ! تا آنکه پیغمبر آنچه را عزم داشت از مهاجرت تمام نمود زیرا خداوند امر نموده بود که پیغمبر بعلی امر فرماید که در بسترش خفته اورا نگاهداری نماید و پیغمبر هم بعلی امر فرمود و علی ع عرضکرد ای رسولخدا خدا فرموده ؟ پیغمبر فرمود آری ، عرضکرد بچشم و گوش اطاعت میکنم ، آنگاه علی در جایگاه رسولخدا خوابید و لباس خود را بخود پیچید ؛ کافران اورا فراگرفتند و شکی نداشتند که رسولخدا خفته است و از هر قبیلهٔ مردی آنجا آمده وجمع شده بودند تا هریك آزاری برسانند و بدین وسیله خون رسولخدا را قریش مطالبه نتوانند نمود و خونش باطل گردد .

حضرت علی ع سخنانشان را میشنید که قصد کشتن دارند وتصمیم کافران باعث‌ترس

علی نشد ولی ابوبکر با آنکه همراه پیغمبر بود درغار میترسید ، ولی علی تنها بود و هراسی بدل راه نداد و همیشه شاکر وصابر بود و خداوند هم فرشتگان را فرستاد تا جلوگیر کافران قریش شوند .

چون بامداد شد علی برخاست کافران دیدند که علی ع است گفتند محمد کجا است ؟ ! گفت ندانم و با وی نیستم ؛ گفتند مارا مغرور نمودی .

مأمون گفت از فضیلت حضرت علی ع آنچه را اراده نموده بودیم بخوبی ظاهر شد و خداوند اورا بسوی خود برد ومحمود و آمرزیده شده‌است .

مأمون گفت : ای اسحق آیا حدیث ولایت را روایت نمینمائید : « **من کنت مولاه فهذا علی مولاه** » ؟ گفتم آری . گفت : از برای من روایت نما . چگونگی روز غدیر را روایت نمودم .

گفت : آیا نمی بینید که از برای علی به ابوبکر وعمر واجب نمود که اطاعت علی نمایند وحق را بابوبکر وعمر واگذار نکرد ؟

گفتم مردم میگویند بسبب زید بن حارثه ، یعنی او اطاعت کنند !

مأمون گفت : در کدام مکان پیغمبر حدیث ولایت را فرمود ؟ گفتم در روز غدیر خم بعد ازحجةالوداع که مراجعت نموده بود . گفت در کدام زمان زید بن حارثه کشته شد ؟ گفتم در واقعه موته (۱) !

گفت : آیا زید بن حارثه بعد ازغدیر خم کشته نشد ؟ !

(شبهه در دلالت حدیث « ولایت »)

گفت : بمن خبر دهید اگر پسر پانزده ساله ات بتو گوید مولای من مولای پسر عموی منست ابراز این مطلب خوشایندت هست ؟ ! (۲)

گفتم : آری ! گفت : منزه نمائی پسر خودت را ازچیزی که پیغمبر گفت وحکم بر آن مینمائید ؟ آیا فقیهان خود را خدایان قرار میدهید (۳) زیرا خدا

(۱) موته اسم مکانی است که جعفر درآنجا کشته شده‌است «مترجم»

(۲) مقصود آنستکه زید بن حارثه مولای او بود در میان مردم و در آن هوای گرم بفرماید هرکه مولای من بود مولای پسر عموی من هم هست وتمام مردم ازاین سخن سرزنش او نمایند «مترجم»

(۳) چونکه اسحق گفت «مردم چنین میگویند» مقصودش فقهاء بود مأمون گفت تو آنان را اطاعت نمودی وخدای خود قرار دادی «مترجم»

فرماید : « **اتخذوا اربابهم و رهبانهم ارباباً من دون الله** »
بخدا سوگند یهود برای بزرگان و رهبانان خود نماز و روزه بجای نیاورده و اطاعت ننمودند .

مأمون گفت آیا روایت نبی‌را درحق علی که فرمود «**انت منی بمنزلة هرون من موسی**» میگوئید ؟ گفتم آری !

گفت : آیا دانستی که هارون برادر پدر ومادری موسی بود ؟ گفتم بلی
گفت : علی هم چنین بود نسبت بپیغمبر ؟ گفتم : نه !

گفت : هارون پیغمبر بود و علی آن سمت را نداشت ، علی برادر پدر و مادری محمد ص‌ع نبود وپیغمبر هم نبود در این دوجهت منزلت هرون را نداشت تنها جهت خلافت باقی میماند که منزلت سوم باشد و بعد از باطل شدن آن دو سمت وهمچنین‌است وثابت شده زیرا منافقان دیدند که رسولخدا علی را درمدینه گذاشت و باخود درجنك نبرد نزد خود گفتند پیغمبر چون از علی خوشش نمی آید باخود همراه نبرده بود ، اندك چیزی برعلی عارض شد وماجری را عرض نمود ، پیغمبر فرمود : خوشا بتوکه در مدینه جانشین خود قرار دادم چنانکه موسی هرون را خلیفهٔ خود نمود .

اینها مانند حکایت خدا ست که موسی بهرون میگوید :
« **اخلفنی من قومی و اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین** »
و سپس بوعده‌گاه خداوند رفت .

هنگامیکه پیغمبر بجنك رفته بودند علی را جانشین خود قرار داد .

مأمون گفت خبر بده مرا از داستان موسی هنگامیکه هرون را خلیفهٔ خود قرار داد وبمیعادگاه برای عبادت میرفت از اصحابش کسی بهمراه بود ؟
گفتم آری ! گفت آیا هرون را بر تمام آنان جانشین نمود ؟ گفتم آری
گفت : جانشینی علی هم همچنین است .

حضرت رسول ص‌ع که بجنك میشتافت زنان و کودکان و ناتوانان را بعلی میسپرد و بیشتر مردم با او بودند و بعد ازآنکه خلیفه بود خلیفه بر همه بود و جانشین رسول بود چه درزمان غیبت وچه بعد ازفوت او ؛ وباستناد گفتار پیغمبر که « **انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی** » علی وزیر پیغمبر است زیرا موسی درمناجات خود بخداوند عرضکرد « **واجعل لی وزیراً من اهلی اشدد به ازری واشرکه فی اری** » بعد از آنکه علی بمنزلهٔ هرون شد پس او وزیر پیغمبر خواهد بود چنانکه هرون وزیر موسی بود

بعد از آنکه علي بمنزله هارون شد پس اووزير پيغمبر خواهد بود چنانکه‌هرون وزير موسى بود علي هم خليفه رسول خدا بود.

(مناظره متكلمان با مامون)

پس از آن مأمون باصحاب نظر و كلام توجه نمود . وآنگاه گفت من پرسش كنم يا شما ؟! متكلمان گفتند ما سؤال مينمائيم . مامون گفت بگوئيد .يكى از آنان گفت . امامت علي بن ابى طالب ع يا در حكم آنست كه آنچه پيغمبر از خدا نقل نموده مانند فرايض كه نماز ظهر چهار ركعت است ويا دويست در هم مساويست با پنج در هم وحج بخانه خدا رفتن است و مانند آنها.

مامون گفت آرى چنين اســت . متكلم گفت چه سبب شد كه هيچيك از فرايض را مسلمانان اختلاف ننمودند وتنها در خلافت اختلاف نمودند مامون گفت چون امامت رياست است مردم به طمع افتاده ورغبت در اين گونه كار ها زياد داشته و دارند وجاى آن دارد كه برسر رياست جدال ونزاع شود ولى درساير چيز ها چون اختلافى نيست توجهى ندارند !!!

ديگرى گفت كه شما منكر آن نشديد كه از راه محبت پيغمبر امر فرمود كه يكى را ازميان خود انتخاب سازند بدون آنكه‌خود حضرت برگزيند مسامانان خودشان انتخاب نمايند تا اگر گناهى نمودند عذاب نازل نشود چه حضرت‌رسول جانشين خود را معين نفرموده بود. (۱)

(تعيين خليفه باختيار رعيت نميشود)

مأمون گفت اين گونه‌مهربانى ها آشكار است زيرا خدا ميدانست كه‌امت سرپيچى مينمايد وكمتر اطاعت ميكند با اين وصف مانع از فرستادن رسول نشد و علت ديگر تعيين باختياراءت نميشودزيرا اگر امر نمايد كه اطاعت شخصى‌را نمائيد و اين دستور از دوحال بيرون نيست يا امر كلى يا جزئى اگر امر به‌همه باشد بنابراين‌چه شخصى مختار است اگر براى‌بعضى دون ديكر باشد اين‌امر بايد معلوم باشد اگر گوئى امر مخصوص بفقها است بايد فقيه و نشانه‌آنرامعلوم نمايد . ديگرى گفت روايت ازپيغمبر است كه اگر مسلمانان چيزى را نيكو

---

(۱) بعبارت روشن اختيار تعيين خليفه بدست رعيت لطف ورأفت نسبت بايشانست برخلاف اينكه اگر پيغمبر خليفهٔ خودرا معين سازد زيرا درمخالفت با منصوب حضرت رسول‌ص‌م مستوجب عذاب ميشوند « مترجم »

بدانند خدا هم آنرا نیك میداند اگر زشت دانند در نزد خدا ثبت است . مأمون گفت بدیهی است یا تمام مؤمنان یا بعضی مومنان اراده مینمایند اگر همه باشد اینکه نمیشود.

زیرا تمام مومنان ممکن نیست که بر چیزی اتفاق نمایند که خوب است اگر برخی باشد پس هر که خوبی را از صاحب خود روایت مینماید.

مانند روایت شیعه در باره علی و حشویه درباره غیراز علی بنا براین چه زمانی ثابت میشود که امامت روایت کند(۱)

دیگری از اهل کلام گفت سزاوار است عقیده نمائی که جایز باشد امت محمدی اجماع برچیز خطائی نمایند.

مأمون گفت چگونه اعتقادمیشود که خطا نموده‌باشند وبر گمراهی‌اجتماع کرده باشند وحال آنکه مسئله خلافت‌را نه واجب میدانند ونه مستحب یعنی خدا واجب ننمود پس چگونه اجتماع برخطا نموده اند با آنکه درنزد شما امامت نه واجب است نه مستحب دیگری از اهل کلام گفت ادعا مینمائید امامت را برای حضرت علی پس دلایل خود را بگوی مأمون گفت من مدعی نیستم ولی اقرار به امامت میکنم و براقرار کننده دلیل لازم نیست مدعی کیست که دعوی آنرادارد که نصب امام وعزل آن بدست‌اوست که هر که را اختیار نماید سنت آوردن‌در مسئله امامت ممکن نیست زیرااگر دلیل از شریکان خصم ومدعی باشد آنان که دشمن وخصم میباشند وشهادت آن‌قبول نخواهد شد اگر ازغیر مذهب‌مدعی‌باشد چون دلیل ندارد چگونه دلیل آورده میشود.

دیگری از متکلمان گفت بعداز پیغمبر بر علی ؏ چه واجب بود . مأمون گفت هرچه را بجای آورد همان تکلیفش بود . متکلم گفت آیا برعلی؏واجب نبود که بگوید ای مردم من امامم . مأمون گفت امام بودن نه‌کار او بود و نه کار مردم چه از راه اختیار و یا برتری یا غیر ازآن چه امام بودن از کار های خداوند است چنانچه باابراهیم فرمود.

انی جاعلك للناس‌اماما.وبداود فرمود **انا جعلناك خلیفة‌فی‌الارض** وبملائکه فرمود **انی جاعل فی‌الارض خلیفة** بنابراین امام خواهد امام شد از طرف خدا وازطرف خداوند ابتداء؏برای امامت او را برگزید چه درشرافت‌نسب ویاکی مولد وعصمت از خطا درآینده‌اگر امامت بجای آوردن کاری بودهر که

(۱) غرض مستدل تمسك باجماع دراثبات خلافت ابوبکراست و مقصود مأمون نفی تحقق اجماع است « مترجم »

آنکار را انجام دهد امام است واگـر ترك آن را نماید معزول میشود بنابراین آن کسی که نایب آن کار است نه جانشین خدا وخلیفه او است (١)

دیگری گفت که ادعا مینمائید کـه امامت امام با آن صفاتش از خدا است چرا علی را بعداز پیغمبر خلیفه نمود!؟ مأمون گفت (٢) زیرا علی از کودکی اسلام آورد ومانند پیغمبر که از کودکی بسوی اسلام و ایمان رفت وازگمراهی مردم زمان خود دور وهمیشه ازگمراهی جامعه بیزار بود وهرگز پیغمبر کافرنبود زیرا کفر و شرك ظلم است و ظالم امام نمیشود وآنکس که بت را پرستش کرد باتفاق همه شرك بخدا آورده ودر شمار دشمنان خدا خواهد بود تا آنکه اتفاق دیگری مانند آن شود زیرا کسی برضرر او حکم شده باشد یك دفعه جایز نباشد که حکم شود چه محکوم شده پس فرق ما بین حاکم ومحکوم علیه نخواهدبود

دیگری از اهل کلام گفت علی چرا همان طوریکه با معاویه جنك نمود با عمر وابوبکر جنك نکرد ؟! مأمون گفت سؤال محالی بود زیرا چرا بجای نیاورد چرا سؤال از اقتضا وعلت‌است وجنك نکرد عدم ونفی است وازجهت اوعلت‌نیست علت از جهات اثبات است و عدم محتاج بعلت نیست بلکه آنچه برما است که علی وخلافت او از جانب خد است یا ازجهت دیگری . اگـر ازجانب خدا است شك درامر جنك ننمودن او کفر باشد زیرا جنك وعدم آن ازبرای خدا است‌چنانکه پروردگـار می‌فرماید:

«فلا وربك لايومنون حتى‌يحكموك فيما شجر بينهم ثم لايجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليماً »

---

(١) غرض مأمون از این سخنان آنستکه امامت جعل خلیفه ازطرف خداست که واجد آن صفات باشد ، خلیفه دایرمدار فعلی نیست تابگوئی چرا بمردم اعلام ننمود مقصود مأمون در جواب خصم اعلام او است که امامت کار نیست تا بگوئی چرابمردم خبر نداد آیامیشود امام شود وکاری انجام ندهد گذشته از اینها حضرت علی ع مکرر اعلام امامت خود فرمود متأسفانه کسی گوش نداده است «مترجم»

(٢) یا مراد آن باشد پس حکم در عدد شهادت دادن بر چیزی است که اجماع امت برآن شده باشد بر بدی تا اینکه اجماع دیگری بر خوبی پیدا شود «مترجم»

بنا براین این کردار کننده تابع اصل اوست اگر برخاست امرش از خداو کردارش از خداوند است ولازم است برمردم که هرچه را بجای آورد راضی و تسلیم شوند. هنگامیکه مشرکان در روز حدیبیه مانع پیغمبر شدند که قربانی نماید پس از آنکه یاران جمع شده وحضرت قوی شد خدا

خبر داد که مشرکان را بکشند وفرمود فالنصح الجمیل وبعد فرمود **اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم واحصروهم و اقعدوا لهم کل مرصد.**

«وجه عدم دعوت تبلیغ حضرت علی علیه‌السلام»

دیگری ازاهل علم کلام گفت شما اعتقاد دارید که امامت علی از خدااست واطاعتش فرض باشد چرا جایز نبود که پیامبران دعوت را ترک نمایند ولی چیزیکه بعلی امر شده بود که مردم را دعوت بخود نماید ترک نموده بود . مأمون گفت اعتقاد نداریم که علی مأمور به تبلیغ بوده باشد تا اینکه رسول باشد لکن خداو را علم راهنمائی مابین خود ومردم قرار داد وهر که با اوبود مطیع خواهد بودو هر که مخالفت نماید گناهکار است واگر یارانی پیدا نمود جهادی کند و اگر یاورانی نیافت ملامت بر مردم است نه بعلی ع مأمور هستند که اطاعت حضرت علی را درهر حال بنمایند وعلی ع مامور جهاد نبود مگر به نیروی مردم چه علی بمنزله کعبه است وبر مردم است که درپیرامونش حج نمایند.

وهرگاه اداء حج نمودند واجب خود را بجای آوردند واگر انجام ندادند ملامت برمردم است نه بر کعبه؟!

دیگری از اهل کلام گفت بعذر اینکه فرض است که اطاعت امام رانمایند بنابراین از کجا آن امام علی باشد ودیکری نباشد.

مأمون گفت خدا واجب نکرده که شخص مجهولی را اطاعت نمایند

امر ممتنع مجهول ممتنع است که امام باشد پس لابد است که بوسیله پیغمبر خود امام را معین سازد بهانه‌ای ما بین مردم وخدا نباشد اگر خدا واجب نماید که یك ماه را روزه بگیرند وماه را معلوم نفرماید که کدام یك از دوازده ماه است واز برای مردم هم نشانی آن ماه را معلوم نکرده باشد ومردم به‌عقل خود هر یك ماهی را معین سازند تا آنکه آن ماهی که خدا فرموده روزه بگیرند وتا آنکه مستغی ازپیغمبر که بیان کننده احکام بشوند واز امامی که به خبر پیغمبر

معلوم میشود و بی نیاز شوند(۱)

دیگری از اهل علم کلام گفت از کجا ثابت نمودی که هنگامیکه پیغمبر او را دعوت نمود بالغ شده بود زیرا مردم عقیده دارند که در آن هنگام علی کودك بود وحکم بر او جاری نشده وباندازه مردم بزرك نرسیده‌بود.

مأمون گفت اگر گوئی که علی کودك بود ومانند سایر مردم‌نرسیده‌بود ورسول خدا در آن هنگام مأمور بودکه او را دعوت نماید پس علی قابلیت و نیروی آنرا داشت که تکالیف راانجام دهد واگرقابل نبود و پیغمبر علی‌رادعوت نمود پس العیاذبالله پیغمبر جرئت در معصیت نموده ودروغ بخدا گفته و لازم آید بر او گفتار خداوند وعلاوه برآن لازم آید که رسول خدا تکلیف مالایطاق نموده باشد واین هم از پیغمبر حکیم روا نباشد. خداوند بزرگتر از آنست که امر بمحال نماید ورسول او امر به‌خلاف چیزی نماید که در حکمت حکیم باشد مردم همه ساکت شدند ونتوانستند جواب دهند مأمون گفت سئوال نمودید و از عصبیت خودتان ابراز داشتید آیا من از شما سئوال کنم گفتند آری پرسش فرما مأمون گفت آیا روایت ننمودید.

مگر اجماع امت روایت ننمود که پیغمبر فرموده هرکس به‌من دروغ به‌بندد وبمن نسبت دروغ دهد جایش در جهنم است گفتند آری مأمون گفت روایت امت را می‌گوئید که پیغمبر فرمود هر که عصیان خدا کند و گناه چه بزرك باشد یا کوچك و آنرا شعار خود قرار دهد در طبقات جهنم همیشه خواهد بود. گفتند آری گفت خبر دهید بمن که آیا سزاوار است مردیکه جامعه اورا بخلافت‌نصب نمودند بگویند خلیفه خدا وجانشین پیغمبر است در صورتیکه نه خداوند ونه‌پیغمبر او را جانشین خود اختیار نکرده‌اند. اگر گوئید جایز است مکابره مینمائیدوراه لجاجت را می پیمائید و اگـر بگوئید جایز نیست ثابت شده که ابوبکر جانشین پیغمبر وخدا نبود چه شما دروغ بر پیغمبر وخدا نسبت داده‌اید وشمامتعرض شدید که از مردمی باشید که علامت گذاشته است که‌ایشان بآتش‌میروند.

خبر دهید مرا که درکدام گفتار خود راستگو هستید آیا دراینکه پیغمبراز دنیا برفت و جانشین نگذاشت؟ ویا در اینکه ابوبکر خلیفه پیغمبر بود؟! هـر گاه راستگو باشید هردوقول راست نمیشودوبا هم تناقض دارد واگر دریکی‌راستگو باشید دیگری باطل باشد. بنا براین از پروردکار بترسید و از شبهات اجتناب

(۱) استفهام انکاری است که امام معین خواهد او نیست مگر علی علیه السلام « مترجم »

ننمائید واز تقلید دست بردارید . خدا از بنده قبول میکند که بفهمد و بخداسو گند اگر نداند وشك نماید مورد قبول خدا نیست چه شك شرك ومرادف کفر است و مشرك درآتش خواهد بود !!

مأمون گفت خبر دهید مرا که آیا جایز است یکی از شما بندهٔ بخرد و بعدها بنده مولی شود وآنکاه مشتری بنده گردد گفتند چنین نمیشودمأمون گفت چگونه جایز شود کسی شما اجتماع نمودید وخلیفه‌اش گردانیدید وحال آنکه شما او را خلیفه نموده‌اید نمیشود که بر شما خلیفه شود مگر آنکه شما بر او خلیفه باشید چه شما اورا خلیفه نموده‌اید وپس براو غضب نموده و بکشیدش چنانکـه عثمان بن عفان‌را که بعبارت دیگر زیر دست وبندتان بود خلیفه‌اش نمودید او آقا شد وشما بنده؟!؟

یکی از متکلمان گفت امام وکیل مسلمانان است اگر از امام‌راضی باشند والی ایشان است واگـر براو خشمگین شوند معزولش مینمایند!! مامون گفت‌مالك همه مسلمانان وبندگان وشهرستانها و کشورها کیست!؟ گفتند خدا ! مأمون گفت خدا اولی تر از دیگران است که وکیل کندوعزل‌نماید در ملك خودتادیگران زیرا اجماع امت است که کسی احداث امری در ملك دیگری کند ضامن‌خواهد بود وغیر مالك نمی تواند دخالت درملك‌دیگری کند واگرچاهی کندبایدجبران آنرا کند.

مأمون گفت خبر دهید مرا که پیغمبر خواست از دنیا برود و کسی رابجای خود قرار داد یا نه!؟ گفتند نه ! مأمون گفت ترك‌خلیفه نمودنش‌از راه‌هدایت‌بود یا گمراهی!!! گفتند از راه حق بود که خلیفه قرار ندهند مأمون‌گفت پس برمردم است که هدایت شوند وترك گمراهی کنند گفتند مردم هم چنین کردند مأمون گفت چرا مردم خلیفه بساختند واگر ترك کردارش کنند به‌گمراهی است و این محال است که برخلاف راست هدایت باشد چه بعداز آنکه ترك‌خلیفه‌قرار دادن هدایت باشد پس‌چگونه‌ابوبکر عمر را خلیفه خود نمود با آنکه بقول شماپیغمبر خلیفه نداشت چرا عمر امر شوری را در بین مسلمانان قرار داد و ابوبکر را خلیفه نمود وعمر هم ترك آن‌سیره ننمود وپیغمبر ترك این قسم خلیفه‌را قرار نداد با این حال کردار پیغمبر وابوبکر وعمر با یکدیگر مختلف بود !!

مرا خبر دهید که کدام یك ازاین کارهـا را معتقد هستید هرگاه فعل پیغمبر صواب است ابوبکر را تخطئه نمودید وهم چنین دیگران را بگوئید که خلیفه

قرار دادن ویا خلیفه ننمودن کدام یك افضلند.

مرا خبر دهید آیا جایز است که ترك هدایت از پیغمبر شوند واز دیگری راهنمائی رهبری شوند بنا براین هدایت برضد هدایت خواهد بود در کجا چنین خواهد بود که بعداز حق ضلالت آید.

مرا خبر دهید که آیا باختیار صحابه از زمان فوت حضرت رسول صم تا کنون کسی والی شده است یانه؟ هرگاه بگوئید چنین نباشد پس ثابت نمودید که تمام مردم بعداز پیغمبر بگمراهی رفته‌اند واگر گوئید آری والی شده‌اند تکذیب امت نمودید وقول شما را باطل میکند بطوریکه‌نمی توان آنرا رد کرد مأمون گفت مرا خبر دهید از قول خداوند **قل لمن ما فی السموات والارض قل لله...** اینها راست‌است یادروغ ؟! گفتندراست‌است.

مأمون گفت آیا همه هستی از خدا نیست‌یا آنکه خدا محدث وموجد آنست گفتند آری‌همه از آن‌خدا است مأمون گفت این گفته شما چیزیکه قبلا ثابت‌نموده بودید باطل مینماید! باختیار خودتان خلیفه واجب دانستید اطاعت او را و خلیفه رسول صم هم اسم او را گذاشتید وحال‌آنکه شما اورا خلیفه نمودید اگر براو خشم نمودید معزولش‌مینمائید واگر خلاف محبت‌شما نمود مقتول خواهدشدواگر گوشه‌گیری نماید وای برشما . دروغ نسبت ندهید وفتی که به پیغمبر وخدا وارد شدید چه فرموده‌اندهر که بمن‌عمدا دروغ گوید بآتش میرود. وآنگاه مأمون‌توجه بقبله نمود ودو دست خود را بلند نموده و گفت ای خدای من ایشان را راهنمائی کردم وآنچه برگردن من واجب بود اداء نمودم و پرروردگارا اینان را در شك و حیرت نگذاشتم وای خداوند بزرك بسویت تقرب می جویم که علی‌را بعد از پیغمبر برمردم خلیفه میدانم .وهمان طوریکه پیغمبر تو در باره علی‌ع امر فرمود او را جانشین حضرت رسول صم میدانم راوی گفت ما پراکنده شدیم ودیگر جمع‌نشدیم تا آنکه مأمون از دنیا برفت محمد بن احمدبن یحیی‌بن عمران اشعری گفت‌درخبر دیگر آمده است که مردم خاموش شدند . مامون گفت چرا خاموش شدید گفتند نمیدانیم چه بگوئیم مامون گفت برشما حجت رامینمایانم پس‌از آن امر نمود که آنان را بیرون نمودند.اسحق گفت آنگاه از دربار مامون بیرون‌رفتیم‌وسر گردان وشرمنده بودیم وآنگاه مامون نگاهی به فضل بن سهل نموده و گفت‌تنها چیزیکه در نزد مردم بود که توهم کنندگان گمان نمایند که بزرگی‌وجلالت من‌مانع سخنان آنان شده ونتوانستند نقض برگفتار من نمایند.

انصاف آنست که هرگاه دقتی دراین سخنان ومناظرات شود خواهید دانست

که تمام سخنان گفته شده و نیکوترین بحثی در امامت شده بود وازجمله کتابهائی که دراین‌خصوص نوشته شده این کتاب‌است واکثر مطالب صاحب نواقض الروافض و مصائب النواصب در آن مندرج است گمانم آنست که صاحب نواقض الروافض این سخنان راندیده بود وگرنه اقدام بتالیف چنین کتابی نمیکرد که‌اینهمه‌اشتباهات را دربر داشته باشد.

«گفتگوی حضرت امام رضاع با سمرقندی»

بهتر از سخنان‌مأمون سخن حضرت امام هشتم علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام است که درپاسخ یحیی‌بن‌ضحاك سمرقندی که درخراسان بی‌مانند بودفرموده‌است وآن این است که حضرت امام هشتم به‌یحیی گفت هرچه خواهید سؤال کنید یحیی سمرقندی گفت درامامت سخن میگویم . چگونه ادعا برای کسی مینمائید که امام نشده وآنکس که امام شده ترك آنرا گوئید ؟! حضرت فرمود مرا خبر دهید از کسیکه راستگو است‌وتکذیب نفس خود نموده یا آن کس دروغگو است که‌تصدیق وجدان خود نموده آیا حق با اوست که مصیب بود یا آنکس باطل کننده و خطا کار است.

یحیی خاموش‌شد مأمون گفت پاسخ بگوی یحیی گفت ای امیرمومنان‌معذورم بدار ازپاسخ گفتن مأمون عرض کرد ای ابوالحسن مقصود از این‌مسئله‌را دانستیم حضرت فرمود یحیی سمرقندی خبر دهد که ازپیشوایان خود که دروغ گویانند و بقول خودشان میخواهند راست بگویند یا دروغ از جواب این سخن درنزد یحیی چه می‌باشد؟! مأمون تعجب نمود وعرض کرد ای ابوالحسن غیراز شما کسی‌درسرزمین نیست که جواب‌این‌سخن‌رابداند .

ای خواننده گرامی خداوند شما را توفیق‌دهد تا بدانید که مترجم‌این کتاب از برکت الطاف خداوندی بدون دلائل وبراهین تفصیلی وتقلید ازپدران ومادران خود بعلم اجمالی قناعت نمود وشکر خدایرا که اصول دین و مذهب را باندازه توانائی خود بدست نیاورد مگر بعداز آنکه اثبات نبوت خاصه وولایت حضرت‌علی بن‌ابی طالب را که امام مفترض الطاعة و وصی حضرت رسول نموده باشد وبرهان عقلی ونقلی این معنی را ثابت میکندوانشاءالله تعالی در ترجمه کتاب یادآورخواهد شد خصوصا دلایل نقلی را تذکر داده میشود چه اگر اندك تامل وتوجهی شودبه حقیقت ولایت اعتراف میکنند مگر آنکه عقل وخردی نباشد و این ناصبی مولف نواقض الروافض وارد بحث امامت شد واز لجاجت وعصبیت سخنانی بافت که بسا

مردم نادان هم آنرا نخواهند گفت نظر بمقالات او نمودم کمال یقین در دیانت اسلامی برای من بدست آمد.

بنا بر این با تایید خداوند متعال آغاز ترجمه هر دو کتاب نقض الروافض و مصائب النواصب را نمودم و بعضی از مطالب آن را از حذو و زوائد حذف نموده و مطالب دیگری را اضافه نمودم انشاءالله تعالی مورد قبول حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه خواهد شد.

«در نزد معتزله ایمان تصدیق با عمل است»

صاحب کتاب نواقض گفت کسانیکه باسلام منسوبند در معنی اسلام و ایمان اختلاف نمودند. معتزله گفته‌اند ایمان تصدیق به بهشت واقرار بزبان و کردار بارکان است چنانکه خداوند فرموده **واولئك كتب الله فی قلوبهم الایمان** و درجای دیگر فرموده **افمن شرح الله صدره الاسلام** وآیات دیگری هم دلالت بر این مطلب دارد وفرمایش حضرت محمد ص **یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینك** دلیل است وگذشته ازاینها کردار نیك بیرون از ایمان است بفرموده خداوند در چند جا مانند **ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات** وآیاتی که دلالت بر اجتماع ایمان با معاصی دارد مانند **الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم و الذین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شی** ومانندوان **طایفتان من المؤمنین واقتلوا** و این معنی را تایید می کند چیزیکه روایت از پیغمبر ص شده که در خبر صحیح است که هنگامیکه جبرئیل از ایمان سؤال نمود حضرت فرمود ایمان بخدا و ملائکه وکتابها ورسولان و روز جزا پس در نزد برخی ازانبیاء که گناه کوچك را جایز دانسته‌اند مومن نباشند تا چه رسد بدیگران محققین اهل سنت گویند ایمان تصدیق بآنچه که حضرت رسول ص آورده به تفصیل در چیز هائی که مفصلا آورده وباجمال درچیزهائی که اجمالا وارد شده است اینها را دلیل ایمان گویند ایمان درلغت تصدیق است وغیر از اینها اگر معانی دیگری نقل شده بود برای ما حکایت میکردند.

در نزد غیر معتزله اقرار بشهادتین بااجراء احکام (شرط صحت ایمان است)

حضرت پیغمبر ص درجواب جبرئیل فرمود که ایمان تصدیق بخدا و رسول و

ملائکه وروز جزا است .بدلیل آیات قرآنی محل ایمان قلب می‌باشد و بعدها آنها دوفرقه شدند دسته‌ای گفتند ایمان تصدیق بقلب واقرار شرط اجراء احکام در دنیا خواهد بود وعلامه تفتازانی درشرح عقاید نسفیه گوید باین مطلب جمهور محققین رفته‌اند فرقه دیگر گفته‌اند اقرار شرط صحت ایمان است و علامه دوانی در کتاب شرح عقاید عضدیه گفت تلفظ به شهادتین با قدرت شرط باشد وهر گاه اخلال کند کافر شده وهمیشه درآتش خواهد بود

«دربیان اینکه‌اسلام وایمان مترادفند یا اعم اخص»

وبعد ها در معانی اسلام وایمان اختلاف نموده وگفتند دو چیز یا یك چیز میباشد . برخی از اشعریان برانند که اسلام وایمان یك چیز است زیرا اسلام خشوع وانقیاد یعنی قبول نمودن احکام و باور نمودن آنست واین هم حقیقت تصدیق و معنی ایمان می باشد. **بگواهی «ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه»**

هر گاه ایمان بجز اسلام باشد لازم آید که درمعرض قبول واقع نگردد وباز هم « **یمنون علیك ان اسلموا قل لاتمنوا علی اسلامکم بل‌الله یمن ان هداکم للایمان** »

برخی دیگر از اشعریان گویند که ایمان واسلام بحسب‌مفهوم متحد نیستند بلکه بمعنی اینکه هیچیك از یکدیگر جدا نمیشود می باشد بنابراین درست نیست بگوئیم ایمان آورده واسلام نیاورد ویا اینکه گفته شود اسلام آورد وایمان‌نیاورد.

واگر گوئی خدا فرمود اعراب گفتند ایمان آورده‌ایم بایشان بگو که‌ایمان نیاوردید بلکه‌اسلام آوردید پس انفکاك یکی از دیگری شده میگوئیم درشرح‌اسلام بی‌ایمان را اعتباری نیست وهم چنین برعکس (۱) اسلام بمعنی حفظ نفس نمودن و رهائی دادن بمعنی‌اطاعت ظاهری است . وغیرازاطاعت باطنی ونفسانی است‌چنانکه خدا فرماید «**ولما یدخل الایمان فی قلوبکم**»

خلاصه اهل سنت وجماعت اتفاق نمودند ایمان غیر مسلمان ویامسلمان غیر مومن درست نیست ودلیل آوردند که ازپیشینیان چنین نقل شده وقرآن هم براین معنی گواه است چنانچه در سوره والذاریات فرماید « **ماخرجنا من کان فیها من المومنین** »

۱— یعنی خدا اثبات اسلام و نفی ایمان بر ایشان نماید و مراد از اسلام حفظ نفس نمودن بحسب ظاهر است «مترجم»

« فرشتکان بابراهیم گویند مارا فرستادند که عذاب قوم لوط نمائیم‌عالی آنان را پست گردانیدیم بآن نشانی که مومنانی در آنان نیافتیم مگر یك خانه از مسلمانان »

تعجب در آنست که شیعه سخن تازه‌ای آوردند وگویند اسلام باور نمودن بآن چیزی است که در تعریف ایمان گفته شد وایمان اخص از اسلام میباشد زیرادر تحقق ایمان معتبر است که تصدیق بامامت دوازده نفر بترتیبی معین و بدون فاصله هم از پیغمبر آغاز شد و اعتقاد مینماید بتمام معتقدات شیعه مانند زندگانی محمد بن حسن ع وعصمت ائمه وغیراز اینها.

بنابراین‌مسلمان درنزد شیعه غیراز مومن است وبیشتر اصحاب امامیه‌گویند که غیر مومن همیشه درآتش خواهدبود.

درباطل بودن این‌گونه عقاید شیعیان بسیاری ازمسلمانان‌هم صدا هستند و اگر در روز های نخست کسی چنین سخنی میگفت مجازاتش مینمودند و چنین سخنانی را منکر میشدند و بلکه حکم بکفرش میدادند و لازمه این سخن است که حضرت رسول ص کسی را بایمان دعوت ننموده زیرا اکتفا بشهادتین نمود و ازمردم درخواست نفرمود که معتقد بائمه شوند و هرگاه حضرت رسول ص چنین ایمانی میخواست بماهم نقل میشدوهمه ازچنین ایمانی بهره‌مند میشدند. ولازمه‌اش این است که معنی ایمان تبدیل شده باشد چه بعداز ظهور حضرت رسول ص ایمان ادیان گذشته نسخ شد ومعنای دیگری زمان پیغمبر اسلام پیدا کرد وایمان تازه که شیعیان میگویند از کجا پدید آمده با آنکه در نزد هرخردمند پارسائی‌چنین‌ایمانی نیست که معتقدباشد بعداز وفات حضرت محمد ص کلام خداوند وحضرت رسول ص را باصطلاح تازه تعریف کنند «پایان»

مؤلف کتاب مصائب‌النواصب گفت : که این‌گونه سخنان ازچند راه مورد انتقاد باشد:

نخست مذهبی که بمعتزله نسبت داد اختصاص بآنان نداشت چنانکه تفتازانی درکتاب شرح عقاید تصریح نموده که این معانی مذهب جمهور متکلمین و محدثین و فقهاء است.

بنابراین تمام ایرادات بر مؤلف کتاب نقض‌الروافض خواهد بود دوم آنچه از آیاتی که در مقام رد ونقض آورده متوجه برشیعیان نیست چه‌درآیه اولی‌ایمان بر معنی لغوی که بمعنی تصدیق است میباشد وسخنان جمهور در ایمانی بود که از خشم خداوندی رها شوند وظاهرا ایمان مرکب باشد ازاعتقاد وگفتار و کردار

مگر گفته شود که درحقیقت ایمان عمل مطلقا داخل است ومعتزله استدلال نموده‌اند تارك کردار در نزدشان نه مومن است ونه کافر که این سخن بمنزله بین‌المنزلتین می‌باشد دراین نکته دقت نمائید !! گذشته از این تنها نقش بردل دلیل نمیشود که ایمان تنها باور نمودن باشد چه ممکن است تصویر ایمان واحداث آن در دل هـا ماهیت مرکب باشد وهم چنین درآیه دوم وسوم هم این سخن وارد میشود.وبازهم مانند این آیات دلالت بر مطلب طرف میکنند در صورتیکه ایمان ازنامهائی نباشد که اطلاق کل بر جزء شود مانند قرآن یا نامیدن بر امر قلبی ازراه‌نام گذاردن بر اشرف اجزاء نباشد ناچارند که نفی این دو احتمال از راه دلیل شود ولی آیه چهارم عطف جزء بر کل لازم دارد وهرگاه گویند کردار داخل در ایمان اســت مطلقا چنین نیست چنانچه گذشت واگر هم قبول نمائیم لازم می‌آید اگرجزءایمان باشد عمل کثیر می باشد چنانکه درآیه است(۱) وحال آنکه چنین نیست زیـرا آنچه جزء ایمان فی‌الجمله کردار نیك است یعنی لابشرط الوحده و الکثره

ولی مقصود خدا دعوت بندگان به بسیاری از کارهای نیك ویا سـتایش بانجام کار آنست چنانچه براین مطلب گواهی میدهد وعده به بهشت وبهره‌مند شدن ازآنست وخدا کردار نیك را به صیغه جمع آورد که دلالت بر بسیار نماید و هرگاه خدا اکتفا بکلمه آمنوا می فرمود شماره بخصوص فهمیده نمیشد زیرا عام‌دلالت برخاص ندارد . آنچه گفته شد مانند مطلبی‌است که قاضی بیضاوی در تفسیرآیه

« وبشرالذین آمنوا وعملواالصالحات ان لهم جنات» گـفته است

عطف عمل بر ایمان مرتب است وبرحکم ایشان اشعار دارد وسبب استحقاق‌این‌دو بشارت مجموع دوامر بودو وصف باشد «پایان» چرا گفتیم جزء کردار لابشرط وحدت وکثرت است زیرا مختلف باشد وقوع جزء بحسب اختلاف احوال مکلفین قدرت وعدم قدرت ایشان تفاوت دارد زیرا باطل است اعتبار وحدت در حق کسی که قدرت بکثرت وهم چنین عکسی از بابت کوتاهی زمان تکلیف بواسطه‌این‌مطلب صاحب کتاب کشاف در تفسیر آیه مذکور گوید که مراد بصالحات در مواهـب تکلیف وبرحسب حال مومن جمله کردار درست واستقامت در دین است «پایان» ودر نزد معتزله از جمله بدیهیات است که کسی که قدرت انجام نمـازی را بیشتر نداشته باشد وآنرا هم انجام ندهد پس‌نه مومن‌ونه کافراست !!! اگر گوئی‌چگوئید درباره کسی که ایمان آورد واجل مهلت نداد که کار نیکی انجام دهد گوئیم که

۱ـ فرمود « عملوا الصالحات » نفرمود « عملوا صالحاً »

«مترجم»

معتزله گویند چنین شخصی بعرف شرع مومن نیست گرچه احتمال دارد در اخوت رستگار باشد چنانکه دربسیاری از این گونه‌موارد گفته‌اند وبر روشی که نوشتیم در سخنهای معتزله نتوان ایراد گرفت چنانکه خدا فرماید **واما من‌آمن وعمل صالحا** تا آخر آیه

زیرا قوت آیات مقید بوحدت یا کثرت است و کلمه صالحا تنوین او ممکن است از کمی وزیادی را دربر دارد وروی هم رفته رد صاحب کتاب نواقض از بین میرود وخوب دقیق شوید وباین آشکاری که گفتم خالی ازدقت نخواهد بود.

ولی آیه پنجم وششم وهفتم وارد است درصورتیکه شرط باشد ودر صدق مشتق بقای معنی ومبدء واین هردو ممنوع خواهد بود زیرا جایز است تلبس بظلم وعدم هجرت ومقاتلت بعداز ازبین رفتن ایمان باشد بنابراین مومن براعتبار گذشته درست باشد . سوم میشود گفت‌جواب پیغمبر به جبرئیل از راه خلاصه مطلب‌باشد براینکه اعتماد بعلم جبرئیل واحاطه او داشت وبشنیدن اقرار پیغمبروظهور عصمتش وچهارم که گفت اگر اطاعت جزء ایمان باشد به بعضی از انبیاء انتقادمیشودگرفت که کسی که گناه کوچك وا بر پیغامبران جایز داند در نزدش گناه کوچك مخل ایمان نباشد.

تایید مطلب را می کند چه سخن در ایمان رهاننده ومنجی‌است وکار کوچك موجب هلاکت نشود.

پنجم مذهب سنت وجماعت را قبول نمودن عیب است زیرا اگرتصدیق قلبی درایمان کافی باشد ازکسی که تصدیق کلی قلبی در اونیست سلب ایمان‌نباید بشود تالی باطل هم چنین مقدمه‌هم.

بعبارت دیگر تصدیق یقینی با کفر جمع نشود ولی درگفتار خداوند که می فرماید **وجحدوا استیقنتها انفسهم** جمع‌شده زیرا ازجهت کافران تصدیق قلبی‌را ثابت نمود واگر ایمان تنها تصدیق قلبی بود لازمه‌اش این است‌که کفر بـا ایمان جمع شود با آنکه شکی نیست که کفر وایمان تضادند واگر گوئی ازجهت نبودن شرط است که تلفظ بشهادتین باشد زیرا دراین جا دو امر است یکی تلفظودیگری تصدیق قلبی وبرای آنکس که یکی از آن دو را دارا است قرآن ایمان را در او نمیداند.

بنابراین حکم نمودن شرط غیراز اینها ترجیح بلا مرجح می‌باشد. ششم آنچه گفته است که اسلام وایمان بحسب مفهوم‌یگانگی دارند صلاحیت چنین‌سخن‌راندارد بشهادت قاضی بیضاوی شافعی که درتفسیر خود استدلال بآیه مزبور نموده که هر

دینی مغایرت با اسلام داشته باشد نفی کرده وشاید دیانت‌هم از راه کردار باشد و هفتم آنچه‌را گفته است رد شده چه قاضی در تفسیر خود گفته که‌در روش آیه‌لطف است بعذر اینکه آنچه برایشان صادر شده ایمان‌بود ومنت گذاردند وخداوند پس‌از آن نفی ایمان نمود وبجایش اسلام گذارد و فرمود برتو منت میگذارند که‌درحقیقت اسلام است وسزاوار نیست‌که منت برخدا گذارند‌بلکه اگر دعوی ایشان‌درست‌باشد از راه ایمان پس بر خداست که بهدایت ایمان منت گذارد نه آنکه مردم بخدا منت گذارند.

وهشتم درتفسیر قالت‌الاعراب گفته« که مراد نگاهداری نفس و رستگاری است » چنین‌نیست زیرالازم‌است که اعراب مذکور منافق باشند با آنکه‌چنین نبود

نهم گفته است (باتفاق اهل سنت وجماعت) از محل نزاع بیرون وشاهد در غیر محل خود است چه بحث دریگانگی اسلام وایمان ویا عدم اتحاد آنها اسست جمهور علما در کتابهای خود استدلال نمودند بر اتحاد بگواهی آیه مذکور.

سید شریف جرجانی در کتاب شرح مواقف بر این گفته ایراد نموده که استثناء دراین آیه دلالت بر مصداق ایمان واسلام دارد نه یگانگی چه مفهومات مختلف بریك ذات مصداق مینماید مولف کتاب نقض‌الروافض سخن سید شریف را تحریف نموده تا از دوجهت فرار کند.

اول بر فرقه اهل سنت ایراد وارد میشود که خود ازجرگه‌آنان‌وازیاوران اهل جماعت می‌باشد . دوم فرار از ایرادیکه بجدش سید شریف وارد است و اگر سخن سید شریف را بیان مینمود استدلال بر تشیع سید ثابت میشد وآنگاه ناچار بود که ازجدش بیزاری جوید واینهم ناگوار بود !!

دهم آنچه را که شیعیان درباره ایمان و اسلام میگویند مولف کتاب نقض الروافض تعجب نموده وچنین معتقداتی را تازه پنداشته‌است . باآنکه شیعیان تعریفی که از ایمان مینمایند همان معنی را اهل سنت از ابو حنیفه حکایت کرده‌اندچنانکه شارح جدید این مطلب را تصریح نموده است.

مولف کتاب نقض بی خوابیها کشید تا مذهب شافعی را کنارگذارده و حنفی شد و چگونه کوتاهی کرده ونسبت بدعت وتازگی را در تعریف ایمان به‌شیعیان داده است وگذشته از اینها کفران نعمت نموده وقضاوتی که خاندان عثمانی ببر کت تبدیل مذهب باو دادند و دیگر آنکه‌عاق پدران علوی وسید خودشد و کفران‌دولت صفویه نمود واکنون در دیار حنفی بسر می برد وخیال دارد که آراء باطله خودرا در آنجا انتشار دهد ومصلحت آن نیست که دیگر باره کفران نعمت نموده وخودرا

به هلاکت کشانند !!!

یازدهم که گفت ایمان در پیش همه امامیه‌چنانست که گفته شد. این‌سخن را مولف کتاب نواقض درست نیست چه بعضی از شیعیان مانند شیخ مفیـد مثل پیشنیان اهل سنت ایمان را اعتقاد بقلب واقرار بزبان و کردار بارکان دانند جمعی گفته‌اند ایمان باور قلبی بانچه از حضرت پیغمبر ص آمده از گفتار و کردار و زبان آنرا بروز میدهد می باشد وسایر عبادت ها میوه‌ها وتاکیدات آن بشمار میرود چنانکه محقق طوسی در رساله های فصول واوصاف‌الاشراف خود وشهید ثانی در رساله شرح‌الفیه‌اش معانی ایمان را روشن ساخته‌اند.

دوازدهم گفت که بسیازی از شیعه امامیه گویند بجز مومن دیگران برای همیشه درآتش خواهند بود برفرض‌آنکه‌آیات قرآنی هم این نظریه‌را باطل‌ندانند وهم چنین باور نداریم چیزی که مستلزم آتش همیشگی باشد تا بگوئیم بسیاری از مسلمانان درآتش باشند زیرا بسیاری ازکافران از جرگه مسلمانان هستند وکسی هم نگفته که اینها باطل است .

آنچه مولف کتاب نواقض‌گفت تنها بعید بودن آنرا یاد آور شده و گفت اگر شیعیان درصدر اول اسلام چنین سخنانی میگفتند مجازات میشدند از کجامعلوم که این سخنـان‌را نگفته باشند .

این‌گونه ایرادات برشیعیان مانند تیر درتاریکی انداختن است . هرگاه قبول نمائیم مراد بصدر اول در زمان حضرت پیغمبر است از کجا چنین‌سخنانی نگفته‌باشند واگـر مقصود زمان خلفا باشد بدیهی است قضاوت گفتار و کردارشان با هوشمندان خواهد بود !!

سیزدهم که‌گفت حضرت رسول ص از هیچکس درخواست ایمـان ننمود . !!! چنین نیست چه بروایت صحیح ثابت‌شد که از حضرت پیغمبر روایت نموده اند که هرکس بمیرد وامام زمان خود را نشناسد بمرك جاهلیت خواهد مرد!! و ازابوبکر که تمسك نمود خلافت را که امام از قریش باشد واین‌روایت درنزد خودشان‌ثابت بود که ازگفتار حضرت پیغمبر ص روایت‌کنند که خلافت بعدازمن سی‌سال خواهد بود کافی است ولو باجمال درتحقیق آن مطالبه نمود . نهایت‌الامر درزمان‌خودش حضرت ص دوطلب بقیه قرین نگردانید چه برگزیدن امام درآن زمان واجب ولازم نبود ومعرفت درآن هنگام هم بر امام نبود وبازهم مانند آن بر پیشینات اهل سنت وارد است که قائل بودند تمام کردار جزء ایمان میباشد چه کردار پنجگانه نماز زکوة ـ روزه ـ حج ـ جهاد درآغاز بعثت حضرت رسول ص وجوب آنها اتفاق‌نیفتاد

وختی ابوالحسن بصری وجماعتی گفتند که در مدینه نماز پنجگانه واجب شد پس لازم شد که اول بعثت از کسی ایمان درخواست نکرده باشد زیرا در آن روز ها ایمان تکلیف نشده بود ودر آغاز بعثت برخی از کار ها واجب نبود . در مقام معارضه این پاسخ کافی است . بدیهی است که شهادتین به تنهائی کافی نیست مگر با ملتزم شدن بحکم کتاب وسنت واعتقاد بآنچه که درآنها است .وحضرت محمدص بجز انجام آن تکالیف از مشرکان کافر چیزی قبول نفرمود . هنگامی هردو معنی خواسته شده مومن بلکه مسلمان هم نیست چنانکه غلاة و خوارج چون شهادت ادا کردند از فرق مسلمان می باشند بنابراین اینان ازکافرانند که کارها وعقاید آنان آشکار است ومنکر ضرورت دین هستند!! چگونه چنین نباشد که ازشرایط ایمان واسلام اعتراف بمعاد خواهد بود گرچه چنین کسیکه شهادتین را اعتراف کند و معاد باشد کافر خواهد بود واز حضرت امام رضا ع روایت شده هر آنکسیکه بشهادتین اعتراف نماید معاد را تایید میکند وازطریق ما ازحضرت امام رضا ع روایت‌شده که فرمود هر کس کلمه لااله الاالله بگوید وارد بهشت‌میشود وحضرت اندکی خاموش شد وبعد فرمود بشرایطی که من از جمله شرایط میباشم .

واز طریق عامه اهل سنت حدیث قهقرائی است که یاد آور میشویم بدیهی است که شیعه شهادتین وشرائط آنرا منکر نیست یاد آوری مینمائیم که روایت ابن مغازلی مرفوعه بسوی ابن‌عباس است که گفت در خدمت حضرت محمدص بودم که ناگهان حضرت علی بن ابی طالب ع خشمناك وارد شد رسول خدا فرمودای علی ترا چه میشود حضرت علی ع گفت پسر عموهایت آزارم میدهند وحضرت پیغمبر ص برافروخت ورفت وفرمود ای گروه مردم هر که علی ع را آزار رساند مرا آزار رسانیده از لحاظ ایمان علی از شما اول است وبا وفاتر از شماست ودر راه خدا بعهد خود وفا نمود وهر کس علی را آزار رساندرروز جزاء یهودی ویانصرانی مبعوث خواهد شد وجابر به حضرت محمد ص عرض کرد . انا اشهدان‌لااله‌الاالله و انك رسول‌الله حضرت ص فرمود ای جابراینها کلمه‌ایست که با آن خون خود را نگاهداری می کنید تا جزیه ندهید وباز هم روایت شده که فقیه شافعی ازحضرت محمد ص نقل نمود که فرمودند بعلی ع هر گاه‌تونبودی بعدازمن مومن شناخته‌نمیشد وچهاردهم که گفت تبدیل ایمان لازم نیست گوئیم که اقرار بامامت‌درزمان‌حضرت رسول ص واو اجمالا ثابت شده ودربعضی از زمان به شخص معینی محقق میشود بنابراین تبدیل ایمانی نشده است

بازهم مانند این گونه ایرادات برپیشینیان سنت و جماعت وارد میشود چه

گفته‌اند که ایمان مرکب از تصدیق و کردار میباشد وازطرفی هم در آغاز بعثت اسلام از خداوند وجوب آن بر مکلفان نبوده بلکه تدریجا واجب‌شد چه درهنگام وجوب نماز تصدیق بکردار نماز از ایمان باشد.

وهرگاه گوئید تبدیل ایمان بحسب ترکیب های تازه بتازه از برای‌یك نفر شرط های ایمان زیادتر میگردد این‌گونه سخنان زورگوئی آشکاری‌است

(تحقیق ایمان کامل)

در باره صاحب ایمان کامل تحقیق چند مقدمه‌لازم است.

(فرقه ناجیه کدامند ؟)

در حدیث درازی که حافظ محمدبن موسی شیرازی‌از دوازده کتاب تفسیر بیرون آورده‌ودر کتاب خود روایت نمود که‌حضرت محمدص خطاب بحضرت‌علیع فرمود که ای ابوالحسن‌امت حضرت موسیع بهفتاد فرقه پراکنده شدند ویك‌فرقه از آنان رستگار شد و بقیه درآتش‌خواهند بود . و امت حضرت عیسی ع بهفتاد ودو فرقه جدا شدند ویك فرقه از آنان رستگار وبقیه درآتش خواهند بود.

وامت من هفتاد وسه فرقه خواهندشدیك فرقه رستگار وبقیه درآتش خواهندبود

عرض کردم ای رسول‌خدا رستگاران کیانند ؟! حضرت ص فرمودندآنانیکه به پیوندند بچیزی که تو ودوستانت برآن هستند ودربرخی از روایات است که امت من بهفتاد وسه فرقه خواهند شد همه درآتش هستند مگر یك فرقــه و آن فرقه‌ایست که پیروی ازوصی من حضرت علیع بنمایند.

از جمهور مروی‌است‌بجای (پیروی از وصی من) (کسانی هستند که‌بروش اصحاب من میباشند) روایت شده باز هم نتیجه یکی است زیرا مراد باصحاب‌در روایت اهل سنت گفته شده۱ـ یا تمام اصحاب هستند ۲ـ یا ازراه یك یك آنان ۳ ـ یا برخی مبهم ٤ـ یا بعضی مبین برسبیل اجمال ذکر شده است اولی نیست زیرا معنی عبارت حدیث این میشود که هرکه پیرو امری نماید که جامعه بــر آن اتفاق دارند تنها آنان رستگارند نه دیگران اینها معنی اجماع است‌وچنین معانی مدخلیتی ندارد که فرقه رستگار حتما اهل‌سنت باشند واین دلیل بردرستی‌اجماع وحجیت آنست گفتگو وخلافی درآن نیست کجا را بکجازده‌اند؟ !!

هرگاه گوئید پیروی از اجماع مخصوص به سنت است نه بـدیگران اینهم زورگوئی است چه بعداز اثبات اجماع هیچیك از مسلمانان‌درآن خلاف ننموده‌اند ودیگر آنکه هرگاه کسی پیرو برخی از اصحاب‌شد وترك دیگران‌را نمودچنین

شخصی رستگار نخواهدبود ؟! این روش خلاف بعضی از اهل سنت و جماعت می باشد که میگویند گفتار خلفاء سه گانه حجت میباشد ولازمه‌اش این است که‌اگر خلافت ابوبکر را معتقد شد از مردم رستگار نیست چه عموم اصحاب اتفاق بر خلافت ابوبکر ننمودندو برخی از برگزیدگان اصحاب مانند حضرت علی٤ وسایر خاندان بنی هاشم وابوذرومسلمان وعمارومقدادوسعدبن عباده ودیگران باابوبکر بیعت ننمودند وراویان اهل‌سنت وجماعت وشیعیان این معنی را تصریح نموده‌اند

اتفاق برخی دون دسته دیگر هم حجت نیست واین گونه پیروان از جرگه رستگلران بیرونند . از راه یك یك آنان‌هم نیست وگرنه متابعت واطاعت محال بود که لازم میشد تاخیر بیان از وقت حاجت شده باشد !!

برخی مبهم یا بعضی باجمال معین شده باشد اینهم نیست که اراده شود هر بعضی را که‌بخواهد چنانچه حدیثی براین معنی دلالت‌میکند که اهل‌سنت‌ازحضرت رسول‌ص‌ا روایت می کنند که حضرت فرمود یاران من مانند ستارگانند بهر کدام پیروی نمودید رستگاری را قبول نمودید بعدها درباره این حدیث گفتگومیکنیم بر فرض آنکه حدیث مزبور را باور نمائیم ناچار گفتار برخی از اصحاب نادان وفاسق را پیروی نموده وترك سخنان بعضی از پرهیزکاران ودرستکاران را که ازمردم رستگاری بودند نموده‌ایم بطلان این سخنان بدیهی‌است چه کسی که‌پیرو کشندگان عثمان شد و عثمان را یاری نه‌نمود بر حق باشد وکسیکه‌پیرو طلحه وزبیر ومعاویه شد بر حضرت امیرالمومنین علی٤ خروج نموده وستم بر او روا داشت برحق باشد واز هر دوطرف کشته شدگان در بهشت باشند وهرگاه کسی نیمروزی با معاویه جنك نمود ونیمروزدیگر را باعلی ٤ باید درهر دوحال برحق وهدایت باشد؟! بدیهی‌است باتفاق‌همه این ها باطل است. از تمام اینهاقسمت‌چهارم که بعضی معینی را باید پیروی نمود ناچار آن بعض متصف بمزایا دانش وسخن باید باشند تا پیروی از آن‌راه رستگاری شود ودرجه های انسانی زیادتر گردد واگر اصحاب پیغمبر ص‌ا برابر یکدیکر باشند ترجیح بدون برتری خواهد بودو تنها حضرت‌امیرالمومنین‌علی ٤ وفرزندان پاکش ما بین تمام هم‌نشین‌های‌حضرت محمدص‌ا دارای صفات برجسته می‌باشند وشکی‌نیست که هر که پیرو خاندان‌علی شد از مردم رستگار خواهد بود . بنابراین فرقه ناجیه دسته‌ای از مسلمانانند که در عقاید اسلامی پیروی از حضرت امیرالمومنین علی ٤ مینمایند(۱)

۱ــ فرقه ناجیه کسانی هستند که درکردارو گفتار واعتقاد مانندحضرت‌محمد باشند واینهم در پیروان حضرت علی‌بن ابی‌طالب ع موجوداست « مترجم »

از فرمایش حضرت رسول ص؛ تبادری که بوحدت دلالت‌میکند تنها وحدت نوعی حقیقی است که درتحت او دو نوع یاانواع دوصنف یا اصنافی رامشتمل‌نباشد میگوئیم که این سخن بچند راه مورد نظر است

نخست احادیث واخباری که اشعری بر آن تمسك نموده تا مذهب خود را اثبات کند بسیاری از آن اخبار دروغ و از موضوعات است و در زمان بنی‌امیه خبرهائی پدید آمد تا آثار حضرت محمد ص؛ و خاندانش را ازمیان بردارند !!!

«قیاس باطل است»

گذشته از اینها از سایرفرقه های اسلامی کسی را مانند ابوحنیفه ویارانش پیدا نخواهی نمود که بسیاری از خبر ها را دور ریزند واندکی را باورنمایند نتیجه اینکه ابوحنیفه از جرگه رستگاران نباشد !! اگرگوئید ابوحنیفه اخباری که مخالف قیاس بود ترك کرد با آنکه قیاس اصلی از اصول دین میباشد ! گوئیم آیا حضرت پیامبر ص؛ آشنا بقیاس بوده وحجت قیاس را اعتراف داشت یا نه ؟! هرگاه اعتراف‌به حجةقیاس نداشت پس‌قیاس را ارزشی نیست باید دورش‌انداخت وهرگاه قیاس درعصر بنی ص؛ بود چگونه برخلاف قیاس حکم می‌فرمودند ؟؟! و چگونه سنت ابوحنیفه برخلاف اصل دیانت‌بود!!

دوم گفته‌اید که اشعری از ظاهرنص تجاوز نمی کند، گوئیم این عدم‌تجاوز موافق با عقل یا برخلاف آنست

این روش ازسنت حضرت پیغمبر بیرون است واز راه ورسم خردمندان‌دور باشد !! چگونه میشود که حکم عقل قطعی مخالف ظاهر باشد آنگاه همان ظاهر را انجام داد.

وهرگاه تصمیم گیرد که باعدم مخالفت عقل از ظاهر روایت یا کتاب‌تجاوز نکند بدیهی است اختصاصی باشعری ندارد.

سوم شیعیان را سرزنش کنند که چرا پیرو خاندان حضرت علی می‌باشند وچرا عصمت را درباره امامان خود معتقدند گویم اینها سرزنش نیست بلکه بر خلاف این عقاید درآخرت مورد سرزنش میباشد.

چهارم مقصود مخالفت علامه وخواجه نصیر دراموریست که درایمان و کفر مدخلیت‌داشته باشد وسائلی که اشعریان برآن تنهارفته ومخالف سایر فرقه‌هستند چنانکه معلوم میشود باتفاق همه مدخلیتی در ایمان و کفر ندارد. بر خلاف منفردات امامیه مسئله امامت‌را که‌در کفر وایمان دخالت دارد شاهد سخن‌دانشمندان همان بودکه گفتیم.

«مسئله امامت و خواجه نصیرالدین طوسی»

محقق طوسی در بعضی از تصنیف های خود یاد آور شد که تمام مذهب ها را تفتیش نموده و آشنا براصول وفروع آنها شدم وبجز مذهب امامیه سایرین‌را در اصول معتبره ایمان مشترك دیدم گرچه اختلافاتی درامور دارند که بود ونبود آن در نزد ایمان برابر است بنابراین بدست آوردم طایفهٔ که دراصول کلی‌مخالف آنان هستند پس اگر فرقه‌ای رستگار شوند باید همه‌آنان ناجی شوند وآنهم‌فرقه شیعه امامیه است

گذشته از مسئله امامت از مسائلی که فاضل دوانی ذکر نموده که مدخلیتی درایمان و کفر ندارد دلیلی است که صاحب کتاب مواقف آورده که‌مسائلی که اهل قبله درآن اختلاف نموده‌اند مانند اینکه خدا دانا بعلم است یا اینکه ایجاد کردار بنده را می‌نماید که بعضی از بعض دیگر جدا شوند . اینها ازاعتقادات اشعریان‌نیست ولی شیعه دوازده امامی بر آنها عقیده‌دارد.

پس سه نوع پیدا مینماید ومعلوم‌شد که‌حدیثی که حکایت کنند درعقاید عضدی بآن دلیل آورده‌اند که اهل سنت رستگارند به زیانشان تمام شده نه به‌نفع‌آنانست

دیگر آنکه دلیلی نیست که اهل سنت وجماعت بهمان روش حضرت محمد می باشند چه همه فرقه ها این ادعا را دارند وخود را فرقه ناجیه پندارند «**کل حزب بمالدیهم فرحون**» بنا براین هر که گوید که فرقه ناجیه‌اهل‌سنت است ناچار دلیلی خواهد آورد که طریقه اهل سنت ومعتقدات آنان موافق‌روش خدا و رسول خواهد بود وخوب میدانید که حدیث مزبور دلیل بیکی ازدلالات‌مدعی‌نیست وهرگاه سخنان دانشمندان اهل سنت را گواه آورند بقول طلاب مصادره برمطلوب خواهد بود

فاضل دوانی در شرح عقاید عضدیه گوید در تقریب استدلال روش حدیث گویا است که فرقه ناجیه آنانی هستند که اعتقاد کنند بچیزهائی که از حضرت محمد ص‌ع ویارانش روایت شده واین هم با اشعریان درست‌آید که درعقیده خود ازحدیث درستی که از حضرت محمد ص‌ع ویارانش روایت شده پیروی مینمایندواز ظاهر آن حدیث ها هم بیرون نرفته مگر از ناچاری ومانند معتزله به‌عقل پیروی نمی کنند !!!

وبجز اصحاب حضرت محمد ص‌ع بدیگری پیرو امامان خود بوده و معتقد به عصمت آنان می‌باشند.

این مطهر حلی در برخی از تصنیفات خود گوید با استادخواجه نصیرالدین طوسی(۱) درباره حدیث بحث نمودم که مراد از فرقه ناجیه کیست رای چنین قرار گرفت که فرقه ناجیه با سایر فرقه ها باید مخالفت داشته باشد و فرق بایکدیگر اختلاف زیادی ندارند تنها شیعیان بافرقه های دیگر اختلاف دارند و سایر فرق در بسیاری از اصول باهم نزدیك هستند !!

درجواب گفتم شیعه دراصول با معتزله موافقند ومخالفتی با بسیاری از اصول آنان ندارند مگر دراندك مسائلی وبسیاری ازآن مسئله ها به فروغ شبیه ترندتا باصول دین بلکه اشعریان در مخالفت بسیار سزاوارتر از سایر فرقند چه اصول دین اشعریان با اصول دین بسیاری از مسلمانان تفاوت دارد ودرمسئله هابادیگر فرق موافقتی ندارند مانند مسئله کسب. آیاخدا دیده میشود؟ یا آنکه جسم نیست ومنزه از جهت است بلکه تجویز نمایند دیدن هر موجودی ازجواهر واعراض را تاآنجا اشعریان روادارند که هرگاه کوری درچین بوده باشد میتواند بارگاهی را دراندلس مشاهده کند چه ممکن ها در آغاز همه از خداست صفات خدا عین ذات نیست ونه غیر او وبسیاری از مسائل دیگر که مخالفانشان خورده گرفته و سرزنش اشعریان نمودند وکتابهای آنان این گونه مطالب را دربر دارد که آیا خدا دیده میشود ومانند این سخنان درحقیقت اسلام زشت نیست (پایان) گذشته از اینها هرگاه بگوئیم که این امور ازامور معتبری درایمان و کفرباشدمیگوئیم توافق امامیه دربسیاری از اصول با معتزله دروغ آشکار است بلکه برعکس آن درست است که امامیه مخالف معتزله می باشند مانند مسائلی ازمبدء ابطال ونفس احوال وتفویض وشباهت خدا وبسیاری دیگر از این گونه سخنان و در بسیاری دیگر ازمسائل معاد مانند نفی احباط وتکفیر واثبات واثبات عذاب صاحب گناه کبیره که مومن باشد عفو جایز است وخدا دوست دارد امر بمعروف ونهی از منکر بهشت و دوزخ اکنون موجودند یانه ؟! اثبات عصمت تام بر تمام پیامبران که آیا بر فرشتگان برتری دارند یا نه ؟! ومانند آنها

پنجم گفت که مسئله امامت بفروع شبیه تر است .!!؟ چنین سخنی به زور گوئی شبیه باشد وشگفت ترآنکه گفته‌اند در باره امام جستجو لازم نیست تاحق را خواستار شود بلکه درامامت تقلید کافی است بنا براین به گمان خود مخالف

۱ـ برساله شرح احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی بقلم نگارنده این سطور در شماره های مسلسل سال هیجدهم مجله ماهیانه ارمغان چاپ تهران مراجعه شود «مرتضی»

را کافر ندانسته فاسق می پندارند واین نظریه را اهل سنت وجماعت ملتزم شدند تا چیزی که پیش خود درست نموده اند فراهم شود براینکه ثبوت امامت باختیار است نه بنص واعتبار.

تا آنکه بفساد خلافت وحقوق امامان را نمودند واحادیثی که درنزدآنان منسوب به حضرت رسول ص) است متوجه نشدند وتا نقض نمودند که خلافت از شاخه است وتقلید آن جایز باشد ازطرفی هم اهل سنت وجماعت تصریح دارند که حقوق نبوت از نگاهداری اسلام خواهد بود.

ونگاهداری شرع ونصب درفش اسلامی واعلام جهاد باکافران وسرکشان و دادخواهی از ستمدیدگان و نفوذ امر بمعروف و نهی از منکر از توابع منصب نبوت از جهت امامت است زیرا امام خلیفه پیغمبر است بگواهی فرموده خداوند (اطیعواالله واطیعواالرسول واولی الامرمنکم)

بنا براین حضرت علی ع باتفاق همه امام است باصالت نه از راه مقدمه و بعلت دیگر اینکه اهل سنت وجماعت مانند حمیدی درجمع بین صحیحین از پیغمبر روایت نمود که هر که بمیرد وامام زمان خود را نشناسد بنادانی مرده‌است این نص صراحت دارد که‌امامت ازاصول‌می‌باشد زیرا بدیهی است که‌آنکس‌درفروع احکام اسلام نادان باشد نادان مرده وسرزنشی بدیانت نمی‌تواند نماید ومراد از امام زمان چنانکه معتقد شدند قرآن نیست چه اگر مقصود قرآن بود واجب بود که همه مردم آنرا بیاموزند وحضرت محمد ص) نسبت بزمان داد وفرمود (امام زمان) واین اضافه دلیل است که اختصاص مردم هرعصری امامی را بشناسند و اعتراف بوی کنند واگر گوئید که امام زمان تمام قرآن یا فاتحةالکتاب است دراین تخصیص فایده‌ای نیست واین‌گونه تاویلات باحدیث درست نیاید!!!

(نظریه مولف کتاب موافق وشرح آن) مولف کتاب مواقف وشرح آن دلیل آوردند که امامت از فروع است وبرجامعه واجب است که‌امامی رامنصوب گردانند بدو دلیل سمعی نخست درصدر اول اسلام که بعداز وفات‌حضرت محمد مسلمانان تواتر واجماع نمودند که هیچگاه از امام خالی نباید باشدحتی‌ابوبکر گفت محمد ص) از دنیا رفت ناچار کسی باید جانشین وی.شود و کارها را اداره نماید همه مسلمانان سخن ابوبکر را باور نمودند وچیز های مهمی رامانند دفن و کفن پیغمبر ص) وسوگواری وتسلیت بخاندان نبوت را ترك نمودند واین روش همیشه بوده وخواهدبود که امامی‌را اختیار می کنند که‌پیرو او باشند.

دوم در برگزیدن امام گمان زیان را از بین می‌برد و اجماعا امام واجب

است ومیدانیم که بدیهی است مقصود شارع از شریعت خود مصلحت است که از راه معاد بمردم برسد (پایان)

گوییم که دراین سخنان نظری است گفت که برگزیدن امام برامت‌واجب است این رامصادره بر مطلوب‌طلبه هاگویند زیرا وجوب برگزیدن امت‌اسلامی فرعی از فروع میشود چه وجوب سمعی بر کتاب وسنت و اجماع انحصار دارد حقیقت را باعتراف مخالفان زود روشن میسازیم ولی گفته او که ممکن نیست زمانی از امام خالی باشد این سخن عمومیت دارد که برگزیدن امام از خدا و رسول باشد یامردم انتخاب نمایند بدیهی است‌عام دلالت برخاص ندارد. بنابراین آنچه را که اهل سنت میخواهند از این سخنان ثابت نمیشود واجماعی که‌میگویند رد خودشان می‌باشد نه آنکه بهره از اجماع برند !! چه بسیاری از زمان هارا دیدیم که امام‌آنان جامع شرایط معتبری درنزد خودشان‌نبود چه کمتر اتفاق‌افتاده که درنزد اهل سنت امام قرشی داشته باشند. گذشته از اینها اجتهاد وعدالت‌هم مورد گفتگوی آنان است وهرگاه گوئید مانند آنان‌در هر زمانی امامی در یکی از نقاط‌مجهول میباشد این دعوی‌هم زورگوئی است !! وگفت که تمام‌مردم بگفتار ابوبکر مبادرت نمودند باتفاق همه مردم آنان تمام جمعیت نبودند.

این گونه اتفاق نبوده چه دلیل برزیان همه‌مردم بود با اینکه ممکن بود که مردم درجستجوی امامی‌بودند که از خداوند وحضرت محمدص‌م برگزیده‌شده بودند وگفت که دسته‌ای از ایشان چیزهائی را دست برداشتند گوئیم که ترك آنها ستمکاری ونادانی‌وبی‌دینی‌بود نه‌دانائی‌ودادگری درراستگوئی‌واین گفتارشان آنچه را میخواهند نمیرساند.

چه احتمالی میدهند که شیعیان برکار زشت وگناهکاری آنان‌دلیل‌آورند بلکه شیعیان بگویند آنانیکه دفن وکفن پیغمبر ص‌م را ترك نمودند کافر بودند و آخرت را بدنیا فروختند چه اهل سنت از پیغمبر روایت نمودند که هر کس بر آمرزیده‌ای نماز گذارد خدا ازگناهانش خواهدگذشت.

راستی اگر حضرت محمدص‌م وآنچه را که آورده باور داشتند این گونه خوش بختی ها وآمرزش بزرك را کنار نمیگذاشتند با اینکه در این دو روزه مصلحت ومشورت‌امور دنیائی‌ودیانت فوت‌نمیشدوهرگاه برای آنان ایمان‌وپیروانی بود چند روزی برای نماز وتسلیت‌خاندان نبوت ص‌م صبر نموده وخانواده حضرت محمد ص‌م را در مشورت دخالت میدادند؟!!

حضرت امیرالمومنین‌علی ع چگونه‌درشورای بود با آنکه‌مشورت کنندگان غایب بودند وگفت که در برگزیدن امام گمان زیانی از بین رفت گوئیم گمان زیان بلکه یقین بود چه زیان بر اختیار امام بعداز پیغمبر و در برخی از اوقات قطعی است.

وگفت که میدانیم مقصود شارع از شریعت خود مصلحت بمردم است‌این‌سخن دلیل مقصودشان نیست چه اعتراضی‌است که کردار خدا باغراضی علت‌ها داردزیرا تفاوتی مابین غرض ومقصود نیست وگفتن اینکه مقصود ازغرض خداوند را درکارها موجبی ندارد زورگوئی آشکار است

« اشعریان چه گویند »

ششم گفتارش درمخالفت اشعریان با معتزله مرام ویرا نمیرساند ولی درمسئله کسب ریشه‌اش از جهمیة جهنم بن صفوان که از معتزله بود ریشه گرفت‌ومعتقدشد تمام چیز ها را خدا انجام میدهد ! ونیروئی از بنده درکار هانیست ومتاخران آنان مانند نجاریه وضراریه دیدند که این‌گونه سخنان زشت است و فائده تکلیف ها و وعده ها ووعید ها ازبین میرود مثبث شدند در رد آن باضافه مسئله کسب و قدرت غیر موثری را وشیخ اشعری تابع‌آنان شد وگمان نمود که مذهبی است که‌بامذهب جهمیه تفاوت دارد وبعدهاروشن میسازیم که این اضافه تاثیری درزشتی این‌سخنان ندارد وخلاصه اشعری در این مسئله یا جهمی است یا نجاری‌وضراری روی‌هم رفته از اعتزال بیرون نخواهد بود ولی در بحث رویت متاخران از محققین اشعریان بر انتقاد خودداری نمودند تا مبادا سخن زوری گویند وگفتار معتزله را باور نمودند بالاخره از پا فشاری پیشنیان که در سالیان دراز محل ستیزه آنان معلوم‌نبود عذر خواهی نمودند.وگفتند که ستیزگی با معتزله لفظی بود وهم چنین در کلام خدا و زشت وزیبای عقلی فخرالدین رازی وحنفیه وماتریدیه وبسیاری از محققان اشاعره رفته‌اند بدون آنکه اینان بگویند گفتگوی آنان لفظی است ولی گفتار او بدیدن اعراض وصدائی گویا سخنان زیادی او باشد ومربوط باصول عقاید اسلامی نداشته وفائده‌ای دریاد آوری آنها نیست بدانید که این مسئله های زشت که اشعری بآن یکتا است بنیانش مقدمات مشکل ودشواری نیست تا گفته‌شود که شیخ اشعری با دقت نظر وتمرین فنون عقلی ونقلی آنها را آگاه شده است زیرادرنزد خودشان بتواتر آشکار شد که اشعری ارزش این گونه سخنان را نداشت و از دانشمندانی نبود که بر قانون حد و برهان آشنا باشد بلکه تنها مخالفت با معتزله این راه

پیموده ودوست داشت که درسخن یکتا باشد تا برنادانان ریاست کند !!!

« فخرالدین رازی پیرو اشعری است »

بهمین جهت حکیم شمس‌الدین سهروردی فخر رازی را که پیرو مذهب اشعری شده بود هوش و شعور امام رازی را نکوهش کرده و اشعری بودن فخر را دلیل بر کوتاهی کمال وپائین تر از مرتبه حکیمان میدانست و شیخ شهاب‌الدین گفت شگفت تر ازهمه کتابهای بسیاری را درحکمت تالیف نمود وگمان کرد که از دانشمندان ممتازی بوده که بآخرین مطلب ها رسیده است با آنکه بآن‌مراتب‌نرسیده بلکه کمتر ازآن هم نرسید تا بازگشت بمذهب اشعری نمود وندانست که کدام‌یك از دوطرف بلند پایه تر است چه از حکمت بحثی و ذوقی بیگانه بود و نمیدانست ترتب حدود ونه اقامه نمودن برهان را بلکه شیخ بینوا وسرگردان درمذهب‌های نادانان بود.

مرا گمان آن بودکه شیخ سهروردی در مقام عصبانیت ولجاجت نقض مذهب شیخ اشعری رانمود تا اینکه به رساله سید معین‌الدین اشعری شافعی ایجی صاحب کتاب تفسیر مطلع شدم که درآن کتاب در مقام سرزنش گفتار شیخ سهروردی را تصدیق نمود وگفت مسائلی که باومنسوب است با صراحت قرآن واحادیث صحاح منافات دارد مانند آنکه گوید کردار خدا بعلت غرض نیست‌زیرا لازم آیدمتاخر شدن خدا از شعورش بمردم باآنکه میدانید علم خدا به ممکن ها ازراه صفت‌ذاتیه او است وکردارش توقف دارد برصفت پائین تر بنا براین تاثر از کجا است واز شرح جمع‌الجوامع فهمیده میشود که بسیاری از مسائل را که شیخ اشعریان بآن یکتا است از زبان قصد گویان وگویندگان دریافت نموده بود .

مقدمه دیگر

آیا صحابی بودن وجوب ایمان وعدالت را لازم‌است یا اینکه حکم بایمان وعدالت ورهائی‌از مجازات آتش و خشم خداوندی تنها با قلب خالص و یقین بمایان فراهم میشود؟

نظر دوم‌درست است زیرا شکی‌نیست که صحابی کسی بود که‌حضرت‌محمدص‌ را با ایمان دید وبر اسلام وفات‌کرد اسلام وعدالت‌دو امر اکتسابی است‌نه فطری چه صحابی در بی ایمانی مانند دیگران بودند مگرآنکه ایمان‌را دریافت کرده‌باشند.

با آنکه درعصر حضرت محمد ص منافقان صحابه بودند و درمجلس نبی ص می نشستند وباوی صحبت میداشتندومردم هم آنان‌را صحابه می‌نامیدند وبه دوروئی

مشهور نبودند وظاهرا از دیگران تمایزی نداشتند چنانکه خداوند می‌فرماید.

«ولو نشاء لاریناکهم فلنعرفنهم بسیماهم ولنعرفنهم فی لحن القول» و برفرض که گوئیم تنها صحابی بودن ایمان را ثابت کند ولی ممکن است کــه ازبین برود خدا درباره مصاحب موسی۴ فرمود

« واتل علیهم نباء الذی آتیناه فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین تا آخر آیه .

وعلم بعضی از کتابهای آسمانی واسم اعظم را بیاموخت وبعد کافر شد.

ناچاریم تتبع در احوال و کردار و گفتار صحابه چه درزمان حضرت محمدص و بعداز وفات او نمائیم تا روشن شود کـه کدام یك از صحابه با ایمان باقی ماندند مانند ابوبکر که ازصحابه بود دعوی امامت نمود با آنکه نص کتاب گویا است که امامت حق حضرت علی بن ابی طالب ع بود و دیگر آنکه حضرت فاطمه س ع را از ارث محروم داشت با آنکه کتاب خدا صریح است که فاطمه س ع وارث بود وعمر دعوای خلافت نمود با آنکه قباله حضرت زهرا«س» را پاره کرد و دیـگر آنکه گفت دومتعه درزمان پیغمبر ص حلال بود من حرام نمودم و هر کس مرتکب شود مجازاتش مینمایم.

عثمان والی مسلمانان شد ودسته‌ای را بر جامعه اسلامی تسلط داد تا جور و ستم روا داشتند . وحکم بن عاص راکه حضرت محمد ص رانده بود چون خویشاوندش بود پاس حرمت محمد ص را بجای نیاورد وپناه داده وزاد وتوشه بوی داد.

معاویه ستمکار سرکش حریرمی‌پوشید ومیگفت حریر را بد نمیدانم ابن عباس گفت که حضرت محمدص فرموده حریر برمرد حرام وبرزن مسلمان حلال است معاویه گفت عیبی درپوشش آن نمی یابم وابن عباس گفت من باوچه گفتم واو بمن چه گفت چه بسا کارهای زشتی بروز دادند که درکتابها مفصلا نوشته‌اند.

(احادیثی ازعامه در چگونگی احوال صحابه)

روایت کـرد محمد بن اسمعیل بخاری که کتابش درست ترین کتابها در نزد اهل سنت است در تفسیر آیه«وکنت علیهم شهیدا مادمت فیهم. » گفت شعبه خبر داد مرامغیرة بن نعمان که گفت شنیدم ازسعید بن جبیه که او ازابن عباس که گفت حضرت محمد ص خطبه خواند وفرمود ای گـروه مردم در روز محشر سروپابرهنه محشور میشوید و بعد فرمود کما بدائنا اول خلق نعیده وعد علینا انا کنافاعلین وبعد فرمود آگاه باشید نخستین کسیکه ازشما لباس می‌پوشد حضرت ابراهیم خلیل خواهد بود

آگاه باشید که مردانی ازامت‌من درطرف چپ من قرار می گیرند و گویم‌خداوندا اینان از اصحاب من هستند؟! خداوند فرماید آیا نمیدانی که بعدازوفات‌توچه کارهائی که نکردند ؟!!

آنگاه گویم همان سخن عبد صالح که گفت «و کنت‌علیهم شهیدا مادمت‌فیهم فلما توفیتنی کنت‌انت‌الرقیب علیهم وانت علی کل‌شی شهید» پس گفته‌میشود که اینان از اعقاب خود همیشه بعداز دوری شماهم مرتد بودند ودر صحیح‌مسلم هم‌به همین مضمون روایت شده ولی در صحیح مسلم زیادتی دارد که پیغمبر ص؛ فرمود البته به حوض بر گردانند مردانی که مصاحب من بودند تا زمانیکه مشاهده کنید که ایشان بسوی من بلند میشوند ویقین پیدا می کنند که درنزد من‌هستند و گویم پروردگارا اینان اصحاب من میباشند گفته میشود مگر نمیدانید که بعداز وفات‌تو چه کارها که نکردند ؟! وباز هم در روایت صحیح مسلم است که پیغمبرص؛ فرمود بعداز من خلفاء بهدایت من هدایت نمی یابند وبه سنت من پیروی نمی کنند ! !!

وزود است که درمیان آنان مردانی باشند که دلشان مانند دل شیطان‌ولی‌در جسم بشری باشند.

حذیفه عرض کردای رسول خدا هرگاه دیدارشان نمودم چکنم‌حضرت‌محمد ص؛ فرمود گوش کن واطاعت نما اگر چه پشت تو را زنند ومال تو راگیرند . گوش کن واطاعت نما ! !

این روایت را درمشکات روایت‌نمود ودر جمع بین صحیحین تالیف‌حمیدی‌هم باین مضمون ها روایت شده است.

بعذر اینکه احوال صحابه بااین خصوصیات در اختلال وارتداد است نمیتوانیم بایمان وعدالت هیچیك حکم کنیم مگر آنکه به‌صفت ایمان وعدالت آراسته‌بوده و با آن حال وفات کرده باشند یکی از محققین گفته یقین بعدالت مخصوص کسی‌است که بر طریق تتبع مشهور باشد که ازحضرت پیغمبرص؛ اقتباس ها نموده وغیرازاین هم عادل وغیر عادل با دیکران تفاوتی ندارد فقیه شافعی گفت مقصود علماء از صحابه این بود که تمام آنان عادل باشند.

وتنها صحابی بودن شاهد عدالت ایشان است ودیگر ما را بی‌نیازازجستجو میکند وهرگاه یکی از آنان فاسق بود ازبرای فسقش عادل نخواهد بود گروهی عبارت را تبدیل نموده وگفتند صحابه عادل بودند مگر ثابت نمائیم که مانعی در عدالتشان بود نه آنکه عادلی بودند که برخلاف عدالت رفتارشان محال باشد چه عصمت مخصوص پیامبران است.

از[1] ابن حجر عسقلانی تعجب است که در اول کتاب خود (اصابه) با فشاری در رد وسرزنش برخی از دانشمندان اهل سنت نموده که چرا عدالترا برای صحابه ثابت ننمودند ومنکر همه شدند با آنکه خود درشرح احوال بسیاری از صحابه چیز هائی که دلیل فسق بودن مانندشراب خواری و کشتن ناحق و کفر گفتن وامثال آنرا یاد آوری نمود وگذشته از اینهاکارهای زشتشان راهم تاویل ننمودچه مجال تاویلی هم نداشت چگونه میتوانست عدالت را درباره همه بنویسد با آنکه تمام مفسران حتی بیضاوی در تفسیر این آیه از سوره حجرات « یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق » تا آخر آیه

نوشته است که این آیه در شأن ولیدبن عقبه نازل شد که حضرت او را به بنی مصطلق فرستاد که زکوة بستاند قضا را مابین آنان وولید کدورتی بود و به استقبالش شتافتند ولید گمان کرد که بجنگش آمده‌اند برگشت و بخدمت حضرت محمد صم عرض کرد که همه مرتد شده وزکوة ندادند وپیغمبر تصمیم گرفت نبرد کند بلکه گفته شد که خالد را بسوی ایشان فرستاد خالد دید همه آنان نماز گذار وشب زنده دار بودند وزکوة خود را بخالد دادند وخالد برگشت (پایان)

عثمان ولیدرا حاکم عراق نمود ودرحال مستی درکوفه نماز صبح گذارد و گفت برای شما زیاد میخوانم . ازترس سرزنش مردم ناچار ولید را معزول نمود این خلاصه‌ای بود از تفسیر کشاف . صاحب روضه‌الاحباب نوشت که «سبب معزولی این بود که شراب خواری ولید بر سر زبانها افتاد وچنانکه گفته‌اند عاشقی ومستی» و دیوانگی را درمردم نتوان نهفت !! وکوس رسوائی ولید را برسر بازارها نواختند تا دومرد از مردم کوفه به نزد عثمان شتافته وبدین مضمون شکوه نمودند

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما
چیست یاران طریقت بعداز این تدبیرما
ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون
رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما

عثمان ناچار شد که ولید را بمدینه خواست و جستجوی احوالش میکرد به بهانه اینکه آنچه درباره‌اش گویند گمانی بیش نیست واز کجا چنین بوده است در اجراء حد درنك نمود تا یقین پیدا گرده آنگاه اقدام بحد کند مردم ازخودداری خلیفه زبان به نکوهش گشودندوسخنانی بهم میگفتند عثمان ناچار دونفررا به حکومتی دعوت نمود.

واز ایشان پرسید که بچشم خود دیدند ولید شراب نوشید درپاسخ گفتند ما

شراب خواری او را ندیده‌ایم ولی بار ها دیدیم که ولید در بیهوشی و بیشعوری افتاده بود وشراب قی میکرد !!!

عثمان بحضرت امیر ع گفت که اجراء حد کند حضرت اشاره بامام‌حسن ع نمود که این مهم را کفایت نماید حضرت امام حسن ع پاسخ گفت که دلم توانائی حد زدن را ندارد حضرت امیر ع بعبدالرحمن بن جعفر فرمودو تا ولید را چهل تازیانه زدند خلاصه ولید حاکم کوفه بود ودر حال مستی بجای دور کعت نماز صبح چهار رکعت نماز گذارد وبعداز نماز گفت برای شما رکعات نماز را زیاد نمودم وابن مسعود که اقتداء بولید کرده بود گفت اول روزما با تو بود در زیاده روی‌بودیم تا آخرش چه باشد پوشیده نماند که عثمان اجرای‌حد را به‌حضرت امیر ع واگذاشت سیاستی بود تا حضرت وخاندان نبوت را درنظر بنی امیه متهم گرداند و خاندان هاشمی با بنی امیه دشمنی یابند !!!

همه میدانند که برخی از متاخران اهل سنت درستایش این‌خدا برگشته‌گان از پیشینیان خود داستانها حکایت نموده‌اند وهرگاه‌مرد سالك راه‌انصاف‌پیش‌گیرد وجدل وتعصب را کنار گذارد و باید ترکشان را گوید چه آنان دو فرقه بودند

(سبب نام سنت وجماعت)

یکی جرگه بنی امیه بودند که مرام خود را در سرزنش حضرت‌امیر ع قرار دادند وبر منبر ها ومناره‌ها سخن بزشتی میسرودند خصوصا معاویه که ملتزم‌بود که بعداز نماز خود پنج نفر مانند حضرت امیر ع و امام حسن ع وامام حسین ع وعبدالله بن عباس ومالك اشتر را لعن ودشنام دهد.

چنانکه دریکی از روز ها خطیب ایشان بعداز نماز همهمه‌ای نموده‌و بخود میپیچید یکی بوی گفت ترا چه شده گفت سب علی را در خطبه فراموش کرده و میخواهم جبران کنم رفتار زشتشان شصت وسه سال‌بطول انجامید ایشان خودرااهل سنت وجماعت نامیدند ومقصودشان از اهل سنت سب حضرت علی ع بود و مراد از جماعت بنی امیه بودند به بهانه اینکه درزمان بنی‌عباس دوستان اهل بیت‌راسرزنش ونکوهش نموده بودند ونیرنك زده وگفتند منظور از سنت بنی‌ص‌ا است و جماعت مقصود صحابه می باشند واین نام ها را تا کنون برخود گذاشتند وبآن‌فخر ومباهات کنند با آنکه بعلل این نام گذاری آگاه نیستند.مترجم گوید درعصر بنی‌امیه‌نکوهش و لعن بر خاندان نبوت انتشار داشت تا اینکه نوبت بعمربن‌عبدالعزیز رسیدمردم را از حرکات زشت بازداشت ومرتکب را مجازات مینمود ومردم جرئت آنرا نداشتند

که آشکارا از خاندان نبوت بدگوئی کنند ناچار بکنایه واشاره اکتفا میکردندو چون بیکدیگر میرسیدند بهم میگفتند تو ازاهل سنت وجماعت هستی یانه ؟! یعنی سنت معاویه که‌لعن ودشنام باشد واین نام تاکنون باقی‌مانده است متاسفانه علت‌نام گذاری آنرا ندانند ! !

« سخن صاحب کتاب تفسیر کشاف درنام سنت »

زمخشری صاحب کتاب تفسیر کشاف در سوره اعراف در تحقیق رویت چه نیکو نوشت .

تعجب از کسانی است که باسم اسلام نامیده میشوند و خود را اهل سنت و جماعت نام گذاردند چگونه این‌عظمت را برای مذهب خود اخذ نمودندپنهان‌نمودن وخودداری ایشان‌مغرورت نسازد واز منصوبات شیوخ آنان معنی آن چیزی‌است که عدلیه درباره ایشان گفته‌اند« کجاعة سموا هواهم سنته وجماعة حمرلعمری مو کفه قدشبهواه بخلعة وتحوفوا شنع الوری‌فتتر ویا البکفه» فرقه دیگر بنی‌عباس‌بودند که دشمنی با خاندان نبوت داشتند وهاشمیان را کشتند وبمردم جرئت دادند که‌خون اهل بیت نبوت‌ص را بریزند.

فرقه دیگر پیرو این گروه بودند واز راه طمع مال بدنیاگوئی سخنان پروردگار را نشنیدند که خدا فرمود (آخرت ازآن کسانی است که‌اراده سروری وفساد را در دنیا ندارند آری بجزپیامبران ونیکوکاران بقیه مردم بسوی‌دنیارفتند وکارنیك را گذاشتند واز کردار زشتشان این بود که هرگاه آیه‌دربـاره حضرت امیرع نازل میشد تاویل مینمودند تا مدح را بذم تفسیر کنند و اگر مدح صـراحت داشت درباره دشمنان و کشندگان امامان می گفتند نازل شده است چنانکه‌ابن ابی الحدید درکتاب شرح نهج‌البلاغه این مطلب را یادآوری نمود که سمرة بن‌جندب صد هزار درهم گرفت و گفت‌آیه درنکوهش حضرت علی‌ع وارد شده و صدهزار درهم دیگر گرفت و گفت آیه مدح درحق کشنده حضرت علی‌بن ابی‌طالب ع وارد شده است.

ابن کثیر شامی که ازغلاة شیعه‌بود درتاریخ خود حکایت‌نمود که عبدالرحمن سلمی گفت برحاکم صاحب‌کتاب مستدرك وازد شدم دیدم که‌از کرامیه ترسناك و

۱ــ در تحقیق روش تفسیری کشاف مراجعه شود به ملحقات کتاب‌طبقات‌المفسرین من‌الشیعة الامامیه تالیف نویسنده این سطور «مرتضی»

از ترس جرئت بیرون رفتن را نداشت گفتم هر گاه خواهی که بیرون آمده و آسوده شوید چند حدیث در فضلیت معاویه بگوی !!! حاکم گفت چنین حدیثی از دل برنخیزد !!

سخن سلمی پایان رسید . اینها گواه است که وضع حدیث در نزد سنیان بسیار ساده وآسان بود چه ابن جوزی سرزنشان نمود با این‌وصف‌هر گاه فضلیتی ویا برتری ازخاندان نبوت در کتابهای خود روایت نمایند.

فضلیت را یك مرتبه به‌ضعف راوی ومرتبه‌ای به تخصیص و دفعه دیگر به تعمیم و آخرین مرتبه بتاویل خبر را سست گردانند

با این کردار زشت وناهنجار خودروایات ائمه اطهار ع وذریه پاك نبی‌را چوت بامرامشان موافق نبودند دور ریزند

(عقیده تفتازانی در باره‌صحابه)

ملاسعد تفتازانی در کتاب شرح مقاصد گفت چیزی که مابین صحابه ازجنك‌ها ونبرد ها اتفاق افتاد دلیل است که برخی از راه‌حق بیرون رفته وبمرتبه‌ستم وفسق کشیده شدند وعلت آن حسادت ولجاجت وجاه طلبی وریاست وشهوت رانی وفرو رفتن به لذات مادی بود چه هرصحابی که‌بی‌گناه نیست وهر کس که‌پیامبر رادید به نیکی نامیده نشد وچون دانشمندان‌حسن ظن به‌صحابه‌داشتند تاویلات کارهای‌آنان را نموده وزشتی را ندیده انگاشتند وگفتند صحابه محفوظ از گمراهی وفسق‌بودند تا آنکه عقاید جامعه اسلامی حفظ شده و منحرف از اسلامیت نشوند خصوصا در باره بزرگان صحابه ومهاجر وانصار که پیغمبر مژده بهشت بایشان داده بود بیشتر کارهای زشتشان را ندیده انگاشتند !!! «پایان»

ولی آنچه نسبت باهل بیت نبوت اجرا نمودند نتوان پوشیده نگاه داشت تا آراء بهم اشتباه نشود امید است که‌غیراز عرب هم گواه باشد زمین و آسمان هم شهادت دهد

مصیبتی که بخاندان بنی وارد نمودند کوه ها وسنك ها ازهم پاشیده‌میشد و خدا لعنت کناد آنانیکه کوشش کرده و راضی به‌آزار خاندان نبوت شدند امیدواریم که بعذاب آخرت گرفتارشوند .

« لعن یزید »

هر گاه گوئید دانشمندان لعن یزید را جایز ندانند باآنکه همه میدانند که مستوجب عذاب بود جواب گوئیم از جهت حمایةالحمی تا اینکه بالاتر را لعن ننمایند چنانکه شعار شیعیان است که در دعاها وعبادتگاهای خودلعن یزید کنند بنا براین برمفتی دینی آنان لازمست که ازتوده جلوگیری کنند تاآنکه دراعتقادات میانه روی شده و لغزشی پیدا نکرده وفهمها گمراه نگردد وگرنه چگونه مخفی باشد که لعن را روا دارند وبر جواز اجماع نمایند و از سلف نقل شده تا دوری کنند از اهل گمراه وسد طریق و ایمن نباشند که عاقبت بگمراهی کشیده شود با آنکه علم به حقیقت حال داشتند !؟

برای ما پریشانی احوال آشکار شد وناچار بخدا شکایت می کنیم (پایان) بعضی از فضلا چه خوب گفتند که برهر خردمند یا انصافی آشکار است که چون مسلمانان به مصیبت بزرگی م نند وفات حضرت محمدص مبتلا گشتند وجامعه‌اسلامی باختلاف آراء وهوا وهوس گرفتار شدند این معنی برهمه آشکار وروشن گردید

برخی که بواسطه جاه وجلال وثروت دنیا آنچه از پیغمبر ص دیده و شنیده بودند ندیده انگاشتند وبه لباس ریا درآمده تا دل مردم کوته خرد رامتوجه خود سازند وبلباس سالوسان درآمده وشرم وحیا را برداشته وامر خلافت که جا نشینی نبوت ودرحق اهل بیت ع اختصاص داشت بخود روا داشتند و بسیاری از مردم هم برای ثروت دنیا پیروی از آنان نمودند ودرفش خلافت اسلامی‌را برافراشتند و با حضرت امام حسین درنبرد شدند وبرای بدست آوردن سلطنت وقدرت چندروزه با جگر گوشه پیغمبر ونور چشم حضرت علی مرتضی ع جنك نمودند چنانکه عمر بن سعد وقاص زبان حالش این‌شعر بود.

(اشعار عمر سعد)

فوالله لاادری و انی لصادق

افکر فی‌امری علی خطرین

اا ترك ملك الری والری منیتی

او اصبح ماثو ما بقتل حسین

و فی قتله‌النار لاطیقها

ولکن‌لی فی‌الری قرة عین

وتولیتی‌للری ملك‌معجل وما عاقل باع‌الوجود بدین

«احادیث اهل سنت و جماعت»

مقدمه دیگر در بیان خلاصه نادرستی احادیث عامه بسیاری از حدیث هائی که نامیده‌اند به صحاح مانند نامیدن چیزی بضد خود اوست چه اخبارشان‌از موضوعات زمان بنی امیه و بنی است که‌گمراه‌ترین مردم بودند. بدین قرار که بنی‌امیه‌درعصر خود از نقل حدیث سنت‌های نبوی که موافق مرامشان نبود جلو گیری نموده و دستور میدادند که حدیث هائی درستایش خود بر وفق‌نظر و مقتضیات زمانه جعل کنند خصوصا ابوهریره و عمرو عاص از برای خوراك بمعاویه اختصاص زیادی داشتند و کسانیکه درخانه پیغمبر ص‌ا پرورش شده بودند و کلیات دین خود را از برگزیدگان صحابه اختیار نموده بودند کشته شده و بعضی هم با کمال تقیه قدرت ابراز حقایق را نداشتند وشهرستانها و کشورهائی که در آن عصر فتح شده بود مردم ازآشنائی بروش نبوی‌محروم بودند تنها دسته اندکی‌ترك‌شهر ودیارخود گفته تا سیره حضرت رسول را بدست آورند مانند بخاری که متاسفانه ازدستهٔ که وضع وجعل حدیث مینمودند اکتفا نموده و بهره‌مند میشدند.

وچون دسته از برگزیدگان خدائی‌در کمال تقیه‌بودند امثال بخاری‌نتوانستند از محضرشان دریافت حدیث کنند وناچار هرچه از گویندگان گرفتند آنرا درست پنداشتند با آنکه بیشترشان در اشتباه‌بودند.

تاریکی همه جا را فراگرفت و نورایشان از بین رفت ومانند مقلدذمی‌شدند آیه انا وجدنا آبائنا علی‌اته وانا علی آثارهم مقتدون گوئی برایشان‌وارد شده‌است

(مذهب اهل سنت)

در زمان منصور عباسی درخدمت حضرت امام جعفربن محمد ص چهار هزار راوی گردآمدند که معارف الهی را ازوی اقتباس نمایند و احادیث نبوی‌را از حضرت روایت مینمودند از جمله راویان ابو حنیفه کوفی ومالك‌بن انس‌بود منصور چون اجتماع مردم را در پیرامون امام دید ترسید که مبادا مردم باو بگروند و سلطنت از خاندان بنی عباس بیرون رود ناچار نیرنگی زد وابوحنیفه کوفی ومالك را نزد خود فراخواند وهمه گونه مهربانی ها بجای آورد ودستور داد که از امام صادق ٤ کناره گیری کنند تا مذهب دیگری دربرابر حضرت صادق٤ایجاد سازند وبرای‌ایشان و پیروانش کاخ ها ومستمری‌ها وموقوفاتی قرارگذاشت و مردم هم همیشه که بنده دنیا ودور از آخرت هستند از امام‌صادق کناره‌گیری‌نمودند و

در برابر حضرت صادق ٤ فتواها دادند تا جلب توجه خلیفه عباسی را نمودنـد و گفتند هر ستمکار فاجری هم میتواند امام وپیشوای مسلمانان شود.

دیگر عدالت شرط امامت نیست تا چه رسد به‌عصمت و گفتند مفضول بر فاضل می‌تواند پیشی گیرد وبعضی از مردم که کسی‌را برای امامت برگزینند کافی‌است وهمین اثبات‌امامت میکنند وبسیاری از این‌گونه‌سخنان که‌نه کتاب و سنت‌دلیل‌آنست بلکه عقل سالم هم این یاوه بافی را مسخره نماید درزمان خلافت‌منصور وبعداز او مذاهب اربعه پدید آمد وشیعیان بر مذهبی که رضای رسول خدا و خـاندان نبوت بود پیروی کرده وبهمان راه ورسم بنی باقی ماندند وبیش‌ازاین مذاهب‌هم مردم شیوه خلیفه خود را پیروی کردند چه کوشش نمودند که آثار نبوت‌را کهنه کرده وراه‌رسمی بدید آوردند وبعضی از علماء گفته‌اند سبب کهنگی آثار نبوت تغییرات عمر بود که با عصبیت زیادی کشور ها را فتح نمود ونمایندگانش‌راه‌و رسم او را ازترس ماموریت خوداجرا مینمودند چه بسا مردم‌ازترس شهادتین‌را ادا میکردند وبسیاری از کوچك وبزرك برآن مذاهب‌مردند ونمیدانستند که عمر سنت‌نبی‌ص‌را تغییر داد وهیچیك ازمسلمانان‌هم موافق تبدیل نبودندعمر نمایندگان ومامورانِ خود را گمراه نمود وآنان هم مردم را بگمراهی کشانیدند.

چه روز قیامت ووصف آن نزدیك است واین آیه ازقرآن مجید اذتبرءالذین اتبعوا من‌الذین ابتعوا تا آخر آیه این مطلب را دربر دارد.

تحریف واختلاف بزرك از آنجا است که عمر نگذاشت حضرت‌محمد ص در هنگام وفات چیزی بنویسد چه پیغمبر مقصودی داشت که اهـل بیت ص خصوصا حضرت امیر ٤ را وصی خود گرداند بهانه آوردند وحقوق اورا منع نمودند تا حضرت سیدالشهداء٤ را درکربلا شهید کـردند.

وآنچه توانستند در باره خاندان نبوت ستم روا داشتند واین ستم کاریها تـا آخر روزگار پایدار خواهد ماند وتمام فساد ها ریشه‌اش از عمر بود که حضرت رسول ص را نگذاشت وصیت‌خودرامرقوم فرماید برحکمت‌بالغه الهی‌است که‌حضرت حجة ٤ظهور فرماید تا جور وستم را ریشه کن سازد گواه سخنان مااست‌روایت ابوالصلاح ازبشیر که گفت پرسش نمودم ازحضرت امام محمد باقر٤ که ابوبکرو عمر چگونه‌بودند حضرت جوابم نفرمود بازهم‌پرسیدم پاسخ نفرمود چون‌روزسیم عرض کردم فدایت شوم از ایشان خبری دهید مرا حضرت امام باقر ٤ فرمود تا روز رستاخیز هر قطره ای از خون مسلمانان ریخته شـود بعهده آن دو نفر خواهد بود !!!

(۱-ابو هریره)

از شگفتی های لجاجت و نفاق ایشان است که عمل به یك خبر رارواداراند وهرگاه از پیشوایان ائمه اثنی عشری ع روایت شود باورندارند وگواه و دلیل میخواهند روایت ابو هریره را باور دارند وبآن عمل می کنند بـاآنکه حضرت محمد ص دربارهاش فرمود« ان فیك لشعبته من الکفر » ودر زمان پیغمبر ص به حضرت افترا زد و همچنین روایت کرد که پیغمبر فرمود هرکس یك رکعت نماز در آن مزرعه مکه گذارد مانند آنست که دو رکعت در مکه بجای آورده حضرت که این سخن از ابوهریره شنید از وی بیزاری جست ابو هریره عرض کرد این حدیث را جعل کردم تا قیمت آنجا زیاد گردد وروایت شده که عمر گواهی داد که او دشمن خدا ومسلمانان است وچون والی بحرین شد خیانت نمودوحکم نمود که ده هزار دینار ازاو بستانند(۱)

صاحب کتاب طرایف گفت . همه میدانند که ابو هریره ازحضرت امیر ع و بنی هاشم دوری نموده وابراز دشمنی کردوبسوی معاویه شتافت اینها نیازی به روایت وحکایت نیست چه مورخین درتاریخ ها نوشتهاند ودرنزد دانشمندان ثابت شده با این وصف در کتابهای صحاح از ابو هریره روایت حدیث نمودهاند بـا آنکه متهم بدروغگوئی بود ودرنزد صحابه هم متهم بود مانند اینها است خبری که حمیدی درجمع بین الصحیحین درحدیث بعداز صد وشصتوشش روایت کرد که درمسند ابی هریره اتفاق دارند کـه از ابی زرین که گفت ابوهریره نزدماآمدو دست بر پیشانی خود می نواخت ومیگفت بزبان من گواه باشید که نسبت دروغ به پیغمبر ص دادهام ! ! !

روایت دیگر حمیدی درجمع بین الصحیحین درمسند عبدالله بن عمر در حدیث بعداز صدو بیستوچهار است که اتفاق دارند که حضرت رسول ص امر به کشتن سگان داد بجز سك شکاری وسك چوپان وسك پاسبان گفته شدای ابن عمر هریره گوید سك کشت هم می باشد ابن عمر گفت از برای ابوهریره کشت باشد!!

روایت حمیدی درجمع بین الصحیحین درحدیث بعداز صد وشصت است که اتفاق دارند درمسند ابوهریره که روایت نمود از پیغمبر ص که فرمودهر که پیرو

۱ــ به کتاب ابوهریره تالیف آقای سید عبدالحسین شرف الدین چاپ صیـدا که دراین موضوع بهترین کتاب است مراجعه شود «مرتضی»

تابوت مردهٔ شود جزای قیراطداردابن عمر گفت ابوهریره تحقیقات بسیاری برای ما نموده ودروغ ها بما نسبت داده‌است

« ۲- مغیرةبن شعبه »

وهمچنین باخبارمغیرةبن شعبه که روایت اورا عمل کنند جمعی درنزدعمر شهادت بزنایش‌دادند وخواست که چهارمین نفرشهادت‌دهد عمر تردید درشهادتش نمود وشهادت نداد . مترجم گوید چهارمین نفر خواست شهادت خودراادانماید عمر گفت هر کس بعداز این‌ها گواهی دهد چنین وچنان خواهم نمود وچهارمین نفر جرئت‌اداءشهادت ننمود ! !

«۳- ابو موسی اشعری»

ابو موسی اشعری فتنه برپاکرد ومردم را گمراه نمود وپیغمبر ص‌درباره وی فرمود امام‌الفرقة المرتده اهل سنت روایت اورا عمل کنند

«۴- سعد ابن وقاص»

سعدبن ابی وقاص که شهادت واقعه‌روز غدیر خم را کتمان نمود وحضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام نفرینش نمود تا مبتلا به بیماری برص‌شد وحضرت‌او را فرا خواند که‌با وی بجنك رودسعد خودداری نمود وعرض کرد که‌اگر شمشیری بمن دهید که مومن را ازکافر تمیز دهد وکافران راکشدومومن راآزاری‌نرساند بهمراه شما خواهم آمد ! !

حشویه که از جرگه اصحاب حدیث بودند رفتار سعد را ستایش‌نموده و به گمان خود پرهیزکارش میدانستند ! ! !

این سخن کسی است که ایمان بخدا ورسول نداشته باشد چه‌اگر کافر را ازمومن نشناخته بود چگونه گواهی داد که ازحضرت‌محمد ص‌ شنیده بوداللهم‌وال من والاه وعادمن عاداه.

«۵- عبدالله‌ابن‌عمر »

بروایت های عبدالله بن‌عمر عمل کنند با آنکه نمیدانست‌چگونه زن‌خودرا طلاق دهد ! ! واز پیمان حضرت امیر سرپیچی نمود وشبی‌به حجاج واردشدو گفت دستت را بیاور که برای امیرالمومنین عبدالملك پیمان گیرم چه‌شنیدم که پیغمبر فرمود هر که برامام پیمان بندد بمرك نادانی خواهدمرد حجاج‌با کفرش سخن ویرا باور نکرد وگفت‌دیروز به پیمان علی ع نشستی و امروز به نزد من‌آمدی‌و پیمان

عبدالملك را درخواست میمنائی دستم* مشغول است ولی پای من حاضر است ؟!!

پیمان با یزید بن معاویه بست واوراخلع نکرد حمیدی‌درجمع بین‌الصحیحین روایت کرد که همه اتفاق دارند درمسند عبدالله‌بن عمر درحدیث هشتاد ویك از نافع که‌گفت هنگامیکه مردم یزیدبن معاویه را معزول نمودند ابن‌عمر فرزندان‌و اطرافیان خودرا بدور خودگرد آورد وگفت از حضرت محمد صم شنیدم که‌فرمود هر نیرنك بازی را درفشی در روز قیامت است با این مرد به‌پیمان خدا و رسول بیعت نمودیم نمیدانم فردای قیامت بزرگتر از پیمان خدا ورسول چه‌خواهد بود

پس‌از آن ازجهت کشتار نصب میشود بیعت ننمودم مگر فیصل مابین‌من و یزید حضرت علی ع ویا یکی از بنی هاشم خواهدبود این داستان هم طرفه‌ای‌بود

«٦- کعب‌الاحبار»

روایات کعب‌الاحبار راعمل کنند با آنکه ابوذر درمجلس عثمان برخاست وبرسر کعب‌نواخت وسرش‌را شکست وگفت پسر یهودی درچه وقتی بود که‌سخنی از دین خدا گوید به پروردگار سوگند که‌مذهب یهود هنوز از دل تـو بیرون نرفته است ! !

«٧- عامر شعبی»

عمل بروایات عامر شعبی کنند با آنکه از حضرت امام‌حسین علیه‌السلام سر پیچی نمود وبا عبدالرحمن بن محمد اشعث بیرون شتافت حجاج باوگفت چه هستی گفت آری مانبودیم پرهیزکاران نیکوکار وفاجران پرهیزکار !!! وهنگامیکه‌وارد بیت‌المال مسلمانان شد صد درهم دزدید ودرچکمه خود پنهان کرد !!!

«٨ انس‌ابن‌مالك»

عمل بروایات انس بن‌مالك مالك‌نمایند که حضرت امیر ازوی‌گواهی‌خواست که فضائلی که حضرت محمد صم‌درباره‌اش فرموده وانس شنیده بود بگوید.انس خودداری از شهادت کرد وحضرت امیر ع انس را نفرین نمود !! تا به‌برص‌مبتلا شد ! آنگاه اعتراف کرد بیماری برص در اثر نفرین حضرت علی‌بن ابی طالب دچار شده بود که فضلیت علی‌ع را پنهان نموده بود وچنانچه در کتاب جمع‌بین الصحیحین روایت شده دروغ ها به حضرت محمد صم نسبت میداد تعجب در اینجا است که ابوحنیفه که اینگونه فساد ها را از این جماعت وراویان حدیث اهل سنت مشاهده‌نموده بود وبروی‌ثابت شده بود که ایشان‌آلوده‌اند ازفقهاء اهل‌سنت وجماعت جدا شده ویکتاشده واخبارشان را رد میکرد وبمضمون خبرآنان‌درنك مینمود بعد ها که شافعیه ودیگران آمدند به ابو حنیفه ناسزا گفتند تا آنجا که

امام‌الحرمین در رساله‌خود بنام‌مغیث‌الحلق ابوحنیفه راسرزنش کرد و گفت‌یکی از علل نکوهش ابو حنیفه‌این است که روایت عبدالله‌بن عمر وابوهریره‌وانس‌و مانند آنان را رد نمود‌با آنکه از بزرگان صحابه بودند وروات این جماعت عادل و ثقه بودند در نزد عامه اخبار وروایات ایشانرا بر احادیث وروایت ائمه اطهارع برتری دهند خلاصه رسوائی آنان برسر بازار افتاد. خداوند همه را بـراه راست رهبری فرماید(۱)

مقدمه دیگر از برای استدلال باخبار وارده درفضلیت وستایش‌اهل بیت‌و روایات وارده درنکوهش ائمه‌با آنکه راویان هردوقسمت یك طایفه‌می باشندقبول بعضی وطرح بعض دیگر چگونه میشود ؟! گوئیم این دوصنف روایت مختلف که از اهل سنت وجماعت روایت شده هر گاه بهر دوعمل کنیم ویاهردو قسمترا دور ریزیم ممکن نمیشود ناچاریم که بگوئیم یکی از آن دوحال راست‌است‌ومجبوریم که اخبار راست را تعیین نمائتم ازراه برتری عقلی ونقلی خواهیم دید که‌رحجان عقل ونقل با آن قسمت ازروایاتی است که گواهی‌فضلیت‌مولای‌حضرت‌امیرالمومنین علیه‌السلام است

زیرا روایات درست وروشن درباره امامان ما ازبزرگان صحابه بیغمبر ص‌ا روایت شده است

۱ـ در کتاب تاریخ بغداد وتالیف خطیب چاپ مصر در حدود صدوپنجاه صفحه در زشتی احوال ابوحنیفه نوشته است «مرتضی»

۲ـ دانشمندان اسلامی در مناقب و فضائل ائمه اثنی عشر کتابها و رساله های بسیاری تالیف نمودند که بیشتر آنها چاپ شده است مهمترین کتابی که در قرن اخیر تالیف شده عبقات‌الانوار میرسید حامدحسین نیشابوری‌هندی می باشد و کتابهای‌المراجعات وفصول‌المهمه آقای شرف‌الدین چاپ صیدا را نباید فراموش کرد «مرتضی»

مذهب امامیه مذهب خاندان نبوت است

بعضی از دانشمندان امامیه نوشته‌اند هر کس که پیروی از فتوی مالك و یا احمد بن حنبل نمود گرچه رای آنان مخالف آراء همه بوده وموافق ظاهر قرآن وسنت هم نباشد اهل سنت آن را صواب دانند:

گویند این مسئله را مجتهد ما گفت و باشتباه حکم نداده است ولی خاندان نبوت که هریك تقریبا چهارصد مجتهد که از آن جمله ابوحنیفه بود شاگرد داشتند منکر آراء وفتوای آنان شده‌اند گاهی گفته‌اند شکی نداریم که مذهب اهل بیت ع برحق بود ولی تا کنون مذهب شیعه را نقل ننموده‌اند !! این ایراد وارد[۱] نیست نخست این گواهی بر نفی است وقابل قبول نیست چه میگویند نمیدانیم چنین مذهبی را حکایت کرده باشند ؟!

دوم این دعوی زورگوئی است زیرا بتواتر وشهرت رسیده که احادیث و عبادات در اصول وفروع مذهب شیعه از آفتاب روشن تراست و بیشتر آنچه که در کتابهای صحاح سته اهل سنت نوشته شده باسند های معتبر تنقیح نموده و رجال اسانید را با نهایت دقت جرح وتعدیل نموده اند و فقط روایت ثقه عادل را قبول نمودند و گویند مجتهدان وائمه شیعه درهر یك ازعصر ها کمتر از ائمه و دانشمندان سایر فرق اسلامی نبودند بلکه در هرزمانی فضلای شیعه داناتر از دیگران هستند (۱)

دوازده امام شیعیان ازعلم وعمل برتر ازدیگران بودند چور فتار و کردارشان از راه ظن واجتهاد نبود هریك علم حقیقی را دارا بودند واز پدر به پسر بمیراث بردند تا به پیغمبر صم ویا بکشف والهام فرا میگرفتند بطوریکه کوچك و بزرك آنان در علم مساوی همدیگر بودند چنانکه شیخ شهاب‌الدین ابن حجر در کتاب فتح‌الباری درشرح صحیح بخاری باین معنی اعتراف نموده‌است.

روایتی است که هیچیك از امامان شیعه در نزد استاد یامعلمی استفاده نکرده بدون آنکه به کتابی مراجعه نموده ومایحتاج بفکر و تدبیری بوده باشند

پاسخ مناسبی میدادند واهل سنت وجماعت کتابهای بیشماری درمناقب وفضائل ائمه اثنی عشر تالیف نمودند

۱- شیخ اجازه ما آقا سید حسن صدر کتابی بنام تاسیس شیعة الکرام لفنون الاسلام در سه مجلد بزرك بعربی تالیف نمود واز لحاظ تاریخی وتحلیل انتقاد تاریخی ثابت کرد که در تمام علوم اسلامی شیعیان موسس و مبتکر بودند خلاصه ای از کتاب مزبور بنام الشیعه وفنون‌الاسلام درصیدا چاپ شد «مرتضی»

شاگردان ائمه شیعه‌مانند محمدبن مسلم وزراة بی شمار بودند وخانه حضرت امام جعفرصادق ؏ مانند بازار وکاروانسرا از مردم پر میشد که هریك برای دریافت احکام الهی واقتباس علوم بدانجا می‌شتافتند وبیشتر شاگردانشان مجتهدودانشمند بودند واهل سنت درکتابهای رجالی خود شاگردان ائمه شیعه را بعلم‌عمل ستوده و ستایش ها نمودند وبعداز آن هم دانشمندان کامل متبحر بی شماری بودند مانند محمدین ثلاث وسید مرتضی وسید حسن ومفید ومحقق وعلامه حلی که تالیفات و وتصنیفات آنان همه‌جا را فراگرفت.

بیشتر دانشمندان شیعه از ترس دشمنان اهل بیت؏ درکمال پنهانی بسر بردند وکمتر ابراز دانش مینمودند وچه صدمات وآزار ها دیدند با این همه نا ملایمات روزگار عشق سرشاری درنشر ونقل‌احکام داشته واز دروغ وریا واقترادور بودند برعکس دانشمندان اهل سنت که گرفتار آمیزش باحکام جور ومامورین ستمکار بودند تا از ثروت دنیا بهره یابند چه طریقه اهل‌سنت وجماعت بدروغ‌وریا نزدیك تر است مانند مولف کتاب نواقض که از برای دریافت منصب قضاوت بآل عثمان نزدیك گردید.

مقصود ما این نیست که بگوئیم شیعیان از سنیان زیادترند چه‌جمعیت‌بسیار نقص باشد وخداوند درقرآن فرمود که فرقه کمی ازهرامتی رستگار میشوند

وما آمن‌الاقلیل وماکان اکثرهم مومنین ما وجدنا لاکثر هم من عهد و ان تطع اکثر من‌فی‌الارض‌یضلوك .

میتوان گفت هرچه درجهان‌اندك باشدعزیز وگرامی تر است‌مانند پیامبران ودانشمندان وجواهر بلکه گویند جمعیت اندك ما دلیل برحق بودن ما است .

چه دشمنان ما همیشه کوشا بوده وهستند که آثار ائمه رااز‌بین‌برده باشند و بهمراهی شهریاران خود کوشش ها نمودند ولی حقیقت محونشده و روز بروز آشکار تر میشود چنانکه‌دین مجبره ومجسمه‌ومشبهه ومرجبه ازمیان‌رفت‌ولی‌دیانت شیعه جاودان خواهدبود

هرگاه گویند که سنیان مذهب امام جعفر صادق را نقل‌ننمودند گوئیم این نقصی بر شیعیان نیست چه اگر شیعیان مذهب شافعی را حکایت نکنند‌دلیل نقصان آن مذهب نمیشود.

اگر گوئیم که قبول نمائیم امامان ما معصوم نبودند ولی اختلافی نیست که مجتهد بودند وباور کنیم که‌ائمه چهارگانه شما مجتهدان پاك‌وپرهیزکارن‌بودند ولی دلیل عقلی و نقلی نداریم که حتما پیروی از ائمه اربعه شما نمائیم ولی پیروی

از امامان شیعه دلیل دارد که حدیث انی تاریك فیکم الثقلین از دلیل های مذهب شیعه است.

قبول کنیم که دلیل نقلی کافی نباشد ولی گوئید که بواسطه اجتهاد ائمه سنت برتری دارند گوئیم در باره امامان شیعه گذشته از پاکنهادی و برتری مقام هیچیك از شیعه و سنی نکوهشی ننمود بر خلاف بعضی از ائمه سنت که در کتابهای خود در رد یکدیگر چیز ها تالیف نمودند مانند کتابی که یکی از شافعیان بنام نکت الشریفه در رد ابی حنیفه نوشت و کفر ابوحنیفه را ثابت نمود که چرا مخالف سنت بنی صم رفتار کرد ! !

ومالکی را حنبلی تکفیر کرد که چرا به تجسم قائلند بنابراین عقل حکومت می کنند که باید پیرو کسانی شد که ازهرجهت برتری دارند.

روشن تر گوئیم صاحب کتاب طرایف فرمود از طرایف سخنان است که سنیان معتقدند که عمل باخبار احاد باید نمود . ولی اگر خبری از ائمه شیعه بشنوند آن خبر یکی باشد یا متواتر بازهم از آن دوری کنند با آنکه پیغمبر صم فرمود که از ائمه و کتاب خدا جدا نشوند که پیرو آنان گمراه نمیشود .

واز طرایف است که اخبار ائمه اثنی عشر را در ردیف اخبار صحابه قرار نمیدهند با آنکه راویان خود را تکفیر نموده وخونریزیها و محرماتی را مرتکب شده اند هرگاه این گونه اختلافات زیانی ندارد چرا به دانشمندان و فضلای شیعه پیروی نمی کنند !

اگر گمراهی ضرر داردحقانیت که در مذهب شیعه است وچرا تنها باخبار خود عمل می کنند این گونه رفتار ها دلیل است که فقط دشمنی با خاندان نبوت وحضرت محمد صم دارند

و روایاتی که درصحاح خود در فضلیت ائمه اطهارع نقل نموده اندرفتارشان را تکذیب می کند که چرا پیرو آل محمد صم نمی شوند

از طرایف کلام است که ازبعضی از فضلای سنت پرسیدم که چرا بروایات شیعه رفتار نمی کنند ؟! گفت چون شیعیان جمعی از صحابه را سب ولعن می کنند ما را اطمینانی بروایاتشان نیست .گفتم بنا براین کفتار صحابه را هم نباید رفتار کرد چه یکدیگر را بد گفته اند

بلکه ائمه اربعه گروهی از بزرگان صحابه بلکه انبیاء را بد نام کرده وچه زشتی ها بآنان نسبت داده اند باید ترك اخبار همه را گفت!!

ولی گفته اند که اطمینانی باخبار شیعه نیست گوئیم اگر بهانه استاین بهانه

پذیرفته نیست بلکه خودداری شان زشت باشد

چه روایت ازمردمی کنند که وثوق بآنان را جایز ندانند واز مردمی کـه عدالت دسته‌ای را خدشه کرده‌اند روایت می کنند من از شما سؤال میکنم کتابهای سنیان را زیاد خوانده ام بهانه ای برای ترك روایت شیعیان ندیدم مگر عداوت با اهل پیغمبر بلکه حسد باعث شد که عداوت با شیعیان نمایند.

واز طرایف است که به بعضی گفتیم چون بهانه آورده و ترك اخبار ائمه شیعه را نمودید واطمینانی بدانها ندارید اهل ذمه برشما ایراد گیرند وگویند عمل باخبار مسلمانان نمی کنیم ودر نقل معجزات‌اطمینانی نداریم هرچه اهل‌سنت وجماعت درجواب اهل ذمه گویند همان سخنان جواب ما است برشما

از طرایف است که از بعضی از علما اهل سنت شنیدم کـه گفت هرگاه بما ثابت میشد این اخباری که شیعیان از اهل بیت ٤ روایت میکنند و درست باشد ما بدانها اعتماد مینمودیم در جواب گوئیم اگر اهل ذمه بشما گویند که آنچه پیغمبر معجزه و آیات آورده و نقل نموده‌ایـد اگر باور میداشتیم ایمان می آوردیم چه جواب گوئید ؟!

اگر شیعیان بروایات واخبار ائمه آشنا نباشند چگونه ازد یـگران شناخته میشوند وبدیهی است پیروان هر مذهبی آشنا بمذهب خود هستند تا دیگران نسبت بان مذهب چنانکه پیروان ابوحنیفه آشنا تر بمذهب حنفی هستند تا خواص شافعی بر مذهب حنفی که دوری از ابو حنیفه مینمودند و یا پیروان حنبل نسبت بمذهب حنفی

واز طرایف است که همه میدانند که مشهور است وبتواتر هم رسیده که که شیعیان باخاندان نبوت‌آمیزش داشته واز خواص آل محمد ص بودند وشیعیان را گرامی میداشتند وبهدایت و پاکی و امانت رهبری مینمودند شیعیان همچنین عقیده دارند وروایات از خاندان نبی ص مینمایند بنا براین شکی نیست که اهل‌بیت نبوت با خاندان نبوت موافق وهمراه‌بوده‌اند.

شیعه امامیه یقین دارند که خود وامامان ایشان مردم رستگاری‌هستند ولی سنیان یقیین ندارند نه از برای خود ونه برای دیگران پس پیروی شیعیان بهتر از پیروی دیگران است.

چه اگر دونفر بشهری خیال مسافرت داشته باشند یکی ازیقین به مسافرت خود داشته ودیگری در تردید باشد هرگاه نفر سومی هم پیدا شود که بهمان شهر خیال مسافرت داشت بدیهی است با آنکه تصمیم مسافرت دارد همراه‌خواهد شد با آنکس که‌در شك وتردید است شکی نداریم که فرقه سنت وجماعت باخاندان‌نبوت

لجاجت وعصبیت بخرج داده‌اند چنانکه غزالی و یکی دیگر از دانشمندان شافعی معتقدند که تسطیح قبر ها مستحب است وچون شعار شیعیان باشد گوینداز این نظر منصرف شدیم پس باید قبر ها را بنانمود.

زمخشری در تفسیر هوالذی یصلی علیکم و ملائکة گوید جایز است که بر هر یك از افراد مسلمان صلوات و درود فرستاد وچون شعار شیعیان صلوات بر امامان خود است از این قسمت صرف نظر شد

منصف کتاب هدایه که حنفی است گوید انگشتر بدست راست مستحب است ولی بر خلاف شیعیان گوئیم انگشتر بدست چپ مستحب باشد.

بعضی از سنیان گویند برخلاف عقیده معتزله که وضو با آب جاری را بهتر دانند گوئیم وضو با آب حوض بهتر است سنیان نام خلفا را در خطبه ذکر کنند بنا اینکه همه میدانند درعصر حضرت محمد(ص) ووصی او وصحابه وتا بعین چنین نبود وفقط درزمان منصور عباس که با علویه اختلاف داشت گفت قسم بخدا که دماغ خاندان هاشمی را می سوزانم وبنی تیم وعدی را سربلند گردانم و نام صحابه را درخطبه گذاشت !!

این روش تا کنون باقی ماند واحکام دیگری را تغییر داد چه لجاجت ها کردند وبدعت ها نمودند و احکام خدا را تغییر دادند وتابع هوا وهوس شدند کدام عقل سالم شایسته میداند که چنین شخص و مذهبی را که چنان آلودگی ها دارد پیروی نمود ؟

(لعن و تکفیر چیست)

مقدمه دیگر : روا باشد لعن بر کسیکه سزاوار آنست و ثواب دارد که لعنش نمود لعن در لغت دور انداختن ودور شدن از خیر ورحمت الهی است که مستوجب عذاب ومجازات وخشم باشد .

خلاصه سخن گاهی لعن بمعنی دوریست که آتش درپی اواست بعقیده سنیان این حالت مخصوص کافران است ولعن گاهی بمعنی دور شدن از مرتبه پرهیزکاران میباشد چنانکه حضرت محمد(ص) فرمود : لعن الله المحلل والمحلل له بااینکه این دو نفر کافر نبودند چه به نص کتاب وعمل امت تحلیل روا باشد ولی درشرع خوب نیست ودرآیه لعان شاید معنی دوم آنست واکنون که معنی لعن روشن شد گوئیم لعن بر کسیکه سزاوار آنست از جمله عبادت ها وکارنیك است . چرا چنین نباشد چه خداوند بر پیروان منکر وستمکارومنافق لعن را اشاره فرمود مانند« اولئك یلعنهم الله

ویلعنهم اللاعنون »

ودیگر لعنه‌الله والملائکة والناس اجمعین.

لعن درآیه گرچه خبر است ولی معنای انشاه وامر دارد مانند (والمطلقات یتر بصن بانفسهم) ومراد از امثال آن انشاء است نه اخبار چنانچه مفسران تصریح نموده‌اند چه اگر خبر بود برابری باواقع نداشت وعدم مطابقه در خبر محال‌است بعداز آنکه انشاء وامر شد شکی نیست که‌هرگاه امر خداوندی را انجام دهد و کاری از راه اخلاص‌باشد سزاوار ثواب ورستگاری است و از رسول خدا بطریق درست‌مرویست که‌ابو سفیان هنگامیکه حضرت محمد ص را هجو نمود حضرت‌لعنش فرمود و گفت پروردگاراشعر ندانم وشاعری هم شایستگی برای من نداردابوسفیان را بهر حرفی از شعرش هزار لعن فرما و هم چنین روایت درستی مروی است که حضرت امیر ع معاویه وعمروبن عاص و ابوموسی اشعری وابوالاعور سلمی را لعن فرمود ودر کتابهای تاریخی اهل سنت داستانش نوشته شده است هرگاه آنان سزاوار لعن نبودند و لعن موجب ثواب وخوبیها نبود ابدا حضرت رسول ص لعن نمی فرمود وحضرت سیدالاوصیاء هم سخنی نمی فرمود.

ولی دشنام وسب از برای نسب وعرض است که پدران ومادران را نا سزا گویند این گونه رفتار در نزد ما امامیه شایسته نیست گرچه طرف مشرك ویاکافر هم باشد شایستگی ندارد . متاسفانه سنیان چون مقصودی دارند که عوام را از مذهب شیعه روگردان سازند

اصطلاح نمودند که سب عبارس ازلعن وقذف باشد تا بگویند شیعیان مانند بازاریان دشنام داده وچون مردم نادان سرگردانند.

روی هم رفته ما شیعه امامیه تمام صحابه را ناسزا نمی‌گوئیم وتنها دشمنان خاندان نبوت را دشنام میدهیم وبا ابراز انزجار خود بکسانی نزدیك میشویم که خداوند امر فرمود که دوست وپیروانان شویم . زیرا اجتماع دو ضد محال استو دو نقیض در قلبی جای نگیرد ودرباره کسانیکه مجهول‌الهویه باشند خاموش‌شده وبخدا واگذار می کنیم. حاصل سخن چنانکه برخی گمان نمودند سب در نزد ما شرط ایمان نیست بلکه اصحاب امامیه تصریح نمودند که اگر شیطان و کافران و منافقان را ناسزا نگویند نقصی در ایمان نیست ولی دشنام بدشمنان آل محمد ص ایمان را تکمیل می کند گرچه لعن اجمالی باشد بعضی از اصحاب ما مبادرت‌نمودند به تخصیص سب ودرجواز آن بر کسانیکه سب می کنند شاید بهانه معتمدی آورند وآن این است.

که اهل سنت گویند که عامه حکم کنند بر کشندگان عثمان و جنك کنندگان با امیرالمومنین از طلحه و زبیر و معاویه که در جنك صد هزار نفر از مهاجر و انصار و تابعان کشته شدند با اینکه همه کارشان از راه اجتهاد بود مورد باز خواست نیستند بلکه ثواب کارند به بهانه اینکه اجتهاد نمودند وجایز دانستند که با برادر ووصی رسول خدا جنك کنند ودر قتل عثمان وانصار ومهاجر سب بعضی از آنان را روا دانند.

با اینکه سبی که شیعه روا دارند دعا است واگر خدا خواست قبول فرماید اینها مانند خونریزی مسلمانان از انصار و مهاجر نیست.

آری معاویه بود که خون مسلمانان را ریخت و بر خلاف نص قرآن حکم کرد وسب حضرت علی ع واهل بیت طاهرین‌را نمود واین روش تاکنون‌باقی ماند و در زمان بنی امیه هشتاد سال بقول خودشان از عدالت بیرون نرفتند تاچه رسد که از ایمان دور شوند پس شیعیان هم اجتهاد نمودند در سب کسی که‌اعتقادنمودند در گمراهی او وبعلت روایاتی که روایت نمودند از طریق خود وراه های دیگری که افاده یقین نماید که لعن را روا دارند بنا براین این دسته ازمردم گناهکار نیستند اگرچه فرض کنیم که خطاکار باشند !!!

از متاخران اهل سنت تعجب است که مبالغه در منع لعن نمودند تا آنجا که‌از راه تعصب حکم دادند به کفر کسی که ابوبکر وعمر را لعن نماید وبهانه آوردند که سب امیرالمومنین از عدالت بیرون نیست چه رسد از ایمان با اینکه این مطلب منافات دارد با مذهب پیشینیان آنان که تکفیر اهل قبله جایز نیست.

تنها کدورت با امیرالمومنین و برای کوتاه نمودن مقام حضرت محمد ص مخالفت با خدا و رسول نموده وچنین کار زشتی مرتکب‌شدند.

چه حضرت رسول ص فرمود یا علی حربك حربی وسلمك سلمی ومانند این حدیث زیاد است!

وفتوای‌سنیان منافات دارد با آنچه که‌حجة‌الاسلام غزالی‌در کتاب‌المستظهر به گفت هرگاه کسی به فسق ابوبکر وعمر وجماعتی از صحابی معتقد شودولی‌بکفر آنان عقیده نداشت آیا بحکم اومیشود حکم کرد یا نه ؟ لکن بفسق و گمراهی‌چنین شخصی حکم مینمائیم که مخالفت با مردم نمود وما میدانیم بر کسیکه قذف بزنا شد خداوند هشتاد تازیانه حکم فرمود واین حکم شامل همه مسلمانان خواهدبود واگر قذف نماید قاذفی ابوبکر وعمر را زیاده برحد خدائی که منصوص‌است‌حکم‌ننمودند و خودشان را مخصوص نگردانیدید و بمقتضای عموم بیرون نرفته‌اند و اگر کسی

گوید تصریح نماید بکفر ابوبکر وعمر سزاور است که بآن مقام رسد آنگاه تکفیر کند شخصی از افراد مسلمانان وقضات وامامان بعدی را تکفیر نماید

این سخن را میگوئیم و ملتزم نمیشویم که تفاوتی مابین آنان و سایر مردم باشد مگر دوچیز تفاوت دارد یکی مخالفت اجماع وخرق آن زیراتکفیر دیگران بسا خرق اجماع نباشد دوم وعده بهشت بآنان داده شد و تعریف شده‌اند و حکم بدرستی دین ویقین ثابت ایشان شده و بر سایر مردم مقدم ترند وروایات بسیاری در این خصوص وارد شد.

هرگاه با تمام اینها تکفیر کرده واعتقاد به تکفیر نمود چنین شخصی کافر است چه با گفتن تکفیر فرمایش حضرت محمد ص را دروغ پندارد و کسیکه یکی از سخنان حضرت ص را دروغ پنداشت باجماع کافر خواهد بود و هرگاه صرف نظر شود از این دروغ از آنچه که دراین اخبار از خرق اجماع است تکفیر نمودن ایشان مانند تکفیر قضات وامامان وسایر افراد مردم میباشد سخن غزالی بپایان رسید

مولانا عارف قطب الدین شیرازی گفت هرگاه کسی بگوید امام غزالی فرمود که بداند کسیکه اخباری در پاکی آنان وارد شده بازهم تکفیرشان نماید کافر است وآیه کریمه لصاحبه لاتحزن .... بهمه رسیده چه قرآن متواتر جمیع است

درجواب گوئیم در نزد همه قرآن متواتر نیست چه بسیاری ازمردم قرآن را غیراز فاتحة‌الکتاب نخوانند(۱)

و بازهم اگر آیه مزبور هم بتواتر باو رسیده باشد ممکن است که مراد از (صاحب) را ابوبکر نداند چه روایتی که شده است که این آیه در باره ابوبکر وارد نشده مانند سایر خبر ها خبر واحد داند! و باز هم میشود گفت که بگوید صاحب معنی لغوی آنست یعنی همراه و رفیق نه صاحب اصطلاحی چه اگر شخصی بصحابه ایرادات وشبهات وارد نمود چگونه میتوان کافرش دانست آری اگر افکار صحابی نمود کفر گفته وکفر او لازم میشود ولی از سخنان غزالی معلوم شد که انکار ذاتی صحابه موجب کفر نیست بلکه از راه این است که لازمه سخن تکذیب پیغمبر

---

۱ ـ منظور مولف بزرگوار این است که بجز فاتحه از قرآن نخوانند نه آنکه قرآن را غیراز فاتحه ندانند چه باتفاق همه دانشمندان اسلامی همین قرآنی که دردست همه است قرآنی است که به پیامبر اسلام نازل شده نه کم شده ونه زیادو مانند شیخ طوسی وسید مرتضی علم‌الهدی وطبرسی که از بزرگان شیعه بودند ادعای تواتر واجماع نموده‌اند یك آیه را قرآن گویند وتمام آیات را قرآن نامند برای تفصیل بکتاب تاریخ‌القرآن تالیف نویسنده این سطور مراجعه شود «مرتضی»

باشد وهرگاه آیه مزبرر بگوش کسی نخورده وعقیده نداشته که در باره ابوبکر وارد شده چه منکر صحابی بودن ابوبکر شدن لازمه‌اش قرآن و رسول را دروغ پنداشتن نیست

چه آیه مزبور آن اندازه ها ظهوری ندارد که حتما در باره ابوبکر وارد شده باشد واگر کسی گوید چه گوئید درباره خرق‌اجماع که بسیاری‌ازدانشمندان گفته‌اند که چنین شخصی کافر است.

قاضی عیاض در کتاب شفا گفت (۱) هرگاه شخصی اجماعی را ازراه طریق‌و یا نقل متواتر آن منکر شده‌باشد بسیاری ازمتکلمان وناظران دراین باره گفته‌اند که اجماع صحیح را منکر شده باشد کافر خواهد بود و آیه و من یشاقق‌الرسول..

وفرمایش حضرت رسول ص‌م است که هر کس جماعتی از بشر مسلمان را مخالفت کند از جرگه مسلمانان بیرون میرود !!

جواب گوئیم گرچه مشرب غزالی مشرب جمهورنیست و پاره کردن‌اجماع هم درنظرش کفر نبود ولی ما بمشرب وی‌استناد مینمائیم وگوئیم اجماعی که‌پاره کردن آن کفر باشد اجماعا اجماعی خواهد بود که در امور دینی از عقایدواحکام مانند شراب حرام است باشد که اگر کسی منکر آن شد حکمی از احکام شرعی‌را انکار نمود چه ثمره انکار آشکار است که.ممکن است شراب خورده ولی‌اجماعی که در امور دینی نیست ومنکر آن کافر نمیشود مثلا همه اتفاق دارند که‌این کعبه را حجاج بنا نمود ومنکر آن کافر نیست زیرا در انکار چنین اموری حکمی از احکام دین مختل نمیشود ومانند اینها واگر اجمالی بسته شد بر صحابی بودن یك صحابی و کسی منکرشد با آنکه تمام اصول و فروع دین را معتقد باشد کافر نخواهد بود..

این اندازه هست که‌چنین انکاری بخودی‌خود باطل میشود چه معرفت‌بصحابه از ارکان دیانت مانند ایمان بخدا و فرشتگان وکتابهای آسمانی وپیامبران نیست چنانکه غزالی هم چنین گفت.

طایفه ها وفرقه های بدعت گذارکه درباره برخی از صحابه ناسزا گویند مانند خوارج هیچیك از اصول وفروع دین بدان سبب دست بر نداشتند و آنچه از فروع واصول چشم پوشی نمودند از کوتاهی فکری بود که اجتهاد باطلی نمودند نه از برای اینکه بصحابه دشنام دادند

اگر گوید که‌ناسزا به ابوبکر وعمر کیفر خواهدداشت گوئیم که .قصود

۱ــ شرح شفای قاضی عیاض در مصر چاپ شده‌است «مرتضی»

ما از این گونه سخنان آنست که خوارج وشیعیان کافر نیستند چه دانشمندان آنان را تکفیر ننمودند بلکه بدعت گذار وگمراه شمرده‌اند وهمه اهل سنت ناسزا و دشنام دهند چنانکه عامل عمر بن عبدالعزیز از کوفه بوی نوشت که مردی عمر بن خطاب راسب میکند هرگاه اجازه دهند اورا بکشند ؟! ابن عبدالعزیز نوشت روا نباشد مردیکه عمر راسب را کند بکشند اگر حضرت محمد راسب نمود بکشید.
وگفت حکم دراین عصر بازمان گذشته دراین باره تفاوت دارد وحکم خارجی وشیعی که شبه برآن فرا گرفت یا به تشبه درعقاید ناسزا گویند دیگر حکم یکسان نیست چه امروز ابوبکر وعمر در ارواح چنان جایگزین شدند که خوارج وشیعیان سب و ناسزا بانان نگویند.

چه آنان ودیانت امروز مانند متلازمین هستند ما بین مردم و این حکم به ابوحنیفه وشافعی تجاوز نمود تا بامامان ودانشمندان حقیقی رسید که چون کسی ناسزا درباره آنان گفت از آن نوعی زشتی معلوم میشود که کافر است.

در کتابهای ابوحنیفه نوشته شده که اگر شخصی بلا دانشمنی دشمنی داشت کافر است.

چه اینها نشانه دشمنی با دین خواهد بود ودانا که شناخته شود صاحب دین است بنا براین کسی که دانشمند را دشمن دارد چه مرگش است !! «پایان»

آنچه از غزالی وفاضل شیرازی نقل شد این مطلب را تایید میکند و در بعضی از شرح های کتاب شفا تالیف قاضی عیاض مالکی که شارح آن مشهور است که از فرزندان شافعی بود چنین گفت درشرح فصل عقده که از برای بیان فرق که از مشبهه ومجسمه ومعتزله وشیعه اعتقادشان غیراز اعتقاد اهل سنت است

از سخنان منصف فهمیده میشود که دراین باره راجع به تکفیراز مالك و اصحاب او سخنانی است یعنی از بعد ها در مقام تاویل و اجتهاد متعین است زیرا اینها اموری است بسیار خطرناك وترسناك دینی وگمان می کنند سست است با آنکه در نزد خداوند بزرك است زیرا خبر دادن ازمردمی است که سرنوشتش درآخرت آزار همیشگی خواهد بود ودر دنیا هم ریختن خونش را روا دانند و جایز ندانند که با زنان مسلمان ازدواج کرده واحکام اسلام را بر او جاری سازند درمرك و زندگانی خطا نمودن در ترك هزار کافر آسان تر است در نزد پروردگار تا خطا ریختن خون يك نفر از مسلمانان بنابراین این گونه مسئله های اجتهادی که باید حکم نمود در نهایت دقت مشکل خواهد بود زیرا شبهه بسیار و اختلاف قرائن احوال و تفاوت دواعی قرینه ها واستقصاء درشناختن خطابات و بسیاری صنف ها و اطلاع

در حقیقت تاویل وشرایط آن درمکان ها ومعرفت الفاظ محتمله از برای تاویل ویا غیر محتمل آن بسیار ومشکل است ناچارند که درمعرفت زبان عربی از حقایق و مجازات واستعارات ودقایق علم توحید ومشکلات آن را کوشش نموده وتحصیل کنند واینهم بسیار مشکل باشد

گذشته از این‌ها منظم بودن عرض ها واختلافات تعصب و دواعی خصوصی وعمومی در زبان های مختلف می باشد تا بتوان فتوا درتکفیر کسی داد . حضرت محمد صم فرمود کسانیکه در فتوا جری ترند بسوی آتش با جرئت ترند تحقیقاتی درتکفیر نموده‌اند اخص خصوص از برای همین سخنان گفتار محققان در باره تکفیر در تردید است

امام ابوالقاسم انصاری وقاضی ابوبکر و استاد ابـواسحق اسفرائنی گفتند سخنانی از ابوالحسن اشعری در تکفیر متاولین متعارضه است که ظاهر آنست که امام ابوالحسن اشعری متردد بود.

عبدالجبار روایت نمود از امام احمد بن حسین بیهقی ازحجارة عدوی ازامام علی زیدبن احمد سرخسی اوشنید که‌اورا میگفت درهنگام مرك ابوالحسن اشعری در خانه من دربغداد مرا خواند وگفت گواهی‌ده از برای من که هیچیك از اهل قبله را کافر ندانم زیرا بخداوند یکتا اقتدا کنند امام ابوالحسن اشعری در صدر کتاب مقالات خود گوید(۱)

مسلمانان اختلاف نمودند دربسیاری ازچیز ها . بعضی یکدیگر را گمراه دانند و برخی‌تبری از بعض‌دیگر نمایند ولی‌اسلام شامل همه است گرچه‌مختلف هستند

امام شافعی گوید قبول میکنم گواهی کسیکه معتقد بوعید باشد خـوارج مگر خطابیه ایشان قومی هستند بدون تفرقه از جهتی شهادت دهند امام ابـوحنیفه موافق شافعی است

در این باره حکایت شده از قاضی از ابی جازم که گفت‌اهل‌قبله با اختلاف ایشان مسلمان می باشند واسلام مانع تکفیر است چه این‌گونه مسائل مختلف‌دقایقی را در بر دارد که‌محتاج بدقت است امام‌الحرمین ابوالمعالی جوینی در کتاب غیاث الامم گفت .

از برای ما اگر گفته شود چیزی را بجای آورند که مقتضی تکفیر باشد و

۱ــ مقالات الاسلامیین تالیف ابوالحسن اشعری دراسلامبول بچاپ رسیدورساله دیگری از او بنام استحسان فی علم‌الکلام در حیدر آباد دکن چاپ شده

« مرتضی »

چیزی که باعث گمراهی وبدعت شود گوئیم طمعی است که دراینجا جای طمع نیست زیرا رسیدن باین گونه مطلب ها بسیار دور ودراز است وهیچکس نمیتواند آنرا فراگیرد وبرای دانستن بمهمات حقایق تحصیل آنها را ننمودند تا اطمینان پیدا کرده وتکفیر کنند وهرگاه وارد تمام چیز ها شویم باید دنباله سخن‌را گرفت تا بدانجا خواهد رسید که آخر ندارد انصاری در نکت‌الادلة گفت که از استادم ابوالقاسم قشیری شنیدم که میگفت بارها باستادم ابوبکر بن فورك در این مسئله مراجعه نمودم پاسخ نمیگفت وهمی گفت باید نگاه کنم زیرا امر دین است.

قاضی ابوالمحاسن‌الرویانی (۱) در حلیته گفت شایسته است نماز گذاردن بدنبال پیروی که نمازخواند و دیگر تکرار لازم ندارد زیرا حکم‌به تکفیر هیچیك از مذاهب مختلف نمی نمایم پیغمبر فرمود هر کس نماز ما را بخواند و بقبله ما توجه کند و ذبیحه ما را بخورد از جهت اوست چیزی که ازبرای ما است وبر او است چیزی که بر ما است . بنابراین بخاطر همین ها باید سخنی نگفت‌وایشان

۱- در کتاب تاریخ طبرستان‌تالیف ابن اسفندیار جلد اول چاپ طهران‌ص۱۲۳ که‌چنین نوشته شده است(و امام شهید فخرالاسلام‌عبدالواحدبن اسمعیل که‌شافعی دوم خوانند و خواجه نظام‌الملك بآمل بجهت او مدرسه فرمود وهنوز باقی استو معمور امام ابوالمعالی جوینی‌اورا میگوید ابوالمحاسن که‌محاسن فقه ودیانت وزهدوصیانت او چون عجایب روزگار بی شمار وچهل مجلد کتاب البحر در فقه شافعی تصنیف او خلاف دیگر تصانیف وامالی اخباروخروار ها برآید ، و کیاست او تا بغایتی بود که بعهد او ملاحده وملاعین فتوی طلبیدند و برکاغذی نبشته که چه گوئید ائمه دین در آنکه مدعی ومدعی علیه بر حق راضی شوند گواهی بیاید و بخلاف دعوی مدعی و اقرار مدعی علیه گواهی دهدچنین شهادت مسموع باشد یا نه؟ واین‌کاغدپاره بحرمین فرستادند وامامان حرمین محمد جوینی ومحمد غزالی وائمه بغداد وشام جمله جواب نبشتند کهٔ چنین گواهی بشر مسموع نیست تا پیش او آورند درکاغذ نگرید و روی بمردکرد وگفت ای بدبخت چندین سعی نا مشکور برتو وبال باشد وبفرمود که اورا بازدارند وقضات وائمه جمع‌آمدند گفت این‌فتوی‌ملاحده نبشتند واین‌مدعی ومدعی‌علیه جهود و ترسااند و این گواه رسول ما صلوات الله علیه را میخواهند که قرآن مجید شاهد است وما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبه لهم ملحد را باز پرسیدند اقرار کرد که یکی سالست تا مرا بجهان بطاب این استفتا میدوانند عوام آمل اورا سنگسار کردند وفخرالاسلام فتوی فرمود بسبی ذراری ایشان تا ملاحده بفرستادند وبغدر بردرمقصورة

(بقیه درصفحه بعد)

را بر اسلام نگاه داشت واحتیاط واجب است می بینید دانشمندان که ستون دین هستند از کفر چگونه دوری کنند فبهداهم اقتده برشما است که از زیادی سخن دوری نموده تا بوهم دچار نشوید عصبیت دینی وتکفیر پیروی ازعوام نمودن است ومقصود بدست آوردن مال ومقاصد دنیائی است که آنهم بهلاکت نفسانی دچار میشوند وهر که با مولای خود نیرنك زند دین خود را بدنیا فروشد و در آخرت زیان بیند . دنیا مانند شیشه است که بچند رنك چراغ رنگینی دارد که دربرابر تند باد قرار گرفته است آخرت ملکی‌است جاودانی که در کنار حق وجایگاه راستی باشد نگاهی کن که کدام باحق‌ترند

صاحب کتاب نواقص در آخر کتاب خود در ذم مطلق لعن و حرمت آن پنج حدیث آورده است . حدیث اول حضرت رسول‌ص؛ فرمود ازبرای‌صدیق‌سزاوار لعان نیست ! درین حدیث نظر است نخست مراد بلعان تخلی نمودن در راه‌مردم یا سایه که دراو منزل گیرند چنانکه دربسیاری از روایات تفسیرشد لعان کسی که در راه تخلیه نماید دوم آنکه باور نداریم منع‌مطلق لعن را چرا جایز نیست

مراد از منع ازلعن کسی که استحقاق لعن نداشته باشد چنانچه‌حدیث چهارم دلالت بر آن دارد اینکه مراد بسیاری لعن‌باشد واتخاذ لعن خلق وعادت‌خودقرار دهد وهر سخنی گوید لعن جزء گفتار باشد چنانچه‌عادت همیشگی‌اعراب‌درگفتگوها ومخاطبات خود با پدران ومادران وفرزندان وخدم ایشان چنین‌است که می گویند یا ملعون یا ....

وچنانچه بعضی از شاعران درذم مردم بغداد دشنام ها و ناسزا ها گفتند سوم اینکه این حدیث معارض بآنچه است که نقل شده که حضرت امیرالمومنین ع در قنوت خود بر معاویه وعمرو بن عاص وابی‌الاعور نفرین مینمود

وحدیث دوم فرمایش حضرت رسول ص؛ است که مومن طعان‌ولعان وفاحش و بذی نیست.

براین حدیث همان اشکالی که بر حدیث اول وارد است مورد اشکال باشد و باز هم اگر جایز بود حمل نمودن بر انکار مطلق لعن لازم دارد که ابن زبیر

(بقیه ازصفحه قبل)جامع آمل بدین حد که مناره است بزخم کارد آن امام‌سعید راشهید گردانیدند وهنوز آن کارد بمدرسه بخانه ایشان نهاده ومن بنوبتها دیدم) ودر کتاب طبقاالشافعیه چاپ مصر در شرح زندگانی امام روایاتی مفصلا بحث شده‌است وملاعبدالله اصفهابی‌در کتاب بسیار نفیس ریاض‌العلماء اورا از شیعه ومشایخ علماء امامیه دانسته‌است (مرتضی)

از شمار مومنان نباشد زیرا روایت شد که وقتی فضالهٔ بن شریك گفت باو لعن‌الله ناقته حملتنی الیك در جواب گفت خدا لعنت کند ناقه وراکب را.

این داستان را درشرح جامی که مولفش از اقطاب اولیاء این فرقه استدر بحث حروف ایجاب چنین نوشته‌شده‌است (۱) حدیث سوم پیغمبر(ص) فرمود لاتلاعنوا بلعنه‌الله ولا بغضب‌الله ولا بجهنم این رحدیث معارض است بآنچه گذشت از آیه لعان و احکام شرعی برآن مترتب است چنانچه برمفسر وفقیه پوشیده نیست بنابراین‌واجب است بکسی که استحقاق لعن را ندارد تقیید وتخصیص دهیم چنانچه در حدیث بعد خواهد آمد حدیث چهارم از ابن عباس مرویست که باد عبای مردی را از دوشش برانداخت آن مرد به باد لعن کرد حضرت فرمود لعن بباد منما زیرا بادمامور است کسی لعن کند چیزیرا که سزاوار لعن نباشد لعن باو برگشت کند جواب گوئیم که این حدیث به نفع ما است نه بزیان ما زیرا اصحاب امامیه سزاوار لعن آنکسی را دانند که استحقاق داشته باشد آخر مخالفان ما گویند برخی از کسانیکه لعن می نمایند سزاوار لعن نیستند این بحث دیگری است که درطی مباحث این کتاب‌از بین میرود حدیث پنجم ابوهریره از پیغمبر روایت نمود که دربعضی ازنماز خود فرمود اللهم فلانا وفلانا گروهی از زندگان عرب‌را لعن فرمود تااینکه برحضرت نازل شد لیس لك من‌الامر فی‌شئی گوئیم این نزول دلالت بر مطلوب‌ندارد و سند خبر هم روشن نیست چه دروغ ابوهریره در نزد ما ومتاخران روشن است و این گونه احادیث قابل توجه نباشد ولی صاحب نواقض نقل نمود از کتاب نهج‌البلاغه (۲) که حضرت علی ع گروهی از پیروان خود رادرجنك صفین‌دید که‌مردم‌شام‌را سب‌کنند که حضرت امیرع فرمود خوش ندارم که از سب کنندگان باشیدولی‌بهانه آورده و صف کار وحالات آنان کنید که درگفتار بهتر وبلیغ تر است

در این سخن نظر است زیرا کلام دلالت بر تحریم سب نکند ممکن است دلیل کراهت باشد وکراهت هم روا است گذشته ازاینها حضرت امیدوار بود که که آن مردم در جرگه مسلمانان وارد شوند وبسوی حضرت بشتابند چه شایستگی ومقام راهنما همین ها است وبخاطر همین خصایص بود که روایت شده که باصحاب

۱ـ شرح جامی از بهترین کتابهای علمی نحوی‌است که مکرر در ایران چاپ شده وحواشی بسیاری بر آن نوشته‌اند که مهمتر از همه حاشیه سید نعمةالله جزایری است که جداگانه در تهران چاپ شد «مرتضی»

۲ـ مترجم این کتاب آقا میرزا محمدعلی مدرس رشتی چهاردهی جد بزرگوارم نهج‌البلاغه را بفارسی ترجمه وشرح نمود که یك جلد آن بخط شارح درنزد نگارنده این سطور می باشد «مرتضی»

می فرمود که بگوئید خداوندا ما بین‌ما صلح انداز ودر فرمایش خداوند که‌درداستان فرعون فرمود بموسی‌وهرون که با وی بنرمی سخن‌گوئید ودرست‌تر آنکه سخن امام آنست که سب آن‌جماعت صواب است ولی خودداری کردن درست تر باشد و اگر قبول نمائیم دلالت حدیث بر منع سب این دلالت را ندارد چه‌سب شتم ولعن نفرین نمودن است چنانچه از تعریفاتی که ائمه لغت نموده‌اند این معنی معلوم‌میشود اگر صاحب نواقض اصطلاح شرعی دعوی نماید که تمام آنها عموم سب‌است‌اثباتش بر اولازم است.

آیات قرآنی در فضیلت صحابه

صاحب کتاب نواقض در فصل اول کتاب خود معتقد شد که آیاتی ازقرآن از راه عموم به فضل‌صحابه دلالت دارد آیه اول که استدلال نمود فرمایش‌خداوند در سوره آل عمران فبما رحمة من‌الله کانت لهم ولو کنت فظا غلیظ‌القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم وشاورهم فی‌الامر مترجم گوید مقصود یزدان در این راه سیر سلوك مردم بحضرت محمدص بودتا همه مردم مشورت نمایند و اجتماع اسلامی فراهم گردد و شوکت دینی زیاد تر شود اینها فضل شیوخ نیست صاحب مصائب النواصب گوید اصحاب ما بر رد مطلب سنیان در معنی این آیه استدلال نمودند چه مضمون آیه مقتضی است که مردم بمهربانی در خدمت پیغمبر اجتماع نموده ودر امور عمومی مشورت کنند وگرنه گرد نمی آمدند و پیغمبر در امور مردم با ایشان مشورت نمی کرد نه آنکه دراحکام اسلام وامر نبوت مشاوره کنند پس این مردم مردمان خوبی نبودند وفرمایش خداوند لانفضوا من‌حولك

توضیح میدهد که اگر حضرت مردی‌خشن وسخت دل‌بود بامر نبوت صبر نمی کردند و بر حکم رسالت ایستادگی نمی نمودند وفرمایش فاعف عنهم از برای شما کشف نماید که به صفاتی که باعث عفو ایشان شد و فرمایش و شاورهم بیان کوتاهی آنان در امر دین ومولف قلوب بودن بود وگرنه چه حاجت بمشورت‌بود ومقصود از مشورت گردآوردن دل ها بود وفرمایش « فاذا عزمت» خدا نفرمود فاذا اقالولك برای شما روشن‌میکند که احوال آنان‌مانند مولف قلوب بودوگرنه بنا بقاعده باید بفرماید هنگامیکه ایشان بتو گفتند جای آور نه « فاذا عزمت » وقتی که عزم نمودی جای‌آور همه این کلمات دلالت برنقص حال‌داردچگونه‌سزاوار است که یکی ازخردمندان‌پیروی ازآنان کند یا اینکه بعداز روشن‌شدن‌بروایاتشان ارزشی قائل شود خصوصا سنیان اعتقاد دارند که پیامبر با ابوبکر و عمر مشورت

مینمود و آنان راامام قرار داد.

گذشته از این آیه درآیه دیگری خداوند به پیغمبر اعلام فرمود که درمیان امت مردم منافقی است که برخلاف میروند وقصد خرابی‌امر اسلامی‌را دارند ودردین منافق بوده و انتظار آزار را بتو دارند ولی خداوند نام ها را اعلام نفرمود و فرمود ومن‌اهل‌الدینه مردوا علی‌النفاق وفرمود واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض وفرمود لا ینفقون‌والاهم کارهون وفرمود واذا اقاموا الی‌الصلوة قاموا کسالی بعداز آنکه کمی از کردارشان آشکار شد فلو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم ولتعرفنهم فی لحن‌القول

بنا براین دلالت به کاری آنان نمود و راهی برای پیغمبر بازشد که شناخت واز روش سخن کردارشان‌روشن شد پس از آن امر نمود که مشورت کنندبچیزی که ظاهرشان دانسته شود از برای آن بود که امر بمشورت فرمود تا باطن آنان فهمیده شود چه پندگو از مشورت ومنافق از نفاق وی روشن گردد چنانچه‌درجنك بدر با آنان مشورت نمود ودر کلمه (اساری) نیت پلید شان روشن‌شد

چنانچه خداوند خبر داد که نیرنك ونفاق نمودند ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی‌الارض معلوم شد که مشورت از برای آن نبود که نیازی بآن باشد صاحب نواقض بعداز آنکه آیه را در فضل صحابه استدلال نمود گفت تعجب از کسانی است که جمعی از بزرگان صحابه را شیعیان نکوهش کنند مانند سعدبن ابی‌وقاص که از کمك بحضرت امیرالمومنین علیه‌السلام درجنك‌صفین‌خودداری نمودند و دشنام دهند با اینکه گروهی که سرپیچی از حضرت علی ع نمودند افضل بودند از مردمی که درجنك بدر با پیغمبر فرار کردند خداوند آنان راعفو نمود چگونه این مردم را نخواهد بخشید با اینکه شرف‌وفضل ایشان در تمام مدت‌صحبت حضرت محمد که درسایر جنك‌هاهم حضور داشتند معلوم و آشکار است (پایان)

تعجب از مولف کتاب نواقض عجبی نیست و بروی ایراداتی وارد است نخست عفو آنان درآیه عفو از گناه مخصوص بود سایر معاصی را بر آن قیاس نمودن سببی ندارد چنانچه درقسمت بیعت اهل رضوان خدا خبر داد برضایت وبعد فرمود فمن نکث فانما ینکث علی نفسه دلیل است که‌درنك ومعفو نبود حاصل کلام رضوان‌وخشم خدا ازبرای کردار و گفتاربندگان است هرگاه عبادت کنند خداوند راضی خواهد بود واگر گناه نمایند حشمگین شود دیگر رضایت‌درامری دوام رضارا لازم‌ندارد

دوم صاحب نواقض گفت زیادتی شرف وفضل بهم صحبتی بسیار با پیغمبراست

گوئیم این مطلب درصورتی بسیار نیك‌است که قابلیت استعداد باشد تاقابل

تاثر و کسب کمال نماید ولی کسیکه خداوند دل و گوش وچشم اورابست دیگر بسیاری صحبت چه سودی را دربر دارد بلکه بد تر شود

آیه دوم خداوند فرماید درسوره اعراف فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واد ذوانی سبیلی وقاتلو اوقتلوالا کفرن عنهم سیاتهم مترجم گوید قبول نداریم که آنان درجرگه بزرگان ومومنان و صاحبان فضلیت باشند ولی سخن در اینجا است که آیا تمام شیوخ ومهاجران چنین بودند یا نه بلکه آیه بیعت رضوان شهادت دهد که مطلق مهاجر چنین نبودند

صاحب کتاب مشکوه در اوائل کتاب خود گفت روایت است از رسول خدا روایتی که آنچه را گفتیم دلالت وتایید می نماید که عبدالله بن عمر گفت که رسول خدا فرمود مسلمان کسی است که مسلمانان ازدست وزبانش آسوده باشندومهاجر کسی است که ترك محرمات خدا را نماید شارح ابهری گفت حضرت رسول صم فرمود بدانید که مهاجران مردمی هستند که واجب شد ترك نواهی کنندتااینکه هجرتشان کامل گردد وتنها هجرت به سوی مدینه را اکتفا نمایند

آیه سوم خداوند می فرماید درسورة انفال ان الذین آمنوا وهاجرواوجاهد وفی سبیل الله والذین آودو نصروا اولئك هم المفلحون جواب استدلال باین آیه هم مانند جواب آیه گذشته است صاحب مصائب گفت صاحب نواقض که شیوخ رادخل در این آیه نمود ستم روا داشت وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

آیه چهارم خداوند فرماید درسوره توبه الذین آمنوا وهاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم درجة پاسخ این آیه هم مانند پاسخ آیات قبلی است مولف کتاب مصائب گفت زربن معاویه درجمع بین صحاح سته روایت نمود که در زمانیکه طلحه بن شیبه وعباس فخر مینمودند این آیه درحق علی ع نازل شد

گرچه درسخن خداوند ظاهر کلام عموم است وچه بسیاری نظایر دارد این مطلب را تایید می کند روایتی که ابونعیم از ابن عباس نمود درتفسیر آیه السابقون السابقون اولئك المقربون

گفت مراد به سابق درآیه علی بن ابی طالب است روایت نمودفقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد که او از ابن عباس که این جماعت گرچه هجرت و جهاد وبذل اموال در راه خدا نمودند ولی ایمان بخدا نداشتندشرط تحقق بشارات حصول ایمان بود و کسیکه بخدا ایمان آورد از اهل بیعت رضوان نفی ایمان نماید خصوصا ازعشره مبشره علی الخصوص خلفاء که استحکام دین وقوت شریعت سیدالمرسلین بزحمت و کوشش آنان فراهم شد وبواسطه آنان بسیاری از مردم مسلمان شدند وشخص اول

بدون تردید و درنگ نبوت حضرت محمد ص را باور نمود وبصدیق نامیده شدآیا سزاوار بود که چنین سخنانی گفت مگر کسیکه اراده خراب کردن اسلام وعدم شریعت را داشته باشد وبگوید ابوبکر نخستین کسی بود که ایمان آورد ولی از راه تقیه بود در آن روزگاری که مسلمانان در ترس بوده و هجرت مینمودند و بسیاری مانند جعفربن ابی طالب ع بسوی حبشه مسافرت نمودند با اینکه ابوبکر بیش‌تر از دیگران اسلام آورده بود نه از برای جاه ومقام چه پیغمبر درآن‌هنگام شوکت وسلطنتی نداشت واز طرفی هم بسیاری از مردم قریش وخویشاوندان حضرت محمد ص دوری از اسلام مینودند

اگر کسی گفت که ابوبکر شنیده بود که محمد ص بر بسیاری ازشهر ها ومردم برتری یابد بدین جهت ایمان آورده گوئیم درحقیقت ابوبکر به پیغمبر ایمان آورد چه احبار خبر آمدن حضرت را در آخر زمان داده بودند که غلبه خواهد کرد وکسیکه ایمان به بعضی آورد بهمه ایمان آورد گذشته ازاینها این گونه احتمالات اگر پیش آید ایمان باسلام هیچکس را نمی توان گفت درست باشد چه این رشته احتمال ها در دل های سخت فاسد که ازنور ایمان کدورت دارد و به کید شیطان نزدیك تر است وارد میشود.

امر دوم که ریشه سخنان است که مژده ها به بهشت همه پیش‌ازغصب خلافت بود تا از اطاعت بیرون نروند این سخن از کلام نخست زشت‌تر وزننده تراست‌چه میشود که عذاب دائمی بر آنان نازل شود و اضداد آن چیزی که درآیه است باز گردد و تمام آنچه در آیه است دروغ باشد نتیجه روشن است سخن مولف نواقض بپایان رسید مترجم گوید بعداز مقاله اصحاب ما امامیه سخن اول را تنهارد نمایند وبامر دوم عقیدئی ندارند که دریکی از ایام بشارتی نسبت بدانهاشده باشد وگویند اسلام آوردن شیخین نه از راه تقیه وطلب جاه و رفعت بود بلکه از احبار وکهنه شنیده بودند که محمدبن عبدالله برهمه جهان برتری یابد برای آنکه بعدها ریاست کنند ایمان صوری پیدا کردند نه ایمان حقیقی ولی پیغمبر اورا صدیق‌نامید نکته‌ای در بردارد که صاحبان گناه بدان نرسند گوئیم بعداز آنکه پیامبروارد‌غار شد او هم بنا به مصلحتی پیروی نمود پیغمبر و را پریشان وسرگردان دیداز برای آرامش خاطر فرمود آیا میخواهید جعفر و برادران خود را بسوی حبشه رهسپار شدند بهٔ بینی؟ گفت آری ! حضرت فرمود از آن سو نگاه کن چون‌نگریست آنان وا در کشتی در میان دریا دید گفت تا کنون شك در ساحری داشتم ولی یقین‌پیدا کردم که ساحری حضرت خواست بر وی خشم گیرد فانزل‌الله سکینه علیه بعد از

آنکه آرامشی براو نازل شد فرمود انت‌الصدیق یعنی تو راست گوئی بدین‌جهت گاهی یا بیشتر اوقات بسرزنش‌باو می فرمود تو راست میگوئی ومردم عوام‌هم نمیدانستند که موضوع چیست گمان کردند مدح است «وضمیر سکینه» را راجع بابوبکر نمایند.

مولف کتاب مصائب گفت سخنان مولف نواقض ایرادهائی را در بر دارد نخست باصحاب امامیه نسبت داد که ایمان خلفا را باور ندارند این‌سخن‌درست و حق است بعدها مطلب را روشن می‌سازیم. ولی سخن ناقض که درمقام رد که‌می گوید کسی که ایمان بخداآورد دیگر نفی‌ایمان از اهل بیعت بهشت ننماید .اینها سخنانی است که طالب حق‌درامثال این گونه موارد اکتفا بدانها نکند.اگر پیغمبر او رابااین اسم نامیده مادراخبار چنین‌نامی برای وی پیدا نکردیم واگرابوبکر خود دعوی این نام را برای خود نمود دروغ باشد پیروان وی خواستند که اورا در دل‌ها بزرك کرده وجلوه دهند واگرمطلب راست بود باید خودابوبکر این ادعا راکند ودر موارد مقتضی بگویدچنانکه همه روایت نمودند که حضرت‌امیر در بسیاری از منبر های خودودرغیر منبرهم می‌فرمود وهیچکس ایرادی‌نگرفت بلکه هر که شنیدبراستی اعتراف نمود با این‌حال بجزحضرت امیرالمومنین ع کسی که این نام را برای خود بداند ندانستیم.

سوم تردیدی که‌در ذیل گفتار خود یادآورشد که می گوید بغیر کسانیکه خرابی اسلام را تصمیم دارند. گوئیم روشن است که این گونه پرهیز کاران و خوبان در تقیه بودند وابوبکر چگونه ملتزم باین امرنیك می‌شد ومی‌توان گفت که درنفاق بودند تا خبر رسول خدا را بدوستان منافق خود برسانند تا موجب کشتن پیغمبر گردند

از اهل بیت نبوت حکایت شد که‌عمر در آغاز کار یار ابوجهل‌و حریص‌در آزار پیغمبر بود وبه هیچکس ابراز نمیداشت تا آنکه مسلمان شدوخواست مردم را برای‌جنك وستیزه مهیاسازد و قریش راهم‌بهم رساند آنگاه بخدمت‌حضرت‌ص عرض کرد چرا خداوند رادرپنهانی عبادت کنیم وآنانیکه اسلام آوردندبا شمشیر های برهنه بیرون آیند وباکافران جنك کنند وهر که جلو مارا گرفت‌با شمشیر بزنیم وگمان میکرد که‌حضرت محمدص‌اجازه فرماید وهنگامیکه با شمشیر برهنه بیرون شتابند قریش هم همان کاررا کنند تا بالاخره پیغمبر اسلام کشته‌شود.پیغمبر فرمود ای‌عمر هر گاه‌دین‌رامایل هستی صبر نما وخودداری کن بنحوی که برادران مسلمان تو صبر نمودند ومامور این‌چیز ها نیستم مگرآنکه خداوند امرفرماید

هرگاه آمدی ودین را نمی‌خواهی ما ازدوستان تو نیستیم پس‌ازآن عمر فرصت نیافت سرگردان وترسناك بود که شاید رسول خدا کاری از پیش نبرد و اگر قریش تسلط یابنداورا بکشند دیگر بهره‌ای از برای او نیست ناچار درآن‌حالت ماند وبا همه بصلح وآشتی‌درآمد.

شاهد این مطلب که پیغمبرص) بعداز آنکه درشعب عبدالمطلب با بنی‌هاشم محاصره شد ابوبکر وعمر نبودند و باخود مصاحبت نمودند ودر انتظار بودند تا شمشیرهای خودرا برهنه نمودند واین بزرگترین نیرنك‌ها بود نگاه کنید بمردمی که اینان پیشوای آنانند.

چهارم که‌گفت «احبار به‌مجموع نبوت خبردادند» این‌ها تیر درتاریکی انداختن است اگر باور نمائیم ایمان برخی‌را ولی ایمان بعضی‌را هم‌باور نداریم و ایمان به بعض‌هم ایمان به تمام آنان نیست تا باورنمایند خبر احبار راکه‌پیغمبر غالب میشود.

پنجم «نفی ایمان ازخلفا» تنها احتمال وگمان نیست بلکه‌یقین‌دارندواهل بیت نبوت هم دراین خصوص اعلام فرمودند ششم که‌گفت در امر دوم باصحاب ما افترا زدند می‌گوئیم این وعده درآیه ثابت است ازبرای کسانیکه در دین خود مستقیم ماندند نه آنکه منحرف ازدیانت‌شدند

آیه ۱۰۱ خداوند درسوره توبه فرماید والسابقون‌الاولون من‌المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی‌الله‌عنهم ورضوا عنه واعدلهم جنات تجری تحتها‌الانهار خالدین فیها ابداً ذلك هوالفوزالعظیم مولف مصاحب‌النواصب گفت که مولف کتاب نواقض پیروجمهور بود وعقیده‌داشت که ابوبکر وعمرازنخستین مهاجران بودند و عقیده داشت که ابوبکر وعمر از نخستین مهاجران بودند این عقیده درست‌نیست زیرانخستین مهاجران کسانی‌بودند که‌بسوی رسول‌خدامهاجرت نمودند وآن در آن هنگامی بودکه چهار سال حضرت باخاندان هاشمی درعقبه عبدالملك ازطرف کافران قریش محدود بودند وهفتاد نفر بمکه شتافتند ودرشب عقبه درمکه درمنزل عبدالمطلب بیعت نمودندوباجماع مورخان اینان عقبیون‌بودند چون طرف‌سخن ما اهل‌سنت وجماعت می باشند زیانی ندارد که عمده‌مقاله‌آنان‌را انتقاد کنیم

صاحب نواقض گفت‌که از خصایص ابوبکر ترك‌کردن دنیا بودودرنظرش همه چیز از ثروت مردم دنیا در برابر خدا کوچك می‌نمود . دوم شکایت علی‌از خلفا را تشکیك نمود با آنکه حضرت‌علی همه مردم را ترك‌گفت تامحبت شیعیان

را جلب کند وشکایت علی دینی بود نه دنیائی وبازخواست از خلفا می‌نمودواگر علی میدانست که خلافت ابوبکر وعمر منافات با دین داشت چرا ستیزگی نکرد همچنانکه با معاویه جنك نمود.

خصوصا عباس عرض نمود که دستت را بدهید تا با شما بیعت کنم تا مردم بگویند که عموی رسول خدا با شما بیعت نمود تا آن دو نفر مخالفت ننمایند. ابوسفیان گفت ای عباس عموی محمد ص؛ وای علی بن ابی‌طالب چه شد که امرخلافت در قبیله قریش وارد شد. بخداوند سوگند اگر بخواهم میتوانم تمام صحرا را از سواره وپیاده پر سازم!!!

حضرت علی فرمود خدا ترابکشد که‌چه اندازه باسلام نیرنك‌زدیدو نتوانستید باسلام زیانی واردسازید ونصیحت مردم هم درشما اثری نداشت واگر صلاحیت خلافت را برای ابوبکر نمیدانستیم امر دین را باو واگذار نمی‌کردیم.

(پایان سخن‌صاحب نواقض)

این سخن مورد ایراد است نخست در امر که حکم نموده که ابوبکرترك دنیا گفته بود ابتداء دنیائی از برایش ثابت‌کنند آنگاه گویند چنانچه گفته‌اندخانهٔ درست‌کن آنگاه نقش نما تعجب است ازبرای کسیکه ابتداء کار او به فقر و فاقه بود صفت‌انفاق‌را ادعا میکرد.

کسانیکه از تاریخ آشنائی دارند میدانند که ابوبکر درنهایت‌تنگدستی و خواری وبی چارگی درایام جاهلیت بسربرده ومعلم اطفال بود وپدرش‌خیاط بودو با زحمت‌زندگانی میکرد تا چه رسد بدیگری همراهی کند تاکور شد وفرزندش توانائی گمك او را نداشت تاچار به‌عبدالله‌بن جدعان پناه برد واورا برگزید تا مردم‌را بوی دعوت کندومقرری ازخوراك قرارداد پس‌این‌همه ثروت‌برای‌ابوبکر از کجا بود؟ با آنکه‌خود وپدرش چنان بودند. مورخ مصری درتاریخ خودنوشت که بعداز آنکه سیزده سال از عام‌الفیل گذشت پیغمبر با عموی خود ابوطالب بشام رفتند وهفت‌نفر از رومیان‌بسوی نبی شتافتند وبآنان اعلام شد که‌پیغمبراسلام اوست وبیعت‌نمودند وابوطالب هم‌درخدمت بود و ابوبکر وبلال‌را بهمراه ایشان روانه نمود اینگونه نوشته‌ها وهم وخیالی بیش نیست نخست رومیان به چه چیزی بیعت نمودند دوم آنکه ابوبکر درآن‌جرگه نبودتا بعداز سی‌سال که‌ازآن‌واقعه گذشت اسلام آورد!!

از شگفتی تناقضات ایشان است که روایت مینمایند از عبدالله‌ابن عباس در فرمایش خداوند

(ووجدك عائلا فاغنى)

که خداوند دعوتش را مستجاب نمود واگر میخواست میتوانست بقدرت‌الهی کوه ها را طلا سازد دیگر چه نیازی به ثروت ابوبکر داشت دوم آنکه بحقیقت احوال آگاه نبودند چه حضرت ص‌م درهنگام وفات آنچه لازم بود بحضرت امیر ٤ وصیت فرمود و یك‌یك امور را بیان فرمود آنگاه حضرت علی ٤ حضرت کرد چه باید بکنم ؟ حضرت محمد ص‌م فرمود صبر کنید تا مردم با میل ورغبت بسویت آیند آنکاه با فاسقان وپیمان شکنان جنك نما ولی با هیچیك از آن سه نفر ستیزه منما وگرنه بهلاکت دچار خواهید شد ومردم هم مرتد شده و از نفاقی به نفاق دیکری گرفتار میشوند.

پس‌حضرت امیرالمومنان ٤ نگهبان دین اسلام‌بود تا حفظ مسلمانان ودیانت نمایند ومردم بسوی جاهلیت بازگشت نکرده و قبائل عرب فتنه‌گر شوند و برای طلب خون تاسی بزمان جاهلیت نکنند وبسیاری از مصالح آشکار وروشن دیگری هم هست‌که براین مطلب دلالت دارد

روایت ابن مغازلی شافعی درکتاب خود بسند خود نقل نمود پیغمبر بعلی ٤ فرمود بعداز من امت برتو نیرنك زنند و بازهم روایت کرد که ابوبکر احمدبن موسی‌بن مردویه حافظ از جمهور باسناد خود از ابن‌عباس که گفت من و حضرت رسول وعلی بیرون رفتیم‌دیگران را در بیرون دیدیم‌حضرت علی فرمود ای‌رسول خدا این باغچه چه اندازه خوب است.

حضرت فرمود باغچه شما در بهشت بهتر از این است تا به باغچه دیگری رسیدیم علی ٤ عرض کرد چه‌باغچه‌زیبائی است تااینکه به هفت باغچه رسیدیم‌آنگاه پیغمبر به علی ٤ فرمود که بوستان های شما دربهشت بهتر از اینهاست.

آنگاه دست برسر وروی محاسن حضرت علی ٤ گذاشت وگریه‌نمودوصدای گریه‌اش بلند شد. علی عرض نمود چرا گریه می‌فرمائید حضرت فرمودتا زمانیکه من هستم حسادت مردم درباره تو بروز نکنند و این دوحدیث را علامه در کشف الحق یاد آوری نمود.

ملا صاعدی اصفهانی از متاخران عامه بود روایت اول را جواب داد که نیرنك او ناکث و مارق و قاسط باشد دخلی به خلفا ندارد ولی حدیث دوم معلوم است که هیچیك از قبیله های عربی وقرشی نبودند که دعوی خون ازحضرت علی نداشته باشند وحسادت ها داشتند ولی جرئت بروز آنرا نداشتندتا در ایام خلفا و عصر حضرت علی نفاق وحسادت را بروز دادند (پایان)

گوئیم که این شارح بقول خود روایت را جرح نمود و گفت (قبیله ای از قریش نبود که دعوی خون از حضرت علی نماید)

نیرنك را ازخلفا منکر شد وبرای طلحه وزبیر وعائشه و پیروانشان که از بزرگان صحابه بودند ثابت کرد و بر قواعد عمومی مشکل است و اشکال متوجه معاویه وپیروانش از صحابه وارد میشود بنا به مشهور در نزد آنان حرف دیگری نیست بعبارت دیگر هریك ازاین گروه رابدکار دانند خلفا هم مانند آنان بدبودند و آنچه که یادآوری نمود که درسینه ها حسد بود بدانید که تنها شمشیر کشیدن نیرنك و خدعه نیست تا بگوئید که خلفا از آن جرگه نبودند بلکه نیرنك اعم از شمشیر زدن وغصب خلافت نمودن وخانه آتش زدن وسایر آزار ها است که باعث ریختن خون او وفرزندانش شود آنگاه گوئیم شجاعت حضرت علی علت تامه بود که برتری بر هر باطلی کند بهمان روش که سنیان نوشته‌اند و درنزد شما واجب بود که باکشندگان عثمان درجنك پیش دستی نمایند با آنکه علی درجنك ایشان درنك نمود تا آنجا که مردم ویرامتهم نمودند که درخون عثمان شریك بود بااینکه شیعه درآن ایام زیادتر بود و کمك بیشتر هم فراهم بود صاحب طرایف(۱) فرمود که از طرفه های امور است که هرکسی تعجب نماید کهچگونه علی ٤ از جنك و مخالفت صبر وخودداری نمود وچه اقتضا کرد که زبانا هم منکر شد

با آنکه اعتراف نمودند که گروهی از پیامبران وجانشین ایشان چون یاور نداشتند ازجنك وستیزه با شهر یاران وفراعنه خودداری نموده وصبر نمودند

بنابراین عذر حضرت علی ٤ مانند عذراوصیاء انبیاء سلف بود واین‌شهادت کافی است که حضرت علی از بیعت ابوبکر خودداری نمود وتنها خاندان هاشمی با دسته کمی از مردم دیگر کناره گیری نمودند وهیچکس موافق گوشه گیری‌علی٤ نشد ومردم مختلف شده بودندوتنها بنی هاشم چگونه میتوانستند برتری بردشمن یابند کدام نیرنك بالاتر ازاین واقعه بود نیکوترین جوابی که باین مطلب‌داده‌اند این است که مسلمانان اعتراف دارند که بزرگان اسلامی از بیعت بامعاویه ویزید خودداری نمودند و کوشش نمودند که منکر شده وجنگی‌هم ننمایند بااینوصف این

۱ـ رساله‌الطرائف ورساله‌الطرف از تالیفات سید ابن‌طاووس که اولی در طهران و دومی بتازگی درنجف اشرف چاپ شده ودر بحث امامت گفتگو مینماید و ملا محسن فیض کاشانی رساله‌ای بنام کلمات طریفه بعربی تالیف نمود که قسمتی از از نکات دقیق کلامی دربحث امامت را با استشهاد بآیات قرآن دربر دارد که در طهران چاپ‌شد «مرتضی»

خودداری از جنك وبیعت را هم مسلمانان دلیل برضایت خلافت نگرفتند بنا براین چرا ترك محاربه وستیزه علی ع نشدوچرا ترك جنك وستیزه سایر بزرگان اسلامی نگشت ؟! بهترین جواب آنست که به تفصیل گفتگو نمائیم در بعضی از کتابهای اسلامی دیدم که بامیر المومنین علی خبر دادند که چرا امیر المومنین با طلحه وزبیر و عایشه جنك نمود (۱) وباابوبکر وعمر درامر خلافت ستیزه ننمودحضرت فرمودند که درامر جنك پیرو پیامبران شدم اول آنان نوح بود که فرمود رب انی مغلوب فانتصر اگر گوئید او مغلوب نبود بر خلاف فرمایش قرآن است اگر مغلوب بود پس علی بن ابی طالب ع معذور تر است دوم آنان ابراهیم خلیل خدا بود که از مردم گوشه گیری کردخداوند فرماید(اعتزلکم ما تدعون من‌دون‌الله) اگر گوئید گوشه گیری بدون مکروهی بود کافر شدید واگر گوئیدزشتی‌دید و گوشه گیری نمود بنابراین وصی هم درگوشه گیری مقدم تر از دیگران است و پسر خاله او لوط بامت خود فرمود هرگاه قدرتی داشته ویا درجایگاه استواری بودم از راه نبرد با شما وارد میشدم واکر گوئید لوط قدرت داشت‌دروغ گفته‌و کافر شدید وتکذیب قرآن نمودید اگر قوه نداشت پس وصی معذورترباشد یوسف گفت پروردگارا زندان خوشترم‌آید تابآنچه مرا خوانند اگرگوئید که او به چیز مکروهی که مورد خشم‌خدا بود خوانده نشدکافر شدید واگر گوئید به‌سوی‌چیزی که مورد خشم خدا بود فرا خواندند فرزندان را برگزید پس وصی معذورتر از اواست موسی عمران ازقوم خود فرار کرد اگر گوئید بدون سبب وترس‌فرارنمود کافر شدید واگر گوئید فرار از ترس بود وصی معذور تر است .

هارون بموسی گفت امت مرا ناتوان کردند و نزدیك بود مرا بکشند اگر گوئید امت اورا ناتوان ننمود کافر شدید وهرگاه گوئید امت اورا ناتوان کرد پس وصی معذور تر است حضرت محمد ص بغار فرار کرد واگر ازترس‌بغار رفت وچاره جز بغار نداشت وصی هم از راه ترس معذورتر است ناگهان‌امت‌برخاستندو بسویش شتافتند وگفتند ای امیرمومنان دانستیم که سخن از آن‌تو است ولی گناه کاریم وتوبه کنندگان بدرگاه خدا هستیم پروردگارا مارا معذور فرما از طرفه‌ها روایتی است که ابن مغازلی شافعی درکتاب مناقب بسند متصل برسول‌الله روایت نمود که حضرت ص بعلی بن ابی طالب فرمود ای علی ع که بزودی امت بتو نیرنك و

۱ــ برای تفصیل مراجعه‌شود برساله الجمل اوالنصرة فی‌حرب‌البصرة تالیف‌شیخ مفید چاپ نجف که بهترین کتابی است دراین خصوص که‌مولف محقق وبزرگوارآن مانند مورخ حکیم ومنقدی واقعه تاریخی را بحث نموده است «مرتضی»

خدعه کنند (سخن صاحب طرایف بپایان رسانید)

بیان مطلب را روشن تر سازد روایتی که حمیدی درجمع مابین دوصحیح در مسند عایشه از متفق علیه وشارح واقیه از حنیفه در کتاب حج روایت نمود

که پیغمبر به عائشه فرمود اگر عهد جاهلیت را اقوام تو نداشتند و در روایت دیگر (با عهد تازگی کفر) ودر روایت دیگری می ترسیدم که قلب های آنان منکر شود امر مینمودم که خانه کعبه‌را خراب کنند وآنچه‌را که از آن بیرون بردند داخل نموده وخانه را بزمین متصل می‌ساختم ودو در برای آن قرار میدادم در مشرقی ودرغربی وبنیاد آنرا تا بپایه حضرت ابراهیم میرسانده‌م.

حضرت رسول با آن مقام و رفعت جاه ودلیل روشنی که داشت از مردمی که از بزرگان صحابه بودند تقیه مینمود ونتوانست خانه کعبه‌را خراب سازد پس‌در باره حضرت ابراهیم چه‌گوئید که همه با او مخالف ودشمن بودند

(ابوبکر در آغاز کار بی‌نوا بود)

آیه هشتم در سورة الحشر خداوند فرماید

للفقراء المهاجرین‌الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من‌الله ورضوانا و ینصرون‌الله ورسوله اولئك هم‌الصادقون والذین تبؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدور هم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون و الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین الی قوله انك رؤف رحیم

صاحب نواقض گفت خداوند بیان احوال فقرا را نموده که استحقاق داشتند وازخانه وثروت خود با مخالفت خویشاوندان خود منصرف‌شدندتادرخواست رضایت الهی را جلب نمایند اینان مردمی بودند که کردار و گفتارشان یك سان بود وآنان بزرگان مهاجران بودند ومخفی نیست نخستین کسیکه برای رضای الهی از ثروت ودیار خود چشم پوشید ابوبکر صدیق بود والذین‌تبوءالدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدور هم حاجة مما اوتو ا ..... الخ » مراد این است که نمیدانستند که احتیاجی پیدا می کنند وگرنه بیشتر ایشان در نهایت تنگدستی وفشار بودند ومهاجران برنفس خود مقدم میداشتند . بطوریکه اگر یکی از آنان دو زن داشتند یکی را طلاق داده و بمهاجردیگری می‌سپرد واین افضل‌اقسام صدقه بود زیرا پیغمبر فرمودافضل‌صدقه‌ها صدقه دادن مقل است

گوئیم که ابوبکر بهرهٔ بسیاری داشت و تمام اموال خود را در راه خدا و رسول نثار نموده پیغمبر فرمود برای خانواده خود چه گذاشتی؟ در پاسخ گفت خدا وپیامبر را گذاشتم.

مترجم گوید که آیه مزبور دلالت مقابقهٔ ندارد اشکال در انطباق است که آیا ابوبکر هم داخل است یانه؟ تا بگوئیم که از راستگویان ورستگاران بود چه گفتیم که ابوبکر مهاجرتش از برای رضای خدا نبود بلکه از برای بدست آوردن ریاست وسلطنت بود وگذشته ازین ثروتی هم نداشت که انفاق کند چه پسر ابوقحافه معلم و خیاط بود از کجا ثروت بسیاری بدست آورد برفرض آنکه انفاق هم می نمود از برای خدا نبود بلکه از راه جلب قلوب مردم بود تا ریاستی بدست آورد صاحب مصائب گفت آنچه را که قبلا گفتیم برصاحب نواقض ایراد است که ثروت را ابوبکر از کجا بدست آورد؟

پیغمبر فقط درمکه ومدینه بود اگر عقیده دارند که ابوبکر ثروت خودرا در مکه قبل از هجرت انفاق نمود گوئیم چگونه مصرف نمود ؟ آیا درمکه برای حضرت محمد صم زن وفرزند وحشمتی بود که انفاق کند با آنکه درآن روزگار ابوبکر مسلمان نشده بود ؟! ودر زمان هجرت ایمان آورد یا گویند که پیغمبر ثروت رااز او گرفت ولشگری تهیه کرده وبسوی مکه فرستاد اگر این مطلب را گویند رسوا میشوند چه رسول خدا باتفاق همه درمکه شمشیر نکشید و مامور آن هم نبود و باصحاب خود هم امر ننمود که بروند بامشرکان جنك کنند

چه آنانیکه اسلام آورده بودند چهل نفر بودند وروزگارشان سخت شده و ومردم آزارشان میدادند ناچار بخدمت حضرت محمد صم عرضه داشتند حضرت آنان را بهمراه جعفر بن ابی طالب به حبشه رهسپار نمود ودرآنجا بودند تاحضرت محمد صم هجرت نمودو فاتح گردید و بعداز سال دوم هجرت فتوحات بسیاری نصیب اسلام گردید در آن روزگار غنی ترین زنان قریش همسر حضرت محمد صم بود که خدیجه نام داشت و تا زمان هجرت نیازی به ثروت دیگران نداشت و حتی آنکه علی بن ابی طالب را در نزد خود نگاه داشت تا عموی وی در فشار نباشد و در هیچیك از اخبار ندیدیم که بعداز تزویج حضرت خدیجه بکسی حاجت داشته باشد و همه مورخان اتفاق دارند که خدیجه غنی ترین وثروتمند ترین مردم بود واگر گویند که درمدینه وبعداز هجرت ابوبکر به پیغمبر انفاق مینمود . با آنکه همه میدانند که ابوبکر وارد مدینه شد واحتیاجی بمساوات انصار از لحاظ خانه ومال آنان داشت وبعداز هجرت هم خداوند فتوحاتی نصیب اسلام نمود که غنایم بسیاری از کافران و

شهر ها بدست آمد که همه اعراب ثروتمند گردیدند وهمه روایت کنند که خداوند عزوجل بعداز آنکه آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نادیتم الرسول فقدموا بین یدی نجوا کم صدقه نازل فرمود

تمام انصار ومهاجران از مناجات با پیغمبر منصرف شدند مگر علی بن ابی طالب وحضرت فرمود با من یك دینار است پس فرستاد اورا وده درهم نمودند و فرمود درهم درهم خواهم داد و باحضرت محمد ص مناجات خواهم نمود و بهمین روش بجای آورد و باتفاق همه بجز علی کسی مناجات با پیغمبر ننمود وصدقه نداد و بعد آیه نسخ شد بقول خداوند اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجوا کم صدقات فاذلم تفعلوا او تفعلوا اوتاب الله علیکم فاقیموا الصلوة واتوالز کوة اجماع منعقد است که ابوبکر از مناجات از برای صدقه ندادن خودداری نمود آیا کسیکه جوانمردی نکند و از دادن یك درهم صدقه هم کوتاهی کند تا مناجات با پیغمبر ننماید وخودداری از کار نیك برای یك درهم کند آیا چنین شخصی مال کثیری را می تواند انفاق کند با اینهمه خصوصیات عجب است که بعضی نوشته اند چهل هزار دینار وبرخی چهل هزار درهم نسبت انفاق به ابوبکر داده اند که همه اش دروغ است.

ابو اسحق که از بزرگان محدثان سنت است روایتی نمود که اصل انفاق را درباره ابوبکر منکر شد وآن این است که حضرت رسول ص سوار ناقهٔ نمیشد مگر آنکه قیمت آنرا از مال خود به پردازد پس کسی سواری ناقه دیگری را بدون پرداخت کرایه حلال ندانست چگونه ناقه دیگری را حلال داند اگر گوئید که منافاتی ندارد

ابوبکر انفاق نمود و کرایه ناقه از مالی بود که ابوبکر انفاق کرده بود و درست هم هست که حضرت از مال خود کرایه ناقه را میداد گوئیم روش سخن از این گونه حرف ها دور است . این مطلب تمام است درصورتیکه ادعا کند که پیغمبر هر گز ناقه دیگری را بجز ابوبکر قبول نمی کرد دیگر آنکه ابوبکر از اموال خود بر پیغمبر چیزی از ناقه انفاق نمی کرد با آنکه اکثر ثروت عرب ناقه و جمل بود .

مترجم گوید این سخنان تنها بعید بودن آن است بلکه گوئیم ابوبکر صاحب ثروت بود چنانچه در آیه (ولا یاتل اولوالفضل منکم والسعة) در نهی او وارد شد چنانکه مفسران شیعه این آیه را تشریح نمودند ولی انفاق ابوبکر معلوم نیست همان است که صاحب مصائب گفت برفرض آنکه انفاق نمود شرافتی نیست برعکس حضرت علی ع که درقرآن مجید درسوره هل اتی پروردگار وصف اورا نمود.

صاحب نواقض نوشته که از تفسیر ابن کثیر نقل نمودند که از آیه شریفه امام مالك چه خوب استنباط نمود با آنکه شیعیان سب صحابه نمایند و گویند که از ابوبکر ثروتی نبود تا متصف بآن اوصاف گردد چیزی که خدا درباره جماعتی از مهاجران مدح نمود دیگر شیعه چه میگوید ؟! صاحب مصائب نوشت که از گذشته ها می شناختیم که قضیه منعکسه است که دیگران نمیدانستند و نمی فهمیدند که معنی آیه چیست باآنکه مهاجران‌وانصار که استغفار می‌نمودندضمناهم استغفار گذشتگان خود نمودند با آنکه سزاوار لعن وعذاب بودند مثل آنان مانند عبادت کنندگان بت بود که معتقد بودند آنان خـدایان همه هستند !!!

صاحب نواقض درفضل صحابه عموما وخصوصا ازطریق‌جمهور روایاتی نقل نمود و در اوائل این کتاب مختصری ازچگونگی روایات و احوال راویان‌راروشن ساختیم که‌بسیاری از آنها از موضوعات عصر بنی‌امیه وبنی عباس وافتراهای ابو هریره وعمربن عاص بود که مردم بوی بودند مولف نواقض پیروان حجر شـد و نوشته‌ها و پندارهای ویراپذیرفت !! این گونه روایات دلیل برضد شیعه وردشیعیان نخواهد بود ومتعرض آنها شدن هم فایده ندارد چه مثلی است مشهورکه از شغال پرسیدند که شاهد تو کیست گفت دمم ! ! !

با این وصف بعضی ازآن احادیث را مورد گفتگو قرار میدهیم با آنکه از موضوعات جولا وخیاطان است

(حدیث خیرالامة قرنی)

حدیث اول نقل شد که پیغمبر فرمود بهترین امت من آنانی هستند که در زمان من باشند و بعد جماعتی که بعداز آنان است

مترجم گوید بدیهی است نیکوترین امت کسانی هستند که‌ازهر جهت پیرو نبی باشند بنابراین نزدیکترین آنان پیرو است نه آنکه زمانا نزدیکتر باشد پس این حدیث دروغ است مولف کتاب مصائب‌النواصب گوید صاحب نواقض باین حدیث سست استدلال نـود که قدماء ومتاخران شیعه حدیث مزبور را سست تر از خانـه عنکبوت پنداشته‌اند مولف کتاب استغاثه (۱) در بدع ثلاثه که کمال مهارت‌را در مذهب شیعه داشت گفت که حدیث مزبور مخالف حقایق وازعدالت و حکمت الهی بیرون است .

۱ـ کتاب الاستغاثه تالیف السید ابی‌القاسم‌الکوفی متوفی سنه سیصد وپنجاه‌و دو هجری قمری در نجف اشرف چاپ‌شد «مرتضی»

زیرا برتری آنان این است که درزمان سابق خلق نشدند و بعد بدنیا آمدند ومعتقد شدند که امت محمد ص افضل ازامم سابقه می باشند ومحمد ص افضل پیامبران است وهر امتی از امم سابق خود خوب‌تر از لاحق خود است وواجب دانستند که اخر امم افضل از سابق باشد معنی خبر این است که مردم قرن اول برتراز مردم قرن دوم است با آنکه فضلیت بنظر و تمیز است نه بزبان وآنچه ازنقل احوال و سیره سابق گفتند باید زمان بعد بهتر ازگذشته باشد زیرا درعصر حضرت محمد ص وقرن بعداز او ستمکاران بنی امیه وبنی عباس چه آزار ها به خاندان نبوت وارد ساختند وحضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام راسب نمودند ومردم آن عصر باحکام وفقهاء هم صدا بودند

پس لازم است که مردم این عصر بهتر اززمان گذشته باشند واگر گویند مردم قدیم چون حضرت رسول ص را زیارت نمودند وبهمراه اوجهاد میکردند افضل هستند وهم چنان تابعات آنانیکه نبی را دیده بودند برتر و بهترند چه اخبار و علوم اسلامی را برای ما حکایت نمودند گوئیم آنانیکه درخلقت مقدم ترند و در این تقدم خلقت هم ستایش ویا سرزنشی هم‌نیست ناچارند بگویند که ستایش ازبرای بندگان خدا نیست و خداوند بندگانی را ثنا فرماید ویا سرزنش کند و اگر گویند مردم نادانند چگونه می توان گفت کار از من باشد وستایش ازبرای‌دیگری شودو یا نادانی من رسوائی دیگران را فراهم سازد وهرگاه گویند مگر نمی‌گوئید که مدح وذم بر افعال خدا وارد نمیشود

پس واجب است که آیات و دلائل نبوت را ملاحظه نموده تا از تاریکی بروشنائی رفته واز برای رفع شبهات وتشکیلات به‌پیامبران رجوع کند تایقین‌پیدا شود وهرگاه بعداز آن خلاف اوامر الهی را انجام داد بر خدا واجب است که عذری از چنان کسانی نپذیرد و ازلغزش های آنان گذشت نفرماید برخلاف‌مردمی که درعصر ما زیست می کنند که موج‌های شبهات وتاریکی ها واختلاف‌آراءوگفتار وهوا وهوس های گوناگون که دیده ها را کم نور نموده و تحقیقات دینی را از بین برده وحلال مشکلاتی نیست هرگاه یقین ثابت شود وشك برطرف گردد بهانه آنان قبول ولغزش‌ایشان درگذشته است ومی گوئیم هرگاه یك‌نفر ازمردم عصر ما بصیرت یافت ورفع شك وی‌شد بهتراز ده‌نفر ازمردم گذشته است سخن‌حق‌راگفتیم وواجب است که مستبصر زمان ما برتراز مستبصر زمان قدیم باشدچه دراین عصر برهان و دلیل ونشانیها گسیخته شده ودرآن ایام همه نشانه‌ها بود خلاصه تفاوتی ما بین مردم زمان ما ومردم قدیم‌تنها درایمان بخدا وتحصیل معرفت الهی است آیا

آیا ستمی بالاتر ازاین هست؟ که مردم آن زمان را بر مردم عصرما برتری دهند هرگاه گوئید که خداوند در کتاب آسمانی خود سابقون را ترجیح داد و فرمود «السابقون السابقون اولئك المقربون» گوئیم از لحاظ ایمان سبقت درحکمت جایز نیست مگر مابین مردم عصری که همه شاهد وحاضر باشند محال است که خداوند خدمت نبی را بمردمی که خلق نمود وآنانیکه هنوز خلق ننموده سبقت قرار دهد پس خداوند مابین مردم عصر رسول که حاضر بودند سبقت قائل شدوشکی نیست که آنان افضل و اجل و نزدیکترین مقام ومنزلت را ازمردم طبقه بعدی دارند و منکری هم ندارد وتنها انکار در تفضیل زمان سابق بردیگران است

هرگاه گوئید صحابه درایمان سبقت نمودند یعنی عصر آنان برزمان مامقدم است موجب فضل نخواهد بود واگر گوئید آنان زودتر بایمان رسیدند گوئیم کار خدا بود وفضلیتی برای مردم نیست.

(دلالت آیه السابقون برفضلیت علی ع)

مترجم گوید این آیه دلیل فضلیت حضرت علی ع است زیرا معنی فارسی آنست که سبقت گیرندگان مانند بزرگان ممتازند بعبارت روشن تر سابق برابر لاحق است و جماعتی از ایشان تقدم و تاخری هست متقدمان از سابقان مقرب است از لاحقان سابقان و این تقدم از سابقان نیست مگر از بـرای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

(حدیث اصحابی کالنجوم)

حدیث دوم ازعمر بن خطاب گفت پیغمبر فرمود اصحاب من مانندستارگانند بهر کدام اقتداء نمودید هدایت میشوید مترجم گوید برفرض صحت سند حدیث مزبور مراد باصحاب کسانی هستند که در خدمت حضرت رسول ص) و در جماعت نبوی بودند گرچه منافق باشند یا مراد باصحاب کسانی هستند که در خدمت او بودند پیروی از اقوال وافعال وی مینمودند هرگاه مقصود معنی اول باشد درست نیست چه خودشان هدایت نشده بودند تا چه رسد که راهنما شوند اگرمعنای دوم باشد درست است ولی سخن اینجا است که آیا به خلفا تطبیق می کند یانه ظاهر روایت با امامان دوازده گانه درست آیدزیرا اصحاب خودرا بستارگان مانندنمود ووجه شبه را نفرمودپس درهمه جهت بایدمانند او باشند یکی ازآن جهات آنست که اگر ستارهٔ ازآسمان افتد جهانی فانی شود چنین است احوال صحابه درزمین

واین‌معنی درست در دوازده امام‌است صاحب‌کتاب استغاثه «۱» گفت که این‌امر محالی بود اگر از پیغمبر این سخن باشد صحابه ودیگران طرف خطاب بودند یا تنها صحابه مورد خطاب بودند یا بدیگران فرمود . دو قسم اول درست نیست بلکه غیر معقول می‌باشد چگونه میشود که بصحابه خود فرماید صحابه من مانند ستارگانند وبهر کدام اقتداء نمودید هدایت میشوید هرگاه قسم سوم‌باشد گوئیم آیا خبر مزبور را همه باتفاق روایت کرده‌اند تا شما روایت می نمائید یا آنکه خبری است که به عقل‌خود روایت‌نمود این استدلال مورد قبول نیست‌زیراصحابه آنرا روایت ننمودند بلکه عمر تنها راوی آنست گذشته از اینها هرگاه پیغمبر برای دیگران روایت فرمود آن دیگران کیستند واگر بگویند پیغمبر برای‌تمام مردمی که اسلام آورده بودند بجز صحابه فرمود اصحاب من مانند ستارگانند چونکه تخصیصی نیست پس ادعای شما باطل‌شد.

هرگاه ازشما قبول کنیم که حضرت رسول ص غیرصحابه را فرمود که‌مانند ستارگانند وای برشما آیاصحابه باهم‌نزاع ننمودند وجنك‌وجدال راه‌نیانداختند و بعضی یکدیگر را نکشتند مانند محاصره نمودن‌عثمان که اورا کشتند واگرچنین باشد پس صحابه درآن روزگار همه کشنده وخونخوار وجنگجو وخوار بودند !!

آیا گوئید آنانیکه پیرو ومحاصران عثمان بودند همگی هدایت شده بودند ویا آنانیکه‌پیرو عثمان بودند هدایت شده‌بودند ؟! و یاآنانیکه مروان‌دفع‌نمودند هدایت شده بودند ؟؟ هرگاه یکی‌از این دوفرقه را ازهدایت بازداشتید‌ستمکاری آنان بروز میکند وخبر هم باطل میشود ورسوائی شما آشکار تر میشود !!

اگر همه فرق‌را هدایت‌نمایند باید کشندگان ومحاصره کنندگان‌وجنگجویان در هدایت باشند وهمین رسوائی هم بر شما کافی است وهم چنان درجنك‌طلحه و زبیر وعایشه با امیرمومنان علی علیه‌السلام چه حکم می کنید؟! آیاطلحه وزبیر و پیرامونش هم هدایت شده‌بودند ؟! وحضرت علی ع واطرافیانش هم‌رستگار بودند کسانیکه از آغاز صبح تا ظهر با علی ع وازظهر تاغروب با طلحه بودنددر هر دو حال رستگار شده بودند؟! هرگاه همه را ازهدایت منع نمایند رسوائی‌آشکار تر شود وخبر مزبورهم باطل شده وستمکاری آنان روشن‌ترشود

۱ـ اصفهانی در کتاب ریاض‌العلماء گوید ، سید ابوالقاسم کوفی از قدماء معاصران صدوق ومولف کتاب‌البدع‌المحدثه معروف بکتاب‌الاغاثه فی‌بدع الثلثه است اشتباه کرده‌اند که این‌کتاب را بابن میثم بحرانی معاصر خواجه نصیر طوسی نسبت دادند واین غلط مابین متاخران‌شهرت یافت «مرتضی»

با آنکه حضرت رسول ص این گونه معانی را تکذیب فرمود و خود اهل سنت هم روایت نمودند که پیغمبر ص بزبیر فرمود زود است که باعلی ع جنك کنید و تو ستمکار باشی !!

وبعایشه فرمود کسی که درکارها هدایت شود محال است که ستمکار شود و کسی که ستمکار است محال است هدایت شود .بنا براین کسانیکه پیغمبر ص را تکذیب نمودند از دیانت اسلامی بیرونند پناه می برم بخداوند ازشرارت نفس که چه کارها میکنند ! !

گوئیم که مولف نواقض پایه احتجاج را از راه غفلت خراب نمود یکی از فرزندان شافعی درکتاب شرح شفای قاضی عیاض مالکی گفت .

استدلال باین خبر نمودند وقول صحابه رابر تابعان وبعد مجتهدان حجت دانند

این مذهب مالك و برخی از اصحاب شافعی بود از برای شافعی قولی .از ابوحنیفه است واز برای احمد هم روایتی است آمدی دعوی اتفاق نمود که مذهب صحابه درمسائل اجتهادی حجت برای دیگران نیست . مختار آنست که قول صحابی مطلقا حجت نیست.

وشارح کتاب شفا گفت از برای قائل بمذهب مختار آنست که بگوید کـه حدیث .اگر چه درباره عموم اشخاص صحابی است ولی دلالت براهنمائی عموم آنان ندارد بنابراین خبر حمل میشود بر پیروی از روایاتی که ایشان روایت نمایند از اینجا روشن شد که روایتی که قبلا اشاره نمودیم که پیغمبر ص فرمود بعداز من اقتداء بابوبکر وعمر نمایند آن خبر دروغ است ابن عبد بیرون آورد خبر مزبور را از طرق خود که از حدیث جابر روایت نمود که گفت این سند به حجت راست نیاید زیرا حارث بن غیضین راوی حدیث مجهول است

عبدالحمید درسند خود از روایت عبدالرحیم بن زید از پدرخود ازمسیب از عمر گفت ابن بزار منکر است وصحیح نیست عبدی درکامل روایت نمود از روایـت همزه بن ابی حمزه نصیبی از شافعی از عمر بلفظ(ای هم اخذتم بدل اقتدیتم)

اسناد آن بخاطره همزه ضعیف است زیرا او متهم بدروغ بود بیهقی گوید متن خبر مشهور است ولی سند او ضعیف است ابن حزم گوید او دروغگو وباطل است حافظ زین الدین عراقی می گوید سزاوار آن بود که منصف کتاب این حدیث را بصیغه جزم ذکر نکند زیرا درنزد علماء فن حالش شناخته شد تمام شد سخن شارح شفا و این سخنان برای اهل سنت وجماعت در رد حدیث مزبور کافی است.

(حدیث سوم) در فضل اهل بدر از ابی هریره که رسول خدا فرمود طلع الله

تعالی علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم

مترجم گوید سند حدیث ودلالت آن هردو دروغ است و سند ابوهریره دروغش از آفتاب روشن تر است ومتن حدیث هم منافات با عقل قطعی داود زیرا معنای قطعی آنست که تکلیف را مانندکار واجبات وترك محرمات راازشمابرداشتم لازمه‌اش این است که ارتکاب بکار زشت از زشتکاری ها است و اینهم قطعا باطل است.

صاحب مصائب گفت که مولف کتاب‌الاستغاثه نوشت این حدیث خالی‌از این نخواهد بود که خداوند اراده نمود درفرمایش خود(اعملوا ماشئتم) اگرمقصودکار نیك باشد کسی که منکر آن نیست وخداوند ازکار زشتی که در بدر جهاد نمودند بیامرزد چنانچه خداوند خبر داد (کما اخرجك ربك من بیتك بالحق)

تا آخر داستان همه احوال آنان زشت‌بود واین گونه حالات موجب نجات نخواهد بود بلکه هرکس کار نیکوکرد و نیکوکاری را بجای آورد رستکار میشود وهرکس نیکوکار نبود نجات نیابد

اگر مقصود کار بد باشد نادان است زیرا محرمات را رواداوندواختیاررا بایشان واگذار نموده واگر گویند که خداوند میدانست که ایشان مرتکب محارم نمی شوند

فرمایش (اعملواماشئتم) با آنکه میدانند این معنی‌را نمیدهد وفایدهٔ در بر ندارد زیرا این‌گفتار حکیم ودانا و عالم نیست اگر گویند مقصود اظهار جلالت آنان در نزد مردم است‌گوئیم آیا ممکن است خداوند اظهار نماید‌که برای آنان حرام را حلال نمودم تا آنکه وسیله شود که نادانان مرتکب معصیت‌گردندباآنکه گفته شود که چگونه صحیح میشود چیزی که شما می‌گوئید که پیغمبرمیدانست که زشتی ومعصیت از آنان بروز نمی‌کند با آنکه همه شما روایت نمودید که پیغمبر بزبیر فرمودکه تو خواهی باعلی ٤ جنك کرد وستمکار هستی اگر مباح بودبرای ایشان آنچه راکه می‌گوئید پس پیغمبر فرمودکه تو ظالمی وظلم است ازپیغمبر و تعدی نمودن بزبیر می‌باشد

چه خداوند همه چیز را برایش مباح نمود وظالم نخواهد بود وهرکه اورا ستمکارگوید خود ستمکار است وهرکه اعتقادکند دریکی ازکارها پیغمبر ستمکار بودخلافی نیست که‌چنین شخصی کافر است

وحال آنکه‌زبیراقرار به نفس خود نمود وباکسانی که همراه‌بودستمکارند زیرا تمام اهل‌سنت روایت کردند از زبیر که‌همیشه قرائت این‌آیه می‌نمود ومیگفت

مراد آنرا ندانستیم تا آنکه مقصود معلوم وآشکار شد (واتقوا فتنة لاتصیبن الذین ظلموا منکم)

خلاصه طلحه وزبیر ازاهل بدر بودند ومقام بزرگی داشتند ومابین آنان وعلی شمشیر کشیدن وخونها ریخته شد وپیغمبر هم گواه ستمکاری زبیر وطلحه بود

آنکس پیغمبر گواه ستم اوباشد محال است که خداوند همه چیز را بر وی مباح کند این مطلب کافی است که بفهمند و افترا بر خدا و رسول نزنند تا مبادا رسوا شوند

(حدیث چهارم درفضلیت اهل بیعت رضوان)

از جابر روایت شد که گفت پیغمبر ص فرمود هیچیك از کسانیکه در زیر درخت بیعت نمودند داخل آتش نشوند.

مترجم گوید درآن روز گروهی ازمنافقان هم دربیعت شرکت نمودند حتما آنان ازمردم آتش هستند بنابراین ناچاریم تخصیص دهیم وگوئیم مراد از این روایت آنانی بودند که بیعت نموده ومخالفتی ننموده درکمال اطاعت اوامر الهی را انجام دادند ولی واقعه حدیبیه خلفاء را از جرگه بهشتیان بیرون نماید!!

صاحب مصائب گفت حدیث مزبور وضع استچه همه دانشمندان ومفسران و مورخان گویند که رضایت دربیعت رضوان برای این بودکه تقصیر ومخالفت نمودند ودر سال حدیبیه از پیغمبر ص معذرت خواستند و اظهار توبه نمودند تاخداوندراضی کنند بعداز آنکه توبه نمودند بیعت کردند تا دیگر مخالفتی ننمایند و بعداین آیه نازل شد (لقدرضی الله عن المومنین اذ یبایعونك تحت الشجرة)

بما گواهی دادند که برخی از آنان به پیمان خود نخواهند بود بلکه پیمان را می شکنند وفرمود «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بماعاهد علیه فسیوتیه اجرا عظیما)

از این کلام معلوم میشود که همه برپیمان نه ایستادند چه اگر میدانست که هیچکدام پیمان نمی شکستند فایدهٔ از ابراز آن نبود.

وخداوند سخن بیهوده نمی فرماید ومعلوم است که برخی پیمان شکن شدند و هر که وفا بشرایط پیمان نمود ازمردم بهشت باشد وهر کس پیمان را شکست ازمردم دوزخ است

« مخالفت ابوبکر وعمر ازپیمان بهشت »

ابوبکر وعمر وگروهی از رؤساء زیر درخت بیعت نمودند بشرط آنکه از جنك فرار نکرده تا کشته شوند ویا فاتح گردند وبعد به بهانه اینکه چون‌درفش دردست آنان بود ازجنك فرار کردند از خالدبن عبدالله انصاری روایت کنند که درجنك حنین دوازده هزار نفر بودند همه فرار نمودند مگر هشتادنفر باامیرمومنان علی ٤ پایداری کردند.

آیا آن پیمان شکنان به بهشت میروند یا درآتش خواهند افتاد ؟! !

(حدیث پنجم) از انس از رسول خدا ص؛ روایت نمود که اقتداء کنید بدو نفر که بعداز من‌هستند ابوبکر وعمر) مترجم‌گوید روایت انس مانند آنست که از روباه پرسیدند شاهد تو کیست گفت دمم ! !

هرگاه چنین حدیثی بصحابه رسیده بود دیگر چه حاجت بشوری و سقیفه داشتند صاحب مصائب‌گوید دراین کلام نظر است نخست درمحل خودش بیان شده که خاموشی درمعرض بیان افاده حصر نماید پس امر منحصر شود بابوبکر وعمر دیگر علی وعثمان رابهرهٔ ازخلافت نیست‌واینهم منافات‌دارد بافرمایش‌حضرت‌رسول که می گویند فرموده (اصحابی کالنجوم بایهم‌اقتدیتم اهتدیتم»دوم آنکه‌ما بین‌ابوبکر وعمر اختلافات بسیاری بروز کرد.

پس مردم بایدمامور به‌کارهای مختلف شوند واینهم باروش حضرت‌رسول‌ص؛ منافات دارد سوم آنکه اگر این حدیث درست بود دیگر جدالی‌نداشت و حضرت علی٤ نخستین کسی بود که پیرو گفتار حضرت محمد ص؛ بود چهارم آنکه ممکن است حدیث مزبور تحریف شده باشد وشاید فرمود شما بدو چیز بعـداز من‌اقتداء کنید وابوبکر وعمر مامور باشند که پیرو آن چیز شوند وآن دو کتاب و عترت است چنانچه درخبر دیگر واردشده.(حدیث ششم) قول ایشان کـه پیغمبر در حق ابوبکر وعمر فرمود این دونفر آقایان پیران بهشت‌هستند.

صاحب کتاب‌استغاثه‌گوید‌آنان حدیث دیگری روایت نمایند که‌حدیث‌مزبور باطل نمودند چه همه روایت نمودند که پیغمبر ص؛ فرمود که بهشتیان واردبهشت شوند گوئی چشمانشان سرمه‌کشیده است

پس دربهشت پیر ندارد تا آنان آقایان بهشت شوند هرگاه در بهشت پیر باشد چنانکه گمان نمودند آیا ریاست ابوبکر وعمر تنها برپیران است‌وبرجوانان ریاستی ندارند یا برهمه ریاست دارند هرگاه معنی اول را گویند درست نباشد و

اگر معنی دوم را گویند فایده در تخصیص فرمایش حضرت رسول درباره پیران نیست ؟ !

وبازهم اگر سید همه بودند ازمرتبه ومقام آنانرا انداخته‌اند!!! چه گفتند که حضرت صم فرمود که ایشان دوسید پیرند برخی گفتند معنی فرمایش حضرت محمد آنست که آنان سید پیری هستند که وارد بهشت میشوند از این سخن لازم نیاید که بعضی از مردم بهشت پیر باشند صاحب مصائب گوید اهل سنت و جماعت روایت نمودند که پیغمبر فرمود حضرت‌حسن ٤ وحسین ٤ دو آقای جوانان بهشت می باشند واین حدیث با حدیث دیگر تعارض دارد زیرا اتحاد اسلوب دوحدیث و سوق آن اقتضاء وجود مناسبت در دوموضع را دارد یعنی آقای پیر باپیران آقای جوان با جوانان مناسبت دارد درحالی که حضرت حسن٤ وحسین٤ درهنگام‌شهادت جوان نبودند و قطعا این خبر تعارض دارد (ایراد مترجم بر صاحب مصائب و استغاثه)

مترجم گوید بناء سخن صاحب مصائب فقدان مناسبت درحدیث دوم است نه نه آنکه تعارض درحدیث باشد وهم چنین‌سخن مولف کتاب‌الاستغاثه بعذرقبول‌نمودن پیری در بهشت اصلا وارد نیست زیرا آنان بعد آنکه پیر دیگران باشند قطعاباالو لویت وتخصیص به پیری از راه تنبیه پائین نسبت بمقام بالاتر است تحقیق‌درجواب آنست که اهل سنت وجماعت معترفند که خلفا بهتر از پیامبران نبودند اگر بزرك پیران باشند برآدم ونوح و ابراهیم ویعقوب وسایر پیامبران بزرك خواهند بود و بدیهی است بعقیده آنان هم این نظر باطل است وهرگاه پیامبران‌را بیرون‌نمایندو از سایر بهشتیان تخصیص دهند اینهم درسخن تخصیص نیست !!!

(حدیث هفتم) روایاتی درشان نزول غار روایت نمودندومعتقد شدند که مصاحب رسول خدا ودومین نفر درغار ابوبکر بود

صاحب مصائب گفت با اینکه‌عدهٔ از اهل سنت‌وجماعت‌منکر شدند که‌ابوبکر بهمراه رسول در غار بود بعضی از آنان هم گفتند.پنج نفر درغار بودندجای بسی تعجب است که معتقد شدند که آیه غار دلالت برفضلیت ابوبکر دارد با آنکه آیه برنقص ونکوهش ابوبکر دلالت دارد وگفتند که حضرت محمد صم ابوبکر را بهمراه خود بغار برد وبا او مانوس بود گوئیم پیامبر اسلام باخدا و فرشتگان مانوس بود وخداوند وعده ها باو داده بود دیگر چه نیازی بانس ابوبکر داشت (علت مصاحبت ابوبکر درغار) بلکه علت مصاحبت آن بود که‌پیغمبر ابوبکر را در راه دیدارکرده وترسید که مبادا حرکتش آشکار شود ازراه احتیاط و رهائی

از شر اتش بهمراه خود بغار برد و اهل سنت وجماعت این اتفاق را منقبت ابوبکر دانسته‌اند !!! واز طرفی‌هم درغارلغزش وخطا از او بروز نمود چه با پیغمبر ص؛ درغار ودر مکان محفوظی بودند که درپناه خدا وپیغمبر قرار داشت تا آنجا که غار جایگاه آشیانه کبوتران وتارعنکبوت قرار گرفت وبسیاری از آیات‌هم‌دلالت بر سلامت آنجا داشت با این وصف ابوبکر اعتماد بسلامت خود نداشته و تصدیق آیات الهی ننموده واندوه وترس خود را آشکار نمود وگریه کرده بسیار نگران شد وحضرت رسول ص؛ گرفتار بی طاقتی اوشدند وبا وی مدارا نموده واز زاری و نگرانی بازمیداشت

(دلالت آیه غار برخلاف ادعای اهل سنت‌است)

ونمی‌توان این‌گونه گریه‌وزاری ونگرانی را بدون دلیلی برمجاز تعبیر نمود با آنکه اینهمه بی طاقتی ها که از ابوبکر بروز نمود دلیل فساد احوال بود که ناگهان درغار بروز کرد و هرگاه روحش آرامش داشت وآنچه را خداوند بر نبی‌ص؛ وعده داد باور کرده بود دیگر ترسی براو عارض نمیشد باآنکه‌پیغمبر خبر داده بود که ازآن حالت نجات می‌یابندبا این وصف نگران‌شد واین‌بزرگترین‌دلیل برفساد عقیده اواست واهل سنت بآیه غار مباهات نمایند با آنکه‌خداوند (لاتحزن فرمود)

«سخن مفید درعدم نزول آرامش بر ابوبکر»

شیخ مفید دربعضی از رسائل خود فرمود که‌خداوند آرامش را برپیغمبر و باهرکسی که بهمراه حضرت بود نازل فرمود چنانچه درفرمایش خداست (و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاق علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل سکینه علی الرسول وعلی‌المومنین)

با پیغمبر فقط ابوبکر درغار بود وخداوند آرامش را تنها بر پیغمبر نازل فرموده بر ابوبکر !! وهرگاه ابوبکر مومن بود عموم آرامش هم بر وی شامل میشد واگر غمگین نمیشد ومنکری درغار بجای نمی‌آورد تا نهی براو جاری شود از آرامش محروم‌نمیشد وخداوند اورامانند سایر مومنان که بهمراه پیغمبرص؛ بودند تفضل می‌فرمود

«این سخنان امثال مولف کتاب نواقض را بزحمت انداخت و از راه نیرنک دیگر نتوانستند جوابی دهند. »

ناچار گفتند که برخی گفته‌اند که آرامش بر حضرت محمد صم نازل نشد بلکه برابوبکر نازل شد زیرا ترسناك ونگران بود وحضرت رسول اطمینان بامنیت داشت ونیازی برآرامش نداشت تا آرام گیرد گوئیم این سخن سست است و کلام خدا را کوتاه گرفتند چه در روزهای بدر وحنین بر پیغمبر و مومنان خداوند آرامش نازل فرمود وخبر به فتح وظفر مسلمانان داد هرگاه گوئید که در آن واقعه رسول صم ترسناك بود وابراز نمی فرمود تا آنکه آرامش براو نازل شد گوئیم در غارهم ترسناك بود چه فرار بسوی غار دلیل ترس بود علاوه براینکه نص آیات قرآن برخلاف نظر اهل سنت وجماعت است چه خداوند فرمود (فانزل الله سکینة علیه و ایده بجنود لم تروها) آنکسی که آرامش برایش نازل شد همانست که فرشتگان اورا مؤیدند وهاء تائید دلالت نماید برکسی که هاء سکینه باو راجع و هردو هاء مرجع ایشان يك چیز است ونتواند دو چیز غیر باشد مثل اینکه جایز نیست گفته شود (لقیت زیدا فکلمته واکرمته) ضمیر کلمته راجع بزید نماید واکرمته را بعمرو ناچارند که این دوضمیر کنایه از يك چیز است

مؤید بملائکه پیغمبر است پس ضمیر سکینه‌هم باو است گروهی گفتند سکینه مختص به پیغمبر بود زیرا او متبوع وپیشوا بود و ابوبکر نیازی بآرامش داشت نه پیغمبر واین اختصاص نقصی برابوبکر است گوئیم که این گفتار برخداست که سکینه را در ایام بدر وحنین برتابع ومتبوع نازل فرمود ونصر را برایشان وارد نمودن بی فایده است زیرا نیازی بآن نداشته‌اند (پایان گفتار مفید)

طبری گوید ابوبکر حضرت محمد صم را آزار داد

مولف رساله طرایف از طرفه های تناقضات اهل سنت را یاد آوری نمود که گفتند ابوبکر مصاحب حضرت صم درغار بود و محمد بن جریر طبری که از بزرگان جماعت بود در جلد سوم تاریخ خود نوشت که ابوبکر به نزد حضرت علی شتافت و از حضرت محمد صم جویا شد علی ع فرمود در غار باو ملحق میشوم واگر کاری دارد نزد او بشتابد ابوبکر شتابان رفت ودر تاریکی شب راه پیمود ناگهان صدای زنگی شنیده شد حضرت گمان کرد که یکی ازمشرکان دربی‌اواست ناچار بتندی می‌شتافت تا اینکه بند نعل گسیخته شده وابهام شریفش سنك خورده و خون آمد وابوبکر خود را به حضرت محمد صم رسانید و ترسید که مبادا زحمتی برای حضرت باشد و هردو رفتند و پای شریفش خون جاری شده بود و بامدادان بغار رسیدند

گوئیم بنابراین نخستین خونیکه از حضرت محمد ص‌ع بعدازهجرت ریخته شد این خون بود که بخاطر ابوبکر آزار دید وهرگاه باشاره ویا بآوازی به‌پیغمبرص‌ع خبر میداد که مصاحب او است هیچگاه در راه تند نمیرفت تا به‌ترسد و بند نعلین پاره‌شده وابهام شریفش آزار بیند گروهی را دیدم که ادعا مینمودند که فرمایش خداوند (اذیقول لصاحبه لاتحزن ان‌الله معنا) دلیل برتری ابوبکر می‌باشدچه‌خداوند اورا بنام صاحب نامید.

« کافران هم مصاحب پیامبران میشوند »

در این نام فضلیتی ندیدم چه مصاحب نبی‌ص‌ع وسایر پیامبران کافرهم بودند وخداوند فرماید (انما اعظکم بواحدة مثنی وفرادی ولم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة) قرآن صراحت دارد که کافران‌هم صحبت با نبی بودند یعنی بعضی از صحابه هم کافر بودند دربسیاری ازچیزها که آگاه شدم دلیلی مانند این لفظ درقرآن ندیدم که مصاحبت اطلاق برکافر هم شود واین دلیل برای فضلیت صدیق از همه سست تراست

«ابوبکر بدون اجازه بغار رفت »

طبری از مورخانی است که برابوبکر تهمت نزده ومعلوم میشود که‌ابوبکر نمیدانست که پیغمبر از مکه بمدینه رفت وهم چنانکه از دشمنان اسلام‌این هجرت پوشیده بود ابوبکرهم آگاه از مسافرت نبود وتنها علی‌بن ابی‌طالب ع اطلاع از هجرت داشت وبس واحمدبن حنبل ازابن‌عباس درمسند خود روایت‌نمود که‌شهادت دادند که پیغمبر ابوبکر را به اسرار خود آشنا ننمود

وپیروی از پیغمبر نمودن وداخل‌غارشدن ابوبکر بدون اجازه حضرت‌ص‌ع بود این دو روایت دلیل شیعیان خواهد بود

ولی گفتند که حضرت محمد ص‌ع ملحق شود این روایت را شیعه باور نمی نمی‌کند بلکه خلاف آنرا روایت نمودند واز روایات طرفه شیعیان است که پیامبر اسلام ابوبکر را بهمراه خودبغار نبرد مگر آنکه ترسید که‌مبادا کافران‌راراهنما شود وجایگاه حضرت را نشان‌دهد.

ابوالقاسم بن صباع روایت نمود درکتاب نور وبرهان درباب آنچه که نازل نمود خداوند بر رسول خود هم فانذ رواصدع بما تومر) ازمحمدبن اسحاق که گفت حسان از برای عمره وارد مکه شدم مردمی ازقریش را دیدم که‌پیروان رسول‌الله

را قذف مینمودند آنگاه رسول خدا علی ع را در بستر خود خوابانید وچون ترسید که مبادا ابوبکر کافران را بمکان او راهنمائی کند بهمراه خود بغار برد

صاحب کتاب مزبور درباب هجرت بمدینه حدیثی ازسعید بن مسیب ازعلی بن حسین ع روایت نمود سعید گفت بعلی بن حسین ع گفتم که هنگامیکه ابوبکر باپیغمبر بسوی مدینه شتافت درکجا حضرت ص را ترك نمود حضرت علی بن حسین ع فرمود زمانیکه پیغمبر بقبا رسید درآنجا فرود آمدند ومنتظر حضرت علی ع شد ابوبکر گفت بسوی مدینه رویم تا مردم از تشریف فرمائی شما شادان شوند انتظار علی را کشیدن مورد ندارد و گمان ندارم که بما برسد حضرت ص فرمود قدمی بر نمیدارم تا علی ع برسد چه پسر عمو وبرادرم در راه خدا ودوسترین خاندان من است وجان مرا از شر کافران نگاهداشت

ابوبکر با تلخی روی برگردانید وحسد حضرت علی ع را دردل جای داد و نخستین رشکی که نسبت باو بروز داد در مسافرت مدینه و تخلف ازفرمایش حضرت محمد ص بود «مترجم گوید» انصاف آنست که سخنان مفید واین طاوس شك وشبهه را بر طرف سازد وروشن میسازد که نهی پیغمبر ص بقول « لاتحزن» نهی تنزیهی نبود بلکه نهی تحریمی بود چه ابوبکر عقیده به فتح ونصرت اسلام نداشت باینکه آیات و ووعده ها برفتح دیده بود باور نمی کرد که اسلام فاتح شود بااین وصف گریه مینمود این گونه زاری ها تنها ناشی از بی اعتقادی بایات نبوت بود

(وجه نامیدن ابوبکر بصدیق)

چنانکه قبلا اشاره کردیم که دربعضی از روایات شیعه است که ابوبکر درغار زاری میکرد وپیامبر ص فرمود بدان سو نگاه کن جعفر وصحابه را دید که سفر دریا کنند ابوبکر گفت تاکنون شك داشتم واکنون یقین دارم که ساحرید؟!! پیغمبر خواست خشمناك شود افانزل سکینه علیه خشم خود را فرونشانید وازراه استهزاء باو فرمود راست میگوئی وبعدها هروقت ابوبکر را میدید می فرمود انت الصدیق بسیاری از مردم این نام را نمیدانستند بدین جهت دراینجا نوشته شد

تفاوت مابین لاتحزن خطاب بابوبکر ولاتخف خطاب بموسی

هرگاه اعتراضی شود که چه فرق است ما بین لاتحزن خطاب بابوبکر و

بین لاتخف خطاب بموسی اگر این‌کار مباح بود چرا نهی نمود و اگرحرام بود پیغمبر ص۱ چگونه باعتقاد شیعه حرام را مرتکب میشود.

گوئیم تفاوت آن‌ها روشن است ترس ابوبکر از بی عقیدهٔ بوده بـگواهی گریه ونگرانی او ولی ترس موسی ٤ ازعدم وفای مژده بفتح و یاری‌بود چه وعده فتح باوداده شده بود.

سبب ترس موسی ٤ از عصای خود

هرگاه کسی گوید پس از آنکه‌عصای موسی٤اژدها شد چرا ترسید گوئیم چون عصا تبدیل باژدها شد خشم پروردگار را دید واوضاع واحوال اژدهای‌جهنم درنظرش مجسم شد ترسناك گردید نه آنـکه نمیدانست‌که اژدها عصای اواست و اگر گویند بعداز آنکه خداوند بموسی فرمود که‌عصای خودرا بردارد‌چرابادامن لباس خود برداشت معلوم میشودکه بازهم شك داشت گوئیم اقدام بر انجام امر الهی دلیل اعتقاد بود ولی برداشتن بادامن از راه ترس طبیعت بشری‌بود چنانکه یقین داریم که مار و یا عقربی آن اندازه‌ها آزار نرسانند بازهم از آن میترسیم

(حدیث هشتم)

روایت نمود سعد وقاص از جهت عمر از پیغمبرص۱ که بعمر فرمـود « مالقيك الشيطان سالكا الاسلك فجاء غيرفجك)

سوگند بآنکسی که جانم درقدرت او است ملاقات نکند ترا در راهی شیطان مگر اینکه داخل شود در راهی غیراز راه‌تو.

ملا صاعد اصفهانی که ازمولف کتاب نواقض متعصب تر است گفته کـه این حدیث بر روافض حجت است چه‌گویند بیعت مردم باختیار عمر بود هرگاه براستی چنین بود باید ابوبکرا حق باشد بدلیل حدیث مزبور زیرا او داخل راهی‌شود که شیطان غیر آن راه داخل‌شود پس هر راهی که‌مقابل ومناقض راه شیطان‌است‌آن حق است این‌ها الزام شگفتی است که‌شیعیان از پاسخ آن نتوانند بیرون آیند ؟!

« پایان»

مترجم‌گوید هرگاه شیعیان این خبر را باور میکردند دیگرجدالی و نزاعی نداشتند وازروز نخست گوساله پرست میشدند و روایت سعد وقاص در نزد شیعیان مانند شهادت دادن شغال بدم خود است ! ! !

مؤلف مصائب گفت‌در این سخنان نظر است چه‌احادیث این‌جماعت راشناختیم که دروغ بود گوئیم برفرض درستی حدیث دلیل میشودکه روش‌گذشته او تازمان

خطاب این حدیث که هنگام کفرش بود حق باشد واسلام باطل خواهد بودچه آنرا بصیغه ماضی اداکرده بنابراین مطلب درست نیست ولازم ندارد که کار عمر در تمام مدت عمرش حق باشد تا حقانیت بیعت ابوبکر ثابت‌شود چه ازحدیث مزبور معلوم شود که صیغه ماضی است وعادل وحق بود تا زمان خطاب نه‌عدالت او درتمام مدت زندگانی وبازهم گوئیم این‌حدیث به سود شیعیان است نه زیان آنان ظاهر حدیث آنست که مقصود پیغمبر ص آن‌بود که او از شیطان بی‌نیاز بود که دیگرنیازی به شیطان نداشت ونمی توانست وسوسه باو کند ودیگر آنکه حدیث دلالت دارد بر کمال نیرنگی وشیطنت او وتایید این‌مطلب که مشهور روایت کنندکه شیطان در نزد پیامبر اسلام رفت که توبه نماید و فرمود ص خداوند توبه ترا قبول کند در صورتیکه بزیارت قبر آدم روی !! خواست که بسوی قبر آدم برود عمر شیطان را در راه دید وماجری را پرسید عمر گفت آدم تا زنده بود با آنکه امرخداوند بود سجده ننمودی واکنون بامر حضرت محمدص بقبر آدم سجده می کنی؟!! نگاه‌شیطان بازگشت نموده وبراه دیگر شتافت !!

بعضی‌ازشاعران سرودند ان کان ابلیس اغوی‌الناس کلهم فانت‌یاعمر اغویت ابلیسا

خلافت ابوبکر باجماع ثابت نشد

به شیعیان نسبت دادند که گویند بیعت با ابوبکر باختیار عمر بودگوئیم این عقیده تنها از آن شیعیان نیست بلکه محققان بزرك اهل‌سنت وجماعت‌هم همین‌عقیده دارند بعداز آنکه انصاف دادند واز اثبات اجماع نامید شدند چنین گویندصاحب مواقف گوید(۱) ثبوت امامت به بیعت اهل حل شود بدان این ثبوت امامت باجماع حاجت ندارد زیرا ازعقل ونقل براو اقامه نشده است بلکه‌یك یا دونفر ازاهل‌حل وعقد کفایت کند زیرا دانستیم که صحابه با آنکه در دین سخت بودند توجه‌باین مطلب نمودند مانند بیعت نمودن عمر از برای ابوبکر وعبدالرحمن عوف از برای عثمان وشرط ندانستند درعقد بیعت اجماع را (پایان) از این سخن‌روشن‌شد که خلافت ابوبکر تنها بیعت عمر بود وشکی نیست که عمر یکی از افراد صحابه بود و

۱ــ کتاب مواقف از شکارهای کتب کلامی اهل‌سنت وجماعت و تالیف قاضی عضدایجی است که سیدعلی شریف جرجانی بنام حاشیه شرح مبسوطی برآن نگاشته که بشرح مواقف مشهور ودر مصر واسلامبول چاپ شده است و دانشمندان‌اسلامی‌حواشی بسیاری برآن دو کتاب‌نوشته وقیل وقالی درعلم کلام راه انداخته‌اند وشرح‌سید شریف مشروح ترین کتاب علم کلام بعربی «مرتضی»

قدرتی نداشت وچگونه توانست ابوبکر را بر تمام امت اسلامی قدرت دهد واگر گوئید درمحاکمه شاهد قاضی‌را بر مدعی‌علیه حاکم کند وباآنکه اوترا قدرتی نیست گوئیم جاعل خدا است وپروردگار اوراحاکم قرار داد ودراین‌جانه کتاب ونه سنت گواهی دهد ناچار کار او بدعت است صاحب مواقف در کتاب‌خود گوید (عمر عقد بیعت‌نمود و کسی منکر نشد) چنین‌نیست زیرا اسامه وسعدبن‌عبادوقیس وپسر او وبسیاری از قبیله خزرج وگروهی ازخواص حضرت محمد ص از بیعت خودداری نمودند.

«حدیث نهم» روایت کنند که پیغمبر ص فرمود عمر (سراج اهل‌الجنته) مترجم گوید این حدیث درست نیست چه اورا چراغ گفتن یا از این است که بهشتیان باوهدایت یابند یا اینکه از نورش روشن شوند یا بسیار زیبا خواهدبود هرسه درست‌نیست

نخست بهشتیان مکلف نیستند تا از او راهنمائی شوند گذشته ازآن او که افضل انبیاء نبود دوم آنکه بهشت تاریك نبود تا باروشنائی آن تاریکی تبدیل بروشنی شود سوم آنکه در دنیا زشت ترین چهره‌ها را داشت چگونه‌درآن‌دنیا از یوسف کنعانی زیباترشود ! ! !

مولف کتاب نواقض در باره خلفا سخنانی درکتاب خود نوشته که بخطابه شبیه‌تر است تا بدلیل وچنین‌گوید

بعداز آنکه فضل مهاجر وانصار را دانستید که خداوندکتاب کریم‌خود و رسول خدا هم‌آنان را بسیار ستایش‌نموده دیگر آدم با انصاف نمی‌تواندمنکر شود که چرا گروه مردم بعداز وفات رسول ص برای حفظ شریعت‌ودورانداختن کافران با ابوبکر بیعت‌نمودند وهرگاه‌سهل‌کاری مینمودند ومانند زنان‌وزندانیان فرموده مردم‌وغافلان‌حقایق اشیاء مشغول تعزیه‌داری میشدند دورنبود که‌اختلافات گوناگونی در امر خلافت پدید آمده ومردم بسوی فساد وتباهی‌دین می‌شتافتند ومانند مسیلمه کذاب‌دراطراف مدینه‌بودند که‌انتظار داشتند گورستان‌هاراویران وخاك مدینه ومردم آن را زیر وزبرسازند تا بتوانند دیانت‌اسلامی وآثارمحمدی ص را نابود کنند ! !

در آن روزها باحضرت علی ع که در دیانت سخت وجوان بودترسیدند که هرگاه بیعت‌نمایند دل‌های مردم‌باو میل‌نکرده وبا بیعت علی ع اختلاف‌ومفاسدی تولیدگردد چنانکه درایامی که‌حضرت علی متصدی خلافت شد درآن‌روزگاراسلام در شرق وغرب عالم انتشار داشت با این وصف اختلافات بسیاری اتفاق افتاد تا

آنجا که جنك صفین تا بیست‌ماه بطول انجامید و بسیاری ازصحابه کشته شدند و واختلافاتی درنظام اسلامی تولید شد وبرخی مخالفت با امیرالمومنین نموده‌وبروی خروج نمودند وجنك ها نمودند تابسیاری کشته شدند این حکمت ازجمله اسبابی است که صحابه منحرف شده وازبیعت با علی؏ منصرف گردیدند وبا ابوبکر که‌پیری بزرك ومهربان بود ومردم‌هم باو توجهی داشتند بیعت نمودندوسلطنتش را قبول کردند .با آنکه ابوبکر بمنزله پدر رسول خدابود چه‌دخترش‌زن‌حضرت بود وعلی؏ مانند پسر وداماد رسول خدا بود هرگاه بیعت باعلی؏ مینمودندمردم گمان می کردند که امر خلافت مانند امور سلطنتی قیصرها وکسری ها است و نگاهی بوراثت ظاهری ننمودندتامبادا بعضی ازوارثان‌واجدشرایط نباشندچنانکه در دولت عباسی چند نفرفاقد شرایط بودندسلطنت را از راه ارث‌بدست آوردند وهمه‌گونه فحشاء وزشتی‌ها مرتکب شدندکه از روش‌نبوی‌دور بود.

هرگاه فرض نمائیم که مردم با علی بیعت مینمودند وتوجه خاصی‌باومبذول میداشتند نمیدانستیم درآغازکار علی چه میکرد آیا بهتر از کار ابوبکروعثمان بجای می‌آورد که جهانی را از اسلام وعدالت پر ساخته وکفر وستم‌وسر کشی‌را از میان برداشتند تاآنجا که دشمنان نتوانستند نکوهش از کار آنان کنند چه باندازهٔ در نشر احکام اسلامی ونسخ ادیان‌گذشته کوشش کردندکه عدالت عمر را مثل میزدند و داستانش مانند شجاعت علی؏ وسخاوت حاتم برسرزبانها افتاد ودر آن زمان لشکر اسلام درحدود هزار وسی‌آبادی‌کافران‌را فتح‌نموده و بر کسری وقیصر تاختند تا همه جارا کشور اسلامی نمودند

وتمام شوکت اسلام ازبرکت عمر بود وصاحب نعمت جلیلی شود ازاین‌جهت است که پیغمبر فرمود هرگاه بعداز من‌پیغمبری بود هرآینه عمربن‌خطاب‌می‌بود !!

چه گمان می کنید‌گروهی که مصاحب حضرت محمدص بودند ومدت‌درازی با پاوسائی ترك دنیا راگفتند وازبرای خداوند جهان‌درنظرشان مانند بال‌مگسی ارزش نداشت آیا تنها برای خواهش نفس وپیرو هوا وهوس جمع شده بودند مگر آنان‌قانع‌نبودند که باسختی زندگانی کرده وبا آنهمه قدرت ونعمت‌نفوس خودرا خوار ننمودند؟! باآنکه‌نفس خودرا هلاك نموده بودند دیگرطعن‌واعتراض نسبت بآنان چرا ؟! واین لعن‌شما بر خلفا ثواب خلفا را زیاد کند وکفر وطغیان‌را در شما نگاهدارد

خداوند ما را ازبدعت وسرکشی باز دارد تا از دیانت پاك اسلامی بیرون نرفته وبراه راست‌بشتابیم.

هر گاه مایلید که‌شك خودرا برطرف سازید سزاوار است که باور نمائید که انصار ومهاجران از برای خلافت پسندیدگان خدا ورسول را برگزیدند نگاه‌کنید به نامه حضرت علی٤ که سیدرضی در کتاب نهج‌البلاغه یاد آوری نموده وشیعیان منکر آن نامه‌هستند. علی فرمود بدرستیکه بیعت با من‌نمودند آنانیکه باابوبکر وعمر وعثمان پیمان بستند بر آن‌چیزی که ایشان بیعت نموده بودند با آن سه‌نفر پس البته بایست حاضر اختیار کند آنچه را که برای غایب نیست که آنرا رد کند البته شوری از مهاجران وانصار است وهر گاه اجتماع نمایندبر کسی واورا امام نمایند رضای خدا درآنست اگر از امر ایشان بیرون شده وطعنه‌زنان رو گردان شود وخودداری کند جنك باآن کس کنید چه پیروی از راه مسلمانان ننمود و ولاه‌الله تعالی ماتولی سوگند بجان خودم ای معاویه هر گاه بعقل‌خود نگاه نمائید بجز خواهش نفس خود نخواهید دید ومرا برترین مردم از خون‌عثمان خواهید یافت تمام شد سخنان حضرت علی٤ هر گاه کسی ایراد گیرد که علی ٤ فرمود رضاء خداوند از برای کسی است که‌تمام مهاجران وانصار براو اجتماع نمودند ولی سعدبن عباده هرگز با ابوبکر بیعت ننمود گوئیم مراد علی٤ اتفاق بیشتر مردم است نه تمام مردم چه بدیهی است که‌مخالفان خلافت علی٤ بیشتر ازمخالفان خلافت ابوبکر بود. وهر گاه‌گوئید بنابراین اجماع برخلافت نشده بود گوئیم آری اجمالی نبود ولی شهرت بود وشهرت هم برای اثبات امامت کافی‌بود چه امامت به فروع شبیه تر است هر گاه چهارهزار ونهصد نفر از جمعیت پنج هزار نفری مردمی بامری رفته باشند وصد نفر برخلاف آن امر بود چه خود داری کرده و درنك نمایند.

موافقت جمعیت بسیار موافق اطمینان دل است که از گروه کمی خودداری نماید بلکه امیدوار است که مردم اندك سخن باطل گویند وجمعیت بسیار درست گویند زیرا عقل جایز میداند که حدیث صریح وصحیح اندك جمعیتی را نسبت بحدیث جمعیت‌بسیاری نسخ کند ومعتقد بحدیث کثیر شوند واین‌معنی‌هم برهیچکس پوشیده نیست

سخن مولف کتاب نواقض بپایان رسید مترجم کم مایه‌گوید مولف کتاب نواقض سخنان بی موردی در کتاب خود نوشت نخست گفت (هر گاه مردم با علی بیعت مینمودند مردم گمان می‌نمودنر امر نبوت ماننsaid سلطنت‌است

گوئیم خلافت وتعیین‌اگر بدست‌خدا و اختیار آن هم با او است‌دیگرانصار ومهاجران را درنصب بعضی دون بعض دیگر چیست وهر گاه مردم مختارندومانند

سلطنت بارث میرسد مردم چرا یکی‌را منصوب ودیگری را معزول می کنند

دوم هرگاه کتاب نهج‌البلاغه در نزد اهل سنت و جماعت معتبر است چرا خطبه شقشقیه را یاد آور نمیشوندسوم گفت اگرچه حدیث صحیح صریح باشدبحکم عقل نسخ شود) گوئیم اشاره بحدیث غدیر خم نموده وآنرا رد نمود(۱) به بهانه اینکه خلفا را اختیار نمودند ودیگران را بر خلافت برنگزیدند چه حکمت وصلاح اجتماع اسلامی در آن‌بودند آنکه رسول خدا آنرا اختیار ننمود با این‌وصف‌عقل چگونه نسخ را دراین گونه موارد تجویز کند؟!!

مولف محقق کتاب مصائب‌النواصب گوید در سخنان مولف نـواقض ایرادی چند است نخست گفت که فضل مهاجر و انصار را شناختید) گوئیم فضلی‌نداشتند و ازمهاجران نبودند

دوم گفت (مردم‌برای بیعت با ابوبکر گرد آمده بودند) اجماعی‌ثابت‌نشده تـا منکرش نشوند با آنکه در کتابهای تاریخی وسیر پراست که انصار درسقیفه بنی ساعده‌گرد آمده بودند وبه‌هیچیك‌ازقریش وخاندان نبوت خبر نداده واعلام‌ننمودند و ابوبکر وعمل با گروهی از بنی‌تیم‌وعدی وانصار و مانند آنان هـم ضمیمه شده بودند و باهم قسم خوردند که بعداز رسول خدا خلافت را دردست گرفته و درامر بیعت زودتر اقدام کنند تاحسب‌جاه ومقام ودشمنی با خاندان رسول‌را تامین نمایند بهمین جهت دیگر منتظر اهل بیت نبوت وبنی‌هاشم نشده وبلکه به بسیاری‌ازامثال مقداد وسلیمان وابوذر وعماررا بی‌خبر گذاشته‌بودند کار راطوری‌انجام‌داده بودند که‌حتی عمر گفت خداوند مسلمانان را ازشر ابوبکر بی‌فکر نگاهدارد !!

ابن ابی‌الحدید درشرح‌نهج‌البلاغه روایت نمود که‌عمر خلافت‌رابرای‌ابوبکر درست کرد وبر امر خلافت استوار ساخت تا آنجاکه سینه مقداد را بدرد آورد و شمشیر زبیر را شکسته وشمشیر خود را بر روی آنان برهنه ساخت وچنانکه

۱- محققان و مورخان بزرك سنت وجماعت حدیث‌غدیر خم راگواهی نموده و درکتابهای خود آنرا نقل وقبول نموده‌اند وسید حامد حسین نیشابوری لکنهوئی دو مجله بزرك ازکتاب بسیار نفیس (عبقات‌الانوار) خود را بحدیث مزبور اختصاص داد وتقریبا تمام اقوال را با بیان دلکشی درکتاب مزبور نقل نموده ومانند یك متکلم و مورخ بزرك اسلامی آن را بحث نموده است کتاب عبقات یك‌مرتبه درلکنهو وجلداول آن درطهران‌چاپ شده‌دیگر کتاب‌الغدیر تالیف آقای شیخ عبدالحسین‌احمدامینی‌تبریزی که تاکنون هفت جلد آن درنجف بعربی چاپ شده حاوی مطالب متنوع‌مفیدتاریخی و کلامی است «مرتضی»

رززی بر منبر رفت ودوازده نفر که شش‌نفر از انصار وشش‌نفردیگراز مهاجران بودند انکار خلافت او نمودند که چرا باید بجای حضرت محمد ص چنین وچنان کند واحادیثی در باره حضرت علی ع روایت نمودند که خلافت بر او واجب است چه از حضرت محمد درباره خلافت‌علی ع تصریحاتی شده بود سخنان خود را چنان بیان نمودند که ابوبکر نتواست پاسخ گوید عمر برخاست وگفت تو که‌قدرت جواب را نداشتی چرا خودرا دراین مقام نگاهداشتی و ازمنبر فرود آی!!

آنگاه همه از مسجد بیرون رفتند ودر هفته دوم با معاذبن جبل صد نفر و بهمراه خالدبن ولید صد نفر با شمشیرهای برهنه وارد مسجد شدند وحضرت علی با چند نفر از صحابه خود در مسجد نشسته بودند آنگاه عمر گفت ای یاران علی ع سوگند به خداوند اگر یك نفر ازشما مانند هفته گذشته سخن گوید سرش را از بدن جدا سازم سلمان پارسی برخاست وگفت از حضرت محمد ص شنیدم که فرمود هنگامیکه حبیب ونور چشم من درمسجد نشسته باشد گروهی از سگان‌جهنم به او حمله نمایند تا اورا بکشند شکی‌نیست که شما از ایشان هستید عمر شمشیرخود را بسوی سلمان حواله نمود حضرت علی ع اورا گرفت وبرزمین نواخت‌فرمودای پسر ضحاك حبشیه آیا بشمشیرهای خود مرامی‌ترسانید وبه جمعیت خود برمافزونی‌یابید اگر کتاب خدا وعهدپیغمبر مقدم نبودم‌ملوم میکردم که کدام‌یك ازما یارانش کمتر یا زیاد تراست آنگاه حضرت علی ع بیاران خود اشاره فرمود که پراکنده شوند.

هرگاه بعداز سخنان ابی‌الحدید(۱) بازهم شك‌داشتید

مطلبی‌را که غزالی درکتاب سرالعالمین در مقاله چهارم (۲) درتحقیق امر خلافت بعداز بیان چند مطلب چنین گفت دراینجا نقل می کنیم خطبه‌حضرت‌رسول‌ص در روز عید غدیرخم که فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه برمتن‌حدیث‌جمهور اتفاق نمودند و آنگاه عمربن خطاب گفت بخ‌بخ یا اباالحسن داخل درصبح‌شدی و آقای من وهرمومن ومومنه گردیدی . این سخن رضایت وتسلیم وتحکیم بودبعد ها هوا وهوس تولید شد برای خاطر ریاست واهتزار درفش‌ها وفراهم آوردن سپاه

۱ـ دکتر مصطفی جواد محقق تاریخی ومعروف عراق عرب رساله‌ای در باره ابوجعفر نقیب استاد ابن ابی‌الحدید تالیف نموده که‌بسیار مفید است و دربغداد بچاپ رسید «مرتضی»

۲ـ کتاب سرالعالمین را منسوب بغزالی میدانند ولی بسیاری ازعلما ومحققان شیعه از امام محمد حجة‌الاسلام غزالی دانسته‌اند کتاب مزبور درطهران چاپ شده و اسلوب نگارش هم گواهی میدهد که کتاب از آن غزالی است «مرتضی»

وفتح آبادی ها از هوا وهوس سیراب گردید ومنصرف از گفتار خوددرروز عید غدیر شده و اختلاف را خودش اول راه انداخت وحق را به قیمت ارزانی فروختند وابوبکر به منبر رفت و گفت خوب شما من نیستم با آنکه علی ع درمیان شمااست این سخن را باستهزاء گفت یا بجد وقطع یا امتحانی بود

اگر گوئید مسخره نمود خلفا را که مسخره نشاید وبعدازآن غزالی گفت تعجب است ازجدال معاویه با علی درخلافت که او کجا بود !! و این کجا بود !! آیا پیغمبر قطع منازعه را نفرمود بقول خود خلیفه دوم را کنار کشید تا با خلیفه اول ستیزه نماید تمام شد سخنان غزالی وازاین سخنان معلوم میشود که غزالی شیعه بود چنانکه معروف است که درخدمت سید مرتضی شیعه شد و این شعر منسوب باوست

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت
پیر گبری را مسلمان کرد و رفت

سوم آنکه بزرگان شیعه که خداوند روانشان را شاد فرماید با دلایل قاطع وبراهین آشکار ثابت نمودند که خلفا راشدین را شایستگی امامت بجز حضرت علی ع نبود ونصب امام هم با رعیت نیست بنابراین آن بیعت فاسده را با آن اوضاع و احوال دیگر نمیشود ثابت نمود وبهترین دلیل ها را دراین باره نقل کنیم چه گویا آنان ظاهرا اسلام آوردند وستمکار بودند چه خداوند فرماید « و الکافرون هم الظالمون» و ظالم صلاحیت امامت را ندارد

۱- سید مرتضی بن داعی حسنی رازی مولف کتاب تبصرالعوام فی معرفة مقالات الانام که درحدود نیمه اول قرن هفتم هجری کتابش تالیف شده ازلحاظ مذهب شیعه بسیار اهمیت دارد ومتاسفانه مولف آن را هیچکس بدرستی نشناخته سهل است بعضی از مولفان شیعه درمعرفی کتاب تبصرةالعوام اشتباهاتی نمودند ازجمله جماعتی بمناسبت اسم سید مرتضی که در مقدمه بعضی از نسخ خطی این کتاب هست آنرا ازتالیفات سید شریف اجل علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی « ۳۵۵ - ٤۳٦ » قریب یك قرن و نیم قبل از تالیف کتاب مزبور شمرده اند و بعضی دیگر مولف تبصرةالعوام راازمعاصران حجةالاسلام امام محمد غزالی طوسی « متوفی ۵۰۵ » دانسته وبوقوع ملاقات ومذاکراتی بین ایشان اشاره نمودند ازآن جمله قاضی نورالله شوشتری دراین کتاب مصائب النواصب اشاره نمود درصورتیکه این هر دو بیان افسانه است وازلحاظ تاریخی درست نمی آید شاید احمد غزالی با سید مرتضی رازی در سفر مکه ملاقات نمود نه حجةالاسلام غزالی چه مدتی بعداز وفات برادر حیات داشته ونامه های فارسی حجةالاسلام رافراهم نموده ورساله ای تالیف نمود که درهند چاپ شده «مرتضی»

حضرت ابراهیم ع هنگامیکه از برای ذریه خود امامت را از خدا درخواست نمود خداوند فرمود(ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین)

یعنی امامت از جانب من برای هیچیك از ستمکاران نخواهد بود

زمخشری در کتاب تفسیر کشاف گفت (این آیه دلالت دارد که عدالت شرط امامت است وچگونه چنین نباشد که درامام جماعت شاهد شرط عدالت باشد. نهایت آنچه را که فاضل قوشچی در کتاب شرح تجرید (۱) ایراد برآیه نمود این است آنچه که آیه دلالت دارد ستمکار درحال ستم امامت را نرسد وستم سه نفر از خلفاءو کفرشان قبل از خلافت بود کفرشان درحال اسلامی نرسیده ومتصف بظلم نبودند)

در این کلام قوشچی نظر است لفظ من در کلام خداوند (ومن ذریتی) تبعیض است چنانچه ظاهر است و مفسران برآن تصریح نمودند گوئیم ابراهیم امامت را از برای برخی از ذریة خود درخواست نمود آن بعض مسلمان عادل در تمام عمر خود بودند یا کافر بودند یا در برخی ازروزگاران مسلمان وبرخی از زمان کافر بودند یا مقصود درزمان مسلمانی وعدالت یا اعم ازمسلمانی و کفر بود بنابراول لازم

۱- قوشچی از بزرگان متکلمین سنت وجماعت بود که شرح بسیار دقیقی بکتاب تجرید خواجه نصیرالدین طوسی نوشت که درطهران ومصر مکرر چاپ شده‌است

خواجه نصیرالدین طوسی ازحکماء بزرك بود که خیلی‌مایل بود که بحث امامت را برروی‌اساس فلسفی قراردهد که مورد توجه فضلاء ودانشمندان قرارگیرد وهرگاه از طریقه حکماء بحث امامت را مینوشت دانشمندان روحانی آن بحث را نخوانده و توجهی بدان نمیکردند محقق طوسی ناچارشـد که طریقه متکلمین را در تألیف کتاب تجرید بکار برد که همه ازآن استفاده نمایند و ضمناً بحث امامت را مطالعه کرده و عقاید خودرا ازهم بدست‌آورند. کتاب تجرید مورد توجه دانشمندان قرار گرفت و مانند علامه حلی و محقق اصفهانی و عبد الرزاق لاهیجی بر آن شرح نوشته اند که شرح تجرید علامه در هند وصیدا واصفهان وقم و شرح تجرید لاهیجی درطهران بچاپ رسید متأسفانه شرح تجرید اصفهانی که دقیق ترین شروح کتاب شرح تجرید است نسخ آن در دست نوادر متکلمان معاصر می باشد.

برای تفصیل مراجعه کنید برساله شرح احوال وآثار خواجه نصیرالدین طوسی بقلم نگارنده ناچیز این سطور در شماره های سال نوزدهم مجله کهنسال ارمغان چاپ طهران. « مرتضی »

است که سئوال مطابق جواب نیست برفرض دوم لازم بود که حضرت ابراهیم‌خلیل این منصب جلیل را از برای بعضی از ذریه های خود که ستمکار بودند درخواست نماید و بر تقدیر سوم وچهارم مطلوب فی‌الجمله ثابت میشود که ستمکار وجفاکار را امامت ثابت نشود.

هرگاه کسی اعتراض کند بر دلیل مذکور که اولا (عهد) در آیه مزبور عبارت ازعهد نبوت است نه امامت چنانکه بعضی از مفسران یاد آور شدندبنابراین آیه دلالت ندارد که شرط است امام در تمام‌مدت عمر خود باید عادل باشددوم آنکه در آیه احتمال پنجم است که ذکر نشده که ابراهیم اعتقاد نموده باشد که‌این‌بعضی از ذریه متصف باسلام وعدالت هستند درخواست امامت برای آنان نمودواین عقیده که بعضی‌از آنان چنان بودند مخالف نفس‌الامر بود وخداوند فرمود که‌عهد امامت به ستمکاران نخواهد رسید

با این حال که عقیده دارید که تمام ذریه ابراهیم یا بعضی ازآنان‌مسلمان و عادل بودند ؟ این عقیده درست نیست چه لازم نداشت که حضرت ابراهیم‌درخواست چیزی کند که مناسب با مقام نبوت نباشد یا اینکه سئوال مطابق‌جواب‌نبود‌بنابراین مطلوب شیعیان ثابت نمیشود گوئیم درجواب شبهه اول که عهدامامت است‌چنانچه زمخشری در کشاف وبعضی ازبزرگان مفسرین ودیگران تصریح بدان نمودند

گذشته از اینها ظاهر اسلوب آیه (عهد) عهد امامت است بر فرض آنکه قبول کنیم‌که عهد نبوت باشد گوئیم این‌ها شرایط نبوت بود ولی درامامت باید حتما باشد چه امام موید بوحی نیست تا ازخطا محفوظ باشد ولی‌جواب از شبهه دوم گوئیم عقیده ابراهیم در صورتی باطل است که آن بعض موجود معین‌بودند تاتوان در اوضاع واحوال آنان نظر نمود که مسلمانند یاکافرند؟!

بدیهی است که درزمان حضرت‌ابراهیم اسماعیل واسحق زنده‌ومعصوم‌بودند دیگر جای اعتقاد باطل ممکن نبود ولی بعداز حضرت ابراهیم تازمان‌ما بعضی از ذریه مردمی بی‌گناه واز اولیاء وآمرزیدگان بودندوبرخی‌هم فاجر وستمکاروکافر شدند چنانچه خداوند درسوره الصافات فرمود (و بارکنا علیه و علی اسحق و من ذریتهما)

شکی نیست که هرگاه حضرت ابراهیم امامت را ازبرای بعضی از ذریه خود که هنوز بدنیا نیامده بودند درخواست نمود آنها که بجهان نیامده بودند نظر بمقام نبوت ناچار باید عادل ومسلمان باشند وآن بعضی‌هم که هنوز بدنیا نیامده بودند تا اعتقاد برخلاف داشته باشند بنابراین احتمال خلاف واقع در بعضی افراد

ذریه ابراهیم غلط است.

بعضی از کوته خردان لزوم عدم مطابقه سؤال وجواب را منع نمودند باینکه خداوند از پاسخ حضرت ابراهیم ع عدول فرمود باخبار اینکه عهدمن به ستمکار نخواهد رسید گویا زیادتر از آنچه سؤال شده جواب فرمود چه در سخنان شیوا وسم است تا چه رسد به کلام خداوند وتاکنون چنین نبود که بزرگان ترک جواب سئوال کنند مگر آنکه پرسش سزاوار جواب نباشد

چنانچه ائمه علم بیان این معنی را دراسلوب سخنان حکیم یادآورشده‌اندو سخن ابراهیم با خداوند چنین نیست گذشته از اینها این توجیه باعث نمیشود که بتوان اعتراض نمود که جواب مطابق با سئوال نیست زیرا در هر مورد میتوان گفت که خداوند جواب زیاد تری به سؤال حضرت ابراهیم فرمود.

چهارم که گفت (ترك دفن و کفن حضرت محمد ص نمودندو برای نگاهداری اسلام در امر خلافت اجتماع نمودند) گوئیم هرخردمند دانائی میداند که در روز وفات حضرت محمد ص واجب بود که همه درخانه پیامبر اسلام گرد آمده ومشغول سوگواری ودفن و کفن حضرت شوند وبواسطه یك روز یا دو روز سوگواری و تسلیت بخاندان نبوت مصالح اسلامی هرگز فوت نمیشد وشایسته بود که با خاندان نبوت وحضرت امیرالمومنین علی ع درامور خلافت وشئون اسلامی مشورت نمایندچه اهل بیت نبوت بخود حق میدادند که درامر خلافت شرکت کنند راستی اگر آنان اینهمه در نگاهداری اسلام توجه ودقت داشتند چرا همه درجهاد روز احزاب فرار کردند با آنکه عمر بن عبدود نداء میکرد ودرخواست مبارز مینمود همه خاموش و سرافکنده شده بودند وبجنك تن ندادند وهم چنان در روز خیبر که همه به بدترین طرزی فرار نمودند وتنها علی بن ابی طالب ع بود که جانبازی مینمود

درآن جنك ها پیش دستی نکردند ولی برای جاه ومقام ومخالفت باخاندان نبوت در روز سقیفه بسرعت اقدام به نصب خلیفه نمودند

بقول شاعر.　　　علی الخلافة سابقوك و ما

سبقوك فی احدو لا بدر

پنجم گفت (مشغول شدن به تعزیه داری و سوگواری برای حضرت محمد کارزنان وعوام است) این سخن زشتی است چه حضرت امیرالمومنین و اهل بیت نبوت تا سه روز مشغول دفن و کفن حضرت محمد ص و سوگواری بودند و چون حضرت امیرالمومنین درنصب امام شرکت نفرمودند گویند اخلال درواجب نمود کسی چنین سخنی گوید که از جرگه مسلمانان بیرون رود !! ششم که گفت (مسیلمه

در کمال قدرت بود که میخواست مدینه را نابود سازد)

این ادعا درست نیست و اگر براستی چنین بود واجب بود که جیش اسامه را بسوی او روانه سازد و ناچار میشدند که فرقهٔ را بسوی مسیلمه روانه نموده و فرقه دیگر را بطرف روم رهسپار کنند هفتم گفت (مردم با امیر مومنان بیعت ننمودند چه امیر ٤ در دین شدید وجوان‌هم‌بود) گوئیم این‌علت موجب آن‌بود که مردم بطریق اولی با عمر بیعت نکنند زیرا بد شکل وسخت دل بود حتی‌روایت شده که شیطان از او فرار میکرد واز خشونت عمر میترسید!!

وابن عباس عذر میخواست که در زمان‌عمر درمسئله عول از اظهار حق خاموش شد ومیگفت عمر مردی ترسناك بود وازاو می‌ترسیدم‌خلاصه هرگاه‌حضرت علی٤ ازحضرت‌محمد ص) در احکام اسلام سست تر بود دروغ روشنی است واگر مقصود این بود که حضرت علی٤ هم شأن حضرت رسول‌ص) بود وآن کوتاهی‌وسهل انگاری که سایر خلفا راشدین داشتند علی نداشت زیانی بمقام ومرتبه علی ٤ نیست

اینها احوال بد سایر اصحاب بود که حضرت علی فاقد آن‌بود ونمی‌توان از امیر ٤ منصرف شد وهرگاه اهل بیعت که ازصحابه بودند بدون سبب وعلتی‌مایل به بیعت با علی نشدند وبال برآنان است حکمت انصراف ازعلی از کجا بود که بدیگران پیوستند هشتم گفت (امیرالمومنین علی متصدی مقام خلافت گردید چه اختلافات بزرگی برپا شد » گوئیم این هم از برکت برامکه بود زیرا آنان‌خود را برعلی ٤ مقدم پنداشته ومردم را برمخالفت آل محمد وادار نمودند واگر این اختلافات سبب قدح امامت‌شود موجب قدح نبوت هم میگردد چه بسیاری‌از‌پیامبران خویشاوندان مخالفی داشتند که درآزار آنان کوشیدند نگاه کنید باحوال‌وآثار حضرت محمد ص) که‌کافران قریش چه کارها با او نمودند هم چنان نوح پیغمبر با خویشاوندان خود و موسی با ساحران وعیسی با یهود و ابراهیم بانمرود وصالح و هود با فامیل‌خود گرفتار شدند

هرگاه پیامبران مبعوث نمیشدند این گونه اتفاقات هم واقع نمیشد ؟؟ هرچه درباره انبیاء ومخالفان آنان می‌گوئید ما هم در باره حضرت علی٤ می گوئیم باز هم اختلافات بزرگی از پیمان شکنان مانند طلحه وزبیر وعایشه ومعاویه وعمرو بن عاص که بزرك ورئیس واصحاب بزرك حضرت رسول بود تولید شد این جماعت سبب شدند که امیرالمومنین٤را که استحقاق خلافت داشت ازخلافت باز دارند چه حضرت امیر٤ بر وفق طبایع آنان کاری انجام نمیداد ناچار شدند که منصرف از او شده بدیگری بپیوندند وچون ابوبکر و عمر و عثمان با آنان به سهل انگاری

و بیدارا رفتار نموده وهرچه با بیت المال مسلمانان می خواستند میکردند و از اجرای حدود وقصاص خودداری کرده وبروش رسول خدا رفتار نمی کردند وپرهیز کاران وبزرگان را کنار گذاشته بودند آنان هم با خلفا مخالفت نکردند چنانکه سخنان شارح مقاصد (۱) ودیگران گواه است هنگامیکه عمر خواست چشم ازدنیا پوشد مردم را به شوری دعوت کرد عبدالرحمن عوف بخدمت حضرت علی ع شتافت و گفت به سیرت ابوبکر وعمر با شما بیعت می کنم حضرت فرمود چنین نه‌میشود چه مسامحاتی در دین نمودند ودرحقوق پرهیزکاران و پارسایان سهل انکاری نمودند بلکه به سیره حضرت محمد ص واجتهاد رای من بیعت با شما میکنم آنگاه عبدالرحمن بن عوف بسوی عثمان شتافت وطلحه وزبیر هم خواستند که با حضرت علی ع بشرط روش ابوبکر وعمر پیمان بندند او حاضر نشده ناچار پیمان را شکسته وجنك معروف را فراهم نمودند

نهم گفت (ابوبکر برای حضرت رسول ص بجای پدر بود)گوئیم این گونه سخنان ازبی ادبی و کوچك کردن حضرت محمد ص بود شاید جرئتی کرده که این تشبیه را نموده از لحاظ اینکه عقیده داشت پدر نبی کافر بود پس ابوبکر میتوانست شبیه او باشد و چون دختر ابوبکرهمسر حضرت‌رسول ص بود برخلاف‌دامادحضرت که بیکدیگر مانند نبودند وهمه این تشبیهات وهم وخیالی بیش‌نیست ملای کاشی‌در قصیده چه نیکو گفت

این‌مگوکان زن پدر بود وعلی داماد او
کین چنین تشبیه اهل فضل‌کمتر کرده‌اند
گر بخواهد پادشاهی دختر غیری چه باك
هیچ شاهان‌کمتر از خود زوج دختر کرده‌اند

مخفی نباشد که نخستین اشتباه اهل سنت وجماعت است که ندانند کدام یك از دوطرف خلفای سه‌گانه بلند تر وبالاتر بودند ومشتبه شدند که آنان را با نبی و یا وصی برابری دهند گاهی با وصی مقایسه نمایند و گویند ابوبکر بعد از چهل سالگی ایمان آورد وعلی ع پیش‌از بلوغ ایمان آورد بنابراین ابوبکر کامل تر از علی است وگاهی ازراه فضل و کرامت درنزد خداوند سخن گویند هر گاه پرسیدم

۱ـ شرح مقاصد در ردیف کتاب شرح مواقف می باشد واز مهمترین کتابهای علم کلام اسلامی واز تألیفات محقق تفتازانی است که از بزرگان دانشمندان سنت و جماعت بود که مکرر دراسلامبول ومصر چاپ شده وتفتازانی حواشی بسیارنفیسی بر تفسیر کشاف تألیف نموده که متأسفانه ناتمام‌است ونسخه کهنهٔ ازآن در کتابخانه‌نویسندهٔ ناچیز این سطور موجود است «مرتضی»

شود که فضل و کرامت ابوبکر ودو برادرش درنزد خدا چیست با آنکه تمام اخلاق حمیده وصفات پسندیده در حضرت علی بن ابی طالب جمع بود چگونه خلفای سه گانه را بر علی برتری میدهدوممکن است که بگویند درنفس الامر ابوبکر برتر و بالاتر از علی است ؟! گوئیم اینها تیر درتاریکی انداختن است که مقام و ارزش علی را ندانسته وانکار کنند چه حضرت امیر ٤ مظهر العجایب و مظهر الغرائب ومطلع لوح محفوظ وجامع کمالات انسانی بود

چنانکه بخاری در کتاب خودروایت نمود که حسن بن علی که درسن شیرخوارگی بود خرمائی از خرماهای زکوة وصدقات برداشته ودر دهان گذاشت (پیغمبر ص) فرمود (کخ کخ) آیا ندانستی که صدقه برما حرام است)شیخ شهاب الدین احمد بن حجر درشرح خود درباره فرمایش حضرت رسول ص) به حسن بن علی گفت با اینکه حسن کودك بود بدلیل(کخ کخ) علم این جماعت لدنی است نه کسبی و مانند سایر مردم نیستند بلکه امام حسن ٤ درآن سن لوح محفوظ را مطالعه مینمود علم ایشان علم هبة است نه کسبی(پایان سخنان ابن حجر) بعداز آنکه این مقام بزرك از برای پسر حضرت امیر ٤ درسن شیرخوارگی ثابت شد بنابراین کمال معارف هم از برای پدر حاصل شود بعید نیست که حضرت امیر ٤ درسن ده سالگی داناتر وآگاه تر از دیگران بوده باشد

دهم که گفت (صحابه باحضرت علی ٤ بیعت ننمودند تا امر نبوت به سلطنت توهم نگردد) گوئیم این سخن درست نیست وخواستند توهمی در اذهان عمومی تولید کنند که شاید باین بهانه خلافت را ازحق علی ٤ ندانند مگرآنکه واجب ندانند که نبوت را ازخاندان داود مانندسلیمان وفامیل موسی مانند هرون وفرزندان او واز ابراهیم وفرزندانش بازدارند وآنهارا موافق حکمت ندانند واینهم برخلاف امر الهی است چه پروردگار امر فرمود که وصایت هرون ازیوشع بعداز رسیدن بحد بلوغ به فرزندان هرون برسد

واین نقضی که ما نمودیم شهرستانی که از متکلمان اهل سنت وجماعت بود در کتاب ملل ونحل(۹) بعداز نقل فرقه یهود روایت از رسول الله نمود که فرمودند (موسی بن عمران اسرار توراة و الواح را بوصی خود یوشع بن نون سپرد که بفرزندان هارون بدهد زیرا که امر مشترك بود ما بین او وهارون و امر الهی هم مشترك بود وچون هرون در زمان حیات حضرت موسی ٤ وفات کرد و وصایت

۹- ملل و نحل شهرستانی درمصر وطهران چاپ شده ولی درچاپ طهران شرح احوال مزدکیان را دارا است که چاپ مصر فاقد آنست «مرتضی»

امر به یوشع بن‌نون منتقل شده که امانت را به شبیر و شبر که دو فرزند هرون بودند مستقر گردد و وصایت هم در بعضی مستقر ودر برخی بامانت بود) پایان سخن شهرستانی

این نقل تایید تامی است از برای‌استدال بزرگان امامیه درسخن‌حضرت‌محمد ص که فرمود «انت منی بمنزلة هارون من موسی‌الاانه لانبی بعدی» وبازهم اگر مقصود دفع توهم بامر سلطنت باشد کافی بود که یکی از خلفای سه‌گانه تقدم پیدا می‌کرد ودیگر نیازی بخلافت سه‌نفر نداشت

با اینکه خلافت را مابین خود متداول نمودند حتی اگر قضای الهی در باره عثمان جاری نمیشد امید بودکه حضرت علی ع را وصی خود در امرخلافت بنماید ولی ظاهر اوضاع واحوال دلالت داشت‌که امر را به معاویه منتقل سازد از این جهت معاویه به حضرت علی ع ستم روا داشت وبازهم بسند درست‌در نزداهل‌سنت و جماعت ثابت شد که حضرت رسول‌ص فرمود (الخلافة ثلثون وبعده ملکا عضوضا) بعدازمن خلافت سی سال خواهدبود وبعد سلطنت ستمکاری خواهدشد و در نزد آنان ثابت بود که‌ذریه پیغمبرص بوراثت صوری ومعنوی متصف بودندمانندحضرت علی ع ودو سبط آن بلکه محمدبن حنفیه وابن عباس هم بودند و هرگاه خلافت مابین ذریه پاك پیغمبر بر قرارمیشد دیگر احتمال آن‌را نداشت که به‌آنانی که‌فاقد صفات وراثت بودند منتقل‌گردد حاصل سخن هرگاه رسول خدا اراده نمود بسال هائی که احتمال میرفت که خلافت منتهی شود از وراثت‌معنوی وسی‌سال‌هم‌درحدیث یاد آور شده بر حسب عادت وروایت احتمال دوری است که‌ذریه پاك‌درظرف سی سال منقرض شوند ولی روایت اخبار باحوال علی واولاد او اینهم که ازسی سال عمرشان متجاوز بود واگر مقصود از سال ها بعداز سی‌سال‌است

این احتمال درست نیست چه رسول خدا خبر داد که‌مدت ملك عضوض است از کسیکه ریاستش از وراثت معنوی بیگانه بود دوری نمودن جایز باشد پس کار ایشان عین محذور و کوشش آنان مورد رضایت نیست.

ویازدهم گفت (اگر باحضرت علی بیعت‌مینمودند نمیدانیم چه‌بجای‌می‌آورد) گوئیم اگر حضرت امیر بعداز وفات حضرت رسول‌ص خلیفه مسلمانان میشدبعدل و داد ومروت وامر بمعروف ونهی از منکر در آبادی‌ها خلافت مینمود چنانچه‌بزرك وشیخ آنان با او مشورت می‌نمود وبیت‌المال‌را باهلش میداد نه بقنفذ دویست‌هزار درهم از خراج بحرین دادی!! وصحابه را اکرام می‌نمود نه‌آنکه ابوذر را بر بزه

فرستد! و یا اینکه عمار را باندازهٔ زند که تولید فتق در وی شود و اجراء حدود می نمودند نه آنکه مانند خالد بن ولید وابن عمر را به‌بخشاید واز بدعت نماز ضحی وشستشوی دوپا نهی می‌نمودمنافقان را در آبادی‌ها نماینده اسلامی‌قرار نمیداد وغصب فدك ننموده و خانه حضرت فاطمه را نمی سوزانید(۱)

گفت (آیا گمان می کنندکه بهتر از کارهای ابوبکر و عمرهم می توان خلافت نمود(گوئیم درست‌نیست زیرا تغییر احکام وآزار خاندان نبوت و مسلط نمودن مردم بآل بیت برخلاف روش حضرت محمد صم بود آری کارشان درنزدامثال خودشان خوب بود نه درنزدخردمندان ومسلمانان دوازدهم گفت(عمر بعدالت‌مشهور بود) این درست نیست چه عدالتی که عبارت از ملکه دوری از گناهان و تدبیر امور وآبادانی ونگاهداری رعیت باشد مانند عدالت کسری دراو نبودفقط عدالت عرفی مابین مردم و نسبی بود مانند اینکه گفتند مروان و اشیح اعدل بنی‌مروان بودند نه آنکه صاحب ملکه فاضله باشند مانند پیامبران وائمه ما و سایر بزرگان اسلامی چه شاعر نیکو گفت

عدل تقدیری تقدیر عدالت غلط است　　　ز آنکه تحقیق‌شد این‌مسئله‌درباب‌فدك

۱- برای تفصیل مراجعه شود به :

۱- خطب حضرت زهراء (س) درکتاب بلاغات‌النساء ابن ابی‌طیفور چاپ نجف

۲- مقتل‌الحسین تألیف اخطب خوارزم شاگرد زمخشری جلد اول چاپ نجف

۳- الدرةالبیضاء فی شرح خطبة فاطمة الزهراء (س) تألیف سید محمد تقی رضوی قمی چاپ طهران

٤- اللمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء (س) تألیف حاج میرزا محمد علی انصاری چاپ طهران

٥- بیت الاحزان تألیف حاج شیخ عباس محدث قمی چاپ طهران

٦- الکلمة الغراء تألیف آقا سید عبدالحسین شرف الدین عاملی چاپ صیداء

۷- الزهراء تألیف عمر ابوالنصر چاپ بیروت

۸- شرح احوال حضرت فاطمه (س) از مجلدات ناسخ‌التواریخ سپهر چاپ طهران

۹- » » » » » بحار الانوار مجلسی » »

۱۰- درکتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید در اینخصوص موادی هست

۱۱- ملکه اسلام تألیف حاج میرزا خلیل صمیری کمرهٔ چاپ طهران

۱۲- بنا بنوشته شهرستانی در کتاب ملل و نحل نظام معتزلی سقط جنین حضرت فاطمه (س) را گواهی نموده است «مرتضی»

سیزدهم که گفت (حدیث لوکان بعدی نبیا) گوئیم دزوغ واز موضوعات است چهاردهم که گفت (بزرگان و پرهیزکاران بدنیا بی میل بودند) گوئیم این ادعا را باور نداریم بلکه ترك دنیا گفتند تا دنیا را بدست آورند وهمچنین باور نداریم که قبل از خلافت در نهایت قدرت وسلطنت بودند چنانکه در احوال ابوبکر اشاره نمودیم در بدترین زندگانی و سخت ترین روز ها را بسر می بردند پانزدهم که سخنان حضرت علی را در نهج البلاغه شاهد آورد قابل ایراد است چه اگر دقتی در آن سخنان شود معلوم میشود که هیچ ربطی بمطلب نخواهد داشت

صاحب کتاب نواقض گفت همه میدانند که حضرت علی ٤ اسدالله غالب بود و در نهایت شجاعت ومهیب مینمود و نخستین هاشمی از دودمان خاندان هاشمی بود که خویشاوندانش از فامیل خلفای سه گانه بیشتر بودند وهر گاه میدانست که خلفای سه گانه برحق نبودند ستیزه میکرد هم چنانکه با معاویه درجنك وجدال شد و تمام بنی هاشم هم همه جا باوی همراهی میکردند و مال وجان خودرا در این راه فدا مینمودند چه از عادات عربها است که برای بزرگان خود فدا کاری مینمایند و خاندان هاشمی هم سخت ترین حمیت ها وغیرت ها را نسبت بدیگران دارا هستند حتی عباس که عموی پیغمبر بود در روز سقیفه بعلی گفت یاعلی دست بده تا با تو بیعت نمایم تا آنجا که مردم گویند عموی حضرت رسول با شما بیعت نمود حضرت امیرالمومنین ٤ توجهی به عباس ننمود زیرا بر عموی خود در علم و فضل برتری داشت .

(سخنان ابوسفیان باعلی در امر خلافت)

ابوسفیان که بزرك مکه ورئیس بنی امیه بود خطاب بحضرت علی نمود و گفت ای پسران عبدالمناف ای عباس وای علی چه شده که این امر درپست ترین قبیله قریش وارد شد راضی میشوید که یتیمی ولی امر شما شود هر گاه ایعلی مایل باشید که با شما بیعت نمایم صحرا را پراز سواره وپیاده می کنم حضرت علی اورا آزار داده وبازداشت وفرمود ای پسر فلانه نصیحت برای مردم مسلمان می کنی این امر برای تو وامثال تو نیست واز مولفة القلوب بشمار میروید این امر موکول برای مهاجر وانصار است هر گاه حضرت علی٤ راضی باین امر نمیشد اقلا ازمدینه بیرون میرفت چنانچه سعدبن عباده انصاری ازمدینه بیرون رفت و آیا کسی تواند بگوید که سعدبن عباده ازعلی٤ نسبت بدین خدا سخت تر بود وسعد برای دیانت از مدینه فرار کرد وعلی فرار ننمود با آنکه سخت تر از اوبود وسعد از امر خلافت

ترسناك نشد وعلی ع ترسید!! ابدا چنین نبوده چه حضرت علی ع تابع حق شد و شهیان از حق نادانند (پایان سخنان مولف نواقض) مترجم گویدمولف کتاب نقض الروافض خطبه شقشقیه (۱) را ندیده است تامعلوم شود که علی چه درد دلهائی داشت وهمراهی عباس وابوسفیان هم در امر خلافت بی نتیجه بود وابوسفیان در آن روزها کور بوده وریاستی نداشت و کوشش خاندان نبوت وهمراهی عباس هم بی نتیجه بوده ولی سعدبن عباده را تمام انصار کمك و یاور بودند و کسی نمی توانست باو آزاری رساند وخاندان نبوت غریب وبی کمك بودند مولف مصائب النواصب گویددر تحقیق آیه السابقون الاولون من المهاجرین والانصار به بهترین وجهی بحث نمودیم بر فرض آنکه قبول کنیم که از لحاظ جمعیت خاندان حضرت امیرالمومنین ع بیشتر ازسایر خلفا بود باعتراف صاحب نواقض وسایرین علی ع امام برحق و بی گناه بودو خاموشی حضرت علی ع از راه تقیه ترس دینی بود چنانکه فرمود اگر مردم بزمان کفر نزدیك تر نبودند با آنان جهاد میکردم و پسرش حضرت حسن فرمودازروزی که حضرت محمد ص از دنیا رفت همیشه ازحق دفاع می کنم ودرجنك جمل به بسیاری لشگر خود نگاه نمود وفرمود منتظر این جمعیت کثیر بودم واین تلخی راصبر کردم ودر نهج البلاغه فرماید نظر نمودم ودیدم یاوری ندارم مگر اهل بیت خود وحضرت توجهی به سخنان عباس ننمود دلیلی است که احوال مردم را خوب میدانست بلکه بعداز آنکه عباس زیاد اصرار بعلی نمود امیر ع فرمود ای عموی رسول خدا حضرت محمدص مرا وصیت فرمود که بعداز او شمشیر نکشم تا مردم بدلخواه و میل خود بامن بیعت نمایند وامر نمود که قرآن را جمع نموده وخاموش باشم تاآنکه خداوند راهی برای من باز کند حضرت که فرمود که تنها اهل بیت همراه منند مقصود تمام فامیل نبود بلکه چند نفر انگشت شمار را در نظر داشتند چه طلحه و زبیر خروج نموده وعقیل هم بسوی شام شتافت

۱- بمناسبت خطبهٔ شقشقیه بسیاری از دانشمندان اهل سنت وجماعت دربارهٔ کتاب نهج البلاغه تشکیکاتی نمودند و آقای سید هبة الدین شهرستانی رساله ای بنام «ماهو نهج البلاغه» تألیف نموده ودربغداد بچاپ رسید وآقای ضیاءالدین ابن یوسف حدایق شیرازی آنرا ترجمه کرده با اضافاتی بنام« نهج البلاغه چیست » درتهران بچاپ رسانید . وشیخ هادی کاشف الغطاء نجفی کتابی بنام « مستدرك نهج البلاغه » وکتابی بنام «مدارك نهج البلاغه» تألیف نمود که دریك مجلد درنجف چاپ شده است « مرتضی »

مولف کتاب نواقض خاموشی ومدارای حضرت علی٤ با خلفا رابا روزگار جنك علی ٤ و معاویه مقایسه نمود وقبلا این سنجش را باطل نمودیم ولی سعدبن‌عباده در آغاز کار خلافت اعتراضی نداشت وگرنه باید در زمان خلیفه اول از مدینه بیرون رود . در زمان خلیفه دوم باوعده وتهدید از مدینه بیرون رفت وداستانش در کتابهای تاریخی مشهور است. هرگاه عصمت برای حضرت علی ٤ ثابت شود هرچه گفته و کار کرده باید باور وقبول کنیم واین برهان عقلی‌را هرگاه‌مفصلا بخواهید و شبهاتی که‌اهل‌سنت وجماعت و معتزله در مسئله خلافت نموده‌اندجواب آن ها را بخوبی آگاه شوید بکتاب تنزیه‌الانبیاء والائمه سید مرتضی علم‌الهدی مراجعه کنید که به‌بهترین طرزی پاسخ شبهات را روشن ساخت(۱)

صاحب نواقض گفت که شیعه وسنی اتفاق دارند که حضرت امیر٤ باابوبکر وعمر بیعت‌نمود ودر جمعه وجماعات‌ومشورت آنان شرکت میتمود ودرنهج‌البلاغه که در نزد شیعیان متواتر است مذکور است در هنگامیکه عمر خواست بجنك روم رود باعلی ٤ مشورت نمود وحضرت اورا ازخروج بازداشت چه پناهگاه و پشتیبان مسلمانان بود ودر اصلاح امور مسلمانان با عثمان صحبت می‌نمود و اینها دلیل است که حضرت علی٤ دوست خلفا بود چنانکه عمربن خطاب نامه‌ای‌نوشته وبنی کاکله سپرد وحضرت علی‌هم آنرا تصدیق و امضاء نمود واین بزرگترین دلیلی است بر جلالت عمر که علی ٤ اورا دوست داشته ومطیع اوبود.

شارح مقاصد گوید از بدیهیات است که عمربن خطاب ازبرای بنی‌کاکله نوشت که از بیت‌المال مسلمانان درهرسالی صد مثقال طلا خالص به پردازنـد و حضرت علی٤ چنین نوشت (لله‌الامر من قبل ومن بعد یومئذ یفرح‌المومنون

من اولی هستم ازپیروی نمودن امر کسی که‌اسلام را عزیز گردانیدو دیانت واحکام را عمربن خطاب کمك نمود نوشتم مانند نوشته عمربن خطاب ازبرای آل بنی کاکله که درهرسال صدمثقال طلا خالص بآنان بدهند وطریقه‌اوراپیروی نمودم از برای او مانند آنچه که رسم نمود بعلت اینکه واجب است بر من وبر تمام مسلمانان متابعت او این‌را نوشت علی‌بن ابی طالب) این دونوشته اکنون‌در عراق موجود است پایان سخنان مولف شرح مقاصد

یکی از شهادت ها روایتی است که درفصل الخطاب ذکرشده که‌بعلی بن ابی طالب گفته شد چگونه بوده است که خلافت ابوبکر و عمر صاف و بدون

۱ـ تنزیه الانبیاء سید مرتضی علم‌الهدی درطهران و نجف اشرف بچاپ رسید متأسفانه چاپ نجف‌آن غلط چاپی بسیاری دارد «مرتضی»

وخلافت شما وعثمان تاریك و کدر بود علی ٤ فرمود من وعثمان از یاران ابوبکر وعمر بودیم تو وامثال تو ازیاران عثمان ومن هستید.

شاهد دیگر بخواهش علی ٤ فرزندش حسین را با عمر بشام فرستاد باآنکه کمال تاثر را از دوری او داشت هرگاه گوئید این گونه امور از راه تقیه بود گوئیم کسی که کارش از تقیه باشد دیگر چه اطمینانی بگفتار و کردارش میتوان داشت واو کان شرع ازبین میرود چه گونه عاقل باور کند که علی ٤ شجاع ترین مردم از راه تقیه کار میکرد هرگاه این گونه کارهای کوچك او اگر خاموش میشد وبعمر وعثمان پند واندرز نمیدادواکتفا بمدح ومبالغه آنان مینمود نمیدانم چه زیانی بحضرت علی وارد میساختند تا آنکه ترسیده وتنبیه کند و گوئیم اگر علی راضی بخلافت عمر نبود باید بسفر جنگی عمر بروم راضی میشد یا عمر غالب میشد و کفر مغلوب میشد یاشکست خورده و کافران برتر میشدند برهر تقدیر مطلوب است تقدیر اول شکست کافران آرزوی هریك از مسلمانان بود چه رسد بحضرت امیر که چنین آرزوئی داشت و هرگاه عمر هم شکست میخورد زود تر بمنظورش نایل می گردید

وبازهم اگر تقیه برای علی ٤ جایز بود باید اطاعت عمر از ابوبکر هم از راه تقیه روا بود هرگاه عمر خلافت ابوبکر را اطاعت نمی کرد مردم باو ازدحام کرده وبه قتلش میرسانیدند چه نکه رافضیان درباره علی نمودند چه سبب شد که عمر را لعن کنند وگویند که چرا اطاعت ابوبکر را نمود در صورتیکه گفتار شیعیان دروغ و تقیه درست باشد باید گویند حسین ٤ آشنا بواجبات نبوده وبایزید جنك کرد با آنکه یزید با سیاری لشکر وشوکت بود وحضرت حسین ٤ با یاران اندك وعطش بسیار بیعت یزید را زبانی هم قبول نکردند تا خود ویارانش کشته شدند وبازهم لازمه اش این بود که علی ع در کردار و گفتار خود بدون آنکه گناهی و یا اشتباهی را بحضرت حسین ویارانش نسبت دهند تقیه نموده باشد باآینکه حضرت حسین و اصحاب او وهریك شجاع تر از حضرت علی ع بودند چه بیا یزید بیعت ننمودند باآنکه میدانستند که کشته میشوند وعلی هم با کثرت فامیل وخویشاوندانش بیعت با خلفای سه گانه نمود .

هرگاه ایراد گیرند که اگر حضرت علی ٤ دوست خلفا بود چرا بیعت را تاشش ماه یا کمتر بتاخیر انداخت گوئیم تاخیر معلوم نیست چه سعید بن مسیب روایت نمود روزیکه علی ٤ با ابوبکر بیعت نموده بود خطاب بمردم فرمودند ای مردم کدام یك ازشما بیعت را بتاخیر انداخت درباره مردیکه رسول خدا او را مقدم نمود

آنگاه سعید گفت آری حضرت علی ٤ به گلمه سخن فرمود که هیچیك تا كنون آنرا نگفته بودند آری چون حضرت علی نذری داشت که قرآنرا جمع آوری کند کمتر با ابوبکر وصحابه آمیزش میکرد مردم گمان نمودند در بیعت درنك نمود بر فرض آنکه قبول کنیم که تاخیر در بیعت نمود گوئیم از راه اجتهاد علی٤ بود چه او نزدیك تر از دیگران به حضرت محمد ص بود وداماد او وشجاع تر ودانا تر از سایرین بود ومصلحت ویقینی در باره خلافت ابوبکر روشن نشده بود تا بعداز مدتی انتظار ودقت واجتهاد حقیقت براوظاهر گردید

(پایان سخنان مولف نواقض)

مترجم گوید با این سخنان نتوان مذهب سنت وجماعت را ثابت نمود مولف مصائب النواصب گوید در سخنان مولف نواقض چند ایراد است نخست دعوی اتفاق نمودند که حضرت علی ٤ با ابوبکر وعمر بیعت نمود گوئیم اگر گویند بارضا و تسلیم بیعت نمود درست نیست و هر گاه دعوی بیعت صوری نماید بدیهی است که بعداز تهدید وسوختن خانهٔ حضرت و بی ادبی های بسیاری فراهم شده است دوم مطلبی را که از نهج البلاغه شاهد آورد که دلیل مهربانی حضرت علی ٤ باابوبکر وعمر بود بعد آن را پاسخ گوئیم تا ستمکاری آنان روشن شود سوم حضور علی در جمعه وجماعت آنان دلیل پیروی از ایشان نیست.

ونماز دنبال آنان را مانند ستونهای مسجد فرض می نمود وگذشته از اینها علی٤ خود امام بود نماز بر جلو او باطل بود ولی در مشورت آنان شرکت می نمود از برای نگاهداری جامعه اسلامی بود ومهربان مسلمانان درستکار بود نه آنکه موافق خلفا بود چنانکه یوسف ٤ با عزیز مصری مشورت مینمود و برای مصلحت جامعه وزارت را خواست وحکومت درآن دیار میکرد ازبرای آسایش مردم بود هرچه از دستش بیرون آمد انجام میداد وآنجا که توانائی نداشت از عزیز مصر کمك میگرفت تا امر خداوند را زنده سازد.

چهارم آنچه از کتاب(نهج البلاغه) نقل نمود هرچه درآن کتاب جستجو نمودم چیزی دراین خصوص نیافتم شاید این هم یکی ازپندارهای مولف کتاب نواقض باشد که دلیل بر نادرستی ووضع باشد که نفی اولولیت را در کار نیك او ابوبکر و عمر نموده ونسبت به عثمان دادبا آنکه مخالف اصول اهل سنت وجماعت است چه همه حکم نمودند که ابوبکر وعمر نسبت بامور مردم واصلاح عمومی باعلی مشورت می نمودند نه عثمان پنجم نوشته که از برای خاندان بنی کما کلة مرقوم داشت بر فرض آنکه راست باشد از برای تالیف قلوب مردم بود که اعتقاد برحقانیت خلفا

داشتند مانند معاویه که بحضرت علی٤ سرزنش مینمودند که نسبت بخلفا ستم‌روا داشته وابوبکر را آزار داده وعمر را بکشتن داده وشریك کشتن عثمان شد و این گونه تهمت ها و افتراها میزدند و علی ٤ توانائی آنرا نداشت که حکامی که خلفا تعیین نموده بودند درزمان‌خلافت خود تغییر وتبدیل دهد چه‌همه اطاعت امر اورا نمینمودند وهر روز بستم یکی گرفتار بود چنانکه از وی‌نقل نمودند که می‌فرمودکه هرگاه دوقدم من‌از لغزش ها راست شود اشیائی‌راتغیرخواهم داد وروایت شده که قضات آبادی‌ها در ایام خلافت علی٤ باونوشتند امــر شما چیست؟ آیا بآنچه تاکنون باراء خلفا رفتار می کردیم ادامه دهیم یارای شما را انجام دهیم وامر نمائید که‌چه باید بکنیم حضرت علی درپاسخ قضات‌نوشت‌بآنچه تاکنون انجام میدادید رفتار کنید تا اینکه یا منصور شوم یا بمیرم ؟! از این جهت بود که در زمان خلافت خود درفدك تصرف نفرمود گذشته از اینها درنامه که بنی کاکله سپرد نوشته بود (لله الامر من‌قبل ومن بعد یومئذ یفرح المومنین) اشاره لطیفی است‌که در ایــام خلافتش مسلمانان شادان بودند نه در روزگار سایر خلفا !!!

وهم‌چنان درنوشته او(اذ وجب‌علی وعلی‌جمیع‌المسلمین اتباع ذلك) دلیل است بروجوب حضرت‌است دروقت‌معینی علاوه کلمه«اذ»صرف زمان‌است نه‌تعلیل بقرینه‌فرمایش‌ایشان (یومئذیفرح‌المؤمنون)ششم نقلی که‌از کتاب‌فصل‌الخطاب نمود است زیرا نه کتاب ونه بصاحب آن توجهی نیست ودلیل نادرستی آن‌هم آشکار است زیرا دلیل استقامت خلافت ابوبکر وعمر را چنین آورد که علی٤ وعثمان از یاوران آنان‌بودند

واین دلیل است که خلافت درزمان عثمان تمامتر ازخلافت آنان‌باشدچه‌علی در خلافت ابوبکر وعمر وعثمان کمك بود وخود عثمان‌هم درخلافت خود بیشتر کار می کرد تا درایام خلافت سایرین وبدیهی است ودر زمان خلافت خود برای خود بیشتر میتوانست کوشش کند وحسن ٤ وحسین ٤ درزمان خلافت ابوبکر و عمر کودك بودند ودرزمان خلافت‌عثمان جوان‌شده بودند وآنان هم یاور عثمان بودند مگر اینکه گفته شود که حضرت علی و حسین معاون عثمان نبودند چنانکه در کتاب فصل‌الخطاب آنرا شهادت داد دراین صورت فساد دیگری را درباره‌عثمان در بر دارد که همراهی بعثمان را حضرت علی حکم‌نمیکرد که‌واجب‌باشدیا اینکه حضت علی٤ واجب‌را ترك‌نمود ؟!!

علی ترك واجب را نمی کرد پس همراهی بعثمان را واجب نمیدانست؟!
هفتم حضرت علی ٤ حسین را به همراه عمر بشام فرستاد دلیل اصلاحی و خوبی خلافت عمر نیست هشتم که گفت « که آیا میتوان گفت که کار حضرت علی از راه تقیه بود)

گوئیم که ایراد درست است ونمی‌توان گفتار و کردار ائمه را منتها باحتمال حمل بر تقیه نمود بلکه حمل به تقیه نمودن بواسطه قرینه ها ودلیل هـای روشنی است وخود ائمه اثنی عشر سخنانی مجمل در نزد مخالفان می فرمودند و بعد تنبیه بر خلاف آن نموده ویابمعنی‌دیگری تنبیه می‌فرمودند چنانچه روایتی است که‌یکی از مخالفان درنزد حضرت امام صادق ٤ از احوال ابوبکر وعمر پرسید امام فرمود آن دو نفر دوامام عادل قاسط بودند و برحق بودند ومردند برحق و برایشـان باد رحمت خدا در روز جزاء مردی ازخواص حضرت خدمت امام عرض نمودتعجب‌نمودم از چیزی که درحق ابوبکر وعمر فرمودید امام صادق فرمود بلی ایشان دو امام اهل آتش بودند چنانچه خداوند فرمود (وجعلنا منهم ائمة یدعون الـی النار) ودر باره قاسطان خدا فرمود(اماالقاسطون فکانوالجهنم‌حطبا)ودرباره عادلان که‌عدول ازحق نمودند کقوله تعالی (والذین کفروا بربهم یعدلون) مراد ازحقی که مستولی برآن شدند حضرت امیرالمومنین ٤ است که آزارش نموده وحق اوراغصب کردند ومراد از مرك ایشان‌که برحق مردند بر عداوت علی٤ بودند وپشیمان‌از رحمت خدا و رسول شدند در روز جزا ازآنان انتقام بکشد .

وگفت (آیا میشود که علی ٤ شجاع ترین مردم بود تقیه کند) گوئیم در بزرگترین کارها بر خلاف عهد محکم رسول رفتار نمودند با آنکه درمسئله‌خلافت بهره ونصیبی نداشتند تا آنرا بدست آوردند.

آری جایز است بگویند تقیه درکار نبود درجائی که نشانی از ترس وسوئی در میان نبوده وپیرو اوامر حضرت محمد صم شده و روش آنرا پیروی مینمودنـد دیگر گمان ترس راه ندارد وبعد فرض نمودیم که بر خلاف نص ودستور حضرت محمد صم رفتار نمودند وبرخلاف اوامروسنت نبوی اقدام نمودند پس‌قضیه برعکس میشود ودراین صورت بر امامان واجب بود که تقیه نمایند

پس شایسته نیست که اهل سنت وجماعت دراین مسئله جمع دوضـد نمایند و فرض کنند که‌نص را کنار گذارده ومخالفت با آن کنند وآنگاه واجب‌دانند که‌حسن ظن هم در باره آنان داشته باشند نهم گفت (اگر حضرت علی ٤ بخلافت عمر راضی نبود بایست برفتن او بجنك‌روم که با او مشورت نموده بود تن‌دردهد گوئیم

عدم رضایت علی به بیرون رفتن عمر از مدینه بهمراه لشگر اسلام به جنك رومیان از این جهت بود که با عمر مهری نداشت بلکه توجه بشوکت و عظمت اسلام داشت چه اگر عمر بجنك روم رهسپار میشد چه بسا شکستی خورده و لشگر اسلام پاشیده میشد آنگاه اسلام ناتوان و کافران توانا میشدند دهم که گفت

« وصیت ابوبکر برخلافت عمر »

شیعیان تقیه‌را برعلی روا دارند ولی تقیه‌را برای‌عمر که پیرو ابوبکرشد رواندارند

گوئیم در کتابهای سیر وتواریخ نوشته‌اند که بیعت عمر با ابوبکر با کمال رضایت واختیار بود نه اکراه وزور ابن‌عبد ربه که از مشاهیر سنت وجماعت‌بود در کتاب عقدالفرید جلد چهارم خود گوید هنگامیکه وفات ابوبکر سررسید عهد نامه عمر را نوشته وبعثمان‌ویك نفردیگر از انصار سپرد که برمردم بخوانند بعدازآنکه مسلمانان اجتماع نمودند عثمان گفت این‌عهد نامه ووصیت ابوبکر است‌هرگاه‌قبول دارید بخوانم واگر قبول ندارید برگردم طلحه‌بن عبدالله گفت بخوان‌گرچه در او نام عمر باشد عمر گفت ازکجا این را گوئی عبدالله پاسخ داد دیروز تواورا والی نمودی وامروز تورا والی‌نمود

آنچه از امام حسین ٤ گفت خوب است بکتاب تنزیه‌الانبیاء سید مرتضی علم‌الهدی مراجعه نماید که تمام ایرادات را جواب‌گفته وکتاب مزبور هم در نزد مولف کتاب نقض الروافض موجود است .

مولف کتاب نواقض گوید دلیل چهارم این است که بسیاری از دانشمندان پارسائی حضرت محمد(ص) را از معجزات‌روشن دانسته‌ودلیل بر نبوتش دانندچنانکه یکی از شهریاران که ازحکمای الهی بود از بازرگانان حجازی ازسیره ورفتار حضرت‌محمد(ص) جویاشد باآنکه شهریار کافری بود خصوصیات پارسائی وسختگیری دینی و دوستی پیامبر اسلام با مسلمانان را برای شهریار کافر حکایت نمودند آن بادشاه گفت همین اندازه کافی است واسلام قبول کرد وبحضرت رسول ص(ماجوی)را خبر دادند وشهریار رادعافرمود این‌استدلال بعقل وتقریر برای عاقل‌بصیروهوشیار نبوت را ثابت نمود سزاوار است که خلافت راکه فرعی ازنبوت است‌ثابت شود و هرگاه‌اندك انصافی باشد دراحوال وآثار خلفا بنگرید پارسائی خلفا را مشاهده کنید شایستگی خلافت‌را بدانید

۱- کتاب عقدالفرید ابن عبد ربه یکی از مشهورترین کتابهای ادبی‌است که مواد بسیار نفیسی درتاریخ صدر اسلام دارد که ارزش تاریخی آن پوشیده‌نیست واین کتاب درچهار مجلد مکرر درمصر چاپ شده‌است «مرتضی»

(کشتن فرزند در راه مرام)

حتی عمر پسر خود را درحد شرابخواری باندازهٔ زد که کشت ونان خالی می خورد ولباس خشن می پوشید با آنکه از غنایم هزاران درهم ودینار سهمی داشت از کدیمین زندگانی می کرد وفضائل او بسیار وبی شمار بود و تمام مهاجر و انصار متوجه او بودند مترجم گوید همه این کارها از ریا و جلب دلها بود خسرالدنیا و الاخرة !!!

مولف مصائب گوید در کلام مولف نواقض ایرادات چندی است . نخست پارسائی وترك دنیا کردن از بهر شهرت و ریا بود چه حق خاندان نبوت را غصب نمودند .

چه خوب گفتند که (مخالفان علی‌را نماز نیست‌درست وگرچوسینه‌اشتر کنند پیشانی) وبداستان زاهد مشهور بنام بلعم باعور مراجعه کنید ودوم کشتن فرزند در مقام خدا اولا معلوم نیست.

دوم آنکه معلوم نبود که دراجرای حدخواهد مرد یانه ؟!! همه اینها کمالاتی نیست زیرا مورخان نقل کردند حسن صباح رئیس اسمعیلیه الموت پسرش‌را به‌تهمت ستمی کشت !!!

ویکی از شهریاران قزلباش فرزندش را بخاطر جنایتی که به‌بعضی‌از رعیت ها وارد ساخته بود درقزوین کشت

وصاحب نواقض هم درآن واقعه حضور داشت ودیگر عبدالله خان‌پادشاه ازبك مانند این واقعه را بجای آورد.

با اینکه ازنادان ترین مردم نسبت باحکام بودندچنین کارهائی‌رابجاآوردند واین رشته از امور از راه انتظام کشوری ونگاهداری رعیت و مقتضیات اوضاع و احوال محیط است

نه ترس از خداوند مولف نواقض گفت دلیل پنجم مقصود ازفرستادن پیغمبر است که نام خداوند را بلند نموده و شرك را برطرف ودیانت حقه را انتشار دهد وهم چنان خلافت که ازنبوت است نشر عدالت وانصاف راکنند وخلفا در این‌گونه امور اقدام نموده ودرحدود هزار دویست آبادی درجرگه دیانت اسلامی آوردند واینهم صحت خلافت بود

گوئیم از سخنان گذشته ما جواب سخنان او داده شد دلیل ششم نواقض است حضرت علی ٤ دختر خود را در وقت خلافت عمر باو تزویج نمود اگر عمر خلافت

باطلی داشت وامر خلافت هم از بزرگترین کارها وستم درآن هم از شدید ترین ستم ها ومهمترین گناهان است دیگر اورا بدامادی قبول نمی کرد وبتزویجی پاك ومقدس تن در نمیداد وهم چنین حضرت محمد صع بعثمان زن نمیداد وهر گاه گوئید دختر بعثمان داد پیش از ارتداد و لجاجت او بود گوئیم پیغمبر بوسیله وحی باحوال گذشته وآینده آشنا بود وازدواج هم مابین صحابه واهل بیت نبوت زیاد شیوع داشت تا آنجا که مادر حضرت امام صادق ٤ ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود ونسبش به صدیق منتهی میشود و از پدر بحضرت امیر المومنین علی منتهی میشود واین گونه کارها را حمل برتقیه نمایند فسادش بیشتر بلکه زشت تر باشد چه امر عرض ونوامیس مهمتر از سایر کارها است

در پایان عقاید شیعیان را دراین گونه وصلت هابیان مینمائیم مولف نواقض گوید جواب آنرا خواهیم داد

«نام گذاری حضرت علی٤»

مولف کتاب نواقض گوید دلیل هفتم آنست که امیرالمومنین هم چنانکه باسم حضرت رسول نام فرزند خود راگذاشت بنام فاروق وصدیق هم نامید و روایت صحیح وارد شده از حقوق فرزند بر پدر آنست که اسم او را نیکوگذارد و این نام گذاری شرافت اولاد بود علی ٤ اسم پدران خود را کنار گذارد و نام شیخین را بر فرزندان خود گذاشت واین نیست مگر احسان ونیك بختی در حق فرزند واین هم فراهم نشود مگر با مرتبه بلند وولایت ونزدیکی بسوی خداوند

چگونه از پروردگار نترسد کسی که نام آنان را به زشتی یاد کند این نیست مگر ستم و کفر بزرگی نسبت بآنچه را که حضرت محمد صع آورده !! واز نادانی های شیعیان است که کارعلی را توجیه کنند تا شیعیان بتوانند بآسانی ازراه تقیه که توابی هم برای آن قائلند نام فرزندان خود را بنام آنان گذارند هر آدم خردمندی میداند که این توجیه ها بسیار رکیك است بلکه اگر این نام گذاری ها ثوابی داشت بر شیعیان واجب بود نام فرزندان خود را معویه گذارند چه مردم از بنی امیه بیشتر ترسناك بودند تا از ابوبکر وعمر وتقیه بیشتر ولازم تر بود با آنکه خود حضرت علی ٤ ونه فرزندانش نام معاویه را بر کسی نگذاشتند ولی بنام شیخین نامیدند مانند ابوبکر بن علی وعمر بن علی وعمر بن الحسین وغیره صاحب مصائب گوید دراین این سخنان نظر است نخست خوب وبدنام ها یا بحسب خود اسم است که از همان اسم گرفته شده از معنای خوبی ویا بدی مانند علی ازعلو ومعاویه ازعوی الطلب یا

بحسب حسن مسمی که مشهور در آفاق و کشورها است بخوبی و یا بدی ومتصف با ضد او است وقسم سوم هم هست که‌اسم‌مشتق ازمعنی خوبی وبدی‌نیست بلکه‌فهمیده میشود تنها معنای علمی آن مانند نام ها که بذهن آمـده و گفته میشود وشکی نیست که اسم عمر بد نیست ازلحاظ نام بد ونفرت ذوق‌ها که بعدازمدتی درصحبت آن را مسمی گویند

پیش ازآنکه تمام مردم یا بعضی از مردم از آن‌نام‌ها نفرت کنندحضرت علی نام فرزند خودرا بآن گذاشت

از کجا حضرت علی نام فرزندان خود را بنام خلفاء گذاشته باشد بلکه نام گذاری از لحاظ موافقت با گروهی از صحابه بود که آن نام ها را داشتند چنانچه ابن حجر عسقلانی درکتاب اصابه اسم جمعی ازصحابه رابدان نام‌هایادآورشده است

مانند عمر بن سلمة ربیب حضرت رسول صم ومادرش ام‌المومنین ام‌سلمه‌بود و عمر بن ابی سفیان ابن‌عبدالاسد شوهر ام سلمه وعمر بن مالك‌بن عتبة قرشی زهری وبسیاری دیگر سوم وجه نام‌گذاری که به شیعیان نسبت دادند افترا است چه‌شیعیان باندازه از این نام ها متنفرند که بزبان نیارند تا چه رسد که نام فرزندان خود را گذارند

آیا هیچ هزلیات عبید زاکانی قزوینی (۲) را خوانده اید نوشته که شخصی در کاشان درازگوشی بفروخت تمغاچی خواست که کاغذ تمغا بنویسد پرسید چـه نام داری گفت ابوبکر گفت پدرت گفت عمر گفت جدت گفت عثمان تمغاچی‌متحیرمانده گفت چه بنویسم دلال گفت ... میخورد بنویس خداوند خر ریز !!

عبید زاکانی نوشت عمران‌نامی را در قم میزدند کسی گفت عمر نیست چرا اورا می‌زنید شخصی درجواب گفت که الف ونون ازعثمان دزدیده است !!!

ایضا شخصی از یکی پرسید چه نام داری گفت عمار آن شخص گفت چه بد نامی داری زیرا اگر عین ازاوترك شود ماو شودواگر میم حذف‌شود عار واگر الف حذف شود بغایت نابکار !!

۱ـ کتاب الاصابه فی‌معرفةالصحابه تألیف ابن‌حجر عسقلانی درچهار مجلد در مصر چاپ شده « مرتضی »

۲ـ عبید زاکانی از بهترین نثرنویسان زبان فارسی بود که کلیات آثارش خصوصاً داستان موش وگربه او مکرر درایران و اسلامبول وبرلین چاپ وبزبانهای بیگانه هم ترجمه ونشر شده‌است «مرتضی»

شعر این چه بدنامی است کز عالم بر افتد نام تو

«پایان مطایبات عبید زاکانی»

سوم گفت اسم معاویه را برفرزندان خود گذارند گوئیم بنی امیه پیرو شیخین بودند و نام گذاری باسم آنان دیگر ترسی ندارد و از شنیدن نام آنان شادان میشوند ویا این نام‌گذاری شیعیان نیرنك زده وبریش آنان میخندند

(مالك نقاله)

مولف نواقض دلیل هشتم را چنین آورد همان چنانکه درزندگانی باحضرت محمد ص بودند خداوند هم بعداز وفات آنان را در کنار او قرار داد واگر خدای ناکرده چیزی داشتند که رضای الهی نبود مصاحب حضرت محمد ص قرار نمیداد که بعداز وفات رسول هم در کنارش باشند شیعیان در این بار ملك نقاله‌را قائلند که از جمله نادانی های آنان است و هرگاه ملك نقاله باشد دیگر چه اعتمادی بر مشهد ومزاری ومقر وقراری باقی ماند وهرگاه چنان باشد که گویند ممکن است که ملك نقال علی وعثمان را هم در کنار حضرت محمد ص قرار داده باشد ؟؟

تا اینکه خلفای راشدین نزد او باشند و با او محشور شوند دیگر زیارت حضرت علیع درنجف اشرف قبول نیست چه نثارمالهم برساکنان آن‌دیار سودی ندارد وشاه طهماسب صفوی و یارانش از ستم وزور مالی بدست آوردند و بمردم نجف بخشیدند چه سود داشت اگر بگوئید از آن‌جهت کنند که معتقدند که تن معصومان بیشتر از يك روز نخواهد ماند وبعد آسمان صعود نمایدوخاك‌بواسطه آن مجاورت تا قیام قیامت کسب شرافت‌وفضیلت‌نماید وتاهر که درآنجا دفن شود بدون حسابی آمرزیده وداخل بهشت گردد چنانکه‌ابن‌مطهر درفضیلت دفن درنجف‌اشرف گفته است (۱)

۱ــ عبدالجبار نامی از دانشمندان اهل سنت کتابی بنام المغنی در رد مذهب شیعه نوشت که سید اجل سید مرتضی علم‌الهدی کتاب شافی را در برابر آن درمسئله امامت تألیف نمود که شیخ طوسی آنرا تلخیص وتهذیب نمود متأسفانه با اغلاط چاپی فراوانی آن کتابها درطهران بچاپ رسید . و روزبهان اصفهانی کتابی در رد امامت

(بقیه درصفحه بعد)

این گونه سخنان را کسی گوید که کافر باشد آیا سزاوار استزمینی که با اندك مصاحبت این همه شرافت وجلال را کسب کند تا آنجاکه مردمی که همه عمر خود را در اطاعت شیطان‌صرف نمودند بواسطه دفن‌درآن مکان‌مقدس بخشیده وآمرزیده شوند ولی هم نشینان حضرت محمد ص‌م درزندگانی ومردن‌خود در کنار حضرت محمد ص‌م باشند آمرزش را بدست نیاورند ؟!!

بخدا سوگند این سخنان را کسی‌گوید که ازیزدان رانده شده و مسخر شیطان باشد ! ! !

پس از آن گوئیم که هرگاه شیخان شایستگی دفن درکنار حضرت محمد ص‌م را نداشتند بعضی از نخستین مهاجران که ازخدا نترس ایراد ازاین‌دفن ها می‌گرفتند با آنکه نقل ایرادی تا کنون نشده واگر نقل مینمودند لیس‌فلیس‌این اصلی است که مطالب بزرگی‌درهرمذهب برآن ثابت میشود وهرگاه‌شیعیان لجوج این اصل را بنام تقیه رد کنند تمام ملت اسلامی خاموش از ابراز حق میشوند چه دیگر باسخی نیست مگر با تیر ثاقب ؟ ! !

(بقیه ازصفحه قبل)

تألیف کرد که علامه حلی در جواب اوکتابی بنام کشف‌الحق و نهج‌الصدق تألیف و در دومجلد در بغداد چاپ شد . و ابن تیمیه کتابی بنام منهاج السنه در رد علامه‌حلی تألیف ودر چهار مجلد در مصر چاپ نمودند و قاضی نورالله شوشتری کتاب احقاق الحق خودرا درجواب او نوشت که دریك مجلد بزرك در طهران و جلد اول آن در مصر چاپ شد . و آقای شیخ محمد حسن مظفر نجفی کتابی بنام دلائل الصدق تألیف وآراء علامه حلی و ابن تیمیه وقاضی نورالله را مورد بحث وانتقاد کلامی قرار داد که جلد اول‌آن بتازگی درطهران بچاپ رسید و متضمن رساله‌ای در نقد رجال صحاح اهل سنت است که آراء و اقوال اهل سنت وجماعت را که انتقاد بر راویان و رجال صحاح نمودند گردآورده وآنرا مقدمه کتاب خود قرار داد .

وآقا سید حسن صدرالدین کتاب بزرگی در اثبات مذهب شیعه و رد ابن تیمیه تألیف که جزوهٔ کوچکی ازآن دربغداد بنام الرد علی ابن‌تیمیه دربغداد بچاپ رسید واستاذ علامه بزرگوار ما شیخ محمد جواد بلاغی مؤلف کتاب تفسیر آلاء الرحمن خطابهٔ در رد ابن‌تیمیه برای شاگردانش درنجف اشرف ایراد نمودکه در همانجا بچاپ رسید و سید مهدی قزوینی کتابی درمسئله امامت در دومجلد تألیف وسخنان ابن تیمیه‌را انتقاد نموده که درنجف بچاپ رسانیدند «مرتضی»

مترجم گوید مشهور است که ابوبکر وعمر راضی بودند تا در کنار حضرت محمد ص) قرار گیرند نه آنکه حضرت مایل باین امر بود ودیگر مسئله ملك نقاله است که درنزد شیعیان ثابت ووجدان هم گواه آن است وروایات بسیاری در این خصوص وارد شده از آن‌جمله‌روایتی است‌در باب‌قضاء و حکم‌از حضرت‌امیرالمومنین علی‌ع در حق غلامی که مولای خودراکشت وعمر حکم بقصاص‌غلام دادحضرت‌امیر در آن واقعه حاضرشد وماجری را ازغلام پرسید واوعرض کرد که مولای‌من‌خواست با من لواط کند اورا کشتم حضرت امیرع فرمود معلوم نمودن این مطلب آسان است بروید قبرش نبش کنید وهرگاه این‌کاره بود درگورش نیست‌واورادر جرگه قوم لوط بردند رفتند وگور را شکافتند و جسد مولای غلام را نیافتند آنگاه غلام را قصاص نکردند در این زمان ها حکایات وقصصی‌است که آدمی قطع پیدا می کند که ملك نقاله هست وعلامه و یا شیخ مفید در رساله‌ای این موضوع را نقل نمود

صاحب مصائب گفت درسخنان مولف نواقض نظریاتی‌است‌نخست خداوندمکان ایشان را در کنار آرامگاه حضرت رسول ص) قرار نداد بلکه با معاصی و ستم در آن جا مدفون شدند چگونه خداوند راضی شود که با کلنك وبیل کنار قبرپیامبرش را خراب کنند با آنکه از راه تعظیم فرمود

یا ایهاالذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت‌النبی ص) ولاتجهروا باالقول کجهر بعضکم لبعض‌ان‌یحبط عملکم چگونه پروردگارراضی‌خواهدشد که بدون‌اجازه در خانه پیغمبر داخل شده و در کنارش دفن شوند وازطرفی‌هم تابوت حضرت امام حسن‌ع را برای تبرك وخدا حافظی بردند که بدور آرامگاه پیامبر اسلام طواف دهند عایشه منع نموده ونگذاشت که نوه پیغمبر را بدور قبر جدش طواف دهند واگر تنها دفن در کنار پیغمبر ص) رضای خداست باید گفت که کافران بیت ها را بر خود آویزان سازند باید رضایت خدائی باشد و دیگر آنکه سلطان شاه اسمعیل صفوی که گور ابوحنیفه را نبش نمودواستخوانهایش سوزانید ونجاست بجای آن گذاشت باید (۱) نشانه رضای پروردگار باشد و این نقص درنزد اهل سنت وجماعت‌ارزش ابوحنیفه است وگمان ندارم که مولف نواقض که شافعی مذهب بوده و بعدها حنفی مذهب شد راضی باین امرشده باشد؟!!

۱- دریکی ازسفرهائی که از نجف اشرف بکاظمین نمودم ، آقای شیخ هادی کشمیری کتابفروش کنار صحن حضرت جوادین‌ع که پیر مرد پارسا وروشندل و نورانی

« بقیه در صفحه بعد »

«مباحثه فضال با ابوحنیفه»

مناسب است مطلبی را که بعضی از مشایخ ما نقل نمودند در اینجا یاد آور شویم فضال بن حسن کوفی که از امامیه بود بر ابوحنیفه که جمعی بسیار بدورش بودند و برای آنان حدیث وفقه می گفت ومینوشتند وارد شد و برفیق خود گفت بخدا از اینجا بیرون نمیروم تا اورا شرمسار سازم دوستش گفت احوال ابوحنیفه را

« بقیه ازصفحه قبل»

است و خدایش بسلامت دارد این داستان‌را درباره آرامگاه ابوحنیفه برای نگارنده ناچیز این سطور حکایت کرد :

گفت : از پیر دانای بغدادی شنیدم که او از پیر خردمند بغدادی دیگر شنیده بود که درآن زمانها درمقبره ومسجد ابوحنیفه دربغداد آخوندی پیر و کور حنفی بود وسمت امامت آنجارا داشت و از خصایص او بود که نیمه شب بنماز شب برمیخاست و با خود عوالمی داشت وگفتی که همه شب ارواح خلفای راشدین در نزد من حضور بهم میرسانند و درآن هنگام یك یك خلفارا نام بردی وبهریك بزبان عربی خوشامد گفتی !! تا بنام حضرت علی ع میرسید با کراهت و نکوهشی میگفت آنجا بنشین و نزدیکتر نیا !! وبعد از انجام این حرکات مشغول دعا وثنا بود تا اذان صبح شده و بنماز جماعت ایستادی و این رفتار هرنیمه‌شب تکرار میشد وداستانش برسرزبانها افتاد و همهٔ شیعیان بغداد متأثر شده و در فشار بودند و یارای مقاومت نداشتند تا آنکه شاگردی پیدا کرد که ندیم ومرید و نایب امام جماعت شده و حجرهٔ هم درآن مسجد درکنار حجره استاد و امام خود گرفته ومدت یکسال تمام بیشترکارهای پیشنماز مسجد حنفی را انجام میداد تاآنجاکه دستش راگرفته بمحراب می برد . در یکی از نیمه شب های زمستان سرد و سوزناك بغداد که درکنار استاد و در مسجد بودند و بگمان خود پیرمرد کور مشغول پذیرائی ارواح خلفا بود وبعادت همیشگی تعارف می کرد تا بنام حضرت علی ع رسید و بزشتی خطاب بروح پرفتوح حضرت نمود فوراً آن شاگرد با چوب آنقدر برسر و روی آخوندك حنفی نواخت تا اورا مرده ساخت چون قبلا درها را بسته بود وهنوز اذان صبح هم نشده بود درها را بازگذاشت و بحجره خود شتافت و درب حجره را بروی خود بسته و بعفت مردم که درهنگام اذان صبح کم کم درآن تاریکی و روشنائی بمسجد رفتند و پیشنماز را مرده وخون آلود یافتند وهرچه جستجو کردند اثری بدست نیامد تا درب حجرهٔ شاگردش‌را که نائب امام بود

« بقیه درصفحه بعد »

میدانی که دلیل او روشن و آشکار است ؟! گفت خاموش آیا تاکنون دیده‌اید که بر مومنی برتری یابند ؟! آنگاه نزد ابوحنیفه شتافت وسلام کرد همه‌جواب سلام دادند وگفت ای ابوحنیفه خداوند ترا رحمت کند برادری دارم که میگوید بعداز رسول خدا بهترین مردم علی بن ابی طالب بود و من میگویم ابوبکر وبعداز اوعمر بهترین مردم بودند تو چه‌گوئی خداوند ترا رحمت کند ابوحنیفه سر بزیر انداخت و بعد سر را بلندکرده وگفت در نزد پیغمبر از راه فخر وکرم منزلتشان کافی است که در ضجیع پیغمبر در قبر می باشند آیا کدام یك برای شما روشن تراست

ابن فضال گفت من‌هم همین را به برادر خود گفتم برادرم گفت بخدا اگر مکان از آن پیامبر «ص» بود ستم در دفن نمودند که‌حقی در آن نداشتند واگرآنجا از خودشان بود که به پیغمبر بخشیده بودند چه بدکاری کردند که به‌هبه‌خود رجوع کرده و پیمان را شکستند ابوحنیفه ساعتی سر بزیر افکند وبعد سر را بلند نموده وگفت آن جا نه ازآن پیامبر «ع» نه از آنان بود بلکه از بابت حق عایشه و حفصه در آنجا دفن شدند فضال گفت این را هم به برادرم گفتم تو میدانی که درهنگام وفات پیغمبر «ص» نه زن داشت پس‌از برای هریك از زنان هشت یك‌است ونخواهد بود مگر شبر درشبر چگونه این دومرد زیادترا مستحق شوند و دیگر آنکه‌آیا سزاوار بود عایشه وحفصه ارث ببرند وفاطمه ممنوع از ارث شود؟! آنگاه‌ابوحنیفه گفت ای مردم این شخص را ازمن دور سازید بخدا مرد رافضی خبیثی است !!!

دوم آنکه به شیعیان نسبت داد که ملك نقال را معتقدند اگردرست باشداز فتاوی ابو حنیفه دریافت کرده و یاد آور شدند و شیعیان هم درمقام‌جدل‌واستهزاء

« بقیه ازصفحه قبل »

بواختند شیخ را بیدار و ماجری را پرسیدند ؟ گفت ندانم همین اندازه بیدار بودم که ارواح خلفای راشدین بحضورش شتافتند وچون بنام حضرت علی «ع» رسید صدای چوب وکتك وناله بلند شد ازترس حجره را بسته وخوابیدم دیگر ندانم چه شد و مردم ساده لوح صد وپنجاه سال قبل بغداد هم باورکردند و بالاخره شیخ نائب امام پیشنماز مسجد حنفی بغداد شد وچون امام بدبخت سابق وارثی نداشت واسرار ودفینه او را هم میدانست همه را تصاحب نموده و بعد از چندی ناگهان ناپدید شد بعدها دانستند که او شیخی اصفهانی بوده این نیرنك را زده و ثروتی هم بدست آورد و هرچه گشتند کمتر اثری از او بدست‌آوردند.

و اکنون آنجا دار العلوم الدینیه بغداد است که مکرر بمسجد و دار العلوم رفته و تماشای مناظر حوزه علمی حنفی را نمودم « مرتضی »

با اهل سنت آن را گویند واگر این‌عقیده ثابت شود ضرر آنان درحق‌ابوحنیفه خواهد بود ولی درباره شیخین منفعت است چه‌شیعیان اهتمامی درحق شیخین‌دارند گوئیم در اینجا چیز دیگری است که نیازی بملك نقاله نیست وحکایت شده که در سال‌های قدیم صاعقه‌ای از آسمان در کنار آرامگاه وضریح مقدس نبوی‌فرود آمد وقسمتی از مکان مقدس را سوراخ نموده ودرنزد ما بدیهی‌است که صاعقه‌نازل شد تا دوجسد شیخین را بسوزاند تا جزای آن همه ستمکاری ها را به چشند مترجم گوید وجود ملك نقال از روایات وحکایات ثابت شده ولی فرود صاعقه‌دردووقت اتفاق افتاد یکی دربیست‌وسوم ماه مبارك‌رمضان سنه چهارصد هجری ودیگری در ششصد هجری بود ودر هردو مرتبه مسجد نبوی‌ص سوخت

سوم احتمال نقل جسد حضرت علی‌ع بکنار حضرت محمد ص قبول‌نداریم چه ملك نقال را نشاید تا جسد حضرت امیرع ویا سایر مسلمانان را نقل وانتقال دهد این‌گونه انتقالات مخصوص کافران وفاجران است که احترامی‌ندارند ولی نقل جسد عثمان بعید است که به کنار آرامگاه حضرت محمد نقل کنند ولی بجای‌دیگری‌هم نمیشود منتقل کرده باشند چه همه میدانند گور عثمان درگورستان یهودان بود

چهارم بعید دانست که درکنار آرامگاه حضرت محمد ص باشند و آمرزیده نشوند گویا این اشعار بگوش اونرسید

فان دفنا فی بیته و جواره		فجسما هما با النار یحترقان
کذا الات والعزی علی‌البیت‌اعلقا		و لیسا بقرب البیت ینتفعان

وشعری در این خصوص گفتم

نمیکند ز جوار تو جر نفع عدو		که باطل است‌بتحقیق‌حرف جرجوار

وباز هم کسی گفت شعر

دون شود از قرب بزرگان‌خراب		جیفه دهد بوی بد از آفتاب

خلاصه غفران وآمرزش ازلحاظ همسایگی مخصوص مومنان گناهکار است نه از آن کافران وفاسقان !!! پنجم که گفت هرگاه سزاوار دفن در کنار نبی‌ص را نداشتند مهاجران نمیگذاشتند.

گوئیم این واقعه وقتی اتفاق افتاد که هیبت وسلطنت وبزرگی ومقام خلفا در دل‌ها جایگزین شده بود وکسی را یارای اظهار خلاف نبود و درآغاز کار که بسیار ساده وآسان بود بزرگترین وشدید ترین موضوع اسلامی راکه امرخلافت بود نتوانستند جلوگیری کرده وحق را بحق‌دار برگذار کنند

چگونه بعدها میتوانستند درامری که کوچك‌تر از غصب مقام خلافت بود و تقیه هم در مردم شدید تر وکامل تر شده بود و یارای مقاومت را نداشتند اقدام

نمایند چه ترس جان وهلاکت نفوس درآن بود وچنان دراذهان عمومی ریشه‌دوانیده بود ممکن بود امرخلافت ارثی میدانستند.

چنانکه قبلا خود مولف نواقض گفت اگر ابوبکر وسایر خلفاخلیفه نمیشدند خلافت را مانند سلطنت کسری وروم ارث می‌پنداشتند ؟!

مولف کتاب نواقض گفت دلیل نهم اگر امر چنان بود که رافضیان غالی گویند پس چرا حضرت علی ٤ درهنگام خلافت خود تصریح ننمود وچنانکه قبلا هم گفتیم دیگر احتیاجی بطول کلام نیست وچرا حضرت فاطمه‌س در آزار نبود تاتقیه برای او کمان نمایند ویا از کسانی بترسد؟! خصوص پدرش مژده داده بود که بهمین زودی بوی ملحق خواهد شد وچون بخبر راست پدر باور داشت ومیدانست که بزودی وفات می کند دیگر ترسی بخود راه نمیداد ودرباره تمام ائمه اهل بیت هم این سخن را می گوئیم خصوصا در زمان دوره عباسی که ازخاندان هاشمی بودند واز بنی تیم وعدی هم نبودند که تعصبی از شیخین نمایند بلکه خلفای عباسی بر بطلان خلافت خلفای سه گانه تصریح نه نمودند تا درابطال آن تقویت ازخاندان بنی هاشم باشد وخلافت حق آنان شود خلاصه کلام درآن روزگار بدعت رافضیان خیلی اندك وسست بود چه اسلام قدرت وشوکتی داشت وهنگام وحی هم نزدیك بود وبسیاری ازدانشمندان ودانایان مخلص وصمیمی نسبت باسلام بودند بدعت ها را ازچرگه اسلامی دورسازند

وتازمان ماهم شهریاررافضی نه بود با آنکه دعاوی شیطانی زیاد بوده و کم کم زمان وحی دورتر گردید ودانش اندك شد ودوستی بدنیا بسیار گردید تا آنجا که می بینی چه خبر است پناه بخدا می برم تا ما را از اوضاع شر کنونی وآینده نگاه دارد ونسبت دهند که آل بویه شیعه بودند نه چنین است بلکه رفض آل بویه این است که خلافت را حق حضرت علی ٤ میدانستند نه حق ابوبکر ولی درباره صحابه بد نگفتند بلکه از خلفای سه گانه راضی بودند چنانچه همین شیوه مذهب زیدیه است بهمین جهت گفته‌اند که شیعه زیدیه اعدل فرق شیعه است وابن طاوس که ازرافضیان بود باین مطلب رساله‌ای است که درابطال احکام نجوم نوشته تصریح نموده است(۱)

مترجم گوید مولف نواقض گویا خطبه شقشقیه را فراموش کرده ویا تجاهل ورزیده چه آزارها خلفا بر حضرت صدیقه نمودند که درنظر دارم چندروایتی در

۱- ابن طاوس که از بزرگان شیعه اثنی عشری است مانند سایر دانشمندان امامیه عقیده دارد که بعد ازمذهب شیعه امامیه مذهب زیدیه اعدل سایر فرق شیعه است و رساله‌اش بنام فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم بتازگی در نجف اشرف چاپ شد «مرتضی»

باب خمس کتاب صحیح بخاری است که فاطمه س از آن راضی نبود و هارون و مامون چنان در برابر علماء اهل سنت استدلال کردند که کمتر کسی تواند آن گونه دلیل آورد واز عهده جواب هم بخوبی بیرون آمد و این روایت در کتاب عیون اخبارالرضا است چنانکه خوانندگان گرامی میدانند که نگارنده آنرا ترجمه ودر مقدمه این کتاب قرار داد (۱)

صاحب کتاب مصائب‌النواصب گوید در این کلام نظریاتی چند است نخست مکرر بیان کردیم که حضرت امیر ٤ در چند جا تصریح برخلاف خلافت خلفای سه گانه نمود دوم خانه حضرت فاطمه‌س‌را آتش زده وغصب حق اورا نمودند وچگونه حضرت علی ویارانش قدرت آنرا داشتند که حمایت اهل بیت‌نمایند(۲)

سوم مذهب شیعه در دوره عباسی بروز و ظهوری نداشت چون عباسیان با علویان خوب نبودند و کمال دشمنی را با بنی فاطمه داشتند و داستان علوی بسا منصور مشهور است چهلرم گویند آل بویه شیعه امامی نبودند درست نیست وشیعه بودن آنان از بدیهیات است وقاضی احمد غفاری قزوینی‌در کتاب نگارستان درذکر آل‌بویه نوشت

معزالدوله بعداز تسخیر ممالك خوزستان به بغداد توجه نموددرسنه‌سیصد و سی‌وپنج مستکفی عباس مردم را امر نمود تا اطاعت اورا کنند و تمام اختیارات در دست معزالدوله دیلمی افتاد واساس عدل ودادرا دربغداد رواج داد ودربرانداختن ریشه فساد مبالغه نمود وامر داد که بر درمسجد بغداد بنویسند لعن‌الله معاویة بن ابی سفیان وآنکسی که فدك را غصب ودفن حضرت حسن ٤ را درقبر جد خود منع نمود وآنکس که ابوذر را تبعید وعباس را از شوری بیرون‌نمود

عوام بغداد آن کلمات را حك مینمودند وبعضی ازمردم که مقصود خاموش کردن فتنه داشتند صواب دانستند که بجای آن کلمات بنویسند لعن‌الله ظالمین آل

۱- کتاب عیون اخبارالرضا تألیف صدوق درتهران چاپ شده وبعضی ازعلماء هم آنرا بفارسی ترجمه نمودند «مرتضی»

۱- آقای سید حسن قزوینی که از دانشمندان روحانی مقیم کربلا است رساله بسیار نفیسی بعربی درموضوع فدك تألیف وتمام اقوال مورخان ومحققان اسلامی را فراهم کرده وتحقیق انتقاد کلامی نمود و رساله مزبور درنجف اشرف بچاپ رسید

وکتاب مجمع النورین وملتقی البحرین تألیف حاج میرزا ابوالحسن مرندی که از شاگردان مترجم این کتابست تمام آراء و روایات را دربارهٔ حضرت زهراء (س) دربر دارد طبع طهران «مرتضی»

محمد ص) ورکن‌الدوله که بزرك شهریاران دیالمه(۱) بود اعتماد بسیاری بشیخ اقدم ما ابن بابویه داشت وسلطان فاضل عضدالدوله به شیخ مفید مراجعه مینمود و همه توع نوازش واکرام نموده ودر ترویج مذهب شیعه و تحقیق در احکام مذهب کوشش‌ها وتشویق‌ها مینمود همین قسم شهریاران مصر که معاصر بعضی از خلفای عباسی بودند اتفاقاتی مابین آنان تولید شد که قضایای غصب خلافت راتکرار و یاد آوری نمودند چنانکه یافعی در مرآة الجنان و قاضی صاعد اندلسی در کتاب طبقات الامم(۲)نوشتند که درسال فلان ملك‌افضل علی بن صلاح‌الدین یوسف وفات نمود و او از مقام شهریاری کشور مصر و شام پائین آمده و بشمیشاط قناعت ورزید و هنگامی که آن بلاد را از اوگرفتند نامه شکایت آمیزی از عموی خود عادل و برادرش عزیز بخلیفه عباسی نوشت که بلاد را از اوگرفته وپیمان پدرش‌راشکستند ودر اول نامه بهترین ابیات را نوشت «شعر»

مولای ان ابابکر وصاحبه فاروق قدا خذا بالغصب حق علی
و هوالذی کان قدولاه والده علیهما فاستقام‌الامرحین ولی
فخالفاه وحلا عقد بیعته والامر بینهما والنص فیه‌جلی
فانظرالی حظ هذاالاسم کیف‌لقی من‌الا واخر مالاقی من‌الاول

مقصود از ابی‌بکر عموی خود وفاروق برادرش وعلی‌خودش‌بودالناصرلدین‌الله خلیفه عباسی درجواب شهریار مصر نوشت شعر

وافی کتابك یابن یوسف معلنا بالصدق یخبرك‌ان اصلك طاهر
غصبوا علیا حقه اذلم یکن بعد النبی له بیثرب ناصر
فاصبرفان غداعلیه حسابهم وابشرفنا صرك الامام الناصر

و داستان تشیع هلاکوخان وسلطان احمد وسلطان غازان‌وسلطان‌اویجایتومحمد خدا بنده ومانند آنان درکتابهای تاریخی مسطور است خصوصا در کتاب تاریخ

۱-تاریخ دیالمه ازلحاظ تحولات سیاسی واجتماعی وحرکت فکری شیعه‌امامیه بسیار مهم و دلکش است متأسفانه کتاب تاریخ جامعی مورخسان در اینخصوص تألیف ننموده‌اند و می‌توان گفت ازجهاتی دوره دیالمه برای شیعیان بهتر از دوره صفوی بود چه‌آنان بنیاد تشیع را استوار و پی ریزی نمودند «مرتضی»

۲- مرآةالجنان یافعی درحیدرآباد چاپ شده و طبقات الامم اندلسی در یك جلد درمصر چاپ شده «مرتضی»

حافظ ابرو به تفصیل نوشته‌شده واین‌حافظ ابرو(۱) ازفضلای شافعیه‌است که برسایر مذاهب اسلامی تعصب می‌ورزید

مولف نواقض گفت‌دلیل هفتم‌ارباب سیر وتواریخ واصحاب حدیث‌نقل‌نمودند که در روز سقیفه بعداز آنکه اختلافاتی در امر خلافت پدید آمد انصار گفتند ما راضی نمیشویم بخلافت مهاجر بلکه ازما امیری وازشماامیری‌باشد ومروی‌برخاست وگفت شنیدم از رسول خدا که‌فرمود ائمه از قریش است آنگاه انصارخاموش‌شدو وبا ابوبکر بیعت نمودند چه نهایت پیروی ازحضرت رسول‌داشتند و کمال تقویت‌را در دین می نمودند با آنکه خلافت مهاجر برانصار متبوع رای انصار نبوده مگروه بنظرشان میرسید به‌مجرد شنیدن‌خبر واحد اطاعت امر نمودند وهرگاه‌حدیث غدیر خم در نزد آنان معلوم بودچرا علی٤ و کسانیکه بااو بودند استدلال بحدیث‌غدیر خم ننمودند تا دعوی تواتر نمایند با آنکه خبر واحد را قبول می کردند بـا آنکه در او مجال بحثی بود چراخبر متواتر را قبول ننمودند وهرگاه ازبرای‌بنی هاشم با آن علو نسب وقرابت‌با پیغمبر مانند این‌استدلال دلیل بود آیا جایزبود که‌ایشان خاموش شده وترسناك‌شوند خصوصا امرخلافت بجائی استوار نشده وقدرت‌آن‌برای کسی ثابت نشده بود این نیست مگر عناد وزورگوئی

مترجم گوید مولف نواقض دعوی علم و کمال می کرد که اطلاع بتاریـخ و قصص اسلامی داشت گویا نهج‌البلاغه را ندیده ونداسته‌گـرفت چه‌اکنون که مشغول نوشتن این کتاب هستم نگاه اجمالی به بسیاری ازکتاب نهج‌البلاغه نمودم که سخنان حضرت امیر٤ صراحت بر غصب خلفای سه‌گانه دارد کـه‌حق را ازبین‌بردند

مولف کتاب مصائب‌النواصب گوید در این سخنان ایراداتی است چنانـکه مکرر گذشت که حضرت امیر برایشان حجت بآیات و اخبار در اثبات ولایت خود آورد ولی مصداق نرود میخ آهنی بر سنك قرارگـرفتند

(اشعار حضرت علی ٤ درباره‌خلافت)

برسبیل تکرار برای زیادتی تایید و استبصار نقل می کنیم قاضی‌میبدی که یکی

۱ـ قسمت اول ازذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف شهاب الدین عبـدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید الخوافی الدعو بحافظ ابرو مؤلف زبدة التواریخ در طهران چاپ و فوائد تاریخی بسیاری در بارهٔ‌شیعیان ایران‌را دارا است «مرتضی»

از دانشمندان شافعی بود درشرح دیوان منسوب بامیرالمومنین روایت نمود ازعلی بن احمد واحدی او از ابی هریره که حضرت امیرالمومنین درحضور ابوبکر و عمر و عثمان وطلحه وزبیر وعبدالرحمن وفضل بن عباس وعمار یاسر و عبدالله بن مسعود و ابی ذر ومقداد وسلمان انشاد نمود

«شعر»

لقد علم الناس بان سهمی — من الاسلام بفضل کل سهم
و احمد النبی اخی و صهری — علیه الله صلی ابن عمی
و انی قائد للناس طرا — الی الاسلام من عرب و عجم
و قاتل کل صندید رئیس — و جبار من الکفار ضخم
و فی القران الزمهم ولائی — و اوجب طاعتی فرضا بعزم
کما هرون من موسی اخوه — کذاك انا اخوه وذاك اسمی
لذاك اقامنی لهم اماما — و اخبرهم به بغدیر خم
فما منکم یعادلنی بسهمی — و اسلامی و سابقتی ورحمی
فویل ثم ویل ثم ویل — لجاحد طاعتی و مرید هضمی
و ویل للذی یشقی سقاها
یرید عداوتی من غیر جرمی «۱»

«فدك حضرت فاطمه س»

دلیل یازدهم مولف نواقض این است که حقا نیست خلافت ابوبکر از روشن ترین دلایلی برحقانیت سایر خلفا است چه حضرت علی ع فدك را به فرزندان فاطمه رد نکرد وبا اینکه شاهد بود که فدك از آن فاطمه است تا نقض حکم خلیفه پیغمبر نشود ونقض ننمودن دو نزد او اولی بود از رد فدك به فرزندان حضرت فاطمه س با اینکه عالم بود که فدك ملك بنی فاطمه بود و هرگاه از من سئوال نمائید از

۱ـ میبدی از حکیمان شافعی بود و کتابی در شرح هدایة اثیریه در حکمت تألیف واز کتب مقدماتی فلسفه قدیم بشمار میرود ودرطهران چاپ وشرحی برمثنوی مولوی تألیف که چاپ شده وشرح دیوان منسوب بحضرت امیر ع از او هم درطهران چاپ شده و نسخه بسیار نفیس خطی از شرح دیوان مزبور که اضافاتی برنسخه چاپی دارد در کتابخانه مرحوم حاج میرزا عبدالحمید امیرالکتاب سنندجی درطهران بود که مدتی نزد نگارنده ناچیز این سطور بوده است «مرتضی»

عدم حکم ابوبکر صدیق بارث فاطمه س گویم عدم حکم ابوبکر برای حدیثی بود که بگوش خود از حضرت رسول ص شنید که فرمود ما گروه پیامبران ارث نمی بریم وهرچه بگذاریم صدقه است وفدك را حضرت به دخترش هبه نموده بود ثابت نشده زیرا شهادت بحد نصاب شهادتی خود نرسیده بود وتنها حضرت علی وام ایمن گواهی دادند نه دیگران و شهادت یك زن هم جای یك مرد را نمی گیرد و ابوبکر که دریای فضل روحانی وجسمانی بود وقبول شهادت را قبول ننمود ادعای شیعیان از از نادانی است وخداوند فرمود واشهدو ذوي عدل منکم

مطلق است نه مقید ومدعی حضرت فاطمه ص وشاهد حضرت علی بود وهرگاه عصمت درباره آنان گفته شود هنوز درحق پیامبران ثابت نشده تاچه رسد بایشان آری فضل حضرت فاطمه س که بهترین زنان وفضل حضرت علی ع که بهترین مردم بعداز خلفای سه گانه یا دونفر از آنان یا پیش از آنان ثابت شود تازه مستلزم عصمت نیست وحکم بوجود عصمت از جمله اموری است که شیعیان نادان معتقدند

مترجم این کتاب گوید مولف نواقض اعتراف کرد که حضرت فاطمه خیر النساء وحضرت علی خیر الامم بوده ودروغی از ایشان تاکنون نشنیده بودند و درهنگام زندگانی حضرت محمد ص فدك در دست دخترش بنام مالکیت بود و پیامبر اسلام داعی نداشت مال مسلمانان راکه همه دراو شریك بودند بتصرف دختر خوددرآورد باتمام اینها علم برحقانیت حضرت فاطمه س برای او حاصل نشده و درسر منبر مسلمانان گفت علی ام طحال را شاهد خود آورد !!!

«ام طحال زنی بود مشهور بزنا» وهرگاه تنها روایت کرد ودیگر کسی آن روایت را خبر نداد ؟! زیرا شاهد وبینه را مطالبه نمود ؟، وسجل حضرت فاطمه را قبول ننموده و رد دعوی نمود !!

وبالاخره خلیفه ثانی نامه راپاره کرد ولی علت اینکه حضرت علی ع درروزگار خلافت خود فدك را بفرزندان دختر پیامبر ع رد نکرد برای این بود که چون قدرت خلفای سه گانه بطول انجامید که هرگاه کسی ترك اولی بآنان نسبت میداد زبان سرزنش ونکوهش وشمشیر ها برچنین کسانی بازو کشیده میشد که از گفتن پشیمان میشدند تا آنجا که حضرت امیر ع درزمان خلافت خود نتوانست شریح قاضی را ازمنصب قضاوت کوفه معزول نماید وچگونه می توانست مالی که بتصرف مسلمانان درآمده ودست بدست شده بود باز گرفته وبه فرزندان حضرت فاطمه دهد وبگوید ابوبکر وسایر خلفا دراین باره غاصب بودند گذشته از اینها حضرت علی ع در تمام مدت خلافت خود آسوده نبود تا انجام امری را بپایان رساند وآن اندازه ها طولی نکشید

تا داستان جمل وصفین ونهروان پدید آمد وحضرت از دیار خود مهاجرت کرده تا درغربت کشته شد وامر قدرتش درنهایت اختلال بود وتنها درکوفه خلافت داشت آنهم بیشتر مردم کوفه پیرو اونبودند مولف نواقض گمان کرد که خلافت‌علی ٤ مانند قدرت خلفای سه‌گانه ویاسلطنت آل‌عثمان بود خوب‌بود ابتداء اوضاع واحوال‌محیط هرعصر وخلفا را بدقت‌درنظر میگرفت آنگاه قلم در دست‌گرفته وسم‌پاشی‌میکرد

مولف مصائب گفت درکلام مولف نواقض ایراد چندی است اولا فدك را علی رد ننمود نه ازآن جهت که گفت بلکه از برای روایتی است که ابن‌بابویه در کتاب علل‌الشرایع «۱» نقل نمود مرفوعا از حضرت صادق ٤ که گفت راوی سؤال نمودم از او از وجه عدم رد فدك که چرا حضرت‌علی ٤ درزمان خلافت‌خود فدك‌را به فرزندان حضرت فاطمه‌س‌نداد حضرت صادق فرمود به پیغمبرص اقتدا نمود زیرا بعداز آنکه فتح مکه را فرمود وعقیل هم خانه او رافروخته‌بود عرض نمودندچرا بخانه خود رجوع نمی فرماید فرمود آیا عقیل خانه از برای‌ما گذاشت ما اهل‌بیتی هستیم که نمی‌گیریم چیزی‌را که ازما گرفتند از روی‌ظلم وحضرت علی٤ هم‌چنین رد فدك ننمودند وجواب دیگری هم فرمود باسناد خود بسوی‌موسی‌بن جعفر گفت سئوال نمودم از او چرا حضرت امیر٤ فدك را رد ننمود درزمان‌قدرت‌خود فرمود ما اهل‌بیتی‌هستیم که حقوق ما را ظلم نمودند و ما اولیاء مومنین خدا هستیم از کسانیکه ظلم نمودند بخدا پناه می‌بریم

(ارث انبیاء)

دوم اینکه ابوبکر از حضرت رسول آنرا شنیده بود درست نیست چه هیچیك خبر مزبور را نشنیدند حتی زنان پیامبر ص وحضرت علی ٤ وحضرت فاطمه‌س که ملازم خدمت رسول هم بود چنین خبری را نشنیده بودند و چگونه میشود که حضرت رسول ص ورثه‌خود را ازچنین خبری پوشیده دارد وهرگاه‌حکم‌مخصوصی بود بر حضرت واجب بود قبل‌ازحاجت بیان می‌فرمود و چون اختصاص بورثه اهل بیت نبوت داشت چه فایده داشت که برای ابوبکر بیان فرماید ؟! با آنکه اوازاین قسمت بیگانه بود واین حدیث هم منافات با فرمایش خداوند دارد (ورث سلیمان

۱ـ کتاب علل‌الشرایع صدوق چاپ تهران تقریبا تمام احکام و قضایای شریعت اسلامی را با چند حدیث روایت نموده وعلل‌آنها را بیان می کند که ازلحاظ تاریخ تشریع اسلامی بسیار مفید است «مرتضی»

داود » ودر داستان ذکریا که فرمود « وهب‌لی من‌لدنك ولیا یرثنی) برو وراثت علمی ونبوت حمل نمودن آیات باطل‌است زیرا کلمه ارث‌در لغت وشرع همان‌معنی مشهور ومعروف می باشد وبمعنی دیگری اگر حمل‌شود مجازا باید قرینه باشد و چون قرینه ندارد همان معنی لغوی آن درنظر گرفته شده

مترجم گوید اخبار وراثت علمی ونبوی با خدا است دیگردخایی به پرسش نداشت مولف مصائب گوید قول او (انی‌خفت‌الموالی)ایشان وارث‌مال بودند و بدیهی است که قبلیت وراثت نبوت را نداشتند وهرگاه‌قابلیتی داشتنددیگر ترسی نداشت تا دیگری طلب شود

چه نبی دانا بود که بخشش نبوت بدیگری که قابلیت ندارد نخواهد شد و هرگاه وارث علمی بود دیگر (واجعله رب رضیا) نیازی به پرسش نداشت زیرا سزاوار نیست که گفته شود خداوندا از برای ما پیغمبری‌مبعوث‌فرما و اورا عاقل ودر اخلاق نیکوگردان چه اگر نبی شد رضایت الهی‌در آن‌خواهدبود و این هم مطلب مارا تایید می کند گفتارحضرت ذکریاکه تصریح نمود که‌ازپسر عموهای خود ترسیده بود وعذر آورده ووارث از خداوند خواست‌وروشن‌است که او ترسی از مال خود داشت نه ازنبوت‌چه کاملا میدانست خداوند کسی‌را که‌شایستگی ندارد مبعوث نمی فرماید ومقصود از علم هم اسرار الهی است واظهار آن‌هم بغیر اولیاء و انبیاء جایز نیست وهرگاه مراد بعلوم علم شریعت واحکام باشدپیغمبرهم برای نشراحکام وعلوم شریعت مبعوث شده دیگر چه‌گونه سؤال میکند درامری که که برای آن مبعوث شده بود واگرگوئید مقصود وراثت مالی است‌ودراین‌پرسش هم نسبت بخل وفتنه به پیغمبر خدا داده خواهدشد گوئیم پناه‌بخدا می‌برم که‌پرسش عدم نشر علم وعدم‌وراثت مالی باهم مساوی باشند ثروت روزی مومن و کافر و صالح وطالح است وبعید نیست آدمی گروهی از پسر عموهای خودرا که‌مردم‌فاسدی باشندوبترسد که اگر مالی بدست آورند درچیزهائی صرف کنند که شایسته‌نباشد آنان را از ارث محروم کند بلکه دراین خودداری از ادای ارث حکمت و مصلحت بزرگی است چه تقویت فاجران وهمراهی ستمکاران در کارهای‌زشت‌در دین حرام است وهرگاه کسی چنین محرومیتی را بخل داند از انصاف دوراست

از وانی خفت‌الموالی من‌ورائی فهمیده میشود که از اخلاق‌و کردارآنان‌ترسناك بود مانند آنکه بترس از مجازات خداوند بنا براین مراد از (خفت‌الموالی) ضایع نمودن موالی مال مرا است که در راه غیر خداصرف‌نمودن است وباز‌هم‌خبرمزبور معارض است با فرمایش حضرت صدیقه طاهره‌ص‌ا (تو از پدر ارث می‌بری و من‌از

پدر خود ارث نبرم ؟! اترث اباك ولا ارث ابی لقد جئت شیئا فریا) بر فرض تسلیم خبر تخصیص قرآن بخبر واحد را تجویز نمایند بخبر صحیح محکم صریح الدلاله است زیرا گویند قرآن متنا متواتر وقطعی وعام است و دلالت آن ظنی است و خبر مخصص عمومیت قرآن ظنی است متنا و دلالت آن یقینی است درخبر مذکور هردو منتفی است

وایضا این خبر منافات دارد باحکم اودرباره حضرت علی که شمشیروزره وعمامه پیغمبر را میخواست وبا عباس اختلاف داشت وهرگاه از پیامبر اسلام ارث نمی بردند چگونه ابوبکر دعوای آنان را گوش داده وحکم نمود

وبازهم شکی نیست که درزمان زندگانی ووفات حضرت محمد فدك درتصرف حضرت فاطمه س بود و ابوبکر او را از ارث بازداشت و حضرت دعوی هبه از پدرش نمود وابوبکر بینه خواست وحضرت علی ع فرمود ای ابوبکر برخلاف حکم پیغمبر حکم می نمائی ؟!! که فرمود (البینه للمدعی والیمین علی من انکر) وگوئیم فدك در زمان زندگانی حضرت حضرت محمد صم وبعداز وفات او دردست حضرت فاطمه س بود وابوبکر خبری را برای سخنان خود روایت کرده درست نیست چه مالی که درزمان حیات حضرت صم از دستش بیرون رفته است بعداز وفات ازمتروکات بشمار نمیرود بر فرض آنکه فدك از آن پیامبر اسلام بوده باشد چه بخشش و اکرام پس کجا رفت وچرا شیوه پیامبر اسلام را پیروی نمود چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نوشته ابوالعاص در روز جنك بدر اسیر شده بود وزینب زن عاص درنزد پیامبر شتافت

چون در تنگدستی بودند ازمسلمانان خواهش نمود که ثروت بسیاری باو بدهند تا از برای شوهر خود که در روز بدر اسیر بود فدیه دهد وهرگاه ابوبکر از مسلمانان هبه درخواست میکرد ومی گفت آیا این چند درخت خرما واراضی میشوید که به دختر حضرت رسول صم به بخشد کسی او را منع نمی کرد ولی متاسفانه پیروی از حضرت ننمود واحسان وتکریمی روا نداشته یا اصلا از مرتبه ابرار و پارسایان هرگاه سخنان ابن ابی الحدید را انتقاد کنیم که حضرت رسول صم مالی برای زینب خواست وطلب هبه نمود باکار ابوبکر قابل مقایسه نیست چه مالی که زینب داد فدا زوج خود بود که مابین جمعی ازمجاهدان درجنك بدر محصور وممکن

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید درطهران در دومجلد بچاپ رسیده و در چهار مجلد بسیار بزرك و نفیس در مصر چاپ شده ولی درقسمت تاریخ مغول دربغداد را ازچاپ مصر انداخته اند «مرتضی»

بود که از آنان درخواست بخشش شود برخلاف فدك که‌صدقه مشتر کی‌ما بین تمام مسلمانان غیر محدود وغیر محصور بود جواب گوئیم بر فرض تسلیم‌مسلمانان درصدر خلافت ابی‌بکر وپیش‌از انتشار اسلام بسیار بودند این صدقه ازصدقه‌های مستحبی مباح بود براهل بیت واز صدقات واجبه نه‌بود که برایشان حرام باشداز برای امام جایز است که صدقه مستحبی را به بعضی از مسلمانان اختصاص دهـد چنانچه از سیره خلفا نقل‌شده خصوصا عثمان که بحکم بن‌عاص رانده‌شده‌حضرت رسول ثلث ما آفریقا را می‌گویند سی هزار بود بخشید وهر گاه ابوبکرهم‌در مقام اکرام بخاندان نبوت فدك را بحضرت فاطمه می‌بخشید وآزارش نمیکرد تا روز قیامت دراین بارۀ گفتگوئی نمیشد.

واستحباب این صدقه آنست که از جمله ماترك حضرت رسول ص» شمشیر و زره وعمامه ومانند آنها بود وهر گاه ترکه او ازصدقه واجب‌بود برحضرت امیر حرام‌بود وچگونه‌بخلفای راشدین‌جایز بود که‌آنها را درنزد حضرت‌علی گذارند وتصرف او یا عملش براینکه‌آنهاحرام بود چکونه تصرف میکرد؟؟ وبازهم‌دلیل دیگر گروهی نقل نمودند ازآن‌جمله ابن‌حجر است که‌حکایت نمودعباس‌حضرت امیرالمومنین علی را برای مرافعه درنزد ابوبکر برد و بنام اینکـه چون عموی پیامبر اسلام است از زره وشمشیر وعمامه ومانند آنها را ارث‌می‌برد واو اولی‌تر از حضرت علی‌ع است در ارث پیغمبر ص» وابوبکر حکم داد که حضرت علی ع ارث می‌برد نه عباس.

و براین مطلب دلالت دارد نقل سیوطی شافعی در کتاب تاریخ خلفای‌خود که گفت فدك بعداز پیغمبر حبوه ابوبکر پس از او بعمر رسید وبعد بمروان منتقل شد وعمر بن عبدالعزیز فدك‌رابه‌بنی‌هاشم پس داد وروایت‌شده که‌رد فدك بفرزندان حضرت فاطمه نمود ومیدانید چنانکه سیوطی نوشته ابوبکر وعمر فدك را حبوه خود قرار دادند نه سایر مسلمانان وهر گاه فدك‌را بحضرت فاطمه‌میدادند هیچیك از مسلمانان ستیزه وگفتگوئی دراین خصوص نداشتند وحرجی در دین ودر دنیا بانان وارد نمی گشت ولی متاسفانه عصبیت وحمیت جاهلیت غالب ومالك‌شد (و سیعلم‌الذین ظلموا ای‌منقلب ینقلبون) بخدا سوگند ستمی که ابوبکر بر حضرت فاطمه س نمود از روشن‌ترین دلایلی است که سنیان خصوصا شارح مقاصدانکار بدیهیات وبی مبالاتی وعدم توجه بگفتار ائمه طاهرین نمودند

واعتنادی بر حقانیت آل بیت نبوی ندارند وبرعکس عقیده تمام کردار و گفتار صحابه دارند واین هم تجری بر خدا و رسول است وکوشش داشته و دارند که

حقوق اهل بیت را از بین برده وحق را باطل کنند و ابوبکر و عمر که پیشوای آنان بودند چه ستم ها نمودند که در کتابهای تاریخی و سیرداستانها از آنــان نوشتند . سوم

مولف نواقض گفت ابوبکر دریای فضل روحانی وجسمانی بود چنین نیست چه بر خدا ورسول افترا زد ودعوی جگر گوشه حضرت محمد صم را شاهد خواست وعلی؏ وام ایمن واسماء بنت عمید را که شاهد دعوی بودند شهادت آن را باور ننمود وخود مولف نواقض بمقام بلند عصمت وراستی گفتار حضرت علی؏ اعتراف نمود وبجانم سوگند هر گاه کسی اندك ادراك وخردی داشته باشد تعجب میکند که ابوبکر چگونه دانائی بود که تنها ادعای زنان پیامبر اسلام را برای حجرات قبول نموده وحکم داد ولی دعوی حضرت فاطمه دختر اورا با بودن بینه قبول نکرد وهر گاه اندك انصافی باشد حکم می کند که فتوای ابوبکراز راه لجاجت وسر پیچی از امر الهی بود !!

« نادرستی سخنان قوشچی »

از سخنان قوشچی در کتاب شرح تجرید تعجب است که گفت (نیست بر حاکم اینکه حکم کند شهادت یك مرد وزن گرچه فرض عصمت مدعی وبا شاهد باشد و از برای او است که حکم بعلم خود کند اگرچه شاهد براو شهادت ندهد) این سخنان درست نیست بافرض عصمت چگونه بر خلاف او علم حاصل شود بلکه علم ضروری حاصل شود برصدق مدعی وایضا در دعوی مالی یك شاهد و یك زن قبول شود گذشته از اینها مال درتصرف فاطمه س بود پس درخواست شاهد وقبول ننمودن شاهد ها هردو درست نیست وگذشته از اینها از مدعی درخواست بنیه نمودن با مقام بلند عصمت ادعای باطلی است وشاهدها درخواست کنند تا مردم طمع در ثروت یکدیگر ننمایند

بعداز آنکه مدعی معصوم باشد دیگر چه نیازی به بینه دارد شاهد بر این گفتار تقریر فرمایش حضرت رسول صم است که گفتار خزیمه ثابت را قبول نمود دریکی از روزها عربی دعوی داشت که ناقه حضرت صم ازآن اواست وحضرت فرمود کیست که گواهی دهد که حق از من است خزیمه گواه شد حضرت فرمود از کجا دانستی که ناقه از من است آیا آن روزی که آنرا خریداری کردم بودی عرض کرد نه ولی میدانم از شما استچه راستی وعصمت شما را قبول دارم آنگاه حضرت اجازه داد که گواه اوشود ودونفر دیگر هم شهادت دادندوهر گاه عصمت

دلیل راستی نبود و بی نیاز هم از گواهی نبود حضرت ص‌م حکم نمی‌نمود وتصویب نمی فرمود بنابراین حضرت فاطمه س راستگو و بی‌نیاز ازشاهداست و گواه‌خواستن ازاو آزاری است براو و با آزارش خداوند وحضرت رسول ص‌م است فراهم میشود چنانکه خداوند فرمود ان‌الذین یوذون‌الله و رسوله لعنهم‌الله فی‌الدنیا والاخره و اعد لهم عذابا مهینا)

چهارم وجوب عصمت را در باره آنان قائل شدن و آنگاه منکر عصمت و پاکی شدن با هم تفاوت وتناقض دارد سخن همان گفتار نخست است وسخن دوم از لجاجت وستیزگی است

(عصمت حضرت فاطمه س)

از جمله دلایل عصمت حضرت فاطمه س روایتی است که امت‌اتفاق نمود که حضرت محمد ص‌م فرمود هر که فاطمه‌س را آزار کند یقینا مرا آزار نموده‌و هر که مرا آزار نمود خدا را آزار نمود وهر گاه حضرت فاطمه س معصوم و بی گناه‌نبود که خطائی را مرتکب شود که سزاوار آزار باشد و هر گاه آزارش روا باشد آزار پیامبر وخدا هم ممکن است چون این ها باطل است باید حضرت فاطمه بی گناه باشد واز بزرگترین تعصبات مولف مواقف این بود بعداز آنکه‌منکرعصمت حضرت‌فاطمه‌س شد فرمایش حضرت رسول‌ص‌م‌را که فرمود فاطمة بضعة منی‌رابرمعنی مجازی آن تعبیر کرد !.! با آنکه حضرت رسول‌ص‌م دارای عصمت است و دیگر تکراری لازم نیست ومولف متعصب کتاب نواقض عصمت حضرت محمد ص‌م و جگر گوشه اورا منکر شد تا آنکه نکوهشی درباره ابوبکر وارد نشود آیا کدام گناه بالاتر از این است که چنین گفتاری را بسرایند ؟!!

پنجم طایفه امامیه را اندك شمردن منافات باگفته‌اش درجای دیگردارد که شیعه امامیه را ازلحاظ کثرت بمورچه ومگس تشبیه نموده

مباحثه یحیی بن خالد برمکی با هشام

حکایت مناسبی در اینجا نقل می کنیم

در محضر هارون‌الرشید یحیی بن خالد برمکی از هشام بن‌حکم (۱) که از شاگردان حضرت امام جعفر صادق بود پرسش هائی نمود و گفت ای هشام خبر ده مرا ازحق آیا در دوطایفه مختلف حق میشود ؟! گفت نه! گفت خبر بده مرا ازدو نفس که در دین ستیزه ودعوی گرفتند آیا میشود هردو برحق باشند یا هر دو باطل یا یکی محق ودیگری باطل ! هشام گفت خالی از این‌ها نیست ولی هردو برحق باشند جایز نیست یحیی بن‌خالد گفت خبرده مرا ازعلی وعباس هنگامیکه در نزدابوبکر رفته ودرمیراث حضرت محمد صم کدام یك حق بودند باآنکه گفتی هردو برحق وهردو باطل نخواهند بود هشام گفت نگاه کردم اگر میگفتم عباس حق بود در دین خود دروغ گفتم واگر میگفتم علی حق بود رشید گردنم‌را میزد ودرمسئلهٔ واردشدم که تا کنون بآن وارد نشده بودم ناگاه بیادم آمدفرمایش حضرت امام جعفرصادق را که فرموده بود ای هشام تاهنگامیکه بازبان‌خود مارا یاوری خواهی‌نمود همیشه بروح‌القدس مویدخواهی بود آنگاه دانستم که‌شکست نخواهم خورد وجواب برای من روشن‌شد درآن‌حال گفتم هردو برحق بودند وهیچیك باطل نبودند نظیر آنرا خداوند درقصه‌داود درقرآن فرموده که دوملك نز داود برای دعوی رفته بودند آیا کدام یك‌خطا کار بودند هرگاه گوئید هردوخطا پیمودند پس همان جواب تو جواب من است یحیی گفت نمی‌گویم دوملك خطا نمودند بلکه‌گویم هردو صواب نمودندزیرا درحقیقت دشمن یکدیگر نبودند ودرحکم اختلاف ننمودند

اظهار مطلب خودرانمودند تا بیان برداود کنند که‌درخطا است وبراومعلوم نمایند تا آشنابحکم شود هشام‌گفت گفتم چنین است احوال حضرت علی ع وعباس که‌اختلاف درحکم ننمودندودشمنی هم درحقیقت نکردند واظهار اختلاف‌حکم‌نمود را نمودند تا آنکه بیان کنند که ابوبکر درغلط بود وبراطلاع دهند برخطا کاری او ودلیل‌شوند که‌ستم بر میراث‌نمود وشکی درامر خود نداشتند واین‌دوخصومت

۱- هشام بن حکم از بزرگان متکلمین‌شیعه امامیه وازپرورش یافتگان‌مکتب کلامی حضرت امام جعفر صادق ع بود وقسمتی از آراء ومناظرات کلامی اودر کتب تاریخی وملل ونحل اسلامی نقل شده که برخی از آنها جنبه نقضی شدیدی‌دارد که طرف را خورد کرده است متاسفانه تالیفاتی که ابن‌ندیم ودیگران ازاو میدانند باهمه جستجو درهیچیك از کتابخانه های اسلامی سراغ نداریم «مرتضی»

ملك امری بود از خداوند آنگاه رشید جواب را تحسین بسیار نمود

مولف نواقض نوشته دلیل دوازدهم دلیل ذوقی وبیرون ازقانون استدلال متکلمین است !! از ضروریات است که زمان نزدیك به هنگام وحی وزندگانی حضرت محمد ص مزیت ورجحانی برسایر عصور بعدی دارد وجمعی که پیامبر را دیده و هم صحبت ومعاشر او بودند خوب تر ونیکوتر از کسانی بودند که شرف هم نشینی حضرت رسول ص را بدست نیاوردند وحرمین افضل ازسایر اماکن میباشد وشکی نیست اگر خداوند میخواست که حق را نشر نماید دربین اشراف خواص ودرحرمین آنرا منتشر مینمود وازبدیهیات است که خداوند نشر حقیقت را درعصر اول ودرمابین صحابه ودرحرمین منتشر نمود

پس ثابت شده که آنچه لازم بود نشر حق شده وواجب استکه صحابه خصوصا مهاجرین وانصار را تعظیم واحترام نمود چه رسد بآنانی که بفضل وشرف مانند اهل بدر وبیعت رضوان اختصاص داشتند وکسانیکه آشنا به تاریخ وسیر هستند میدانند که درمکه ومدینه نه تنها رافضیان خوار وناتوان هستند بلکه بدون ترس وتقیه شیعیان را درآن سامان می کشند آیا بجز کسانی که بیخردند اینهمه خواری ونکبت وپنهان شدن را حقیقت پندارند ودراعصار ومکانهای شریفه مابین بزرگان مسلمانان خوار وناتوان بودند وبعدها ناگهان عزیز ونیرومند شدند

(شاه اسمعیل صفوی)

وکسیکه سرپیچی وگناهان بیشماری نموده وشرابخوار و درتمام مدت عمر خود بزنا ولواط گرفتار وانواع واقسام فحشا را بجا آورده درتمام مدت زندگانی یك روز را بروزه نگذرانیده وزکوة نداده وجمع بین اختین نموده و بسیاری از نفوس بیگناه را کشته واموال مردم را بتاراج برده اینهمه گناهان بیشماری را بجا آورد این شخص گناهکار بنام شاه اسمعیل بن شیخ حیدر نامیده میشود که نام برهان الاتقیا وسندالاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی را خراب وفاسد نمود وتفاوت مابین آنان بیشتر از دوری مسافت مشرق ازمغرب است

مترجم گوید حاصل مقدماتی که مولف متعصب نواقض نتیجه گرفت زمان و مکان ومردم شریفند معلوم نیست ازکجا زمان ومردم شریف باشند هرگاه شرافت زمانی تنها ظرف وجود پیغمبر درعالم صوری ونزدیك بان عصر است چنانکه روایت نمود از پیغمبر که بهترین امت درقرن من واقع شده آری قرن وشرافت آن بواسطه اطاعت پروردگار و دوری از مخالفت پیامبر است وشکی نیست مردم آن عصر بد

ترین مردم بودند مگر اندك جمعیتی که اطاعت بروردگار را نمودند وخود آن زمان از باب ضرف وجود نبی شدن دلیل برشرافت نیست زیرا صرف وجود شیطان وسایر مردم هم بود واگر شرافت آن را درچیزی استکشاف نمود که دین وطریقه او در آن وقت منتشر شده

چنانچه از عبارات تند او معلوم میشود تمام مقدمات ونتیجه غلط است زیراسخن دراصل حقیقت دین اواست که در آن هنگام منتشر شد

مولف نواقض گفت درسخنان او ایراداتی چند است نخست ذوق طبع صفراوی او آمیخته با تلخی عداوت خاندان نبوت بود حجت نشود چه تلخی صفرا شیرینی محبت یعسوب الدین را تلخ تر میداند دوم آن مقدمات از شرافت مکان وزمان ومردم را قبول داریم ولی دلالت ندارد صحابه که برسر آنان گفتگواست مزیت وبرتری داشته باشند !؟

زیرا زمان خوب چه دلالت بران دارد که هرکه در آن هنگام بود خوب باشد وگرنه لازم دارد مسیلمه وابوجهل وسایر روسای کافر وگمراه خوب تر باشند از افراد مسلمانانی که بعداز آنان آمدند واین هم بطلانش روشن است وبازهم هرکه حضرت محمد ص را دید وباوی معاشرت نمود لازم نیست که خوب بوده باشد بلکه استعداد وقابلیت شرط است واین استعداد آیا درصحابه بوده است یا نه هزار نکته باریکتر زمو اینجا است اما دعوی فضل حرمین را نمود قبول داریم که آنها برتر از سایر جاها است ولی فضلیت حرمین باعث شود که مردم آن هم اگرخدا پرست باشند برتری دارند وگرنه احوال آنان مانند احوال بت هائی است که درزمان جاهلیت درآنجا آویخته بودند واحوال حجاج که از طرف آل مروان امیر آن دیار بود و احوال مولف نواقض که ازطرف آل عثمان قاضی آن دوبلد شده چگونه مانند آنان نباشد وهرگاه فضل حرمین لازم باشد که مردمش هم برتری داشته باشند

باید فاسق وخبیث درآن سامان نباشد بلکه برخلاف است چنانکه شارح عضدی درتحقیق فرمایش حضرت رسول ص که (مدینه طیبه خباثت خودرا پاك کند) آیا کدام ماده روشن تر از وجود مولف نواقض درآن دیار خواهد بود واینهم لطیفه ایست برتو که مخفی نماند

سوم گفت خداوند اراده نمود که درآن زمان حق را منتشر سازد ومراد از حق را هم خلافت خلفای سه گانه دانست این سخن درست نیست وهرگاه مراد او احکام شرعی حقی باشد مسلم است لکن منفعتی بحال مولف نواقض ندارد

فضیلت مردم مدینه

چهارم گفت شیعیان درمکه ومدینه خوارند گوئیم خواری آنان مسلم‌نیست هرگاه نمی‌ترسیدم بر مومنان خالص مدینه ومکه واطراف آنجا که‌ازدشمنان آل محمد صم صدمه بینید احوال وآثار آنان را روشن می‌ساختم وچون طرف‌سخنان‌ما قاضی حرمین است خودشان دقت کنند که کدام یك ازفرقه شیعه ویاسنی‌در آن‌سامان زیادتر هستند واشاره برای عقلاء کافی است بلکه بعضی از فضلاء برحقانیت‌مذهب امامیه استدلال نمودند بمشاهدات احوال کسانیکه اصل آنان ازمدینه بودو ظهور تشیع از همان اوقات تا عصر ائمه معصومین است وگویند که مردم مدینه آشناتر به مذهب هستند تا دیگران خصوصا مدینه خراب وویرانه نشده وازقدیم‌ترین ایام تـا زمان ما پایدار مانده ومردمش هم باقی ماندند و اثر استحباب اقامت ومجاورت‌در مدینه از اینجا است که حضرت رسول صم فرمود مدینه خبث خودراپاك کند

چنانچه کوره خبث آهن را بردارد و مالك گفت بواسطه این‌حدیث اجماع اهل مدینه حجت است بعضی را عقیده برآنست که مدینه اشرف ازمکه است بااینکه درمکه خانه خدا است وامرحج‌دراو میشود وقضاء مناسك‌را باید درآنجا بجای‌آورد بازهم مدینه اشرف ازمکه است

بعداز آنکه معلوم شد که مردم‌مدینه آشناتر بمذهب اهل بیت نبوت‌ازدیگران هستند وآگاه‌تر باسرار حضرت محمدصم می‌باشند وبرمذهب امام مالك‌اجماع مردم مدینه حجت بود ودیدیم مردم مدینه‌را که ازفقیر وغنی وعزیز وبینوایان آنان که اصلا مدنی بودند برطریقه وشریعت اهل بیت نبوت بودند وعلوم آل بیت‌را تمسك کنند وبر مجاورین مدینه که اصلا مدنی نیستنداعتباری نیست بنابراین‌عمده وبیشتر مدنی‌الاصل از پدر به پدر وجد بجد که مذهب آنان شیعه هستند و آن‌هم مذهب درست وصحیح است وشکی درآن‌نیست وبجز مذهب شیعه سایر مذاهب‌باطل‌وفاسد است وهرکس آنرا منکر شود نادان وپیرو هوا وهوس است واین استدلال‌مانند استدلال فخرالدین رازی در تفسیر سوره فاتحه(۱) برجزیت تسمیه درحمد است و خلاصه او آنست که مردم مدینه آشناتر بگفتار و کردار حضرت رسول‌صم هستندتا

۱ــ تفسیر امام فخر رازی مکرر در مصر واسلامبول‌چاپ شده‌ومجذوب‌تبریزی که از عرفای قرن یازدهم هجری بود حواشی بسیار دقیقی بر جلد اول تفسیر کبیر فخر رازی نوشته نسخه‌ای از آن که درزمان حیات‌مولف‌تالیف‌شده در کتابخانه نویسنده‌ناچیز

«بقیه در صفحه بعد»

دیگران از این جهت معاویه در زمان حکومت خود درنماز ترك بسم‌الله گفت و آنرا جزو سوره‌حمد ندانست‌خطاب بمعاویه نموده و گفتند از قرآن دزدیدی‌معاویه قدرت آنرا نداشت که منکر شود ناچار نماز رادوباره‌خواند ودیگرمانند‌استدلال شافعی بود که‌امام‌الحرمین در رساله تفضیل‌مذهب شافعی گفت‌شافعی مخالف‌ابوحنیفه درمسئله وقف وصاع واقامه فرد فرد بود شافعی وابو یوسف ورشید درمدینه حاضر شده بودند ومالك هم درآنجا بوده و حیات داشت ابویوسف خواست که با شافعی درنزد مالك ورشید دریکی از مسائل بحث نماید ودراین سه مسئله گفتگو نمودنـد آنگاه شافعی دستور داد فرزندان بلال‌حبشی وابی‌سعیدخدری وسایر موذنین‌حضرت رسول را احضار نمودند شافعی بآنان گفت‌اذان و اقامه بشما چگونه‌رسیداز پدران شما گفتند اذان دو دواست بترجیع واقامه فرد فرداست

بهمین نحو بما از پدران وآنان از پدرانشان واجداد خود تا زمان حضرت محمد بما رسید وهم چنان امرنمود که کیل آنها را حاضر نمودند وگفت ای‌اولاد مهاجر برشما ازکجا این کیل ها بارث رسید گفتند از پدران ما تازمان پیغمبر ص) ومقدار وزن آن کیل هم بر مذهب شافعی بود وبعد بهمراه هارون‌الرشید بصحرا شتافتند شافعی زمینی را نشان‌داد وگفت این‌زمین از آن کیست گفتندوقف‌صدیق برفقراست واین دیگری وقف فاروق ذوالنورین است واینهم وقف مرتضی‌علی‌است وآن وقف فلان وبهمان است «پایان»

مولف نواقض گفت که شیعیان را می کشتند ومی‌سوزانیدند اینهاتاییدمطلب ما را مینماید نه‌رد زیرا کسانیکه برمدینه ومکه تسلط یافتند مروانی‌وعثمانی‌بودند پنجم سخنان سرد او که بروعظ وخطابه رفته‌بود گوئیم آیا کسی‌شك‌می کند که در

«بقیه ازصفحه قبل»

این‌سطوراست وفخررازی کتابی بنام اربعین‌چاپ حیدرآباد دکن دارد که درچهل مسئله مشکل کلامی گفتگو کرده وآخرین مسئله آن بحث امامت‌است که براستی داد سخن‌داده وچنان موضوع امامت را ازز‌بان‌شیعیان بیان نموده ودقایق ونکته‌های باریکترزمورا با قدرت فلسفی و کلامی وصف نموده‌وجواب آنرا کوتاه وسست آورده که هرخردمندی تصور می کند شاید فخر رازی هم حلاوت محبت بحضرت امیر ع را چشیده باشد و براستی بحث امامت کتاب اربعین‌از شاهکارهای فخر رازی است باید کتاب اربعین‌را گرفت وخواند وخصوصا آخرین بحث آن که‌مسئله امامت است دید که فخر چه معرکه آرائی کرده و برهان قوی او هم درجواب اشکالات شیعیان عاجز وناتوان میشود

«مرتضی»

این زمان های اخیر کسی پیدا شود که برتراز آن مردم مانند ابوجهل وابولهب ومسیلمه کذاب وبنی امیه که درحکم فراعنه بودند یافت شود وهرگاه کسی نقض کند به پدید آمدن مولف نواقض شك برطرف میشود

خلفای سه‌گانه از آن قبیل میشود واگر حسن ظنی نباشد باید گفت آنان هم همان راه پیمودند

ششم بعید دانست که دین بامرد فاسقی قدرت یابد سخن قابل‌انتقاداست‌صاحب مشارق روایت نمود ازحضرت محمد صم که خداوند دین الهی را با همراهی مرد فاسقی تقویت کند وآنچه درباره شاه اسمعیل گفت‌دروغ وافتراء است واعتة دوعدالت وتقوی باودارندودرآخر ایام متهم بشرابخواری شده که گاهگاهی شراب مینوشید وشرابخوار هرگاه توبه کند قبول نمیشود ومانند غصب فدك نبود که توبه اوقبول نشود ونسبت لواط وزنا وجمع بین‌الاختین بشاه اسمعیل داد بدیهی‌است‌دروغ‌بود و هم چنین نسبت ترك عبادات برفرض آنکه مولف نواقض راست گفته باشد نهایت فاسق بوده وترك حقوق خداوند نموده وتوبه ازاو متعذر نیست ومانندغصب حقوق ومیراث نیست که توقف براعتذار از صاحب او داشته باشد ونسبت داد که‌نفوس را کشت مقصود مولف نواقض از نفوس سنیان‌بودوهرگاه قبول کنیم که‌بی‌گناه بودند این اول قارورهٔ نیست که دراسلام شکسته شده عایشه وطلحه وزبیر ومعاویه‌چه‌ستم ها برحضرت امیرالمومنین ع درجنك ها وارد ساختند وبسیاری ازصحابه وتابعان گرام کشته شدند وهرگاه تمسك کنند که‌آنان باجتهاد خود باحضرت علی ع جنك‌وجدال نمودند وآنهمه اختلافات پدید آمد من‌هم سوگند میخورم به قسم‌های‌سخت‌ومحکمی که اجتهاد شاه اسمعیل صفوی وبلندی ادراك او کمتر ازاجتهاد آن جماعت‌بود که مولف نواقض بدانهااعتقاد داشت پدرم دربعضی از تالیفات خود گفت ازشگفت‌ترین کارآنان‌است گویند جنك باعلی به اجتهاد خودشان بود ولی دراجتهاد خطا نمودند و راه اشتباه پیمودند وهرگاه کسی‌در کردار وگفتار آن جماعت دقت وتامل کند خواهد دانست که بدرجه اجتهاد نرسیدند و مقاصد کتاب وسنت را نمی فهمیدند و جنك وجدال آنان‌هم اجتهاد نبود بلکه تنها هوا وهوس‌نفسانی وزورگوئی‌ولجاجت وکفر و ارتداد کارهائی کردند که نباید بکنند پس از آن‌گفت برتقدیر تسلیم اجتهاد وخطای درآن میگوئیم که خطای ایشان‌نه تنها دروغ واقع‌شده بلکه‌دراصل ایشان‌نیز خطا واقع است چه‌نیکو گفته است شعر

هر سگی کز روبهی با شیر یزدان پنجه زد
گرهمه آهوی‌تاتاراست دراصلش خطا است

حضرت علی چرا مهاجرت نکرد

مولف نواقض گفت دلیل سیزدهم آنست اگر امرچنان بود که رفضه گویند حضرت علی ٤ ناتوان وابوبکر توانا بود با آنکه گویند علی غالب کل غالب و ابوبکر مغلوب کل بود بر علی ٤ واجب بود هجرت کند زیرا برمستضعف هجرت نبود وخدا باو وعده فرمود

الذین تتوفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوافیم کنتم قالوا کنامستضعفین قالوا لم تکن ارض الله واسعه فتهاجرو افاولئك ماویهم جهنم وسائت مصیرا قوله فیم کنتم

درچه چیزی شما درامر دین بودید که عذر آورده کهما ناتوانیم ازاظهار کلمه خدا پس فرشتگان از راه سرکوبی وسرزنش گویند آیا زمین خدا وسعت نداشت که مهاجرت کنند از دیاری بدیار دیگر وهر گاه حضرت علی ٤ چنین بود او کمتر از سعدبن عباده نبود که مهاجرت کرد تابا ابوبکرصدیق بیعت در امرخلافت ننماید وهمه میدانند او ناتوان تر ازسعد نبودوچرا حضرت مهاجرت نفرمود بلکه باید درنماز جمعه ونمازهای جماعت آنان شرکت نکرده واقتداء ننماید وبا آن طهارت وعصمت ازگناهان که آیه شریفه ووعید شدید چگونه شامل اوشود بنا براین چون مهاجرت نفرمود دلیل رضای اوبرخلافت بوده و خدا و رسول هم و امیرالمومنین بکار آنان راضی بودندوهر کس ناتوانی برای حضرت امیر ثابت کند بدترین مردم وگمراه تر ازفرقه خوارج خواهد بود ازشیعیان تعجب است که ناتوان‌ترین چیزها را باو نسبت‌دهند وگویند خالدبن ولید عبای اورا بگردنش می پیچید و بسمت‌مسجد می‌برد تابا ابوبکر بیعت کند وزشت ترازهمه گویندعمر دختر علی ٤را غصب کرده وباستم تصرفش نمود وهر گاه با چشم انصاف بنگرید خواهید دید این مردم بدترین دشمنان و کمترین معتقدین بحضرت علی ٤ وخاندان‌هاشمی هستند بااین وصف خودرا شیعه علی میدانند نه‌مارا

مترجم گوید این اوضاع لوطی بازی در اول خلافت بود که تمام اطراف و نواحی مکه ومدینه دشمنان آن سرور ارجمند را پر ساخته بودند که اگر آنی براو ظفرمی یافتند فرصت نمیدادند وچگونه می‌توانست مهاجرت کند وشیعیان‌هم علی ٤ را خدا نمیدانند وگویند امام ومحکوم بحکم الهی بود وصبر نمودن ونرفتن از مدینه‌هم حکم الهی بود

مولف مصائب گوید در سخنان مولف نواقض ایراداتی است نخست گفت علی را غالب کل غالب دانند گوئیم لازم ندارد تحقق آثار غلبه در تمام‌مواد زیرا او

تابع حکم ومصالح بود دوم تنها تحقق مرتبهٔ ازمراتب ناتوانی موجب مهاجرت نشود وگــرنه بر پیامبر اسلام هم واجب بود درآغاز بعثت به شعب یا مدینه هجرت مینمود ودیگر آنکه حضرت امیر جای فراری نداشت چه تمام شهر وآبادی را مخالفان در تصرف داشتند

وجائی نبود که بتوان بدان توجهی نمود وحالات حضرت امیر ٤ با اوضاع سعد قابل مقایسه نیست زیرا اگر سعد درمدینه توقف میکرد بحالش زیان داشت ورفتن از مدینه برایش مفید بود برعکس حضرت علی که به دانایان وخردمندان پوشیده نیست

سوم دنبال آنان نماز گذاشت قبول نداریم چنانکه سابقاهم اشاره نمودیــم نماز آنان باطل بوده ومانند استوانه مسجد بودند که هر کس بخواهد باشد چهارم در اینجا مقام عصمت وپاکی را برای حضرت امیر ٤ ثابت نموده ولی درجای دیگر انکار آن را می کند وپنجم وعید درآیه مزبور بعداز معذور بودن امام بر مهاجــرت اشکالی متوجه نیست

ششم ناتوانی که از برای حضرت امیر ٤ شیعیان گویند منافات با بلندی شان و مقام حضرت نیست زیرا برای گــروهی از پیامبران هم این گونه ناتوانی هــا پیش آمده وثابت شده بود وهرگاه کسی گوید چنین ناتوانی برحضرت پدید نیامد غالی وکافر است هفتم داستان خالدبن ولید برفرض آنکه درنزد شیعیان ثابت باشد شگفت تر ازرفتار ابوجهل باپیغمبر نبود وچنانچه کاشفی در کتاب روضة الشهدا(١) ودیگران آن را گفته و نـوشته اند وداستان ازدواج ام کلثوم دختر حضـرت را مفصلا بیان خواهیم نمود

مولف نواقض گفت دلیل چهاردهم فرمایش خداوند قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید فقاتلونهم اویسلمون فان تطیعوا یوتکم الله اجرا

---

١ ــ ملامحسن واعظ سبزواری کاشفی مؤلف کتابهای انوار سهیلی چاپ برلین و اخلاق محسنی چاپ بمبئی وجواهرالتفسیر چاپ بمبئی ومواهب العلیه چاپ بمبئی وتهران و لب لباب مثنوی چاپ تهران از دانشمندان مشهور و پرکار اسلامی است که شیعه وبا سنی بودن او درمیان مورخان و تذکره نویسان اختلافست و کتاب روضة الشهداء او درمقتل چاپ بمبئی نخستین کتابی است که دراینخصوص بزبان فارسی تألیف شده وگویند روضه خوان ازآن جهت گویند که مدتها کتاب مزبوررا بر منبر ها قرائت مینمودند و کم کم این نام همانطور بر ذاکران حضرت اباعبدالله الحسین ٤ باقی ماند «مرتضی»

حسنا و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما مخلفون در سال حدیبة اسلم وجهنیه ومزینة وغفار بودند بهانه آوردند از متابعت که اموال واهل بیت ما پرستار وسرپرستی ندارند ودرحقیقت ضعف عقیده وترس از کشتار مانع از پیروی شد آنگاه پروردگار فرمود بانکم ستدعون اما قوم الی باس شدید این گروه متخلف را خطاب نمود که زود است خوانده شوید بسوی مردمی که سخت هستند ونبرد کنید و پس جنك نمائید با ایشان تا کشتهٔ شود یا اینکه آن مردم سخت اسلام آورند یا بعد از وفات حضرت محمد صم بنوحنیفه ونمام ومشرکان اجتماع نمودند که بادین اسلام مردم را خراب کنند

درباره این مردم یکی از این دوامر است یا مقاتله ویا اسلام آورند و در باره دیگران باید جنگید تا مسلمان شده یا جزیه دهند وهرگاه کسی گفت که کافران فارسیان ورومیان بودند که اهل کتاب بودند ومراد باسلام هم مطیع شدن از برای ادای جزیه است روی هم رفته داعی بجهاد داشتند یا با ابوبکر بود که در زمان خلافت خود مرتدان ومشرکان را بجنك کشانید حتی آخرین مشرك را که داهیه بزرگی بود بنام مسیلمه کذاب کشت وداستانش در کتابهای تاریخی مسطور است یا عمر بود که با بزرگان کفر خصوصا فارس وروم که سواد اعظم کفرستان بود ویران نمود می باشد وبعضی کفتند قوم ثقیف بودند که در عصر نبوی قتال باآنان اتفاق افتاد واین گفته سست است زیرا ایشان ناتوان بودند وتعبیر (باولی باس شدید) نشاید نمودن خلاصه وخداوند اطاعت داعی را ثواب ومدح بر مخالفت او نکوهش وعذاب قرار داد وکسیکه بر اطاعت ومخالفت با او این فواید مترتب شود نیست مگر کسی که مصدق پیغمبر وتصدیق کننده بچیزی است که خداوند نازل فرمود وچنین شخص سرشار ازعشق الهی باید باشد بنابراین چگونه اورا مورد نکوهش و لعن قرار میدهید و بیشتر از هامان وفرعون دشمن دارید ومنکرتر از ابوجهل وشیطان پندارید و شکی نیست که لعن کنندگان اورا فرشتگان وبندگان پارسای خدا لعن نمایند مترجم گوید آیه شریفه اصلا دلالت بر نیکوئی احوال داعی ندارد وآنچه ازآن استفاده میشود اعلاء کلمه اسلام وتقویت شوکت اسلامی است ولی کسیکه باعث عظمت اسلامی شود خوب است ولی آیه باو دلالت ندارد خصوصا دربعضی از روایات وارد شده که خداوند دیانت را بغیر اهلش تقویت کند خصوصا بچشم خود دیدم که درموالی وعبید دیده مولی ووالد وپیشوا یکی ازشغل های خود را به بندگان وفرزندان و زیر دستان برگذار مینمایند برفرض تسلیم بودن داعی ابابکر وعمر ملازمه ممنوعه است وقضیه منعکسه است

صاحب مصائب گوید درسخنان مولف نواقض ایراداتی چند است قبول نداریم که داعی ابوبکر وعمر باشد رلی داعی امیر المومنین است وقوم «اولی باس» قاسط ومارق وپیمان شکن بودند چنانچه مانند این آیه آیه دیگری است که حضرت امام محمد باقر ع وابن عباس وعمار روایت نمودند که درشان پیمان شکنان اصحاب جمل نازل شده

وآن آیه این است ویا ایها الذین آمنوا من یرتد حکم منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لایم که درشان حضرت امیر ع وارد شد وخود حضرت فرمود تا امروز که روز جمل است جنك گردید نشده برفرض تسلیم بودن داعی ابوبکر وعمر باشند امر مترتب شود برکاری که ثواب داشته باشد وبر مخالفت که حضرت امام محمد باقر ع وابن عباس وعمار روایت نمودند که درشان پیمان شکنان اصحاب جمل نازل شده یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و ویحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لایم ظاهر آیه خطاب بتمام مومنین درزندگانی حضرت رسول ص است که خداوند اعلام می فرماید که بعداز وفات اومرتد شده وکوتاهی درامر وصیت می نمایند و منکر نص جلی میشوند و تمام بزرگان امامیه گویند آنانیکه نص را رد کردند کافرند وارتداد هم موجب کفر شود وشامل اصحاب جمل می باشد وفرمایش حضرت علی ع است که براستی مردم این آیه تاکنون جنك نمودند ومتقدمان منکر امامت هم باحضرت علی ع درنبرد نشدند بلکه نخستین جنك بعداز وفات حضرت رسول جنك جمل بود بدین جهت آن سخنان گفته شد روی‌هم‌رفته حمل آیه برعمومیت آن بهتر است ودلالت دارد که ارتداد با انکار نص وقیام برمومنان درخود آیه وصف شده ویحبهم ویحبونه مانندفرمایش حضرت در روزخیبر لاعطین الرایه غدا رجلا یحب الله ورسوله کرار غیر فرار برفرض آنکه قبول کنیم مفاد آیه لازمه‌اش این باشد که اگر انجام داد آنچه را که درآیه مامور شده ثواب دارد و هرگاه کار را نکرد مجازات دارد بطوریکه اطاعت ویا مخالفت خدا را بجا آورده دیگرلازمه‌اش این نیست که باطاعت داعی اکتفا کند چنانکه درآیه مسطور وباطاعت ومخالفت داعی موجب ثواب وعقابی گردد

زیرا اگر ما فرض نمائیم مسیلمه کذاب یکی‌را بکارخوبی دعوت نمود وکار خوب انجام‌دادن ازلحاظ اطاعت مسیلمه خوب نبود بلکه ازآن جهت خوبست که درنزد عقل وشرع خوب باشد

آیا هیچ کتابهای تاریخ وسیر را مطالعه نمودید بعدازآنکه ظلم وفساد در خراسان ولشکر خوارزم شاهی انتشار یافت خداوندکافران چنگیزی را مامور نمود که آنان را کشتند و بسیاری ازمسلمانان ستمکار در دست سربازان مغول کشته شدند که از حساب بیرون است وندائی‌از آسمان شنیدند که ای کافران بکشیدستمکاران‌را پس بنا براین همین قسم است این دعا که آن جماعت اقدام نمودند که کشتار کنند و بعضی ازشاعران اشاره نمودند که فنای مردم خراسان بدست چنگیز غضب الهی بود

شعر

تقدیر بآب تیغ نا پاکی چند ... آتش در زد بجان بی باکی چند
از عالم‌قهرتند بادی بوزید ... برچید ز روی آب خاشاکی چند

شایسته است که گفتار امام فخر رازی را در کتاب تفسیر کبیر خود دراینجا نقل نمائیم این‌آیه اول دلیلی برفسادمذهب امامیه است زیرا کسانیکه اتفاق‌نمودند برامامت ابوبکر اگر منکرشوند نص جلی را در باره علی باید همه مرتد شده باشند وبر خداست مردمی را وادار سازد که بآنان بجنگند و جهاد کنند تا بحق رهبری سازند وچون چنین نشد بلکه برعکس گردید زیرا فرقه شیعه‌همیشه‌شکست خوردند باید یقین پیدا کرد که نص‌جلی‌نبود !!

ونیشابوری درتفسیرخود(۱)گوید از برای شیعیان ناصر ویاوری است وبشما گویند از کجا چه میدانید که خداوند مردمی نیاورده تا با ایشان جنگ نکنند شاید مراد خروج‌مهدی (۲) همین باشد زیرا جنگ کند باکسانی که متدین بدین

۱- تفسیر نیشابوری که درحقیقت خلاصه تفسیر فخر رازی‌است درسه مجلد در طهران چاپ ویکمرتبه درمصر بچاپ رسید فواید دقیق کلامی را در بردارد ومؤلف‌آن نظام نیشابوری شافعی مؤلف‌کتاب بسیار معروف شرح نظام در صرف است‌که مکرر چاپ شده «مرتضی»

۲- عقیده بمهدی درتمام ادیان بصورت ونامهای‌گوناگونی جلوه نموده و در شئون حیاتی واجتماعی وعرفانی وفلسفی بشر ریشه‌های قدیمی وطولانی دارد .

زردشتیان آنرا سوشیا ؛ وعرفا قطب و ولی نام نهادند ؛ برناردشو نویسندهٔ معروف انکلیسی معاصر عقیده بانسانی بنام اسپرمان دارد که بنام انسان‌کامل بدنیا خواهدآمد ؛ وبعضی ازفضلای فرق اسلامی خصوصاً اهل سنت و جماعت مهدی نوعی را قائلند و روایاتی دراینخصوص در کتابهای خود نقل و روایت نمودند.

یکی از خاور شناسان فرانسوی‌کتابی بنام مهدی تألیف وکسانیکه داعیه مهدویت

« بقیه درصفحه بعد »

اوائل باشند و آنهم جنك اوائل می باشد و بعد گفت از ترس و تقیه ازراه‌منع‌این جواب را گفتم نه برای عصبیت ومیل چه اعتقاد برارتداد

« بقیه از صفحه قبل »

در اسلام داشته و انقلابی برپا نمودند از قدیمترین عصر اسلامی تا زمان ما هریك را بحث و تحقیق تاریخی نموده و بترجمه مرحوم محسن جهانسوزی درطهران بچاپ رسید و صادق هدایت رسالهٔ بنام‌گزارش‌کمان شکن تألیف ومتن نسخه پهلوی راکه در ظهور مهدی موعود در نزد ایرانیان قدیم بود بفارسی ترجمه و آنها را با اخبار و روایات سنجیده و در طهران بچاپ رسانید . وآقای ابراهیم پور داود مترجم کتاب اوستا بنام سوشیا رسالهٔ در باره مهدی موعود تألیف و چاپ نمود .

شیعیان مهدی موعود را همان فرزند حضرت امام حسن عسکری ع امام یازدهم میدانند که معتقدند ظهور کرده و دنیا را پر از عدل و داد میفرماید بعد ازآنکه پر از جور و ستم شده باشد و او امام دوازدهم است . برای تفصیل مراجعه کنید بکتب ذیل :

۱ــ رساله غیبت نعمانی چاپ طهران
۲ــ غیبت شیخ طوسی » »
۳ــ اکمال‌الدین صدوق » »
٤ــ جلد سیزدهم بحارالانوار مجلسی چاپ ایران
٥ــ کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار تألیف حاج میرزا حسین نوری چاپ طهران
٦ــ نجم الثاقب بفارسی تألیف حاج میرزا حسین نوری چاپ طهران
۷ــ استقصاء الافحام تألیف سید حامد حسین لکنهوئی نیشابوری مؤلف عبقات الانوار در سه مجلد چاپ لکنهو
۸ــ المهدی تألیف آقای سید صدرالدین صدر که تمام اقوال اهل‌سنت وجماعت را دراین خصوص جمع و تألیف نموده چاپ طهران
۹ــ قصیده استاد بزرگوارمن شیخ محمدجواد بلاغی بعربی درآخر کتاب حاشیه بر متاجر ایشان درنجف اشرف چاپ شده
۱۰ــ شرح قصیده الفوز والامان شیخ بهائی که شیخ جعفر نقدی در دومجلد تألیف وفوائد تاریخی وادبی بسیاری را دربر دارد چاپ نجف
۱۱ــ ظهور الحجة لامتحان المؤمنین بفارسی تألیف شیخ محمد یزدی حائری چاپ بمبئی «مرتضی»

صحابه کرام زشت باشد مولف مصائب گوید دربهانه‌ای که نیشابوری آورد اشاراتی است که برصاحبان خرد پوشیده نیست !!

فرقه ناجیه کدام است

مولف نواقض دلیل پانزدهم را چنین نوشت .خواجه نصیرالدین طوسی‌وابن مطهر حلی برای تقویت مذهب فاسد خود ونشر کالای کساد که بر زبان خودشان هم هست دلیلی آوردند که علامه دوانی‌در کتاب شرح عقاید عضدی خلاصه آنـرا نقل وبعد رد نموده وثابت‌کرد که دلیل مناقض مطلوب شیعیان است ابن مطهر در بعضی از تصنیفات خود نوشته که ما با استاد خود نصیرالدین محمد طوسی درتعیین مراد از فرقه ناجیه کدام است بحث نمودیم آنگاه براین رای ماندیم که سزاوار است که فرقه ناجیه باسایر فرق اختلافات بسیاری داشته‌باشد وشیعه امامیه مخالفـت زیادی باسایر فرق دارند وسایرفرق دربسیاری از اصول با یکدیگرنزدیك هستند گفتم شیعه دربسیاری از اصول مخالف معتزله و درمسائل اندك مانند مسئله امامت اختلاف بامعتزله‌دارند که بفروع شبیه‌تراست‌بلکه بکثرت مخالفت اشعریان‌هستند زیرا اصول مذهب‌اشعری مخالف‌بسیاری از اصول سایرمذاهب اسلامی‌بوده وموافق سایر فرق اسلامی نیستند مانند مسئله کسب رویت خداوند با اینکه جسم نیست و منزه از مکان وجهت است بلکه اشعریان جایز دانند رویت هر موجودی از اعراض و غیر اعراض را حتی جایز دانند رویت اصوات وطعم وبورا وتجویز دانند که کـوری در چین میتواند پشة را دراندلس مشاهده کند واستناد تمام ممکنات ابتدا بخداونـد و صفات خدا هم‌عین ذات او نیست وغیرهم نیست وفرق است مابین اراده و رضا و بسیاری از مسائل دیگر که مخالفان اشعری ایرادگرفته وحمله ها برآنان‌نمودندو درکتابهای کلامی پر است ازاعتراضات براشعریان تمام شد کلام او وگویم‌بسیاری از مسائل دیگر مانند حسن وقبح یعنی لاحرج فی‌فعله ومافیه حرج حلی در نهایت الاصول درفصل هشتم چنین‌گفت دراینکه حسن وقبح عقلی هستند ما بین معتزله و اشاعره معرکه عظیمی است وبسیاری از قواعد اعتزال بلکه بسیاری از قواعـد اسلامی براین مسئله بنا شده وخردمندان درآن بسیار مضطرب شدند وتمام معتزله معتقدند که‌حسن وقبح دوحکم عقلی است وتمام شیعه امامیه وکرامیـه و خوارج و براهمه وتنویه ودیگران هم همین عقیده را دارند مگر اشعریان کـه مخالف آنند

ومیدانید این مسئله معر که آراء است (۱)

وچون بسیاری از قواعد اسلام بر آن بنا شده اقوی است که با هر مخالفتی خصوصا اگر مخالفت از خارجیان مانند تنویه باشد باید مقاومت نمود واز بر کت مذهب سنت وجماعت است که شیعیان سخنانی گفتند که گوئی با آنان صحبت شده تا فرقه ناجیه را ثابت کنند و خلاصه سخنان اواست با نشانه و امتیازی فرقه ناجیه را از فرق گمراه ومهلك جدا می کند که باسایر فرق دربسیاری ازاصول مخالفت دارند مانند مسئله حسن وقبح کهمعر که آراء است بنابراین اشعریان بیشترازسایر فرق دراین مسئله اختلاف نمودند!

اینها را مردمی که نشانه رفض وبدعت دراو بود ودر کتب شیعیان اورا علامه علی الاطلاق نامیدند و در کتابهای اصولی خود نوشته که اشعری مخالفت در ایـن مسئله نموده وهم چنان تمام خردمندان درتمام آن مسائلی که یادآور شدم یك عقیده دارند وتنها اشعریان منفرد ویکتا هستند بنابراین چگونه می گویند که فرقـه ناجیه شیعه است با آنکه در کثرت اختلاف با سایر فرق اسلامی اشعری یکتا است بجانم سو گند بسیار ساده وآسان است که درمولفات ومصنفات شیعیان موادی راپیدا کرده وآنان را رسواسازم چههمه بدعت گذار ومردم بوالهوسی هستند که تکیه گاه آنان برحباب امواج است که باپفی ازبین میرود !!!

مانند گفتار درباره کلام نفسی چنانچه درجای خود ذکر شده کـه امامیه و زیدیه ومعتزله و کرامیه ودیگران گویند معقول نبوده و کلام خدا حروف و الفاظ نیست واشاعره بکلام نفسی اعتراف داشته واثبات می کنند و گویند اوقدیم و قایم بذات خدا است خلاصه آنچه را که شارح علامه دوانی گفته ومنهم بر آن چیز هائی اضافه نمودم از مسائل کلی وجزئی درنزد خردمندان داخل‌حساب نیاید واینهااندك

۱ــ علامه حلی در علوم فقه و اصول فقه و کلام سه رشته تألیفات دارد : خلاصه ــ متوسط ــ مفصل ؛ نهایة الاصول علامه تاکنون چاپ نشده و نسخهٔ ازآن در کتابخانهٔ نویسندهٔ ناچیز این سطور میباشد و کتاب نهایه درعلم کلام اورا هرچه جستجو کرده با مراجعه بفهرست کتابخانه ها تاکنون اثری از آن نیافتم

و کتابی بنام ایضاح دارد که درحقیقت تفسیر قرآن است از ابتداء تا آخرآن هریك از آراء و عقـایـد اشعریان را با اشتشهاد بآیات قرآنی انتقاد کلامی نموده و عقاید شیعه امامیه و بعضی از اصول معتزله را با بیانی رسا و منطقی ثابت نموده .

برای تفصیل مراجعه شـود بکتاب طبقات المفسرین من الشیعة الامامیه تألیف نویسندهٔ ناچیز این سطور «مرتضی»

چیزی بود از ادله عقلی بر حقانیت مذهب سنت وجماعت وبطلان مذهب شیعه که به تندی بر قلب من خطور نمود وگمانم آنست که بسیاری از آنها از فکر های بکر من است اگر گوئید چرا تنها این ادله را ذکر نمودی با آنکه دعوی آنرا داشتید که بیشتر از صد دلیل را متوجه شدید گوئیم تمام ادله صدگانه دراو است چه منشاء آنها خواهد بود ودرحقیقت هرخردمند دانائی هدایت میشود وتخصیص باین ادله برای این است که طرف را ملزم کند وشبهات را برطرف میسازد وگذشته از اینها برای کسانیکه خداوند شرح صدر بآنان عطا فرموده بلکه هر کسی که فطرت سالم ومستقیم داشته باشد یك دلیل تازه برای اثبات مقصود کافی است و دیگر احتیاجی ندارد که با تدبیر وعمق مذهب شیعیان را باطل سازد بلکه اندك تامل و دقتی نماید خواهد دانست مذهب شیعیان بضرورت اسلامی که بزرگان اصحاب تحقیق هم معتقد بفساد آنست فاسداست مترجم گوید اکنون که شب سه‌شنبه‌وبیست وچهارم جمادی‌الاولی وهفت ساعت ازشب گذشته ملاحظه نمودم آنچه‌اهم است لابد تحصیل عقاید اسلامیه از روی برهان قطعی و عقل مستقیم و یکی از آنها امامت بعداز نبی است واورا بنصوص وآیات انسان ازبرای خود مستمك‌شود ودین‌خود را برآن قرار دهد ولی الزام خصم را از راه شبهات نتوان نمود بنابر این عمده آن عقل است وعقل قطعی هم ترجیح مرجوح بر راجح راقبیح داند پس‌امرمنحصر شود بمذهب شیعه چنانچه درسابق هم آنرا بیان نمودم ونوشته‌های مولف نواقض از راه لجاجت وعصبانیت است

چه نسبت ها به شیعه دادند

فصل دربیان نسبت های ناروائی که به‌شیعان دادند وخلاصه آن این‌است شیعیان پست‌ترین فرق‌ها لکه هستند که درایمان سست بوده وراه شیطان رفته‌اندواموری را مرتکب میشوند که‌بعضی ازآنها را یادآور میشویم وبقیه را خود خوانندگان هوشمند متوجه خواهند وهرگاه دقت نمائید که احتمالاتی در ادله اثبات اصل‌ملت پیش می‌آید وسزاوار است که درتمام مطالب این رساله دقت نمائید که چه‌چیزها گفتم وراه تدبیر وانصاف‌را پیمودم نه‌راه جدال وزورگوئی وخودرا ازتمام‌تعصبات وتقلید پدر ومادر وروش عصر جاهلیت دور نموده وگمان کنید که‌تاکنون‌نه دینی را برگزیده ونه مذهبی را اختیار نمودید تنها راه تحصیل ویقین وآرامش خاطررا اقدام کنید بطوریکه معتقد شوید که اگر دیانت مجوس هم بر حق باشد آن را اختیار کنید آنگاه احتمالاتی که برنفس عارض میشود یك‌یك آنهارا موردقت

وتحقیق قرار دهند

واینها هم دوقسم است قسمتی دلیل وبرهان دارد وقسم دیگر تنهاخیالات است وهرگاه پیرو هوا وهوس وخیال شوید محال است که برعقیدهٔ استوار و پا برجا شوید وهمیشه درتاریکی وگمراهی خواهید ماند تا اجل رسیده وبـاندنیا رهسپار شوید دیـگر نه توبه مفید است ونه استعلام واجتهاد سودی دارد ای نفس بینداز و از هوا وهوس دورشو وپیرو پدران ومادران وخاندان خود که‌سم‌های کشنده هستند نشوید چه آنان نخواهند گذاشت که مطالب درست وصحیحی‌را که عقل آنرا درك می کند وصور معلومات الهی درآن نقش می‌بندد فراگیرند و اگر پندمرا بـاور نمودی وازرسوائی ترس دارید این تحقیقات من شما را ازجهنم ومهالك‌میرهاند و به سوی سیر سنت وجماعت رهبری می کند وهرگاه‌بعداز مطالعه این‌گونه تحقیقات بازهم شك کردید من هم درایمان شما شك مینمایم بلکه گمانم آنست که ایمان‌بـه رسول خدا از راه تقلید باشد ومومن نبوده بلکه منکرید ونداتم چه‌باعث شـده در طبیعت منحرف شیعیان که جازم شدند بدلالت خبری که نقل نمودند از پیغمبر صم درکتابهای غیر صحیح که او فرمود هر که را من‌بودم مولای‌او پس‌علی‌هم مولای او است «من کنت مولاه فهذا علی مولاه مع‌فصل احد بعضی از اهل‌سنت و جماعت چنین حدیث غدیر را روایت کنند مترجم» برامامت مرتضی ٤ شرط فاصله‌شدن یك نفر بدلالت قطعی و از دلالت آیه غار برایشان جزم نکنند برفضلیت ابوبکر در روز رستاخیز ویا لااقل سزاوار لعن ندانند !!

این هم از مقتضیات طبیعت کفری است که تصدیق رسول امین‌را ننمایندودر نزد اهل حقیقت حق آنست این‌گونه اشخاص همیشه درآتش خواهندبود و بدتر از از آنان مردمی هستند که گویند ابوبکر درهنگام مرك عمر را ازبرای خـاطر دنیا و هوا وهوس خلیفه خود قرار داد و خیال نمیکنند که آدمی در هنگام مرك مایل بدنیا نبوده وبی میل بدنیا ومافیها است وهرگاه‌مایل بدنیا بود چرا ریاست‌را باهل بیت خود برگذار نکرد ودیگری را بجانشینی خود قرار داد با اینکه پسر او عبدالرحمن ازمهاجرین وشجاع ترین مردم قریش بوده وزحماتی دراسلام کشید وهم چنین عمر فرزند خود عبدالله را که با اودرمکه درهنگام کودکی درواقعه‌خندق حضور داشت وبعداز بلوغ از پارسایان صحابه بود اورا خلیفه ننمود وچه باعث‌شدکه ابوبکر عمر را خلیفه نماید وعمرهم امررا به‌شوری‌محول کند؟

وخداوند بر بدعت گذاران مجازاتهائی دهد خصوصا شیعیان که دورترین و بی باك‌ترین مردمند

بدانید آنچه را که از شیعیان روشن نمودیم دل آنان را می‌سوزاند چه راهی برای انکار آن ندارند اگر ممکن است برای کسانیکه شعارشان لجاجت است منکر شوند ولی بخدا سوگند هیچکس پیش از من نتوانست گلوی شیعیان را فشار دهد وپروردگار مرا گذاشت که بنیروی قدرت خود آنان را درفشار گذارم زیرا هیچیك مانند من تاکنون براحوال واقوال وتفصیلات کتابهای آنان اطلاع نداشت ودیگر نمی‌توانند بگویند که برما افترا زدید ویا بگویند اینها مانند نسبت هائی است که پیشینیان درکتابهای کلامی خود بما نسبت دادند تحقیق آنست که شیعه چند فرقه است ومانند علم بالغلبة مقصود از شیعه شیعه اثنی عشری است بنابراین اثنی عشری معتقد بآن چیزی هستند که علماء مانسبت برافضه دهند ومقصود ازغیر اثنی عشری آنست از کسانیکه حق را رفض کرده ودور انداختند یعنی آن مطالب بر ما وارد نیست و اعتقادی بدان نداریم وبعد شروع کنند درنکوهش وردشقوق باقوال ایشان و آیا ممکن است که دلیل ما برگمراهی این طایفه صالح و قابل نباشد تا اینکه ناچار شویم که نسبت های دروغ و بی حقیقت به شیعیان دهیم ابدا تمام دلیل های ما از کتابها وگفتار و کردار شیعیان استخراج شده و برای ما کافی است دیگر نیازی بدروغ نداریم هرگاه مطالعه نمائید

در اینجا یاد آور شوم که یکی از نسبت هائی که علماء ما به آنان نسبت داده و گویند بر خدا بداء جایز است و آنرا در محیط مراد خانی که تعبیر بقواعد مرادیه میشود درحرف باء آنرا نوشتم و این گفتار سخن پیشوای آنان زرارة بن اعین است ولی اثنی عشری پیرو او نشدند چنانچه حسن شیروانی در کتاب احکام دینی خود که پست‌تر ازصرف زنجانی است نسبت حلولی و تناسخی وحلول خدا درشاه اسمعیل صفوی وغیر او داد که خمر را حلال دانست و شاه طهماسب صفوی باخواهرخود جمع شد ازبابت اعتقاد حلیت ودیگر قذف عایشه این نسبت ها حقیقت ندارد ودروغ بفرقه رافضی است ازاین جهت زبان شیعیان برما بلندو دراز است و دانشمندان عصر ما شرمسار نشدند و نادانی که تصمیم بتالیف کتابی دارد گذشته از آنکه خود را رسوا سازد مذهب را خراب کند وازشگفتی‌های عصر ما است که هر کس مختصر نحوی داند کتابی تالیف کند دیگر بسوء عاقبت آن آشنا نیست با آنکه برزگر نقصان زراعت خودرا در روز درو می فهمد مطلب را زیاد بدرازا نکشانیم رجوع کنیم به مطلبی که درصدد آن باشیم و گوئیم دراین

کشف وتوضیح گوئیم این کشف وتوضیح دوقسم است قسمتی درآن شبهه نیست که از ارکان مذهب رفضه و درکتابهای ایشان نوشته شده که تعبیر نمودم بـه بیهوده گوئیهای خبیثه زیرا بخبث بزرگی نسبت پیدا می کنند وهرگاه کسی آنرا تصحیف نماید از مناسبتی دور نیست چنانچه طبع سلیم هم ازآن غفلت ندارد دوم درماه ها وسال ها مابین عوام وخواص مشهور است بلکه کسی که آنرا منکرشد مجازات نمایند گرچه در کتاب‌ها ننوشته‌اند ولی معلوم است که تعبیر می کنیم بعادت خبیثه و خردمندان وشرایع آن رسم و عادت را زشت دانندووجه تسمیه دراین‌جا ظاهراست وبازهم لطیفه‌ای درتصحیف‌است چنانچه مخفی‌نیست «تمام شد سخنان کتاب‌نواقض»
مترجم گوید اثبات مذهب را باسخنان پوچ واستحسانات نتوان نمود بلکه‌بایددلیل وبرهانی آورد وابراز این‌گونه گفتار ازمولف نواقض تنها عصبیت ولجاجت او را نشان میدهد

مولف مصائب گوید درنوشته‌های کتاب نواقض نظریاتی اسـت نخست از سخنانش بجز ابراز انزجار وتف سربالا چیز دیگری نیست و گفت زود است کـه هوشمندان تبری ازآن نمایند اعتراف نمود که کالای او ساقط شده وسست وزشت می باشد مانند بزرگری که بداند کوتاهی کشت خوداز کجا آغاز شده وشاید گمان کرده که اینهم مانند کرامات اهل حال است وشاید هم در رساله خنده‌آور خود که بنام مراةالوصال می‌باشد اینهارا نوشته‌است و گفت‌اگر این‌احتمالات درست‌است انسان خردمند نباید پابند بدین ومذهب معینی باشد بطلان تالی ممنوع‌است‌بآنچه که خود درکتاب نواقض شهادت دهد و اضطرابی پیدا کرده و از مذهب شافعی بمذهب نعمانی پیوست ودوم آنچه راکه وعظ کرده تا از پدران واجداد ومادران دوری نمود این‌گونه ازمطالب را بهتر است که خود مولف نواقض گوش دهد چه تاکنون درکتاب او دلیل ضعیفی هم ندیدیم که‌مقصودش را برساند

بلکه اساس گفتارش برحسن ظنی بآن دسته از مردم بود و خودش هم مقلد مـادر وخالو شده ودرجرگه نادانان قرارگرفت

سوم گفت انسان طالب باید هیولائی باشد که هرصورتی‌را ازتمام ادیان و مذاهب قابل درك باشد این مطلب را از کتاب طرایف ابن‌طاوس که از بزرگـان دانشمندان شیعه امامیه است دریافت نمود ولی خدمت‌علیه نگذاشت که‌بمرتبه قابلیت برسد بلکه دراین زمان ازبرکات آل‌عثمان وحرکت سرانگشت شیطان‌هیولائی‌شد جامع برتمام ادیان ومذاهب وبر طبق مقتضیات ومصالح‌وقت ظهور مذهب‌ها در او پدید آید گاهی امامی وزمانی زیدی وهنگامی شافعی واین اواخرهم نعمانی شد

چهارم گفت نفهمیدم چه باعث‌شده که تصمیم گرفتند از پیغمبر(ص) چیزی نقل کنند که در کتابهای صحاح نباشد در این گفتار کتاب نقض نظریاتی است نخست گفت نفهمیدم این سخن از نادانی یا بنادانی زدن است

چگونه می‌نویسد نمیدانم با آنکه شکر خدایرا گویم در کتابهای اصحاب ما دلایل روشن است مانند ستارگان درخشان وشمشیر های برهنه می باشد و هرگاه سخن بدرازا نمیکشیددراینجا نقل می کردیم واگر اطلاعی میخواهید بدست آورید خوب است

بکتابهای الفین تالیف علامه حلی و طرایف تالیف ابن‌طاوس (۱) مراجعه نمائید تا شك شما برطرف‌شود

دوم گفت «حدیث غدیر خم در کتابهای صحاح نیست» گوئیم چنین نیست زیرا در کتب صحاح تنها نقل ننمودن دلیل نمیشود که صحیح نباشد وگرنه‌لازم است هرحدیثی که در کتابهای صحاح مسلم وبخاری نقل نشد دروغ باشد وفساداین‌گفتار باعتراف شما ظاهر است وچگونه این حدیث درست نیست با آنکه‌احمدبن حنبل‌در مسند خود پانزده طریق نقل نموده وابن‌عقده بصدوپنج طریق روایت نمود و ابن مغازلی بداوزده طریق نقل نموده بعد گفت این‌حدیث صحیحی است‌از رسول‌خدا و هم چنین ثعلبی در تفسیر خود وخاتم‌المحدثین درخصوص حدیث غدیر خم رسالهٔ تالیف نمود ودرآن رساله ادعای تواتر را نموده وهفتاد طریق نقل‌نموده و منکر حدیث غدیر را نادان وبا تعصب دانسته است ومتوجه غصب خلافت‌امیر ٤ از طرف خلفای سه‌گانه شده که برهوشمندان پوشیده نیست

سوم یاد آورشد «بدلالت آیه امامت علی٤ را بشرط فصل گوئیم آیه و روایت دلالت بر ثبوت امامت با فاصله را ندارد وبهیچ یك از دلالت‌ها هم تطبیق نمی کند وآن دعوا نسبت دروغ بخدا ورسول است وبقول علمای علم‌اصول‌فقه‌اصل هم عدم او است ومانفی‌واسطه می کنیم وبرشما اثبات آنست وبجانم‌سوگند‌سخنانش بقول عربها خرط‌القتاد است ودراین استدلال تحقیقات‌وتدقیقات لطیفه‌ای‌رادرحواشی شرح تجرید نوشتم خوب است‌بدان مراجعه شود واین مراجعه شبیه مراجعه‌به‌نوشته های صاحب نواقض‌نیست که چیزهائی را بهم بافته وبنام مطنب وگاهی‌مطول وبسا بنام محیط مراد خانی ویا قوانین مرادی گوید مانند مذهبش‌که بهر رنگی درآید

۱ــ الفین علامه وطرایف ابن‌طاوس در طهران بچاپ رسید متأسفانه بیشتر از هزار دلیل در الفین نیست‌گویا موفق باتمام‌آن نشده بود واز بهترین کتابهائی است‌که با شواهد قرآنی امامت را ثابت مینماید «مرتضی»

درین کتاب گفتنی هارا گفته ونوشتیم دیگر نیازی بتکرار آن نیست ششم گفت (ابوبکر خلافت را چرا بفرزندان خود برگذار ننمود)

گوئیم نمی‌توانست تفویض کند چه درغصب خلافت مابین آنان پیمان بسته شده بود که بعداز یکدیگر خلیفه شوند چنانکه قبلا هم گفتیم ابن عبد ربه از دانشمندان اهل سنت وجماعت در کتاب عقدالفرید در جلد چهارم گوید بعداز اینکه ابوبکر نزدیك به مرك رسید ولایت عهد بنام عمر نوشت ودر نزد عثمان فرستاد که بهمراه یکی از انصار برمردم بخوانند وآن دو نفر آمدند وبرمردم گفتند که این عهدنامه ابوبکر است اگر اقرار می کنید بخوانیم وگرنه بر میگردانیم طلحة بن عبدالله گفت بخوان اگرچه در آن نام عمر باشد آنگاه عمر گفت از کجا دانستی گفت دیروز تو او را خلیفه نمودی امروزهم اوترا خلیفه نمود وبازهم خلافت را ازلحاظ ارث ودامادی منع نمودند تا غصب حق حضرت امیرالمومنین شده و ازتشبه بقانون پادشاهان فارس وروم دورشوند !؟ چرا تکذیب خود را نموده وبارث خلافت مابین خودشان منتقل وتقسیم نمودند

هفتم اثبات مدعی خود را باسوگند نموده تا هیچکس امامت را نتواند بدست آورد ماهم در برابر قسم او قسم‌های شدیدتری میخوریم که این گونه سخنان بوعظ وخطابه شبیه تر است تا استدلال مانند نوشته‌های حسن شیروانی است(۱)

از برای بیان فساد وکشف نیرنك‌های او کافی است که در مدت هفده روز تمام کتاب نقض‌الروافض را انتقاد نمودم با آنکه کوچکترین طلبه های علوم شیعه امامیه میباشم ودر علوم عقلی ونقلی هم ناتوان‌ترین مردم هستم وخوانندگان گرامی درطی مطالعه این کتاب خواهند دانست که مولف نواقض از مرام اسلامی خیلی دور و آشنا بگفتار علمای شیعه نبوده وهمیشه بلغزش گرفتار شده چه موضوعات ومطالب را از جای خوداقتباس نکرده وکلمات را تحریف نمود وبسا از حق صحیح ودرست چشم پوشید تا در ترویج کالای باطل اخلالی کند درپندیات خود چه نیکو نوشت (برزگر درهنگام درو کسری کشت خود را خواهددانست!!

مسئله بداء

هشتم آنچه را بزارة بن اعین نسبت داد که بداء برای خدا جایزدانست چنین نیست چه صاحب مواقف آنرا به بعضی ازغلاة شیعه نسبت‌داد وزرارة‌بن‌اعین هرگز

۱ــ حسن شیروانی از اهل سنت وجماعت بود وکتابی در رد شیعه نوشته که خود آنان هم کتابش را سر تاپا دروغ میدانند «مترجم»

از آنان نبود آری مولف نواقض درشرحی که بر کتاب ابرةمسا بن‌همام نوشته گفت هنگامیکه قاضی بغداد بودم کتاب کهنهٔ دیدم که درتاریخ پانصد و بیست‌ودوم‌هجری نوشته شده بود ومولف آن‌قاضی سمنانی بودکه درایام قادر بالله‌عباسی درچهارصد هجری تالیف کرده بود ودر آن کتاب رافضیان را بدگفته وچنین نوشت (بدانید که این طایفه برای خداوند راه فراری قائل شده وبداء را در امر و نهی چیز ها روا دارند و کسی که متظاهر بآن بوده زرارة‌بن اعین‌است) و میدانید نظایر این گونه نسبت ها مانند آنست که ازشغال پرسیدند شاهد تو کیست گفت‌دمم!! واین نارواها مانند افتراهای حسن شیروانی‌است ومولف نواقض آن‌نسبت‌را بشیعیان قبول ندارد وگرچه خود مولف نوقض در افتراء شیعیان کمتر از آنان‌نیست!!

تقیه چیست

مولف نواقض نوشته از سخنان بیهوده شیعیان تقیه‌را واجب دانند حتی بعضی از ایشان تفسیر آیه ان اکرمکم عندالله اتقکم را به تقیه تعبیر نمودند و گفته‌اتقی اشد خوف واکثر تقیه است واین تقیه هم نتیجه ندارد مگر عدم اعتماد و اطمینان بفرمایش حضرت رسول ص‌ووصی است زیرا دربسیاری از امور تقیه‌را جایز دانند وهرگاه بخواهید بدانید که شیعیان تا چه اندازه دراین مسئله پا فشاری می کنند مراجعه کنید بکتاب علی‌بن عبدالعال که چه کارها کرده وچه نسبت‌ها بائمه داده و توهم کرده که بنان احسانی نموده وتالیفی کرده است

آیا نشنیدید قول محقق بلیغ را که هرکار زشتی‌پست وهرچه هم زشت است کوچك وناتوان خواهد بود وخواهید دید برای اصل تقیه چه چیزها گفته‌وکرده‌اند

از طرایف شیعیان است که بسا از اصل فاسد خود غافل شده و چیزهائی نقل کنند که مخالفت با اصل آنان دارد وعجبی نیست چه دروغ‌گو کم حافظه‌است وبعضی ازقسمت ها رادراین‌جانقل می‌نمایم وامیدوارم از راستگویان باشم‌دربسیاری از کتب شیعه نوشته‌اند که امیرالمومنین درهنگام خلافت خود معاویه را از امیری بصره معزول نمود وپسرش امام حسن ع باو عرض کرد اگر معاویه را بحال خود می گذاشتید کم کم درجرگه بیعت کنندگان باشما بشمار میرفت زیرا ازفساد ونیرنك او ترسناکم حضرت فرمود فرزند هرچه خدا خواهد همان میشود برتو لازم‌است که راضی بگناهی از پدر تو نشوی‌گرچه گناه باندازه چشم برهم‌زدنی‌باشد

ملاحظه نمائید گاهی ترك تقیه را بائمهٔ نسبت دهند بطوریکه ناصبی فرصتی پیدا کرده وبه سوء تدبیر وتقصیر آنان نکوهش‌ها کنند وگاهی برای همهٔ ائمه تقیه

را قائل میشوند بروجهی که معذور بودند واگر کسی از آنان دوری کند کوچك و بزرك بهلاکت خواهد رسید و برای هریك ازاین تناقضات هم طرفدارانی است که حدی برای خود قائل نیستند (پایان نوشته نواقض) مترجم گوید بعداز ثبوت مقهوریت ائمه و قاهریه ستمکاران دیگر چه باکی ازتقیه کردار و گفتارآنان است بعداز آنکه مطالب حق خود را از برای خواص بیان کردند واطمینان واعتمادی بکسانی که ازخواص نبودند نداشتند چون توجه واعتماد بگفتار پیشوایان‌مذهبی‌ما نداشتند ائمه هم ازآنان تقیه می‌نمودند‌وتقیه‌هم برحسب موارد وزمان مختلف‌میشود دیگر تناقض ازکجا پدید آیدمولف مصائب گوید ایراداتی برنوشته‌های نواقض‌است نخست تقیه همیشه واجب نیست وهیچیك از اصحاب امامیه هم‌آنرا نگفتند بلکه یاد آور شدند که تقیه جایز و گاهی بشرایط مخصوص وزمان معینی واجب میشود از آن زمان‌ها استثناء نمودند عصر اول‌دعوت نبوی را ومقصود هم‌اظهارموافقت با اهل خلاف بود که بدین دیگری متدین بودند

دوم تفسیر آیه بر وجه مذکور اختصاصی بامامیه ندارد بلکه مفسرین‌سنت وجماعت هم بهمان معنی تقیه تفسیر نمودند

وسوم جواز تقیه ازخصایص ائمه ع ودانشمندان شیعه نیست بلکه درقرآن مجید وروایتی که ازحضرت رسول ص نقل‌شده برآن دلالت‌دارد در قرآن مانند فلاتلقوا بایدیکم الی‌التهلکة وشکی نیست درصورتیکه اظهار حق موجب هلاکت شود حرام‌است بنابراین تقیه لازم میشود ودیگر لایتخذالمومنون‌الکافرین‌من دون المومنین ومن یفعل‌ذلك فلیس من‌الله فی‌شئی‌الا انتقوا منهم نفسه مفادآیه این‌است که جایز است درحالت تقیه اظهار موالاة‌با کفار نمود

ودیگر یا ایها‌الرسول بلغ ما انزل‌الیك من‌ربك وان لم تفعل مما بلغت‌رسالة والله یعصمك‌من‌الناس

دلالت دارد که حضرت رسول دربعضی از امور ترسناك‌شده ودرنك‌نمود تا خداوند بشارت داد باو که از زبان مردم محفوظ است واین‌قسم ازآیات درقرآن مجید سیار است امادراخبار وآثارحضرت یوسف درهنگام فروختن برادران‌آزادی خودرا ابراز نداشت تامبادا برادرانش اورابکشند ودر روزحدیبیة درنوشتن‌صلح‌نامه اموری را ملتزم شدند که‌حضرت رسول راضی بدان‌نبوده ودرمقام تقیه‌قرار داد را قبول فرمود

چنانچه قبلا هم نوشتیم حضرت رسول ص بعایشه فرمود هرگاه‌اقوام‌شما نزدیك بعهد کفر نبودند ونمی‌ترسیدم که‌مبادا بکفر برگردند

دستور میدادم کعبه را خراب وچیزی از آن‌بیرون آورده وچیزی در آن بگذارند ودودر شرقی‌وغربی برای کعبه میگذاشتم آنگاه باساس حضرت‌ابراهیم میرسیدم ومخفی نیست کــه حضرت تقیه نموده اصلاح کعبه نفرمود بخاری‌در کتاب خود درباب اکراه گوید از حسن بصری است که تا روز قیامت تقیه باقی وجایز است ونقل شده که ابراهیم نخعی در وقت‌خطبه تکلم نمود گفتند چرا سخن گوئی گفت نماز ظهر را درخانه بجای آوردم و از تقیه بـرای نماز جمعه اینجا آمدم جلال الدین سیوطی درتاریخ خلفا گوید (۱) مامون بنـایب خود نوشت هفت نفر را بسوی او روانه سازد

۱ ـ محمد بن سعد کاتب واقدی ۲ ـ یحیی بن معوية ۳ ـ ابن حشمتیه ٤ـ ابومسلم مستملی ٥ ـ یزید بن هارون ٦ ـ اسمعیل بن داود ۷ ـ اسمعیل بن ابی مسعود • نایب خلیفه احمد بن ابراهیم دورقی آنان را به دربار مامون رهسپار کرد ودر باره خلق قرآن از آنان امتحاناتی نموده وبه بغداد بر گردانید وصاحب کتاب تفسیر کشاف در تفسیر آیه لاینال عهدی‌الظالمین گویـد ابوحنیفه مجرمانه فتوی میداد دروجوب همراهی بزیدبن‌علی‌بن‌حسین٤ وحمل‌کالا وپول برای او ودر رکاب همو جهاد‌کردن با خلیفه عباسی مانند منصوردوانقی‌تا آنجا که بابوحنیفه زنی‌گفت که به‌پسرم گفتی که با ابراهیم خروج کند رفت و کشته شد درپاسخ گفت ایکاش من‌جای پسر تو بودم !! با این‌وصف ازترس‌عامه تقیه نموده واظهاری نمی کردودر کتب اصول وفقه اهل سنت وجماعت نوشتند که صحابه با‌بن‌عباس وابن مسعوداعتراض کردند چرا درزمان‌عمر بطلان طلاق وعول را اظهارننمودند گفتند ازاو تر ناك بودیم چه عمرمردی مهیب‌بود !! معلوم‌میشود که‌حق‌را ازراه‌تقیه وترس کتمان‌می‌نمودند وسیره‌سلف وبعضی‌از فقها بجز ابی حنیفه چنین‌بود که‌گویند طلاق‌مکره‌واقع نمیشود وهرگاه کسی‌را برشرب‌خمر وزناوادار واکراه نمایند گناهی نکرده وحدی براو نیست وتفاوتی مابین این‌گونه گناهان وسایر معاصی درجواز ارتکاب تقیه نیست گذشته از اینها عدم جواز تقیه معارض بچیزی است که روا دارند در گفتگو از راه مدارا و دوستی با دشمنان و فقیه ابولیث در کتاب بستان خودگوید درباب (معاریض کلام) روایت شده است از عمربن خطاب که‌گفت درمعاریض کلام مندوحه‌است از دروغ ومعاریض کلام آنست که مردی سخنی‌گوید وبعد غیر آنرا گوید ودرباب رفق ازعایشه روایت‌شد که

۱ـ تاریخ خلفا تألیف سیوطی درمصر بچاپ رسید «مرتضی»

مردی اجازه شرفیابی خدمت پیغمبررا خواست حضرت فرمود اجازه دهید بعداز آنکه بحضور رسید حضرت با او بمدارا رفتار فرمود وپس‌ازو عایشه‌عرض کرد ای‌رسول خدا ابتداء آن چنان‌فرمودید وبعد بامهربانی ونرمی با اوصحبت‌داشتید حضرت فرمودبدترین مردم‌در روز قیامت مردمی‌هستند که ازراه ترس‌بااوصحبت واکرام نمایند.

و ابودرداء گفت با بسیاری ازمردم‌اکرام ونوازش میکردیم‌ولی دل‌های‌ما بآنان لعن می‌فرستاد.

وبالاتر ازین‌هم سخنی است‌که خردمندان اتفاق دارند درمبحث حسن وقبح که اگر راستی ضرر داشته باشد که نتیجه‌اش کشتن پیغمبر باشد که‌از دشمن خود فرار کند آنگاه واجب است که از راستی بدروغ متوجه شد چه کتمان‌سری باشد واینهم کار تقیه است.

چنانچه گفته‌اند دروغ‌مصلحت‌آمیز به‌از راست فتنه انگیز است‌چهارم‌آنست عدم اطمینان بفرمایش نبی ووصی هنگامی است که نشانه‌ها وقرینه هائی در آن سخنان نباشد وهرگاه نشانه راستی ودرستی درگفتار باشد دیگر چگونه بدانها اطمینانی نیست .

(چرا حضرت امیر معاویه را معزول نمود)

پنجم آنچه را که در باره عزل معاویه گفته باید ملاحظه عصمت و حق را در حضرت امیر ٤ نمود وگوئیم امام هر وقتی ظن بر اوغالب شد که احقاق حق و ابطال باطل بروجهی شود واجب‌است براو اقامه نمودن اگرچه چنین‌کاری سخت باشد باید آنرا انجام دهد

وحضرت امیر ٤ درعزل معاویه سبقت نکرد مگر بعداز آنکه اطمینان به‌لشکر خود داشته واسباب فتح نمایان شده بود ولی اتفاقا لشکر پیمان را شکستی و وقضایا دگرگون شد تاآنجاکه ناچار شدند به تحکیم ومصالحه‌وآشتی برگذار نمودند چه مردم ازجنك خسته شده وستیزه وجدال بطول انجامید وخصوصا عمر وعاص حیله‌نموده مخالفان حضرت را وادار نمود که قرآن برسر گذاشته وامحمدا وواشریعتا گویند واظهارداشتند هرچه قرآن گوید ما بدان راضی خواهیم شد و بعداز آنکه احساس شکست نمود واصحاب حضرت هم ازحق دور شده و قضایا را بد فهمیدند وحق را به شامیان دادند که باید به‌حکم برگذار کرده وازجنك برکنار شوند ونیرنك عمروبن‌عاص ومعاویه را حق دانستند نه خدعه وتقلب !! و درخواست نمودند که جنك را کنار گذارده وارد مذاکره شوند و هرچه امام

خودداری کرد وفرمود این ها نیرنك است قبول ننمودند و فرمود ترسیدم اگر مخالفت مردم کنم مرا بدشمن سپرده وبکشندم ناچار راضی بحکم شدم درصورتیکه از کتاب خداوند تجاوز ننمایند وهرگاه تعدی ازقرآن کنند حکم قبول نشود

اینها نهایت اجتناب ودوری از آنان است زیرا اگر بکتاب خدا حکم می نمودند بحق میرسیدند ومیدانستند که امیرالمومنین برحق است و معویه بهره ندارد چون بدنیا توجه کردند وراه نیرنك وخدعه راپیش گرفته و کتاب راانداخته واز تحکیم بیرون رفتند آنگاه حکم آنان هم باطل بود این مطالب از سخنان حضرت امیر ع فهمیده میشود برای تفصیل مراجعه کنید بکتاب تنزیه الانبیاء سید مرتضی علم الهدی

مناظره هشام با یکی از دانشمندان خوارج

بی مناسب نیست بیان احوال حکمین را ازمباحثه هشام بایکی ازعلماخوارج در اینجا نقل کنیم. حکایت کنند که هارون الرشید خوش داشت که مناظرات هشام بن حکم را باخوارج بشنود آنگاه دستور داد باحضار او و عبدالله بن زید باصل و خلیفه بجائی نشست که سخنان را میشنید وآنان اورا نمیدیدند ودرنزد هارون هم یحیی بن خالد نشسته بود و یحیی بن خالد بعبدالله بن زید گفت از ابامحمد هشام چیزی پرسش نما! هشام گفت برای خوارج درنزد ما مسئله نیست عبدالله بن زید گفت چگونه ما را برشما سئوالی نمانده ؟! هشام گفت زیرا شما مردمی هستید که جمع شدید با ما بر ولایت وامامت شخص وتعدیل آن واقرار بفضل وامامت او نمودید و بعداز ما دور شدید ودشمنی وبیزاری ازاو نمودید مابراجماع خودهستیم شهادت شما از برای ما است ومخالفت شماهم برزیان ما قدحی برمذهب ما نخواهدبود و دعوی شما هم برضرر ما مقبول نیست چه اختلاف برابری نکنند باتفاق شهادت دشمن ازبرای او قبول وبرضرر ما مردود است !! یحیی بن خالد گفت تحقیقا قطع اورا نزدیك نمودی ولی با اوهیچ خوبی بجای نیاوردی و امیرالمومنین دوست دارد که با او سخن گوئی هشام گفت با او سخنی نگویم اگر مباحثه بآخر رسید یکی از آن دوطرف دشمن دیگری شود یا امر باو مشتبه شود زیرافهم ها بهم برخورد می نمایند بنابراین انصاف دراین است که مابین من واو عادلی واسطه گردد هرگاه از راه بدر روم مرا برگرداند واگر او برمن ستم روا دارد براوحکم نماید عبدالله بن زید گفت ابومحمد بانصاف دعوت نمود هشام گفت چه شخصی باید باشد ازمذهب او یا از اصحاب ما اختیار می کنید یا از اصحاب تو یامخالف ملت

یا مخالف ما برمی گزینید عبدالله بن زید گفت هر که‌را میخواهید انتخاب نمائید من باو راضی میشوم هشام گفت معتقدم اگر از اصحاب من باشد از عصبیت او ایمن نیستم چه از راه تعصب برای من حکم‌می کند واگرهم از اصحاب تو باشدممکن است بر زیانم حکومت نماید ناچاریك نفر از اصحاب تو ویك نفر از اصحاب من در مابین ما حکم شوند ونظر در سخنان ما کنند وبرحق وعدالت حکومت کنند که حق باکیست ؟. عبدالله‌بن‌زید گفت ای ابا محمد راه انصاف پیمودی ومن هم منتظر چنین مطلبی از تو بودم آنگاه هشام به یحیی بن خالد روی نمود و گفت ای وزیر بر تمام مذاهب او با ساده‌ترین وجهی قطع کلامش نموده واو را هلاك گردانیدم ودیگر چیزی نمانده وبی نیاز از مباحثه با او شدم و رشید پرده را حرکت دادویحیی گوش مرا دادرشید باو گفت این شخص متکلم شیعه است که‌مرد را درموقف خود نگاه داشته وبا او مناظره ننمود ودعوی آن را نمود که او را قطع کرده وفساد مذهب اورا نشان داده دستور دهید تا کشف کند از درستی آنچه راکه دعوی نمودیحیی بن خالد گفت امیرالمومنین امر می‌فرماید که آنچه ادعا نمودی براین مرد کشف وروشن نما هشام گفت این جماعت‌برولایت‌حضرت امیرالمومنین علی با ما بودند تا زمانیکه امر بحکمین واگذارشد و آنچه باید بشود اتفاق افتاد آنگاه بواسطه تحکیم امیرالمومنین را تکفیر نمودند و حکم بگمراهی او دادند وحال آنکه اورا بزور و ناچاری وادار بحکمین نمودند و اکنون این شیخ که ازبزرگان اصحاب خوارج است بدون آنکه ناچار شود دو مردرا که مختلف در دین ومذهب بودند برای حکمیت اختیار نمود یکی‌از آن دو اورا کافرمیدانست و دیگری اورا تعدیل مینمودوحکم قرار داد اگردراین‌تحکیم صواب کار است پس حضرت امیرالمومنین اولی بصواب است و اگرخطا نموده و کافر می باشد پس ما را راحت نمودچه شهادت بکفر خود داد ونظر نمودن‌بحکم و ایمان این مرد اولی است تا درنظر نمودن درتکفیر حضرت امیرالمومنین ٤ رشید را سخنان هشام‌خوشامد وشادان‌شد ودستور داد اورا صله وجایزه‌بخشند خدا دانا است

« مسئله ازدواج ام کلثوم »

صاحب نواقض گوید یکی ازسخنان بیهوده شیعیان است که گویندبرام کلثوم دختر علی ٤ اتفاق بدی افتاد با آنکه علی٤ وحسنین بر این واقعه دانا بودند و کار زشت را از تقیه گویند واقع شده وخلاصه کلمات بزرگان شیعه را در اینجا

نقل می کنم تا اطلاع بیشتری از سخنان زشت شیعیان بدست آورید

مرتضی غیر مرضی وابن مطهر ناپاك در تالیفات خود چنین نوشتند اگر کسی گوید هرگاه عثمان بد بود پیغمبر باو زن نمیداد گوئیم این تزویج در زمان اسلامیت او بود یعنی هنوز غصب خلافت نکرده بود وهرگاه گوئید چرا علی ٤ دختر خود ام کلثوم را بعمر تزویج نمود ممکن نیست آنجوابی که دربارهٔ عثمان گفتیم اینجا بگوئیم بلکه این تزویج از تقیه بود وتقیه هم درآن بالاتر از تقیه در باب خلافت وامامت نبود

وبر این مطلب حضرت امام جعفر صادق ٤ وقتیکه از او پرسش نمود تصریح فرمود او اولین کسی بود که غصب نمودند تمام شد خلاصه کلام آن دونفر ومیدانید که این مطلب باعث شد تعدد وقوع مانند این مصیبت بزرك برآل بیت پیغمبر با آنکهٔ خداوند آنان را از نجاست پاك فرمودو این مبالغه بزرك ازطرف پروردگاردر پاکی خاندان نبوت ودور نمودن نجاست موجب آن شد که به بدترین کثافتها و نجاست ها آنان را آلوده نمودند وبر کسی پوشیده نیست که تصرف وغصب زنی زشت تر از نجاست است اگر چه آن زن هم مجبور باشد و مومن هوشیار دیگر شکی ندارد که این سخنان منجر میشود که بگوئید این چنین نبی چه نبی است بعبارت دیگر که امیرالمومنین ٤ وفرزندانش صلاحیت نبوت وامامت را نداشته بلکه ریاست ونبوت و امامت را برخود بستند چه هر دل پاك و سالمی نفرت دارد از پیغمبری که دختر او را بزور تصرف کنند و از امامی میترسند که دخترش را گرفته و او از ترس خاموش شده و نتواند کاری کرده و جلوگیری از رفتار ناهنجار طرف نماید و باین گونه اولادانی که از چنین زن ناراضی تولید میشود چه میتوان گفت

بخدا سوگند هزار مرتبه شمشیر برتن حضرت امیر وارد شود برایش آسان تر از گفتن این افتراها ونسبت هاست

مترجم گوید مولف نادان راه بحث و اعتراض را نمیدانست دعوی نمودن شیعه برستمکاری وغصبیت حق امام چه کوتاهی وسرزنش بامام وارد شودو آیه تطهیر چه منافاتی با مجبور بودن ودر خانه عمر ماندن واولاد آوردن ام کلثوم دارد اینها عیب ونقص است درصورتیکه از راه اختیار میشد نه از راه زور مولف مصائب گوید درسخنان مولف نواقض ایراداتی است نخست گفت که اصحاب امامیه نسبت هائی به ام کلثوم دادند تمام آنها افتراء وبهتان است که مفصلا دراین باره بحث می نمائیم تا زشتی نوشته های اوروشن شود

دوم سیدمرتضی را بغیر مرضی تعبیر نمود این غیر مرضی خود او است که

رضای مردم را برضای الهی برتری داد ودر هرات و هند انواع فسق ها را مرتکب شد، سوم آنچه را از دهانش نسبت به ابن مطهر بیرون آمد بر خودش است

و چهارم خلاصه نوشته های سید مرتضی و علامه حلی را نوشت چنین نیست از کجا توانست نوشته های آنان را بفهمد تا چه رسد باینکه خلاصه نماید با تمام اینها آن کتاب ها برسخنانی که گفته وتوهم نموده دلالت ندارند زیرا قائلین به تقیه گویند شارع کاری را که از راه تقیه اتفاق افتاد جانشین کاری که امر شده است قرار میدهد بنابراین در کاری که ازتقیه انجام شده امتثال امر رانموده ومفید اجزاء است پس اتفاق زشتی نیافتاده وتزویج ام کلثوم با عمر درمقـام ضرورت و ناچاری از راه رخصت است

پنجم فرمایش حضرت صادق ٤ که اولین زنی که از ما غصب شد دلالت بر وقوع زنا نداردآیا نمی بینید که اگر کسی را وادار به طلاق زنش کنند در عرف گویند زن او را غصب وتصرف نمودند با آنکه فتوی نزد ابوحنیفة است که اگرعقد بزور نمایند زانی نخواهد بود آنگاه قسمتی از سخنان سید بزرگوار ما رادراینجا نقل می‌نمایم تا آنچه را که نواقض خلاصه نموده روشن گردد ودانسته‌شود که آنها خلاصه نوشته سید مرتضی نیست بلکه کلمات اورا دگرگونه وتحریف نمودسید در درکتاب تنزیه‌الانبیاء فرمود که درخصوص تزویج نمودن علی ام کلثوم رابرای عمر در کتاب شافی جواب ایرادات را مشروحا بیان نمودیم ودر آنجا گفتیم که حضرت درنکاح دختر خود خواستکاری عمر را قبول نکرد تا مدتی بطول کشیده بوعده ها وترسانیدن ها ومراجعات مکرر وستیزه ها وسخنان بدرازا کشیده شد و چـون عباس دانست که امر دختر بسوی وحشت وفتنه کشیده خواهد شد ناچـار از حضرت خواست که امر ام کلثوم را باو برگذار فرماید وامام هم قبول فرمود که بابن‌روش کار جاری شود وبدیهی است که براختیارنبود ودر کتاب شافی بیان نمودیم که‌ممتنع نیست که درشرح مباح باشد که با اکراه بکسی که جایزنباشد نکاح شود ومنا کحت هم از راه اختیار نشود خصوصا اگر مرد ظاهرا اظهار مسلمانی کرده و تمسك به شریعت نماید وبیان کردیم که عقل امتناع ندارد از منا کحت انواع کافران با تمام کفر آنان‌مرجع‌حرمت وحلیت شریعت است وکار حضرت علی٤هم بزرگترین دلیلی از احکام شرع می‌باشد

وبیان نمودیم‌جواب الزامی آنان برما راکه اگر اکراه شود برتزویج‌مسلمه بر یهود ویا نصرانی،هرگز جایز میشود وبا آنکه جایز نیست بیان تفاوت این دو امر از کجا است هرگاه‌سئوال ازجهت شرعی شود اجماع حرام نمود بهرحال نکاح

بر یهودی و نصرانی راولی اجماعی نیست بر حرمت نکاح کسی که ابراز اسلام نماید و بر حال و بر نوع قبیحی که تکفیر نمایند هنگامیکه ناچار شوندومجبور شوند و اگر گوئید چه تفاوتی است مابین کفر یهود و کفر آنانیکه یادآور شدید گوئیم چه فرق است ما بین کفر یهودیه که در نزد شما تزویج نکاح او کنید و کفر بت پرست که ازدواج با اورا جایز ندانید (تمام شد)

مولف کتاب الاستغاثه نوشته گاهی شبهه درامر ایشان داخل شود بر کسیکه معرفت او ناقص و دانائی و بصیرت و تمیزش کم وامر او مجهول است وگویدچه سبب شده که امیرالمومنین ع دختر خود ودختر حضرت فاطمه را بعمر تزویج فرمودگوئیم این تزویج را جماعتی از ثقات مشایخ ما خبر دادند که از آنان جعفر بن محمد بن مالك کوفی از احمد بن مفضل از محمد بی ابی عمیر از عبدالله بن سنان که گفت از حضرت امام جعفر بن محمدالصادق پرسش نمودم از تزویج عمر بام کلثوم فرمود که غصب گردیده شدیم مادراو و ابن شبیه است با روایتی که مشایخ ما روایت نمودند از روی عموم در تزویج عمر ام کلثوم را که از کجا شده بدانید که درخبراست عمر عباس بن عبدالمطلب را در نزد حضرت علی ع فرستاد تا در امر تزویج دختر او ام کلثوم اقدام کند حضرت خودداری فرمود عباس مراجعت نمود وخبر بعمرداد و عمر گفت ای عباس اونخوت میفروشد

وازاین تزویج خوشایند نیست بخدا سوگند اگر دختر بمن ندهداورا خواهم کشت عباس نزد حضرت شتافت وماجری بعرض رسانید علی ع بازهم خودداری نمود وعباس بعمر خبرداد آنگاه عمر بعباس گفت در روز جمعه در مسجد حاضر شود و نزدیك منبر باش وآنچه گفته میشود گوش ده تابدانی کهاگر بخواهم توانائی کشتن علی را دارم پس عباس درآن روز درمسجد حاضر شد وبعداز آنکه عمر از خطبه فارغ شد گفت ای گروه مردم در اینجا مردی است از اصحاب حضرت محمدص که زنا نمود وتنها امیرالمومنین بر او اطلاع پیداکرد شما دراین باره چه گوئید.

مردم از هرسو گفتند دیگر چه نیازی باطلاع دیگران است وباید حکم خدارا بجای آورد وبعد رو بعباس نمود وگفت برو باو خبر ده آنچه را که شنیدی وبخدا اگر اقدام ننمود آن کار را خواهم انجام داد وعباس قضیه را بحضور علی ع عرض نموده وگفت این کار برای عمر آسان است

حضرت فرمودمیدانم که براوآسان است ولی خواهش اورا بجای نیاورم عباس گفت من بجای آورم وقسم میدهم ترا که مخالفت گفتار وکردار من ننمائی پس عباس نزد عمر شتافت واعلام نمود که خواهش تورا انجام میدهم وعمر مردم را گرد

آورده و گفت ابن عباس عموی علی بن ابی طالب است وعلی امر دختر خود ام کلثوم را باو بر گذار نمود وامر نمود که دخترش ام کلثوم را بمن تزویج نماید پس از آن بتزویج اوداد وبعداز مدتی ام کلثوم را به نزد عمر فرستاد اصحاب حدیث این روایت را قبول ندارند لکن اتفاق دارند که بعداز مدتها درخواستها وستیزه ها عباس ام کلثوم را بعمر داد !

وهیچکس منکر آن نیست که تزویج ام کلثوم با عمر بوسیله عباس بود و هر با انصاف خردمندی دراین واقعه تامل کند خواهد دانست بهمان روشی بود که مشایخ ما روایت نمودند ومانند روایت حضرت امام جعفر صادق ع است که فرمود آن نخستین زنی بود که از ما غصب شد وازدلیل های نادانی آنان است که اگر بگویند آیا حضرت علی ع می‌توانست دخترش را تسلیم کند که غصب نمایند با آن خصوصیاتی که شیعیان می گویند گوئیم آری چه حضرت رسول ص علی ع را وصی خود قرارداد وتمام آنچه را که درهنگام وفات باید باو آشنا سازد فرمود و تمام آنچه را که بعدها اتفاق افتاده بود حضرت‌رسول برای‌علی پیش‌بینی فرمودآنگاه حضرت علی گفت چه باید بکنم

حضرت رسول ص فرمود باید صبر نمائید تا مردم برغبت با شما بیعت نمایند وبعد باناکثین ومارقین وقاسطین جنك فرما وبا هیچیك ازخلفای سه گانه ستیزه منما وهرگاه با آنان جدال فرمائی خود را بهلاکت افکنی ومردم ازنفاق به شقاق خواهند شتافت وحضرت علی ع حافظ وصیت بود تا حفظ‌ضعفای مسلمانان ونگهبانی دین را فرماید وبعداز واقعه خواستاری ام کلثوم حضرت‌علی ع تاملی نموده وفرمود هرگاه این امر را جلوگیری کنم تصمیم به کشتن من خواهند گرفت و مخالفت اطاعت نبی را نموده واز اطاعت بوصیت او بیرون آمده ام بنابراین‌تن برضا داد وازدواج صورت گرفت واز کشته شدن وبیرون آمدن از وصیت آسوده خاطر گشت ودختر خود را بخدا سپرد ودانست که درنزد خداوند که غصب و تصرف در اموال وامور مسلمانان ومرتکب شدن بانکار حق ونشستن بجای حضرت‌محمد ص و تغییر وتبدیل احکام اسلامی بزرك‌تراست تااینکه با دختر اورا بزور ازدواج کنند بدین جهت همان طور که وصیت شده بود انجام داد ودختر خودرا مانند آسیه زن فرعون بخدا سپرد چنانکه فرعون‌بسیاری ازفرزندان بنی‌اسرائیل را کشته‌ومحرمات بزرگی را مرتکب شده ودعوی خدائی‌نموده‌بود تزویج با آسیه که‌زنی‌پاك ومومنه بود بالاتر ازآن کارهانبود

آیه تطهیر را درشان آل نبی گمان کرد چنین نیست چه آیه‌درشان‌اهل‌بیت

منحصر بآل عبا بودند وارد شده چنانکه احادیث صحیحه بر آن دلالت دارد و شامل تمام فرزندان وفرزند آینده نخواهد شد

ششم گفت « این حرف بالاتر ازهزار شمشیر بر جسد علی بن ابی طالب است گوئیم چنین سخنی را شیعیان نگفتند تا ملامت شوند با اینکه معارض است بانچه را که بسیاری از اهل سنت وجماعت گفتند چنانکه ابن حجر در کتاب خود نوشت هنگامی که حضرت علی ٤ از تزویج دختر خودداری نموده وعذر آورد که او کوچك است وطرف قبول نمی کرد ناچار شدند که دختر را در نزد عمر برده تا به بیند کوچك است عمر که دختررا دید بوسید ! وابن حجر نوشته بوسیدن عمر پیش از وقوع عقد وتحلیل بود ودختر هم بمرتبهٔ نرسیده بود که میل باو کنند تا حرام شود واگر هم کوچك نبود پدرش او را روانه نمی کرد تمام شد نوشته او مولف استیعاب بمناسبت نام ام کلثوم نوشت عمر بن خطاب به نزد علی٤ فرستاد تا دختر او ام کلثوم را بزنی دهد امام فرمود کوچك است بعمر گفتند علی ٤ مایل باین ازدواج نیست علی فرمود دختر را به نزد تو می فرستم اگر مایل باشید زن توشود ودختر را نزد عمر فرستادند آنگاه عمر حرکت زشتی نمود ام کلثوم فرمود آرام وخاموش شو!! هر گاه امیر مومنان نبودی سیلی برتو می نواختم !! این بود نوشته ابن حجر شمارا بخدا این حکایت زشت را نواصب نقل می کنند یا شیعیان وهزار مرتبه شمشیر برتن حضرت امیر ٤ زنند بهتر از این است که دختر خود را بخانه مرد بیگانه بفرستد و کدام مرد با غیرتی چنین کاری راانجام دهد وهر گاه حضرت امیر ٤ علم نداشت که خودداری اوموجب هلاکت وفتنه شود تن باین ازدواج نمی داد هفتم اهل سنت وجماعت روایت کنند ازعایشه که روزی عثمان وارد خانه پیغمبر شدوحضرت مشغول جمع آوری لباس خود بودوفرمود آیا حیاء نمی کنید ازکسیکه فرشتگان از او حیاء می کنند وبعداز آنکه نبی از برهنگی خود شرمسار میشد حضرت علی ٤ هم چگونه راضی میشد که دختر خود را قبل از عقد در نزد بیگانه روانه سازد خصوصا ابن حجر گوید مقصوداز تزویج ام کلثوم شرف و کمال بود نه جاه وجمال آیا میشود تصور نمود که این امر مخالف غیرت بود مگر از راه تقیه شکر خدایرا که براهنمائی خود مارا هدایت فرمود

مسئله رجعت

مولف نواقض گوید یکی از بیهوده گوئی های شیعیان عقیده برجعت است و بزرگترین قدماء و سند لاحقین شیعه محمد بن بابویه قمی در کتاب اعتقاد

خود (۱) در مبحث امامت نوشته واجب است اعتقاد برجعت زیرا ائمه ٤ فرمودند هر که ایمان برجعت نداشته باشد از مانیست وتمام دانشمندان شیعه همین عقیده را دارند ومراد برجعت درنظر شیعه که حضرت محمد ص‌م وحضرت علی٤وفرزندانش تماما درآخر زمان زنده میشوند بعدازظهور مهدی و کشته شدن دجال تمام‌خلفای راشدین وقاتلان ائمه زنده میشوند وتمام این دسته از مردم یا از حد و یا بقصاص کشته میشوند وبعد دوباره زنده میشوند وسید مرتضی در رساله‌ناصریه این‌گونه دروغ ها و کفریات را بهم بافته ونوشته که ابابکر وعمر وبعضی از آنان را بدار می کشند وبدرختی که سبز بوده آویزان کنند وبعد از دار کشیدن خشك میشود و گویندچون بر آنان‌ستم روا داشتند درخت‌خشك‌شده وجمعی ازدوستان دار کشیدگان هدایت خواهند شد وهر گاه گوئید از این نسبت دروغ نمی‌ترسید که اگر واقعا زنده شوند توبه نموده واز گذشته پشیمان میشوند وواجب است‌خداوندترك‌مجازات فرماید گوئیم بر خداوند واجب است که پیش‌از مرك اول توبه آنان را قبول فرماید نه بعدازمرك وبر فرض اینکه قبول توبه آنان واجب باشد ولی توفیق‌پیدا نکرده وازنظرشان درخواست توبه محو میشود

چه بخل وشقاوت وبد اخلاقی را بخاندان نبوت نسبت دادند برفرض اینکه بعداز توبه وپشیمانی‌درخواست عفو نمایند وائمه ٤ از سرتقصیرشان درگذرند بعید نیست چه کریم بلکه لئیم هم از ستمکار عفو کنند چنانکه همه دیدیم فاسق از فسق خود وکافر از کفر خود پوزش خواست ودرخواست بخشش نمود وخداوندهم آنان را بخشید بلکه عفو شیوه بندگان خداست وسختی وسنگدلی صفت‌شیطان‌صفتان‌است حسین‌بن منصور حلاج دربالای درخت استغفار واز کشندگان و کسانیکه‌سبب کشتن او شده بودند درخواست بخشش الهی مینمود حضرت محمد وآل‌بیت بسیاری از اصحاب وخاندان‌خود را که ازدست آنان در راه نشر احکام‌الهی صدمات بسیاری کشیدند بعداز آنکه هزار سال از مرك هم‌گذشته باشد زنده نمایندوبدار کشند و نمی ترسند که توبه نمایند وسزاوار آمرزش ونجات ازآتش جهنم‌شوندچه میدانند مردمی که طبیعت آنان از شقاوت ابدی تولید شده سعادت سرمدی‌رابدست نیارند نادان سختی بودند نه معصوم‌کامل بجانم سوگند این ستمکاران گمان نمودند که آن خوبان هم در سختی وفساد وحرص وشقاق مانند خودشان بودند ؟! هرگز :
کافر همه را بکیش خود پندارد

۱ــ رساله اعتقادات ابن بابویه مکرر در طهران بچاپ رسیده و از رساله هائی است که سزاوار ترجمه بزبان فارسی است «مرتضی»

ائمه اطهار کان رحمت وسرچشمه مهر وصفا بودند و بشفاعت آنان بدکاران رستکار وبفضل آنان درجات پارسایان بلند تر میشود لمولفه

«لطفشان باغ ارم میدهد زیب تمام فضلشان هم نار دوزخ را کند برد وسلام

ودر نواقض چنین نوشته

بد نگاه کنید بمردم نادان گمراه که نتیجه سخنانشان اثبات نقیض شد چه شکی نیست که مقصودشان از این سخنان مشاهده مجازات شدید بمردم حق پرست می باشد ویا این گونه خیالات باعث تخفیف گناه شود زیرا مجازات در رجعت در برابر گناهی نیست اینها یا حد یا قصاص است بهرچه بگوئیم تخفیف گناه خواهد بود و اجماع مسلمانان هم با جماعت شیعه موافق است وکتابهای شیعه پر از این گونه مطالب است

بنابراین هرگاه کسی بخواهد مطلبی را ثابت کند درسخنان خود مسخره گی کند باید از خنده کودکان بریششتر سناك شود تمام شد نوشته نواقض مترجم گوید شیعه بعد از آنکه اثبات امامت را نمودند و آنان را راستگو دانستند ائمه خبر برجعت دادند ورجعت هم منافاتی با عقل سلیم ندارد وقبول نشدن توبه هم از برای آنست که وقت توبه گذشته وگرنه هیچکس جهنمی نمیشود چه هر کسی بعد از انجام گناهی پشیمان میشود وخلقت آتش بی فائده خواهد بود وتخفیف مجازات هم جایز نیست چه پروردگار بعد از وفات ایشان از هنگام مرك تا ورود باتش را اقسامی از مجازات قرار داد ویك قسم او رجعت بآن طرزی است که اشاره شد آری عفو و وگذشت درجای عفو ورحمت صفت رحمن وبندگان خدا وپارسایان است نه در مورد سختی وشقاوت وبیهوده گوئیهای مولف نواقض از کوتاهی ونادانی است

مولف مصائب گوید در نوشته نواقض نظر است نخست نوشته «که مراد از رجعت زنده شدن پیغمبر وآل او نیست» گوئیم درسخنان هیچیك چنین چیزی نیافتیم آری برخی از شیعیان خالص زنده میشوند ودر کنار مهدی ٤ حضور بهم رسانیده تا دل آنان از انتقام از دشمنان ائمه تسلی یابند مترجم گوید ظاهر بل قطع آنست که رجعت زیادتر از آن است که صاحب مصائب فهمیده است هرگاه کسی گوید مشاهده مردم رجعت که ناچار شوند بفعل واجب وامتناع از قبیح واین هم منافات با تکلیف دارد گوئیم این پرسش مانند آنچه است که درباره قدم گذاشتن موسی در دریا دارد که تکلیفی نبود و هر چه آنجا بگوئید که تکلیفی نبود که پیرو موسی در دریا شوند .

اینجا گوئیم مترجم جواب گوید در آخرالزمان انسان از انسانیت منقلب به

ملائکه نشده تا قوای شهوت از او دور شود بلکه همان انسان است ولی اسباب گمراهی وفساد وشیطنت از ظهور دولت حقه کمتر خواهد شد دوم ازسید حکایت نمود که آنان را بدار کشند ومردم بواسطه آن درخت هدایت شوند نواقض آنرا بعید دانست با آنکه بعید نیست چه قرآن هادی بعضی وبعضی را مضل

(مرتکب گناه کبیره)

سوم از سید مرتضی نقل نمود که آنان زنده شده وتوبه نمایند گوئیم یکی از شرایط توبه رد مظالم بندگان خدا است وغصب خلافت وحقوق را در هنگامیکه زنده بودند مرتکب شدند و بعداز آنکه دوباره زنده شوند دیگر صاحب حقوق نیستند وابن حجر در فاتحه کتاب خود از طبرانی وبیهقی نقل نمود که خداوند توبه صاحب بدعت را قبول نمی کند واز بیهقی نقل شده که خداوند از بدعت گذار نماز وروزه را قبول نمی کند وعدالت اورا از اسلام بیرون میکشد مانند موئی از خمیر چهارم بخل وفسادی که بشیعیان نسبت دهد بسیاری از اهل سنت وجماعت در این خصوص با ما شریك هستند زیرا اعتقاد آنان و ما است که کافران در آتش همیشگی هستند نهایت ما معتقدیم اشرار چون بخدا ورسول ایمان نیاوردند وبا اینکه بعداز ایمان منکر ضروریات دین شده وانکار نص جلی بر ولایت علی نموده ومرتد شدند درآتش همیشه خواهند بود وتنها احتمال عفو وشفاعت هم کار زشت وروشن است هیچ گفتار شاعر را دراین بارهٔ نشنیدی که سروده «اترجوأمته قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب» این گونه کارها اگر موجب کفر وارتداد نباشد از گناهان بزرك خواهد بود ودر نزد جمعی از اهل سنت مانند معتزله مرتکب گناه کبیره در آتش همیشگی خواهد بود وآیه شریفه « ومن یعمل مثقال ذرة خیرا یره منافاتی با همیشگی ندارد چه رویت خیر فرع ثبوت ایمان است واز اجزاء ایمان هم ترك گناهان است وما دراین مسئله با معتزله واصحاب حدیث که قدما اهل سنت و جماعت بودند موافقت داریم وهر جوابی درنقض لزوم این گونه بخل ها وشقاوت ها داده شود جواب ما است وشاید مولف نواقض چون آشنا به آراء معتزله واهل حدیث نبود چشم بسته ایراداتی به شیعه گرفت وگمان نموده که تمام اهل سنت و جماعت آنچه را که او پندارد معتقدند بازهم باید گفت کافر همه را به کیش خود پندارد واخبار بسیاری از ائمه اطهار وارد شده است که هنگامیکه امام ظاهر شود توبه مخالف قبول نخواهد بود

واز اهل سنت وجماعت هم روایت شده که یوم یاتی بعضی آیات ربك لاتنفع

نفس ایمانها لم‌تکن امنت من‌قبل قل انظر وافانا منتظرون که این آیه در حق امام قایم است پنجم حکایت حلاج را باور نداریم زیرا کشندگان او حق داشتند که‌حلاج را بدار آویزان کنند(۱) ششم حکم نمودن باینکه رجعت بیشتر ازهزارسال اتفاق

۱- ابو ریحان بیرونی که مرد دانشمند محققی بود در کتاب بسیار نفیس خود بنام «آثارالباقیه» در باره حسین منصور حلاج وصف دلکشی نموده که آن قسمت را دراینجا ترجمه مینمائیم :

« . . . سپس مردی متصوف از اهل فارس بنام حسین بن منصور حلاج ظهور کرد و در آغاز کار مردم را بمهدی دعوت نمود وگفت که او ازطالقان دیلم ظهور خواهد کرد . از اینرو حلاج راگرفتند و بمدینة‌السلام «بغداد» بردند ودرزندانش بیفکندند ولی حیله‌ای کرد و چون مرغی که از قفس بگریزد از زندان گریخت ! !

« این شخص مردی شعبه باز بود و با هرکسی که روبرو میشد موافق اعتقاد او سخن میراند و خود را بلطایف حیل بدو میچسبانید سپس ادعایش این شد که روح‌القدس در او حلول کرده و خودرا خدا دانست و باصحاب و پیروان خود نامه هائی که معنون بدین عنوان بود بنگاشت :

« اذهو هوی ازلی اول فروغ درخشان لامع و اصل اصیل وحجت تمام حجت ها و رب ارباب و آفریننده سحاب و شفافت نور و رب طور که درهر صورتی متصور شود ببنده خود فلانکس » و پیروان او نامه‌هائی باو مینوشتند چنین آغاز میکردند

« خداوندا از هر عیبی پاك و منزه هستی ، ای ذات هر ذات و منتهای آخرین لذات یا عظیم یا کبیر گواهی میدهم که آفریدگار قدیـم و منیر هستی و در هر زمان و اوانی بصورتی جلوه کرده‌ای ودرزمان ما بصورت حسین‌بن منصور جلوه‌گر شده‌ای بنده کوچك تو محتاج تواست وبتو پناه آورده و بسوی تو بازگشت و انابت نموده و بخشایشت را امیدوار است ای داننده غیبها ، چنین میگوید . . . . . »

« حسین بن منصور کتابهای زیادی در دعوی خود تصنیف کرد مانند کتاب نور الاصل ، کتاب جم اکبر ، کتاب جم اصغر . مقتدر بالله در سال سیصد و ده هجری از او آگـاه شد و هزار تازیانه‌اش زد و دست و پای اورا بریده بنفت او را آتش زد تا آنکه لاشـه او بسوخت خاکسترش را بدجله ریختند و هر عذابی که باین مرد کردند سخنی نگفت و روی خودرا ترش ننمود و لب نجنبانید »

تا اینجا بود نوشته ابو ریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه چاپ اروپا .

« مرتضی »

می افتد چنین سخنی دلیل میخواهد شاید مولف نواقض از نجوم فهمیده متاسفانه تنها جدول ورقم را از علم نجوم خوانده است! هفتم نوشته که اینان از ابراز این رشته از خیالات زیادی مجازات را معتقد شدند با اینکه تخفیف مجازات از آن فهمیده میشود گوئیم بر فرض تخفیف مجازات ولی تخفیف لایتناهی که فایده ندارد چه تمام دردها ومصائب از آنان سرچشمه گرفت وبدیهی است هر که کار بدی را انجام داد بدی بر گردن او است

چنانکه سابقا اشاره کردیم که تمام مصیبت ها و گرفتاری که بر اهل بیت نبوت وارد شده وشیعیان هم تا روز رستاخیز دچار میشوند دراثر غصب حقوق اهل بیت بود که با هوا وهوس خلافت را تصرف نمودند و سیره ستمکاری هم چنان ادامه پیدا کرد ومولف کتاب فردوس که اهل سنت وجماعت بود در کتاب خود روایت نمود از حضرت محمدص که قاتل حضرت امام حسین ع در تابوتی از آتش خواهد بود که نصف عذاب مردم دنیا را دربر دارد وشکی نیست که مجازات مردم دنیا بنا مجازات همیشگی پایانی ندارد ونصف غیر متناهی باز هم غیر متناهی است که بر حسب نصف وثلث هم قابل قسمت نیست درصورتیکه مجازات کشنده حضرت امام حسین ع بی پایان باشد سپس کسانیکه قضایارا کشانیدند تا به کشتار حضرت اباعبدالله منجر شد با سایر ستمکاریها که نمودند بطریق اولی مجازات آنان بیشتر وهمیشگی خواهد بود

هشتم که گفت این مجازات چون دربرابر گناهی نیست ستمی از خداوند می باشد ویا دربرابر چیزی است که منجر به حد ویا قصاص شود وهردوی آن هم مستوجب تخفیف گناه خواهد بود گوئیم لزوم تخفیف مجازات را دراقامه حدوقصاص در مقام رجعت قبول نداریم

لهم خزی ولهم فی الاخرة عذاب

حکایت سیداسمعیل حمیری

بی مناسب نیست داستانی را دراینجا نقل نمائیم درمجلس منصور عباسی ما بین سوار قاضی وسید اسمعیل حمیری اتفاق ملاقات افتاد قضا را عداوت شدیدی با یکدیگر داشتند وسیدهم هجو او نموده وابیاتی سروده بود قاضی منتظر فرصت شد تا از وی انتقام بکشد تا درآن مجلس عباسی که سید این اشعار رامیخواند

ان لااله الذی لا شئی یشبهه — اتاکم الملک الدنیا والدین
اتاکم الله ملکا لازوال له — حتی یقاد الیکم صاحب الصین

و صاحب الهید ماخوذ برمته   و صاحب الترك محبوس علی الهون

تا آخر قصیده را قرائت کرد ومنصور دوانقی شادان شد سوار گفت بخدا ای امیر المومنین زبانی از شماستایش کند ولی مهر خلیفه را در دل ندارد و گروهی را که دوستدار است ومتدین بدیانت آنان است غیراز شماهستند ودردل دشمن شما است سید برآشفت گفت بخدا دروغ گوید درستایش شما راستگویم ولی حسادت کرد دید توجهی خلیفه به من داشته واز دل دوستدار هستم ودوستی من ازپدر ومادری است واو وخاندانش دشمنان خلیفه می باشند ودر عصر جاهلیت و در اسلام ابراز دشمنی مینمودند

درحق اهل بیت خدا فرمود ان الذین ینادونك من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون

استدلال بر ثبوت رجعت

منصور گفت راست گفتی سوار گفت ای امیر المومنین این شخص اعتقاد برجعت دارد و شیخین را سب و لعن می کند !! سید گفت گفتن من برجعت بنا بفرمایش خداست که فرمود یوم نحشر من کل امة فوجا من یکذب بایاتنا فهم یوزعون ودرجای دیگر فرماید فحشرناهم فلم نغادر منهم احدا آنگاه دانستیم که دوحشراست یکی خاص ودیگری عام خدا فرمود امتنااثنتین واحییتنااثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل وخدا فرماید فاماته الله مائته عام ثم بعثه و فرمود الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم این کتاب خداوند است و پیغمبر اسلام هم فرمود محشور شوند متکبرین بصورت ذره روز قیامت وفرمود دربنی اسرائیل چیزی واقع نشد مگر اینکه درامت من مثل آن واقع شود حتی خنف ومسخ وقذف خدیفه یمان گفت بخدا سوگند دور نیست که بسیاری از این امت را مسخ نماید بصورت میمون وخوك وبنابراین رجعتی که معتقدم قرآن مجید آن را گویا است وسنت هم برآن گواه باشد وبعقیده من این سوار بصورت سك یا میمون ویا خوك ویا ذرهٔ بدنیا برگردد بخدا سوگند مردی فاجر وکافر ومتکبر است منصور خندید مانند این مناظره را مومن طاق باابوحنیفه اتفاق افتاد حکایت کنند که دریکی از روزها ابوحنیفه به مومن طاق گفت آیا شما برجعت معتقدید گفت آری ابوحنیفه گفت اگر راستگوئی هزاردرهم بمن ده تا دررجعت بتو بدهم مومن گفت ضامنی بده تا بصورت سك یا خوك نیائی تا هزار درهم بدهم

ائمه برتر از پیامبران پیشین بودند

مؤلف نواقض نوشت که از بیهوده گوئی های رافضیان برتری دادن امامان خود بر تمام پیامبران است و باجماع دانشمندان حتی سایر فرق شیعه خصوصا زیدیه با ما موافقند و گویند هر کس امامی را از ائمه بر پیامبران برتری دهد هلاك شود و حلی گفت امامیه اجماع نمودند که بعداز حضرت محمد ص از پیامبران غیر اولی‌العزم علی ع برتر وبالاتر است و در برتری برپیامبران اولی‌العزم اختلاف است وخودم دراین خصوص از متوقفین‌هستم ودر کتاب شرح جدم بر کتاب مواقف ودر شرح مقاصد وعقاید نسفیه ودرشرح عقاید عضدی تالیف علامه دوانی وغیراز این کتب نقل انعقاد اجماع شد که هرنبی برتر از ولی‌استودربعضی از این‌گونه کتابها و کتب فقهاء که تصریح دارند بکفر کسیکه برتری‌دهد ولی را بر نبی!

شاید شیعیان معتقدندمخالف اجماع قطعی کافر است یا گمان کننداین‌افضلیت از ضروریات دین است ومفاد سخنان ایشان تکفیر هر کسی است که ولی را بر نبی برتری دهد پس چه خواهد بود احوال کسی که دوازده ولی را برتری‌دهد برهر پیامبری بلکه بر هر مرسلی تفضیل دهند مگر بر یك نفر و هرگاه اطلاع یابید بر چیزی که شیعیان‌دلیل خودگرفتند باور خواهید نمود که نادان‌ترین‌وگمراه‌ترین مردم وفرق می‌باشند ودر کتاب مطول خود آن‌ها را یاد آورشدیم!

مترجم گوید میزان درفضل وبرتری تقوی واطاعت ونزدیك شدن بخداوند است وخداوند فرمود انا کرمکم‌عندالله‌اتقکم ودرنزد شیعیان شکی‌نیست که امامان اثنی عشر پارسا ترین وپاك ترین وکامل ترین‌مردم بعداز حضرت رسول می‌باشندو دلیل بر آن هم تصریحات واشارات‌خودشان‌در مقام بیان جلالت ومرتبه‌وخصوصیات احوال خودشان است درکتاب شرح صحیفه سجادیه(۱) در دعاء یامن‌حصی‌خلاصه‌از احوال وآثار ائمه نوشتم چه بعداز آنکه امامان خود را راستگو دانستیم‌وآنان‌هم خبر دادند که ما چنین وچنانیم قطع به بزرگواری آنان پیدا می کنیم و خداوند فرماید انا عرضنا الامانة ومراد بامانت بعقیده ما همان مقام ولایت است دوم خود

۱ــ مترجم این کتاب مصائب النواصب آقا میرزا محمدعلی مدرس رشتی چهاردهی نجفی جد بزرگوار نویسندهٔ ناچیز این سطور کتابی در شرح صحیفه سجادیه بفارسی تألیف نموده که از هرجهت قابل استفاده عمومی‌است و امیدوارم که درآینده نزدیکی موفق بچاپ آن شده ودر دسترس دوستداران معارف اسلامی بگذارم

« مرتضی »

شیعیان اجتهاد نمودند در احوال و آثار وستایش‌هائی که امامان از پروردگار خود نموده وعبادت‌ها نمودند و آن خصوصیات زندگانی را با احوال وچگونـگی کردار پیامبران مقایسه نموده ودقت وتحقیق درباره هریك نمودند وباین‌نتیجه رسیدند که امامان دوازدگانه شیعه امامیه گرامی تر از پیامبران سلف‌بودند

مولف مصائب‌نوشت که در نوشته‌های نواقض‌ایرادهائی است‌نخست فرقه‌ناجیه امامیه گویندکه حضرت امیرالمومنین ٤ وفرزندانش بعداز حضرت رسول‌ص‌ازتمام پیامبران واولیاء بالاترند باین معنی که مرتبه آنان ومرتبه ولایت ائمه بالاتر از مرتبه پیامبران واولیاء است ازلحاظ ولایت وباین معنی اصحاب متالهین‌ما تصریح نمودند مانندسیدعارف‌محقق‌اوحدی‌حیدر بن‌علی‌الاملی در کتاب‌خودبنام جامع‌الاسرار ومنبع‌الانوار وشیخ محی‌الدین‌الاعرابی درفص غریری وفص شیشی از کتاب فصوص الحکم اشاراتی نموده (۱)

دوم دعوی اجماع دیگران برای ما حجت نمیشود

سوم مطلبی را که نوشته تنها بعید بودن آنرا اشاره نموده دلیلی نیاورده‌با اینکه ما دراین‌خصوص دلیل آوردیم نخست آیه انفسا وانفسکم که‌تمام‌اهل تفسیر اجماع نمودند که‌مراد بنفس حضرت علی٤ است واتحاد هم محال است وبنابراین مساوات باقی ماند که‌ممکن است درآن مساواتی باشد وآن‌صفات‌نفس‌است‌ومساوی یا افضل قطعاً افضل از دیگران است

۱ــ فصوص‌الحکم حواشی و شروحی بسیار برآن نوشتندکه معتبرترین‌آنان شرح فصوص قیصری است‌که درطهران بچاپ رسید و مناقب دوازده امام محی‌الدین عربی را سید صالح موسوی خلخالی‌که ازشاگردان فاضل حکیم میرزا ابوالحسن‌جلوه بود بفارسی شرح نموده و در یك مجلد در طهران بچاپ رسید . و کتاب الجمع والتفصیل فی معرفة معانی التنزیل وکتاب التفسیر الکبیر که گویند به‌نود مجلدپایان یافت وکتاب عنقاءالغرب فی معرفة ختم الاولیاء ازتألیفات اوست‌که تاکنون بدست نیامده وچاپ نشده‌است . تفسیری منسوب بمحی‌الدین عربی دریك مجلد دربمبئی ودر دو مجلد در بولاق مصر چاپ شده که سرتاسر آن تأویلات است و این تفسیر تألیف عبدالرزاق کاشانی عارف مشهور است‌که اشتباهاً بنام محی الدین چاپ و منتشر شده و هنگامی‌که در آثار عارف کاشانی و عارف عربی دقت نمائیم و کاملا طرز نگارش و مطالب آنان را بسنجیم خواهیم دانست‌که تفسیر چاپی منسوب به محی‌الدین عربی تألیف عبد الرزاق کاشانی است » برای تفصیل مراجعه شود بکتاب طبقات المفسرین من الشیعة الامامیه تألیف نویسندهٔ ناچیز این سطور «مرتضی»

مولف نواقض در کتاب خود ایراد براین دلیل آورده ونوشته که چگونه می‌تواند در تمام صفات که یکی‌از آنها نبوت بود مساوی باشد وبعداز طرف شیعه جواب داد که مقصود بجز نبوت سایر خصایص است وبعد ایرادگرفت بر فرض‌تسلیم این نتیجه مطلب‌شمارا نمیرساند ومیشودگفت که حضرت محمد ص با نبوت خود رتبه‌اش بالاتر از دیگری در روز قیامت است نه تنها صفات نفس بدون نبوت باشد در این سخن نظریاتی است چه اصحاب‌ماامامیه راضی بآن جواب نیستند که‌ازطرف آنان داده شد بلکه آنچه در نزد من آشکار است که درپاسخ نواقض بگوئیم این است که اراده نمود نبوت مبعوث شدن‌انسان بر وجه مخصوص ظاهراًاز صفات‌نفسانی نیست تا نیازی باستثناء نمودن داشته باشد وهرگاه اراده نمود به‌نبوت صفت کامل نفسانی که باعث شود از او بعثت سرچشمه میگیرد گوئیم محال نیست که‌این صفت درائمه ماهم حاصل شده باشد ولی خصوصیت خاتمیت‌حضرت‌محمد ص مانع‌از مبعوث شدن ائمه اثنی عشر ما شد ودیگر اطلاق نام نبی بر آنان شرعا جایز نیست مانند اینکه اطلاق نام جوهر یعنی موجود بدون موضوع را برخدا نهادن منع‌شد

(مترجم‌گوید آیه انفسا دلیل مطلب نیست چه دلالتی برشرافت‌وانتساب‌است نه تساوی مانند عبارت فارسی که میگوئیم پسران و دختر خودمان و یا پسران و دختران خودتان)

دوم بعداز آنکه گفتیم حضرت محمد ص برتر از سایر پیامبران‌است‌وصی او هم افضل از سایر انبیاء خواهد بود زیرا ثابت شده که اشتراك‌ایشان درعصمت و توابع آن کمالات بسیاری را واجد بود

«مترجم گوید این دلیل خلاصه دلیل اول بود» سوم فرمایش‌حضرت رسول علماء امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل هستند وائمه هم برتر از دانشمندان امت می باشند بنابراین برتر از دانشمندان امت هستند که‌تساوی پیامبران بنی اسرائیل باشد مترجم گوید این دلیل ازدو وجه قابل‌انتقاد است نخست آنکه‌اخص‌ازمدعی است زیرا مفضولیت مطلق انبیاء خواهد بود دوم شاید مراد بعلماء ائمه ع باشد نه سایر دانشمندان غیراز ائمه‌ع

چهارم فرمایش حضرت رسول ص بنا بروایت اخطب خوارزم‌هر کس تصمیم دارد نگاه بعلم آدم ودرفهم نوح وزهدیحی نماید نظر بحضرت علی‌بن‌ابی‌طالب‌ع کند وبیهقی هم مانند آنرا روایت نمود

وشکی نیست که حضرت‌علی ع در هریك از صفات مساوی با هریك از انبیا بود ودر بهترین صفات حدکمال آنرا دارا بود خود مجموع آنها برتر ازهریك از

پیامبران بود « مترجم مراد بافضلیت این است که در صفات نفسانی افضلیت دارند وروایت هم بآن معنی روشن است ولی افضلیت برحسب منزلت ومقام‌در روز قیامت و جزا اگر مراد باشد حدیث برآن دلالت ندارد حاصل سخن بعداز اینکه ادله بر بر تفضیل حضرت علی‌ع نسبت بسایر پیامبران‌ازآیات واخبار شبیه بیکدیگرومانند هم آن را کمک کنند

برما واجب است که اعتقاد کنیم وترک خلاف نمائیم واز مخالفت‌اهل سنت ر جماعت نترسیم چه در برتری حضرت علی‌ع برسایر پیامبران امری که‌موجب محال عقلی باشد نیست وسنت وقیاس هم آنرا رد نکرده واجماع هم آنرا باطل نکند

چهارم گفت که فقهاء حکم بکفر کسیکه این گونه اعتقادات دارند نمودند گوئیم چنین نیست وبیهوده بهم بافته وشاید کتابش که مشتمل برسخنانی پوچ است نام آنرا نواقض نهاد تحقیق موضوع این است که ائمه افضل از انبیاء واولیابودند وبعضی از علما ما دراین باره تحقیقات نیکوئی‌نمودند

مقام نبوت و ولی

که خلاصه اش نفس شریف محمدی از باب اطلاع او برتمام مقامات شهودی و احوال ملکوتی وحقایق کمالات و کیفیات بالا رفتن بوصول قرب ربوبیت قطب کل فی‌الکل شد واو معطی مراتب ثابته ازجهتی از جهات پیامبران و اولیاء مانند مولانا حضرت امیرالمومنین وفرزندان او درعوالم سه‌گانه شد و کیفیت‌اعطاء اوبر مراتب ثابته برای ایشان بواسطه روحانیت او بود باین معنی ازمقابله‌نفوس ایشان‌بر نفس محمدی را منعکس شد وشعاع مرآت نبوی ص بر مرای‌نفوس ایشان که‌صور نفوس در اونقش بست که استعداد داشت نفوسی که قبول نور او نمایند از انعکاس شعاع نور او مرای نفوس‌ایشان سبب مقابله کسب مراتب ثابته نمودند بعبارت‌روشن تر نور محمدی بر نفوس آنان تابیده‌وکامل‌نمود مانند انعکاس آینه واین‌هم‌آشکار است که نفوس ائمه بایست اکمل‌استعداد واتم آن نسبت بسایرین باشدزیرابواسطه نیکوئی ونزدیکی روحانی وجسمانی نسبت به پیغمبر ص که ازدیگران‌باونزدیکتر بودند اقتباس آن نور را نمودند بنا بر این دیگر عجبی نیست که ولی افضل باشد چه جانشین او است واز او منشعب شده وشاهد مراتب بلندی ومطلع برتمام‌مقامات شهودی او شدند وافضل واکمل گردیدند نسبت به‌نبی قاصر ازکمال و ناقص از اطلاع بر تمام مقامات بودند چه او کمال رااز حضرت محمدص تنهابوسیله‌روحانی وجسمانی کسب کمال وفیض نمود اما ولی بواسطه روحانی وجسمانی کسب کمال و

فیض نمود پس ولی مشاهد ازمرآة نبی کامل بواسطه منعکس شدن آن آئینه بر آینه نفس ولی که استعداد آنرا داشت قبول آنرا بالضروره نمود پس خواهد آن ولی از حیث جمعیت اکمل واتم باشد از مشاهدة واقوی شد از جهت دایره واوسع شد از جهت اطلاع از نبی که محجوبست از تمام مشاهدات حتی یك نفر از اولیاء جامع تمام مقامات اوالعزم را جامع و کامل خواهد شد

حتی از اولی العزم هم کامل تر میشود وآشکار است آنچه راکه تقریر نمودیم ولی دریافت نمود چیزی که بواسطه روحانیت پیغمبر که باو مشاهده می کند و می شناسند با او مساوی می شوند باعتبار انعکاسی که یاد آور شدیم و هر گاه کسی گوید چگونه توانند باحضرت رسول برابری کنند با آنکه نبی مقامات را بی واسطه مشاهده کنند وایشان بواسطه پیغمبر و بازهم چگونه کسی که بمقام نبوت نرسیده ومحجوب شد از آن کسیکه بآن مرتبه رسیده ومحجوب نشده افضل است گوئیم اول آنست که معنی ازجهت افضلیت نیست هر گاه تمام انبیا واولیاء مساوی باشند که احتیاج داشته باشند کل بسوی مشاهدات بواسطه روحانیت نبی‌ص‌ع زیرا اومعطی درعوالم سه ثلاثه بوده لکن گفتیم اولیاء او ازجهت ایشان زیادتی اختصاص اطلاع داشتند برقطب محمدیه پس آنان زیادتی که داشتند عجب نیست که افضل و اکمل باشند از دیگران واین شدت اطلاع از برای آنان نیست دوم گوئیم محجوب شدن ائمه از اسم نبوت نه از بابت کوتاهی ایشان از مراتب انبیاء بود ونه درمقام وحدت ونه کثرت بلکه ایشان تاخر شدند از خاتم در وجود وموجب منع این اسم از ایشان گردید نه اینکه مقتضی نبود بر خلاف پیامبران که تقدم وجودی از خاتم پیامبران داشتند ومانعی از اسم هم نداشتند پس از حجت اسم مفضولیت ثابت نمیشود زیرا مقام ایشان را گفتم همان مقام انبیاء است با زیادتی وهر گاه کسی گوید همه انبیاء واولیاء کسب کمال ووصول مقامات بواسطه روحانیت پیغمبر نمودند پس تفضیل وبرتری از کجا بود گوئیم کسب کمال از نور محمدی یك دفعه درعالم معنی وصور معنویه بود ویك دفعه درعالم شهود وحضور ووجود صوری درمقام همه شریکند وبرتری ندارد ولی اولیاء با کسب مقام در عالم ثانی هم نمودند بنابراین ازغیرخود افضلند پس از آن لابد است درآنجا درمقام مشاهده حقیقة حاجت داشته باشد از مشاهده عالم اجرام زیرا درعالم مشاهد حقیقة اعراض دارند از مشاهده عالم اجرام بخاطر این است مقام اخبار بمغیبات کون وفساد از مقام علویت وخواص اهل الله نیست زیرا ایشان ازبابت علو همت خودداری داشتند ازمشاهده عالم اجرام چه مطلوب آنان مشاهده حق بود ومستغرق بودند درحضرت قدس این است سبب حاجت انبیا

در تدبیر نوع آدمی بآمدن ملك از برای شناسانیدن حوادث کونیه بعبارت دیگر هرچه کسب نمودند از آن نور بحت از عالم شهود وحقیقت از آن حیث حاجت ندارند بامدن ملك و در غیر آن نیاز بآن فرشته دارد پس اولیاء پیغمبر صم مشاهده نمودند از آن جمیع مراتب کمال را علی التفصیل بنابراین متخلق هستند بتمام اخلاق امر که خداوند وصف فرموده به تعظیم عظیمی ونفرماید در چیزی بزرگی را مگر اینکه درنهایت عظمت باشند وآنان در تمام راههای اجمالی و تفصیلی اقتداء باو نمودند پس ازآن حاصل شد از برای آن جماعت با تمامیت نسبت معنوی که سبب آن تشبه تام وتخلق حقیقی باخلاق او بود نسبت صوری و قرب لحمی و دموی وپس شریك شدند آن گروه با پیغمبر در مواد ومتحد شدند باهم درصورت توگوئی ایشان اویند صم واوصم ایشان است هم هو وهوهم بنابراین محقق شد که این جماعت باعتبار این دونسبت از برای ایشان مزید کمال وفضل واختصاص بمراتب علویت از غیر خود دارند از اولیا وانبیاء چنانچه از برای پیغمبرصم ثابت شده است بدون فرق ملتفت شومقامات الهیه وخصایص نبوی ومراتب آنان را بشناس تا اینکه عارف بمقام ایشان بشوی بحق معرفت پیدا کنید چه شناسائی بر آدمی واجب است بعلت فرمایش حضرت رسول صم هر کس بمیرد وامام زمان خود را نشناسد بمرك جاهلیت مرده است تمام شد تحقیقات عرفانی

مترجم گوید شکر خدایرا که سخنان این فاضل را خوب ترجمه نمودم تا هر کسی بتواند باسانی بهره‌مند شودوبراستی در کمال متانت وسلیقه وذوق سخن گفت وبسیاری از مسائل مشکل را حل و روشن ساخت بیهوده گویند که علماء شیعه امامیه ذوقی بمقامات عرفانی ندارند

مولف مصائب گوید در گفتار این فاضل که ختمیت مانع از اطلاق اسم نبی بر اولیاء از آل او است دو ایراد نمودند نخست که هرولی از اولیاء پیش از ختم نبوت اطلاق اسم نبوت براو بشود بطلان این سخن آشکار است مترجم گوید آن فاضل فرمود در اولیاء بعد از نبی مانع دارد از اقتضا نه اینکه مقتضی نیست ودر اولیاء سابق مانعی ندارد

از اطلاق همین قدر میخواهد بگوید در این جماعت مانع است ودر آن جماعت مانع نیست پس اگر در آن گروه سابقه در بعضی از ایشان اطلاق نکنند از بابت عدم اجازه از خداوند در پیغام آوردن واگر بخواهد اجازه دهد می تواند اما در اولیا اخیر دیگر محتاج باجازه نیست

«نبوت»

دوم نبوت تنها کمالات مخصوص نیست تا اینکه دعوی‌شود دراولیاء بعداز نبی هست بدون آنکه نام نبوت باشد بلکه نبوت عبارت از دعوی حقیت رسالت از طرف‌خداوند اظهار معجزه می‌باشد اینها هم در اولیاء بعداز نبی نیست‌مترجم گوید از گفتار فاضل معلوم میشود که هر که متصف به کمالات مخصوصه باشد استعداد نبوت را دارد یعنی خداوند اورا می فرستد واظهار معجزه بدست او می نماید نه اینکه می گوید تنها استعداد نبی خواهد بود از جواب اول که گفتیم این معنی کاملا معلوم میشود.

مولف مصائب گوید ممکن است جواب از اول ما نمی‌گوئیم هرولی دراو معنی نبوت حاصل‌است‌زیرا استعدادات‌متفاوت‌است واستعداد مرتبه‌نبوت مقداریست خاص آنها که رسم‌نبوت برایشان‌اطلاق نشود از کوتاهی ونرسیدن بمرتبه‌نبوت است وجواب از دوم آنکه‌معنی‌نبوت‌آنست که انسان مبعوث شود ازطرف‌خداوند بسوی مردم واین معنی‌هم دراولیاءهم هست وبازهم‌سخن ما درصفات‌نفس‌و کمالات آن معنی نبوت است ومقدمه است از اطلاق اسم نبی ظاهر است دعوی و اظهار معجزه بلکه حقیقت نبوت بعث برای مردم نیست واز صفات نفس نمی‌باشد بلکه‌از لوازم اوست

تعریف بانها از راه تعریف بلوازم است وگرنه حقیقت او همان‌صفات کامله است که می‌توان با آن دعوی نمود وآن حالت وصفات‌هم در ائمه ما ماهست

(عصمت پیامبران و ائمه)

مولف نواقض نوشت که ازبیهوده گوئی های شیعیان اعتقاد بعصمت انبیاء وائمه است وبر خداوند واجب دانند که این گروه‌را از تمام گناهان کوچك و بزرك نگاهداری فرماید وبر خلاف مروت هم عمدا یا اشتباها کاری‌أنجام ندهند از گهواره تاگور نیکوکار باشند با اینکه قرآن وکتابهای حدیث وتواریخ پر است بر خلاف این ادعا مانند فرمایش خداوند فعصی آدم ربه فغوی وفرمودوقلنا یا آدم اسکن انت وزوجك‌الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولاتقربا هذه‌الشجرة فتکونا من‌الظالمین فازلهما‌الشیطان عنها فاخرجهما مماکانافیه وفرمایش خداوندو ذاالنون اذهب مغاضبا فظن‌ان لن‌نقدرعلیه فنادی فی‌الظلمات ان‌لااله الاانت‌سبحانك انی کنت من‌الظالمین وفرمود یابن‌ام لاتاخذ بلحیتی ولا برأسی این گونه‌آیات را

هر گاه توانند تاویلات رکیکی کنند واگر قدرت تاویل را نداشته باشند آیه‌اخیر را که درباره موسی وهرون است تاویل کنند چه هر گاه گوئید هـرون سزاوار آزار بود یا نبود بنا بفرض اول نکوهشی درعصمت هرون است و بر فرض دوم تکوهشی در عصمت موسی است با آنکه برهیچیك از مسلمانان اختلافی نیست که ایشان پیامبر بودند •

حدیث غدیر

آیا هیچ نگـاه می کنید که شیعیان مانند این نصوص جلی را تاویلی می کنند که عقل آنرا باور ندارد وبلکه نادانان هم این تاویلات شیعیان را قبول نداشته وخوب ندانند با این حال برما سرزنش‌کنند که‌چرا حدیث غدیرخم‌راروا نداریم که حدیث مزبور دلالتی بر نبودن خلافت ابوبکر وثبوت خلافت حضرت علی٤ بدون واسطه نیست بلکه گوئید که حدیث غدیر نص جلی است و گویند منکر او کافر است وهر گاه پرسش کنید ازحدیث غدیر متواتر گویم آنچه را که شیخ مفید در کتابهای ما بابن معلم تعبیر می‌نمائیم گفته واز روضة‌الواعظین تلخیص مینمائیم تا بدانید که ایشان درگمراهی دور ودراز سرگردانند و خداوند قاهر شدیدی است سخنانی شیعیان گویند که یهودان هم آنرا نگویندشیخ مفید نوشت پروردگارجبرئیل را نزد حضرت رسول صم که‌بعداز فراغت ازحجة‌الوداع متوجه مدینه بود فرستاد و در بین راه عرض کرد یا رسول الله خداوند سـلام میرساند ومی فرماید علی٤ را بامامت نصب‌نما پیامبر فرمود ای برادرمن‌جبرئیل خدا دانا است که از بعضی از اصحاب من ترسناك هستم که ممکن‌است برزیان‌ما اتفاق کنند از طرف من از پروردگار درخواست عفو نما پس جبرئیل‌صعودنمودو جواب رسول را گفت دوباره بزمین آمد وهمان سخنان را تکرار کـرد و همان جواب را شنید باسمان رفت وخداوند با تندی وسرزنش امر فرمود بجبرئیل ایـن آیه نازل شد یا ایهاالرسول بلغ ماانزل‌الیك من‌ربك فان‌لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من‌الناس و پیغمبر فرمود اکنون‌خداوند مرا ازشر آنان نگاه میدارد آنگاه امر فرمود که پالان شتران را گرد آورده وبرروی یکدیگرنهادند و آن مکانی بود معروف‌بغدیرخم مابین‌مکه ومدینه‌وهواهم بسیار گرم‌بود وحضرت رسول بر بالای آن پالان شتران قرار گرفت وفرمود ای مردم بدانید که حضرت علی٤ امیرالمومنین وجانشین رسول رب‌العالمین وبعدازمن خلیفه‌من‌استوهر که‌را من مولا بودم علی‌هم مولای اواست وخداوندوستدارد هر که‌را او دوست دارد ودشمن‌دارد هر که‌را اودشمن‌دارد

پس از آنکه حضرت ازخطبه فارغ شد عمر گفت بخ بخ یا ابن ابی طالب اصبحت مولای ومولا کل مومن ومومنه ای مومنان دقت کنید ایاشقی تر از یهـود نسبت مخالفت این گونه اوامر را به حضرت رسول میدهد و شیعیان میخواهند تـرس را ثابت کنند با آنکه در آغاز بعثت با کمی یاران ودوستان وبسیاری مشرکان وکافران بت پرست که در تحت قدرت وسلطنت هیچیك از شهریاران نبودند

حضرت رسول نهراسیده وباشجاعت امر رسالت را تبلیغ مینمودوبزرگان و شجاعان از قوت قلب او درشگفت بودند وبعداز استقرار نبوت ورسالت وغلبه اسلام مسلمانان که دشمنان ومنافقان اندك شده بودند دیگر از کجا حضرت رسـول ص‌ا میترسید که امر ولایت را بتاخیر اندازد ؟!! سخنان شیعیان را نادانـان و کوته خردان هم باور ندارند آنچه را که معتقدند دراینجا نقل کردیم تا تـذکری بـاشد برای کسانیکه با خدا سرکار دارند وکسی هم نمی‌خواهد جدال کند فلن تجد لسنة الله تبدیلا.

رد شبهات انکار عصمت

مترجم گوید هر خردمند دانائی حکم‌می کند که کسیکه صاحب ریاست‌عامه بزرگی از طرف خداوند است ناچار باید از تمام زشتی‌ها ونقص‌ها و گناهان در هرحال پاك باشد تا دردل‌ها جایگزین شود ودل‌ها از وی بیزاری نجویند چه اگر گناهکار باشد مردم باو توجهی ننمایند گذشته برحکم عقل ازراه لطف واجب‌هم اقتضاء آنرا دارد ولی آیات وروایات که دلیل برصدور گناه پیامبران‌است ظاهر آن برخلاف عقل قطعی است وتاویل آن هم بهمان روشی است که در کتاب‌عیون اخبار رضا ع وتنزیه‌الانبیاء نوشتند.

مولف مصائب نوشت که‌درنوشته‌های نواقص ایراداتی‌است نخست‌عصمت‌درهر زمانی منکر شد با آنکه مخالف اجماع مسلمانان است زیرا هیچیك از دانشمندان درزمان بعثت منکر عصمت آنان نشدند که بگویند عمدا گناهی را بجای آوردند وفقط اختلاف درایام پیش‌از بعثت است که گناه کوچکی‌را انجام‌دادند یا نه ودر گناهان بزرك سخنی نیست با اینکه این اختلاف بعداز آوردن دلیل‌رد میشود

دوم انکار عصمت نمودن منافات با نوشته‌های گذشته‌اش دارد که اعتراف به بلندی مقام‌عصمت ائمه اظهار نموده بود سوم نوشته که درقرآن‌وحدیث‌پر است‌از گناهان پیامبران گوئیم اینها افترا برخدا ورسول است زیرا برای‌آن نوشته هـا تاویلاتی است که دانشمندان درکتاب های خود آنرا یاد آور شدند مـانند کتاب

تنزیه‌الانبیاء ودر کتاب مزبور درباره آیه یابن‌ام لاتاخذ بلحیتی ولا براسی جواب نیکوئی داد با آنکه مولف نواقض معتقد بود که ممکن نیست باجواب‌های متفرقه آنرا پاسخ دادو بعضی از آنها رافخرالدین رازی در کتاب تفسیر کبیرخود پسندید وآن این است که بنی اسرائیل درنهایت سوء ظن نسبت بحضرت موسی ع بودند تا آنکه هارون چندی ناپدید شد یهودان گفتند موسی اورا کشت وحضرت موسی وعده سی شب داده‌بود وهارون بعداز ده شب مراجعت نمود وتمام آنچه‌راکه باید درالواح نویسد نوشته بود ودید بنی اسرائیل درشك افتاده‌بودند حضرت موسی‌سر هارون را نزدیك خودکشیده واز احوال او جویا شد هرون‌ترسید که‌شاید در دل یهودان چیزی خلجان کند که‌اصلی‌نداشت بدین جهت با مهربانی‌بموسی گفت‌لاتاخذ بلحیتی ولا براسی تا یهود گمان نکنند که میخواهد بهارون‌آزار رساند‌این‌جواب امام فخر رازی را پسندیدیم با آنکه او ازبزرگان اهل سنت وجماعت بود گوئیم تایید این توجیه از عادت اعراب صحرا نشین از بصره تا حجاز چنین‌است که‌برای نوازش ومحبت گرم دوستی را که دیدار می کنندد‌ست بریشش گذاشته‌وهم‌صحبت میشوند وگمانم آنست که مولف نواقض که قاضی حجاز بود واعراب اطراف او را احاطه نموده بودند بلکه بسیاری از اعراب هرزه ولات هم‌که در مجلس قاضی برای مرافعه حضور بهم‌رسانیدند بریش قاضی دست زده و میخندیدند انکار این توجیه هم انکار وجدان است تعجب است از این گروه مردم آیاتی که ظاهر آن سرزنش است برترك اولی حمل‌کنند با آنکه ظاهرا صدور گناه است باآنکه‌عقل باور ندارد که‌گناهی کرده باشند وسخنان عمر راکه‌ظاهر آن کفر است‌ومقامش هم پائین تر از پیامبران است برخلاف ظاهر تاویل کنند ومنع ظاهر نمایند بدون آنکه تاویلی‌کنند اینها درست نیست نهایت بی‌انصافی و تعصب و ستمکاری است حکایت کردند از امام فخر رازی که گفت (تحقیقا مذهب شیعه ازدومقدمه روئیده شد وجوب عصمت وجواز بر تقیه هرگاه این دو درست باشد لباس وزینتی برای شیعیان آراسته است)

دلیل بر عصمت امام

شکر خدایرا درستی این دومقدمه ازبرای کسانیکه انصاف دارند ومنحرف شوند ولجاجت را کنارگذارند ثابت‌شده وجواز تقیه‌را تحقیق نمودیم و وجوب عصمت هم از آیه تطهیر که‌گذشت وفرمایش خداوند یا ایهاالذین آمنوا کونوا مع‌الصادقین غیر معصوم راستگو نیست پس بودن با غیر معصوم‌هم جایز نبوده‌بلکه

واجب است که معصوم باشد و آنان ائمه اطهار ع می باشند

چنانچه شیعه امامیه هم همین عقیده را دارند وامام باید در ولایت عامه در دنیا ودین جانشین پیامبر باشد وچنانچه در نبی شرط است که حتما بایدمعصوم باشد امام هم چنین معصوم باشد وفرمایش خداوند که حکایت از ابراهیم نمود و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین گناهکار ستمکار است چه هر کس هرچیزی را در جای خود نگذارد ستمکار و گناهکار می باشد وصلاحیت امامت را ندارد و مطلوب ماهم همین است وهمان دلیل‌هائی که دلالت بر وجوب عصمت پیغمبر دارد در امام هم باید باشد واگر نبی معصوم نباشد دیگر سودی از نبوت ندارد واگر امام هم معصوم نبود دیگر چه فایده از نصب امام است وتسلسل لازم آید درصورتیکه امام معصوم نباشد امام ونبوت را تشبیه نمودند به پایان سلسله ممکنات بواجب تا تسلسل لازم نیاید

امر باشد به پیروی از آنان بدون‌قیدی هرگاه گناهی از اوبروز کندلازم دارد که خداوند ما را امر بزشتی کند وآن هم زشت است حکیم چنین امری را نفرماید واگر امام منکر بجای آورد وکسی‌هم اورا نهی ننمود ترك نهی منکر نمود وهرگاه نهی اوشود از دل ها خواهد افتاد پس فایدهٔ درنصب چنین امامی نیست امام باید نگهبان ویاور شرع انور باشد هر امامی چنین‌بود باید بی گناه و معصوم باشد ازلحاظ منطقی از لحاظ صغری ازبابت عموم ریاست دینی ودنیائی‌واز کبری زیرا هر که نگهبان دین شد ناچار درنزد مردم باید امین‌ومصون باشد از تغییر وتبدیل احکام وگرنه اعتمادی بگفتار و کردارش نیست ومردم‌پیرواو نخواهند شد وامر ریاست عموم مختل واز بین میرود ودیگر فایدهٔ برای امامت نیست

هرگاه اعتراض نمایند که لازمه مطلب آنست که مجتهد معصوم باشد زیرا او هم نگهبان دین است ایمن از تغییر وتبدیل نخواهیم‌بود وهم‌چنین اگر معصوم نباشد در دل ها ارزشی ندارد ودیگر اجتهاد سودی نخواهد داشت‌وامر بمعروف و نهی از منکرهم ازبین میرود واگر عصمت نباشد جواب آنست که مقام مجتهد از مرتبه امام پائین تر است زیرا امام‌ریاست عمومی است ازطرف خداوند برتمام‌مردم ومجتهد تنها بمقلدین خود حکومت کند نه بدیگران بنابراین حسن ظن براستگوئی او که ازعدالت ناشی میشودکافی‌است ولی‌امامت که‌ریاست عمومی‌ازطرف‌پروردگار است وتنها عدالت کافی نیست که ایمن‌اززیاده ونقصان اوشویم‌وگرنه‌ریاست‌عمومی آشفته میشود و فایده امامت از بین میرود چنانکه این معنی برمردسالم‌وعقل سالم پوشیده نیست

میگوئیم بعید نیست که اجتهاد جایز وتقلید مجتهد هم جایز است در ایام غیبت امام معصوم تا تعطیل احکام الهی شود ومانند اجازه‌ئیست که درایامی که در فشار باشیم خوراك مرده را هم می توان خورد در زمان حضور نبی و امام که نگهبان احکام الهی هستند دیگر احتیاجی نیست چه بدون زحمت می‌توان احکام را ازآنان گرفت وبکار برد ودیگر نیازی به‌ارزش عصمت متجهد نیست

مترجم گوید این جواب خالی از اشکال نیست وتحقیق درجواب آنست که حقیقت اختلاف مابین امامیه وسنت وجماعت این است که آنان معتقدند امام و نبی عدالتی که عبارت از ملکه آن باشد نیست ونبی میتواند فاسق وستمکارهم باشد !! امامیه گویند شرط است در او که ملکه عدالت داشته وچیز زیادتری‌را هم‌دارا باشد که آن‌را عصمت گویند وعصمت عبارت است که‌ممتنع ازصدور معصیت‌باشد باآنکه قدرت بر انجام گناه داشته باشد یعنی در تمام عمر باید چنین‌باشد چه‌ریاست‌عمومی دینی ودنیائی را دارا است وبرتری او برتمام مردم می‌باشد وهرگاه کوتاهی و نقصانی دریکی از ایام داشت دیگر قابلیت برتری بر دیگران را ندارد و مجتهد چون‌اندك ریاستی را دارد که از احکام خدا را بوسیله پیامبر خبر میدهد بمردم بنابراین برای‌مجتهدعدالت کافی‌است دیگر نیازی بعصمت ندارد اینجانکته‌دقیقی‌است دقت بیشتری شود خلاصه سخن بعداز آنکه آن دومقدمه تقیه‌وعصمت‌بادلیل‌وبرهان روشن شدند مذهب شیعه امامیه هم ثابت شد چنانکه امام فخر رازی که ازبزرگان اهل سنت وجماعت است اعتراف بان نمود وهرگاه گوئید شما شیعه امامیه‌مهمترین دلیلی‌را که درعصمت پیامبران وائمه گوئید گناه وزشتی را روا ندارید با آنکه مقصود از فرستادن انبیاءواولیاء همین انجام کار نیکو است یعنی باید گفتارو کردار آنان را باور داریم زشتی به پیامبران روا نداشتن را بیان نمائید چه‌تا کنون‌صحبت از دو مقدمه عصمت وتقیه بود گوئیم شکی نیست

دفع شبهات ازشرط عصمت

کسیکه جایز باشد برایش که گناهی راانجام دهددیگر اطمینانی بچنین‌شخص نیست ونمی‌توان گفتار و کردارش را باور نمود مانند کسیکه زشتی‌را رواندارد و شریف مرتضی فرمود این‌است معنی گفتارما که‌مرتکب گناه بزرك دل‌هارا بیزار کند وتشخیص بیزاری دل‌ها ویا بیزار نشدن با رسم وعادت است ودیگر دلیلی نمیخواهد وهرکسی که بعادت خود مراجعه کند می‌دانند که ما راست می گوئیم چه مرتکب گناهان بزرك شدن نفرتش کمتر از کار مباحی که دیوانگان هم می کنند نیست و

خلاص هم دراین نیست که این کار زشت هم از آنان ممتنع است وهر گاه کسی گوید بسیاری ازمردم گناهان بزرگی را برانبیا روا دارند با این‌وصف امر آنان را باور نموده وانجام دهند گوئیم این گفتار تناقض دارد باگفتار شما که گوئید گناهان بزرك نفرت آور است گوئیم این سخن کسی است که معنی نفرت‌را نفهمیده باشدچه ما اراده آن را ننمودیم از معنی نفرت که اطمینان واطاعت را ازبین می برد بلکه مقصود از تنفر عدم آرامش نفس است وشکی نیست که‌هر عاقل وخردمندی درحال روا نداشتن بگناه را بهتر اطمینان دارد تا جایز دانستن بگناهان ودرحال تجویز بگناه گاهی بعید شود وهر گاه کسی گوید این دلیل مقتضی آن نیست که کبایر در حال نبوت از ایشان صادر نشود ولی پیش‌از امامت ونبوت چرا نشود زیـرا حکم گناهان بزرك با توبه مجازات آن از بین میرود دیگر جای نفرتـی نیست گوئیم مانع قبول قول مجازات وسرزنش را ندانستیم تا فرقی شود بلکه مانع آن نفرت واضطراب است

که بعداز توبه هم باز آرامش نیست بهمین جهت است[۱] که هر گاه واعظی گناهی کنند نسبت بواعظ دیگری که پاك وآلوده نشده ارزشی ندارد وبدیهی است که این دو واعظ با یکدیگر تفاوت دارند بلکه وجدانا می‌بینیم که گاه‌گاه‌واعظ نخستین را سرزنش می‌نمائیم آری بعداز توبه واعظ نفرت ما ازاو کمتر میشود نه آنکه هیچ از او نفرتی نداشته باشم وهر گاه گوئید چرا گناهان کوچك راهم بـر آنان روا نمیدارید با آنکه در گناه کوچك نفرتی نیست گوئیم هر گاه دقتی شود دراوهم نفرتی هست زیرا اطمینان وآرامش با ایمنی ازگناهان است نه بدون‌آنها نهایت گناه کوچك موجب مجازات نیست آنکه نفرت را ازبین‌می برد

(حدیث غدیر خم«۱»)

چهارم آنست که‌نوشت اگر سئوال نمائید از من تواتر حدیث‌غدیر را ذکر

۱ــ داستان تاریخی که در اینجا نقل میشود دلالتش از حدیث غدیر خم روشن تر و استوارتر است متأسفانه متکلمین شیعه کمتر بدان توجه داشتند و مورخان اسلامی در تاریخ های خود واقعه‌را نقل نمودند چنانکه ابن اثیر جزری متوفی سنه ششصد و سی هجری درجلد دوم کتاب خود بنام الکامل فی‌التاریخ ص ۴۱-۴۲ چاپ مصر چنین گوید : هنگامی که آیه « و انذر عشیرتك الاقربین » نازل شد حضرت رسول صم دو مرتبه مردم را بخانهٔ خود دعوت فرمود وغذای مفصلی بآنان خورانید در مرتبه دوم

بقیه در صفحه بعد

می کنم

این نوشته اعتراف به نقیض آنچه است که درصدد ابطال حق بود قضارا که خداوند برزبانش جاری نمود وبر قلمش حق را نوشت وحدیث غدیر خم را بتواتر وصف نمود بدون آنکه روش نوشته او چنین اقتضائی را داشته باشد و چون اشتباه نمود وامین دربیان حدیث هم مومنان هستند دراینجا حدیث را یادآورمیشویم مضمون حدیث بر وجه متواتر اتفاق هردو فرقه شیعه وسنی است ودر نزد اهل سنت وجماعت مشهور است وبعضی ازطرق اصحاب ما این است بعداز رجوع حضرت محمد ص از حجةالوداع خداوند این آیه رانازل فرمود یا ایها الرسول بلغ ماانزل الیك من ربك وحضرت درهنگام ظهر بغدیرخم آمد با آنکه مناسبتی نداشت که مسافر درآنجا و درآن هنگام فرود آید چه روز گرم شدیدی بود ومردم از شدت سوزان آفتاب عبای خودرا زیر پای خود گذاشتند تاگرما کمتر اثر کند وحضرت رسول ص امر فرمود که جهازشتر را گرد آورده وخود بربالای آن رفت وفرمود ای گروه مردم خداوند

بقیه ازصفحه قبل

فرمود : ای خاندان عبدالمطلب بخدا جوانی را برتر از خود نشناسم چه خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم وپروردگار فرمود که برای خود برادر و وصی وجانشینی برگزینم کدام یك قبول میکنید تا وزیر من شده و با شما بیعت کنم ؟ عربها ازسخنان حضرت محمد ص برآشفتند تا علی ع برخاست وحضرت ص اشاره بحضرت علی ع فرمود که او برادر و وصی و جانشین من است گوش شنوا از او داشته و اطاعت امرش نمائید . و در تاریخ طبری این روایت نقل شده که گفت حضرت علی ع دو مرتبه برخاست و حضرت رسول ص امر بنشستن فرمود تا سه مرتبه حضرت تکرار فرمود که کدام یك با من بیعت مینمائید تا وصی و برادر و مصاحب و وارث من گردید ؟ کسی جواب نگفت تاکوچکتر ازهمه آنان برخاست و حضرت بنشستن اشارت فرمود تا سه مرتبه تکرار کرد ر هرسه مرتبه علی ع برخاست ، آنگاه حضرت محمد ص دست علی راگرفت وگفت این برادر و وصی و خلیفه من است از او گوش کنید و اطاعت امرش نمائید ، مردم برخاسته و خندیدند و بابی طالب گفتند عجب دینی است که امر میکنند از فرزندت حرف گوش کرده و اطاعت اورا نما ! ! !

در حواشی تاریخ ابن اثیر چاپ مصر اشکال کردند که حدیث مزبور ساختگی است وگرنه چرا حضرت علی ع برای استحقاق خلافت خود بآن حدیث دلیل نیاورد و بعد محشی جواب گفته که حدیث ساختگی نیست چه حضرت علی ع تنها در آن روز مسلمان بود . «مرتضی»

برایم‌فرستاد بلغ ما انزل‌الیك من‌ربك چه دید خداوند مرا نزدیك‌شده وامر فرمود برسانم آنچه‌را که مامور تبلیغ آنم ووعید فرمود اگر نرسانم و وعده فرمود مرا بعصمت از مردم آنگـاه دست علی۴ راگرفت و گفت آیا من اولی‌از نفس‌شمـا نیستم عرض نمودند آری ای رسول خدا فرمود هر که رامن‌بودم مولای اوعلی‌هم‌مولای او است اللهم وال من والاه وعادمن عاداه وانصر من‌نصره واخذل من‌خذله وادر الحق کیف دارد ومردم پراکنده نشده بودند تا اینکه‌این آیه نازل‌شدالیوم‌اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم‌الاسلام دینا آنگاه حضرت رسول‌ص فرمود شکر خدایرا که‌دین اکمال شد ونعمت‌تمام شد وپروردگار راضی‌ازرسالت من وبولایت بعداز من شد وازطریق شیعه امامیه نقل شد ازعبدالله‌بن‌عباس وزیدبن علی زین‌العابدین ۴ درحال توجه پیغمبر باو وحی رسید دراظهار فضائل علی‌ومناقب ولایت او از جهت مصلحت دقت وعدم‌فوریت امر عرض کرد پروردگاراعهدایشان بجاهلیت نزدیك است یعنی می ترسم که امر را اطاعت ننمایند وقبول نکنند ولایت امیرالمومنین را سپس به حج رفتند وبعد مراجعت بغدیر خم نمودند و وحی هـم بر روش ایجابی وفوری مشتمل برنهایت مبالغه بود که‌خداوند فرمودیا ایهاالرسول بلغ ما انزل‌الیك من ربك یعنی برسان بروجه ایجاب فوری‌آنچه راکه‌سابقانازل‌بتوشده بود درامر نصب امیرالمومنین که مامور بروجه اختیاری غیر فوری بـودی و از برای رعایت مصلحت وقت بتاخیر انداختید که‌هرگاه تاخیر هم افتد زیانی‌ندارد و بعد خداوند از برای اطمینان پیامبر که‌ازمردم هراسناك نشود فرمودوالله یعصمك من‌الناس مخفی نیست که‌هر کسی که‌انصافی داشته باشد میداند که خداوندرسول‌خود را خطاب فرمود که درآخرعمر دعا خوانده ودنیا را ترك گوید و بعداز رسانیدن اسلام بمردم ونماز وزکوة وحج وجهاد وسایر احکامی فرمود وان‌لم تفعل‌فما بلغت رسالته با آنکه حضرت درمکان غدیر خم فرود آمد که هیچ مناسبتی سابقااز برای فرود آمدن اونداشت که پالان شتر راگرد آورده و برbالای آن رفته و درباره حضرت علی ۴سخن فرماید وتنها این امر را بجهت عظمت امری‌آن اقدام‌نمودمانند این‌است که نصب نمودن حضرت علی۴ از برای منصوب نمودن‌بمقام‌ولایت بود نه ابراز محبت ویاری نمودن خصوصا که فرمود الست اولی‌بکم من انفسکم‌ونزول آیه مزبور که از ابتداء وانتهاء آن باید مولی بمعنی‌لغوی متولی باشد یعنی اولی بتصرف درحقوق مردم وتدبیر درامور جامعه بعداز حضرت رسول‌ص باشد و البته همین معنی را خواهد داشت وتقریر حجت بان روشی که‌توضیح دادیم آیـا ممکن است کسی نکوهشی کرده و یاتاویلی نماید مگر سفها آن تاویلات رابه‌پسندند

وآیا کسی منکر آن میشود ؟ مگر کسیکه گوش وچشم او پوشیده‌ودلش خاموش باشد یك دفعه سند حدیث را ومرتبه دیگر دلالت حدیث را تردیدنموده و تاویلات ناهنجاری می کنند که عقل حکم به بطلان بیهوده گوئیهای آنان مینماید منافقان این زشتکاری را می کنند تا کالای باطل خود را انتشار دهند وحق را از بین برده ونور خدا را خاموش سازند چگونه اهل سنت وجماعت حدیث غدیرخم را رد می کنند با آنکه ازطرق خودشان از حد تواتر هم‌تجاوز نمود چه رسد نسبت بروایات دیگران

شیخ محدث عمادالدین ابن کثیر شامی شافعی در تاریخ بزرك‌خود دراحوال محمدبن جریر طبری شافعی نوشت‌که دیدم از او کتابی که‌احادیث غدیرخم را در دو مجلد بزرك جمع نموده بود و کتابی دیگر درحدیث‌طیر تالیف وجمع‌آوری‌نموده بود واز ابوالمعالی جوینی نقل شدکه تعجب نموده ومیگفت دربغداد دردست‌صحافی کتابی دیدم که دراو روایات این خبر بود وبر جلدش نوشته شده بود جلد بیست و هشتم از سند وطرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه واز فقیه ابو جعفربن شهر آشوب نقل شد که‌گفت از ابی علی‌عطار همدانی شنیدم که‌گفت روایت نمایم این حدیث را از دویست وپنجاه طریق ودیدم درنزد مردم چند نسخه رساله که خاتم‌المحدثین اهل سنت وجماعت شیخ محمد جزری تالیف نموده وبهشتاد طریق تواتر آنرا ثابت نموده‌بود

خلاصه این خبر خیلی مشهور ومعروف است‌که خبری درشهرت برابر آن نشود تا آنجا که بیشتر ازهزار مجلد درباره حدیث مزبور تالیف نمودند و محققان شیعه امامیه آنرا قبول دارند وکسانیکه‌منکر وستمکارند ردحدیث‌مزبور را نمایند و یا آنکه از کتابهای حدیث اطلاعی ندارند منکر آن شوند اینهاچیزی بود که اهل سنت و جماعت نقل نمودند واصحاب ما شیعه امامیه بتنهائی زیادتر از حد تواتر نقل نمودند بمراتبی و روایت خطبه پیغمبر بر روش او نقل نمودند و وروایات متعدد موکد مشتمل بر تحذیر از مخالفت مکرر است‌که دیگر مجالی از برای تاویل آن نیست ومعلوم شود تا کید وتحذیر خبری که از خلیفه‌ثانی روایت شد که‌گفت حضرت محمد ص حضرت علی ع را بامامت منصوب گردانید وفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وآل من والاه وعاد من‌عاداه واخذل من‌خذله وانصر من نصره خداوندا توشاهد باش برایشان عمر گفت در کنارم جوان‌زیبا رو و نیکو بوئی بود بمن‌گفت ای عمر آیا می‌بینید قسم بخداوند که عهد وپیمان‌رسول‌خدا از شماگرفت که‌دیگر پیمان را نشکند مگر منافق ویاکسی که ازدین بیرون رود ای

بترس از خداوند که مبادا نقض عهد نموده پیمان را بشکنی گفت درخدمت حضرت رسول ص) عرض کردم هنگامیکه شما در باره حضرت علی ٤ می فرمودید جوانی چنین وچنان بمن سخنانی گفت حضرت فرمود میدانید که بود گفتم خدا ورسول دانا است فرمود ای عمر او از فرزندان آدم نبود جبرئیل بود که به نزد شما آمدو تاکید برامر وپیمان نمود مبادا پیمان راشکسته و نقض عهد به نمائید عمر گفت حضرت علی در کنار پیامبر بود ومن نخستین کسی بودم ازمردم که باوتبریك گفتم بخ بخ هنیئالك یابن ابی طالب اصبحت مولای ومولا کل مومن ومومنه پنجم که گفت آیا برحضرت رسول ص) دراین باره مخالفت رواباشد گوئیم امرالهی دو دفعه دراین خصوص شد درمرتبه نخست فوریت نداشت بلکه حضرت مختار بود ودرقرآن ومانند آن زیاداست بنابر این مخالفتی ازطرف حضرت محمدص) نبود

ششم سخنان مفید را بطور خلاصه نقل نموده وتصرفاتی درآن نموده وخیانت درنقل قول نموده وبزشتی آنرا تعبیر نمود که مخصوص زبان جولاهای کاشان است او را کجا که نوشته ارباب کمال را فهمیده تا بتواند درآن به تفصیل ویا خلاصه سخن گوید هفتم نوشت که ای مومن دقت نما گوئیم این از عادات قدیمه او است که وعظ وسخن او سرد وبی فایده است وسخنانی گوید که بازار گرمی او است

زیرا ترس حضرت رسول روشن است چه حضرت دانابود که دل مردم پر از خشم بر حضرت علی بن ابی طالب بود چه علی ٤ پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندانشان را درجنك های اسلامی کشته بود چگونه از اوخشمگین نباشند حتی بر حضرت محمد ص) اعتراض نمودند وانکار ولایت اورا ازطرف خدانمودندچنانکه ثعلبی «۱» که از بزرگان مفسرین است بر این معنی تصریح نموده و نوشت که

۱ــ واعظ مفسر احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی مؤلف کتاب العرائس که قریب بیست بار تاکنون بچاپ رسیده باآنکه در قصص وتواریخ قرآن کتابهای متعدد چاپ شده معروفتر از همه کتاب مزبور از تألیفات ابو اسحق ثعلبی نیشابوری است که شامل حکایات و اخبار پیامبران و احوال مبتداء ومنتهای عالم است وتفسیری بنام الکشف و البیان عن تفسیر القرآن دارد که به تفسیر کبیر ثعلبی معروف و بر دیگر تفاسیر تقدم داشت و زمخشری صاحب کتاب تفسیر کشاف و دیگران حدیث معروف « من مات علی حب آل محمد ص» را ازهمان تفسیر روایت کنند بجهت تشیع یا تعصب کم او است که در تفسیر خود غالباً از اخبار شیعه امامیه نقل نموده و علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار فرمود « ثعلبی صاحب تفسیر شیعه مذهب بود و اگرهم از اهل سنت و

« بقیه درصفحه بعد»

هنگامیکه پیغمبر در غدیر خم مردم را جمع نموده ودست‌علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه این خبر انتشار پیدا کرد وبهمه‌جا منتشر شد تاخبر بحارث‌بن نعمان عبدی رسید فورا خدمت رسول خدا شتافت ودر ابطح از ناقه خود فرود آمد وشتر راکناری گذاشته بر حضرت رسول ص وارد شد وحضرت‌درمیان اصحاب‌خود نشسته بود عرض کرد ای محمد ص امر فرمودی ما را بتوحید ورسالت‌تو قبول کردیم وامر بنماز پنجگانه نمودی قبول کردیم‌وامر به روزه نمودید قبول کردیم‌وامر کردید که زکوة اموال را بدهیم دادیم وامر بحج نمودی قبول داریم باینهاهم‌راضی نشده تا پسر عموی خودرا برما برتری دادید وگفتی من کنت مولاه فعلی مولاه آیااینهم از طرف خدا بود یا ازطرف تو بود حضرت محمدص فرمود بخدا سوگند که‌ازجانب پروردگار است آنگاه حارث‌بن نعمان بسوی ناقه خود باز گشت‌وگفت‌خداوندا اگر آنچه محمد ص میگوید حق است‌از آسمان برما سنگ ببارد یا مجازات‌شدیدی‌آید هنوز بناقه خود نرسیده بود که سنگی ازآسمان برفرق سرش‌فرود آمدوفورا کشته شد پس سوره سئل سائل نازل شد وهمین روایت رانقاش که از دانشمندان جمهور است در کتاب تفسیر خود ذکر نموده وبعضی از شافعی‌ها در کتاب خودشان که بنام فصول‌المهمه درمناقب ائمه است«۱» یاد آور شدند وازاین‌گونه‌مردم‌نشانه کراهت درهنگام بیعت بروز نمود چنانچه‌ابن‌ابی‌الحدید در کتاب شرح نهج‌البلاغه نوشت‌در باب فضایل عمر که او چنان‌کسی است که امر خلافت را برای‌ابوبکر محکم نمود واورا بجای پیامبر نشانید وسینه مقداد شکست وشمشیر زبیر رابرسرمردم برهنه ساخت اینها تمام نشانه اکراه بود

روایت شد ازبراءبن عازب که گفت همیشه دوستدار اهل بیت نبوت بودم هنگامیکه پیامبر اسلام از دنیا رفت چنان اندوهگین شدم که‌واله وپریشان ازخانه بیرون رفتم دیدم ابوبکر وعمر وابوعبیده باگروهی از ناپاکان‌بودند وعمر شمشیر را کشیده وبهریك از مسلمانان میرسیدند میگفتند با ابوبکر بیعت نمائید چه مردم

(بقیه ازصفحه قبل)

جماعت بود قلیل التعصب بود و بهمین مناسبت بسیاری از اخبار شیعه را در کتب خود نقل نموده و ما هم بکتاب او بیشتر از کتب سایر اهل سنت مراجعه مینمائیم »

برای تفصیل مراجعه کنید بکتاب طبقات‌المفسرین من الشیعة الامامیه تألیف نویسنده ناچیز این سطور . «مرتضی»

۱ــ کتاب فصول‌المهمه ابن صباغ مالکی فواید تاریخی وحدیثی بسیار نفیسی را دربر دارد ودرتهران بچاپ رسیده ونسخه آن خیلی کم است «مرتضی»

بیعت بخواهند یا نخواهند عقل ازسرم پرید تابخدمت حضرت امیر علی ع رسیدم و ماجری را عرض کردم حضرت بقبر شریف پیامبر مشغول بود وفرمود بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون اینها دلیل اکراه بود

تحقیق جواب اشکال حدیث غدیر یا تقریر اشکال بروش دیگر

مترجم گوید هرگاه کسی انصاف داشته باشد وتعصب را کنار گذارد واندك دقتی درواقعه غدیر نماید خواهد دانست که حق حضرت امیر را غصب نمودند لکن چند روایتی که شیعیان نقل نمودند خالی از اشکال روزبهان اصفهانی نیست وظاهر روایت هم باعصمت منافات دارد وجواب علامه حلی و مولف مصائب النواصب هم تشکیك را برطرف نمی سازد زیرا این امر غیر الزامی وغیر فوری که فرشته بزرگواری مانند جبرئیل بحضرت رسول واردشد یا درامتثال امر در آن هنگام مصلحت بود یا نبود واگر نه بود چرا امر شد؟ پس صدور آن چون انجام آن بود ازخدا زشت است و خداوند بزرك تر ازاینهااست واگر امر بود چرا عذر آورد که مصلحت نیست ومردم مخالفت خواهند نمود وحضرت هم بالاتر از این حرف ها است بعلاوه لازم دارد آن جواب نسخ را زیرا امر غیر الزامی وغیر فوری نسخ شد بالزامی وفوری وهیچیك چنین ادعائی ننمودند جواب شبهه این است که امر اول استحبابی بود و در آن مصلحت بود وپیغمبر ص ازبابت مصالح ظاهری اقدام بامتثال امر نه نمود

ودراینجا ترك مستحب جایز است بجهت عوارض خارجی وبازهم ازعوارض خارجی صعود ونزول جبرئیل امین هم منافات ندارد با این جواب یا گوئیم جبرئیل متوجه شد که خداوند خواهد چنین امرحتمی را امر فرماید ودر بعضی ازاوقات که خدمت حضرت محمد ص بجرئیل میرسید خبر به بناء امر میداد وحضرت هم بیان احوال مردم با پسر عموی خود می نمود خلاصه سخن پیش ازصدور امر اخبار بامر شد مانند خواص پادشاهان که بدوستان خود از نظریات ودستوراتی که بعداشهر یاران میدادند صحبت می کردند تا بعداز مدتی فرمان ها صادر میشدودرروایت حاجت باضمار وتقدیر هست تا اینکه منافاتی باعصمت نداشته باشد از کلام سید حمیری درقصیده معروف خودلامرعمر باللواء مربع چنان استفاده میشود که مردم ازحضرت رسول ص خواهش مینمودند واوخودداری کرده ومعذرت میخواست تا اینکه ازخداوندجواب آن رسید که امرولایت را بمردم ابلاغ فرما وتورا ازشر مردم نگاهداری می کنم خدا داناست ومی گوئیم این جماعت معصوم بودند ناچار بایداین گونه روایات را قبول نمائید وباید روایات را تاویل کنیم ویابدور اندازیم خدا داناست

مولف نواقض نوشت که از بیهوده گوئی‌های روافض کافر دانستن مردم صدر اول اسلام است(۱) چنانکه کشی ودیگران در رجال خود از حضرت صـادق ٤ نقل نمودند که فرمود بعداز پیغمبر همه مردم مرتد شدند مگر چهار نفر ۱ سلمان ۲ ابوذر ۳ حذیفة ٤ مقداد عرض شد حال عمار چگونه بود حضرت فرمود حاص حیصة ثم رجع !! گوش دهید که او ثق شیعیان در کتاب رجال خود چگونه درباره گروهی که خدا درحق آنان فرمود کنتم خیر امته اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهی عن المنکر وپروردگار به پیامبر خود فرمود والذین آمنوا معه اشداءعلی الکفار رحما بینهم آیات واحادیثی که دلیل فضلیت صحابه خصوصا مهاجرین وانصار بود نقل کردیم وهرگاه امر چنان بود که بدترین امت اسلامی بودند

چرا ماتا کنون مطلع نشدیم برامتی که بیشتر ازصدهزار نفر بودند وپیغمبر ایشان هم متجاوز ازبیست سال دربین آنان بود ناگهان بعداز وفات پیامبر برای حب جاه ومقام دنیائی همه مرتدشوند ؟!!

وحال آنکه کسیکه مرتبه ولایت داشته باشد نخواهد مرد مگر اینکه از تاثیر سخنان خود آثاری گذاشته ومردم ثابت قدم وفداکاری را بعداز وفات بیادگار گذارد تا آراء وافکار اورا بکار برند این شیعیان از خدا برگشته که محروم از نور ایمان نبوی می باشند معتقدند که اثر نفس شریف محمدی باندازه یك ساعت هم باقی نماند؟!! برفرض اینکه آن مردم پارسا ونیکوکار همه کافر وزشتکار شده باشند و آیات و اخبار را همه بتاویلات دور ودرازی تاویل نمودند وبعداز رضای الهی در جرگه کافران واشرار قرارگرفتند دیگر چرا نفس خودرا درمهلکه هـای کشتار وجنك و جدال انداختند تا نام حق را بلند سازند می کشتند و کشته میشدند تاشریعت اسلامی را نشردهند واز خویشاوندان ودوستان دور شده ودر دیار غربت بسر می بردند تا دیانت را عزیز و گرامی دارند آنانی که نقطهٔ از ایمان در دل دارند میدانند که این درد دل‌ها راست ودرست است

مترجم گوید خوب بود مولف نواقض بعداز یاد آوری واقعه غدیرخم دیگر این نوشته را بهم نمی بافت چه داستان غدیر هرچه را که شیعیان می گویند ثابت نمود

مولف مصائب گوید درنوشته های نواقض نظریاتی است نخست آیه کنتم خیر امة منافات ندارد با آنچه را که کشی دررجال خود نقل نمود

چه مراد کشی از ناس صحابه غیرذوی القربی ومشاهیر صحابه بود که ملازم خدمت

۱ــ عجب مردمی بودند که پدر از جنك حنین فرار کرد و دختر در جنك جمل فرمانده قوا شد ؟ ! ! «مرتضی»

پیغمبر بودند که نص جلی را درحق امیرالمومنین شنیدند نه تمام صحابه بنا براین علی ع وحسن وحسین ع وبنی هاشم وفاطمه س وتابعان وموالی ایشان درجرگه ارتداد نبودند پس بسیاری ازمسلمانان با آنکه از مشاهیر صحابه نبودند چون نص جلی را شنیدند خیر امة اخرجت للناس شدند دوم آنکه سابقاهم بیان نمودیم که آیات واخبار یکی ازدلائل سه گانه برمطلوب او دلالت ندارد

سوم آنچه‌را که درنوشته شبیه بوعظ وخطابه خود اشاره نمود تنها احتمال بعید بودن آنرا گفته با آنکه کسیکه کوچکترین اطلاع ازتاریخ تطورامم گذشته داشته باشد چنین چیزهائی نخواهد یافت ولی آنچه که‌یاد آورشده اطلاعی نداریم امتی که متجاوز ازصد هزار نفر بودند وبعد از وفات نبی هم مرتد شوند !؟ گوئیم این امری که از ایشان اتفاق افتاد شگفت تر از امت یهود نبود که حضرت موسی برای مدت ده روز ناپدید شد وخبر داد که بعداز ده‌روز مراجعت نماید برادرخود را درمیان بنی اسرائیل گذاشت رفت با این وصف همه مرتد شده وگوساله پرست شدند !! بعداز آنکه درامت موسی چنین اتفاقی افتاد ممکن است که درامت اسلامی هم بعداز نبی مرتد شده ومخالف امر وصی وجانشین وی رفتار کنندو گوساله‌پرست شوند خصوصا درحق ایشان وارد شده‌بود که وما محمدالارسول قدخلت من قبله الرسل افان مات اوقتل انقلبتم علی‌اعقابکم وازحضرت رسول ص روایت شد که فرمود هرچه در امم گذشته بود عینا دراین امت اتفاق افتد !!

چهارم بر هوشمندان پوشیده نیست که بنام عظمت اسلام کار کردند تا بعوام وتوده مردم نیرنك زده که مبادا بعضی از مسلمانان به خاندان نبوت مراجعه‌نموده وپیرو اهل بیت کردند چنانکه مولف نواقض درفصل هفتم دربیان عادات نوشت که بنی سفیان چون نزدیك بزمان وحی بودند توانائی آنرا نداشتند که در بسیاری از فروع بدعت گذارند» آنچه لازم آید که آن اندازه هاهم درکفر خود معتقدنبودند چنانکه شاعر گوید:

در کفرهم راسخ نه　　　　زنار را رسوا مکن !!

خلاصه قبول اسلام ظاهری را برای رسیدن بجاه و جلال و ریاست نمودند نه آنکه اسلام را برحق می‌پنداشتند ؟؟!

(تحریف قرآن«۱»)

مولف نواقض نوشت از بیهوده گوئیهای شیعیان است که در کتابهای حدیث و کلام خود نوشتند که عثمان آیاتی از قرآن مجید را ناقص نمود مانند در سوره

۱ــ نباید بنام تحریف قرآن سخنانی گفت بلکه باید بنام اختلاف قراآت قرآن این بحث را عنوان نمائیم و ابن ندیم در کتاب بسیار نفیس خود « الفهرست » بحث مهمی دارد واختلاف قراآت همیشه بوده و اینهم همان اختلاف لهجه هاست که در معنی و ترکیب کلمات تغییر وتبدیلی نمیشود . وشواهد تاریخی زیاد داریم :

عمر خواست انصار را با مهاجرین یکی حساب کند وآیه قرآن را بایك واو خواست تحریف کند بوی حمله نمودند .

و صدوق با آنکه شدت پارسائی و تقوایش باندازهٔ بود که اخبار احاد را قبول داشته و بهحجیت آن معتقد بود تحریف قرآنرا منکر شده ودر رساله اعتقادات خود گوید که قرآن نه کم شده و نه زیاد شده باآنکه تمام اخبار این خصوص را دیده و سنجیده است مانند کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی را که استاد کلینی بوده و کلینی هم که استاد اوست باور نداشت .

و سید اجل سید مرتضی علم‌الهدی در طرابلسیات و کتاب شافی و کتاب امالی و طبرسی درآغاز تفسیر مجمع البیان و شیخ محمد حسن صاحب معالم الاصول و میرزا ابوالقاسم قمی در کتاب قوانین الاصول در حجیت کتاب از جلد اول و شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب کتاب فصول و بسیاری از علماء بزرك امامیه منکر تحریف قرآن میباشند و ملا محمد مهدی نراقی در رساله شیرین تجرید الاصول خود گوید :

« اخباریها قائل بتحریف قرآنند و اصولی‌ها عدم تحریف را قائلند بدلیل (نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) و دیگر اگر معتقد بتحریف شوند اعجاز قرآن از بین میرود . »

و تحریف‌را اگر بنام ترتیب بگیریم درست است که بعضی ازسور قسمتی مکی و قسمت دیگر مدنی است با آنکه باید مکی‌هارا اول ومدنی هارا آخر قرارداد .

و از طرفی باجماع متکلمین کتاب های تورات وانجیل که بحد تواتر و شهرت رسیده باجمالش درست است که تورات و انجیلی بوده ولی آیات و کتابهای تورات و انجیل تدوین شده بآن طرزی که اکنون متداول است بحد تواتر و شهرت نرسیده باصطلاح خبر واحداست برعکس قرآن مجید که تمام‌آیات و کلمات آن فرداً فرد بحد

بقیه در صفحه بعد

بقیه ازصفحه قبل

تواتر و شهرت رسیده و شکی نیست که بعضی از ائمه اطهار سم قرآنهائی بخط خود نوشتند و چنانکه مورخین اسلامی هم بدان اشارت نمودند و تاکنون هم کسی در این خصوص شکی ننموده است .

موضوع قرآن یکی از مشکلترین مباحث تاریخی و علمی عصر حاضر اسلامی و معرکه آراء است چندیست که دشمنان اسلام قلم در دست گرفته از هر لحاظ قرآن و مایتعلق بآن را مورد بحث و انتقاد بی انصافانهٔ خود قرار دادند و کتابهائی دراین خصوص باستناد اخبار ضعیف که در کتابهای فرق اسلامی‌است نوشتند که برخی از آنها بزبان عربی هم ترجمه ومنتشر شد و بگمان خود میخواهند ازاین راه ریشهٔ اسلام را واژگون سازند ودانشمندان کوته فکر اسلامی‌هم ازهر فرقهٔ مسئله تحریف را دامن زده و بنام : شیعه چنین گوید !! و سنی چنان گوید !! بدون آنکه بدانند چه گویند بنفع دشمنان اسلامی یاری کرده و موادی را در دسترس آنان میگذارند و توده هم که آشنا بفرهنك اسلامی‌نیست اصلا ارزشی برای قرآن قائل نشده چه موضوع آن را معرکه آرای مسلمانان و بیگانگان می پندارد بنابراین جهات وبسیاری ازعلل دیگر نگارنده ناچیز این سطور بگواهی بسیاری از دوستان نزدیك خودم سالیان درازی است که همه نیروی خودرا صرف فرهنك قرآن که ریشه وبنیاد معارف جهان اسلام است نموده پایه بسیار مهمی را دست‌بکار شدم که شکر خدای را موفق شدم که آنرا بجائی برسانم و موضوعات بحث را چنین قرار دادم :

۱- تاریخ القرآن یك مجلد

۲- طبقات الحفاظ القرآن من الشیعة الامامیه یك مجلد

۳- طبقات القراء من الشیعة الامامیه چهار مجلد

۴- طبقات المفسرین من الشیعة الامامیه پنج مجلد بزرك

و چون شیعیان بیشتر درمعرض افتراء وبهتان قرارگرفتند وتاکنون هم بگواهی تاریخ و تذکره های قدیم و جدید هیچیك از دانشمندان شیعه در اینگونه موضوعات کتاب مستقلی تألیف ننمودند « باستثنای رساله مرحوم حاج میرزا ابو عبد الله زنجانی که درمصر چاپ شده » موضوع قرآن و مایتعلق بآن را از لحاظ شیعه امامیه مورد بحث تاریخی وعلمی قرار دادم که امید وارم بزودی وسایل چاپ آن فراهم وبپیشگاه قضاوت دانشمندان اسلامی و فرنگی تقدیم دارد تا بهتر بدانند معنی :

« نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون » چیست ! «مرتضی»

علی ع داشت وسوره احزاب هم مانند سوره انعام بود آیاتی که درفضل ذوی القربی ومانند آن بود حذف کرد ومیدانید که این گونه سخنان از قرآنی که فصل الخطاب وحجة الله وفرقان وتبیان مسلمین است از ارزش واعتماد خواهد انداخت چه تجویز نقصان دریك سوره مستلزم جواز درسایر سوره‌ها است ومستلزم تجویز هم درسوره‌ها زیاد است با این دواحتمال دیگر وثوقی نمی‌ماند وازلطایف خنده آور شیعیان است که با این اعتقاد سست عقیده دارند که بسیاری از قرآن ها بخط حضرت علی ع و ائمه اطهارع وفرزندانشان موجود است که باسایر قرآن ها تفاوتی ندارد واز یاوه گوئی‌های ایشان است که سوره والضحی وسوره الم نشرح یك سوره‌است و هریك از آن دوسوره جزء سوره است وسوره الم تر و سوره ایلاف یك سوره است

حتی اگر یکی از آن دو را درنماز واجب بخوانند نماز باطل میشود

والله لااله الاهوالحی القیوم تاهم فیها خالدون که یك آیه است آنرا آیهٔ از آیة الکرسی پندارند این سخنان شیعه اطمینان بقرآن مجید را از بین برده ودیگر اعتمادی به بشارات ومژده‌ها وتهدیدات قرآن نمی‌توان داشت ؟!؟ مترجم گوید مذهب محققین شیعه است که درقرآن تغییر وتبدیلی نشده بلکه اجماعات چندی برعدم تغییر آنست گرچه قبول کنیم اجماع برعدم زیادی است نه بر کمی پس اعتماد بقرآن هست و آیاتی که متعلق باحکام وتکالیف است کم وزیاد نشده پس زیانی نیست واعتماد بر آن موجوداست

مولف مصائب نوشت که در نوشته نواقض ایراداتی است نخست نسبت به شیعه داد که معتقد به تبدیل وتغییر قرآن می باشند این نسبت دروغ وافترا است بلکه یك دسته انگشت شمار شاید چنین معتقداتی داشتندو براین مطلب شیخ اجل ابی علی طبرسی در تفسیر کبیر خود ازسید مرتضی نقل وتصریح نموده که قرآن ابدا تحریف نشده و قرآن همین است که هست برفرض آنکه خدای ناکرده قبول کنیم که تبدیل و تغییری درقرآن شده باشد این گفته اختصاص بشیعه امامیه نیست بلکه سدی که از مفسرین بزرك سنت وجماعت بود در تفسیرخود گفت درباره فرمایش خداوند یا ایها الرسول که نازل شد بلغ ما انزل الیك من ولایت علی علی ع و دیگر یادآور شده که هرگاه تغییر قرآن را روا بدانیم اعتمادی بقرآن نخواهیم داشت با اینکه این ایراد بهر دو دسته شیعه وسنی وارد میشود قابل انتقاد است چه ایراد وقتی لازم آید که موارد تغییر وتبدیل معلوم ومضبوط نباشد باآنکه حافظین قرآن باستناد بزرگان مفسرین که از ائمه اطهارع نقل نمودند نصوص آنرا بخاطرسپردند

دوم فروعی را که بما نسبت داد حنفیه هم قائلند که الم تر وایلاف یك سوره است

و حنفی مذهب دوم ویا سوم مولف نواقض است وهر گاه آنرا هم قبول ندارد باید بمذهب مالك یااحمدبن حنبل رفته ویامذهب زیدیه را بپذیرد تادل شریف‌های مکه معظمه را بدست آورد درصورتیکه اول باو ثابت‌شود که هر گاه ازمذهب نعمان دست برداشت از مقام‌منصب قضاوت شهرستانها ومقرری آل‌عثمان‌محروم‌نگردد؟؟

مولف نواقض نوشت‌ازیاوه‌بافیهای‌شیعه است که در کتابهای‌معتبرخودحکایت کنند که‌هشام‌گفت درخدمت حضرت امام جعفر صادق بودم خیاطی آمده‌ودوجامه داشت وعرض کرد که این دوجامه رادوختم یکی با نام خداوند وذکرتوحیددوخته ودیگری را با لعن بعمربن خطاب ونذرنمودم هر کدام را دوستردارید‌بشما تقدیم دارم حضرت فرمود آنرا که‌بلعن دوختی‌قبول دارم وآن جامه که با نام پروردگار است مسترد میدارم !!

هرگز هرگزاکمل‌اولیاء چنین سخنی نفرماید که مخصوص‌دورترین نادانان باشد مولف مصائب نوشت که اینها بهتان وافتراء بر شیعیان است مانند افترائی است که به شهید داده که منکر عرفان شده است وباین‌جهت نیرنك‌زده‌نام کتاب را نبرد چه‌اگر راست میگفت نامی از کتاب می‌نوشت.

مترجم‌گوید اگرچه این روایت در کتابهای معتبر شیعه‌نیست ثواب‌تولی زیاد تر از تبری در نزد مانیست بلکه عکس آنست وروایت محمدبن‌داود نیشابوری از علی‌بن حمزه ثمالی که نقل نمود براین مطلب شاهداست وروایت مزبور را در رساله شرح دعای صنمی قریش بفارسی نوشتم(۱)

کیفر آخرت

مولف نواقض نوشت‌ازیاوه‌های‌شیعه است که حلی درشرح تجریدخودگوید امامیه اختلاف نموده‌اند که غیر امامیه ازسایر فرق اسلامی آیا از آتش‌بیرون‌آیند وبه بهشت داخل شوند یا اینکه تمام آنان درآتش همیشگی‌خواهندبود اندکی از آنان‌عقیده اول وبسیاری عقیده دوم‌را دارند

ابن‌نوبخت گوید از آتش بیرون آیند ودربهشت نروند بلکه دراعـراف خواهند بود ماگفتار بیشتر آنان را بحث می کنیم چه ازمذهب بیشترآنان که سواد اعظم هستند بهتر فهمیده میشود و بازهم ازعلماء آنان شهید که ملقب بضد شده در کتاب ذکری گوید شهرت مانند اجماع حجت است بدلیل قوق صادق که

۱ - رساله شرح صنمی‌قریش بفارسی تالیف مترجم مصائب‌النواصب بخط‌مولف درکتابخانه حفید او که نگارنده ناچیز این‌سطور باشد موجوداست «مرتضی»

فرمود شهرت را بگیر ونادر را دور انداز گوئیم اگر بهشت برای مردم نادری که اندك هستند آفریده شده باید بسیاری از مسلمان در آتش همیشگی بسر برند زیرا تمام صحابه وتابعین ودانشمندان راسخ واولیاء کامل ابوبکر رادوست دارند ومعتقد بفضل اویند وبرای خاطر این دوستی ازایمان بیرون روند وسزاوار آتش ابدیت را دارند وشاید این گونه ایمان جماعت مورد خشم پروردگار و دوستی شیطان باشد؟!

نمیدانم شیعیان چه گویند درحق کریم منان که خشم پروردگار از رحمتش تقدم پندارند با آنکه اواست غفور ورحیم ورحمن بنابراین اگر بهشتیان منحصر شوند به هشم احول وپیروانش باید گفت خشم الهی بر رحمتش پیش افتاد؟! هرگز هرگز وهرخردمندی ازاین گونه سخنان بیزاری جوید وایضا لازم آید که هر آیه که نص برمدح مسلمان باشد آنرا انکار نموده وتاویل نمود هرروایتی که ستایش وفضلیت امت محمدی وشفاعت پیغمبر باشد مسخره نمود و آمرزش پروردگار و بخشایش الهی را بازیچه پنداشت چه آن مردم اندك و انگشت شمار را که از کمی به معدوم شبیه ترند بموجود وشماره وابدا درحساب نیایند

پیغمبر مدح آنان رانموده ومورد شفاعت قرارداده وازگناهانشان به بخشاید تا چه رسد که پروردگار آنان را به بخشاید ؟! مترجم گوید بااستحسان سخنانی بهم بافت چه اکثر کافر وامامی نیستند باتفاق همه مسلمانان کافر هم در آتش ابدیت بسر می برد

مولف نواقض نوشت که درنوشته نواقض ایراداتی است نخست شیعیان اندك نیستند بلکه دربسیاری دیه‌ها وشهرستان‌ها و کشورها می باشند ودربعضی از بلاد اختصاص بشیعه دارد ودربرخی باسنت وجماعت اشتراك مکانی دارند گرچه سنت و جماعت بیشتر ازشیعیان است ولی اکثریت که خوب نیست گذشته از اینها این گفتار مولف تناقض دارد باگفته گذشته اش شیعیان باندازه بسیارند که مانند مورچه و پشه می باشند »

دوم لازم دارد که فرقه ناجیه از امت محمدی اندك باشند بعضی ازمکان های بهشت خالی باشد وطول وعرض بهشت باآن وسعت هم اختصاص بآنان داشته باشد و دیگر شریکی از امم سابقه نداشته بناشد ؟ با اینکه چنین نیست

سخنان سرد موالف نواقض درنزد هوهمندان وخردمندان پوشیده نیست

کتابهای حدیث سنیان وشیعیان

مولف نواقض نوشت از بیهوده گوئیهای شیعیان است که کتابهای احادیث صحیح که مورد قبول امت اسلامی است مانند صحیح بخاری ومسلم منکرشدند با آنکه بسیاری ازدانشمندان عرب گفتند که بعداز کتاب خدا کتاب صحیح مسلم بن حجاج قشیری صحیح ترین کتابها است وبسیاری از علما غیرعرب هم گفتند صحیح محمدبن اسمعیل بخاری هوالاصح این قول اصح است پس چیزی که هر دو اتفاق دارند متفق علیه امت است آن خبری است که گویند در بسیاری از اوقات صحیح متفق علیه قصد ایشان اتفاق مسلم وبخاری است نه اتفاق تمام امت اگرچه لازمه اواست ازباب ثبوت ملازمه باتفاق امت برچیزی که این دونفر اتفاق نمودند و باین روش استدلال نمود صاحب ازهار خبری که این دونفر براو اتفاق نمودند چیزی است که روایت نماید آنرا صحابی مشهور بروایت از پیغمبر وروایت نماید آنرا دوراوی از اتباع تابعین که مشهور بحفظ هستند پس روایت کنند ازهریك از این دونفر رواة ثقاة ازطبقه چهارم پس روایت نمایند ازهریك از ایشان شیخ بخاری ومسلم احادیث مرویه باین شرایط قریب بده هزار حدیث می باشد عمل نمودند بکتاب این دونفر ائمه مجتهد های کامل بدون جستجووبحث وتعدیل وجرح چه نهایت اعتماد باین دو کتاب داشته ودارند وبسیاری از بیماران بوسیله این دو کتاب شفایافته و رستگار شدندوبه برکت آن گروه بیشماری ازغرقاب نجات یافتند وقدر مشترك مابین ایشان دو کتاب در اسلام بحد تواتر رسیده ودو رفیق قرآن عظیم ومصحف عظیم قرار گرفتند .

شیعیان بواسطه نادانی بسیار وبی شرمی که دارند که این دو کتاب صحیح و سایر صحاح رامنکر شده وارزشی برای آن نمی پندارند ودربرابر این صحاح چهار کتابی که جمع شده وبسیاری از دروغ ها و گفتارهای اهل بیت ع را بهم بافتند یکی کتاب من لایحضره الفقیه فراهم آورده محمدبن بابویه قمی ودیگری کتاب

۱- شیخ الشریعه اصفهانی رساله ای درجرح رجال کتب صحاح سته نوشته وبا تحقیقات تاریخی ورجالی هریك از راویان حدیث آنرا انتقاد نمود وچنانکه سابقاهم اشاره نمودیم آقای شیخ محمد حسن مظفر نجفی درمقدمه کتاب دلائل الصدق جلد اول چاپ طهران رساله ای درانتقاد رجال صحاح ست تالیف وتمام اقوال وآراء اهل سنت و جماعت را درجرح رواة حدیث صحاح نقل کرده وتنها قلم ودوات و کاغذی برای مولفین صحاح قائل شده است !!! «مرتضی»

کافی گرد آورده محمدبن یعقوب کلینی که‌درنزد شیعه بصفت‌مولف معروف‌است سوم کتاب تهذیب که‌آنرا ابن‌مطهربن بابویه جمع نمود ؟!! ودرخطبه کتاب‌خود ضامن شده که روایات صحیحه را درآن فراهم آودد با آنکه او اختراع نـامه مینمود که حقیقت‌داستانش این است از هر مسئله‌گـه اعتقاد مینمودند که‌ازمشکلات است آنرا درنامه نوشته‌ودرتوی‌درخت مخصوصی که در بیرون‌شهرقم‌بودمیگذاشت وروزدیگر رفته‌ونامه‌رابرمیداشت ودرآغازآن مشتمل براحترام وتعظیم‌بنویسنده سئوال وبعد جواب را دربر داشت وسئوال وجواب تمام ازمخترعات‌ونیرنك‌های‌او بود که بمردم القاء میکرد که‌جواب از امام محمدبن حسن‌عسگری‌ع که اومهدی منتظر درنزد امامیه است که نامه را خواندهٔ وجواب مرقوم داشته است با آنکه خود ابن‌بابویه سؤال وجواب را هردو نوشته وبنام مهدی بمردم معرفی مینمود و این نیرنك مدتها در نزد مردم قم بطول انجامید بجانم سوگند هراندازه شیعیان را با رفتار وکردار وپندارشان هجوکنم بازهم بدرازا کشد !(حافظاین قصه‌دراز است‌بقرآن که میپرس) خلاصه اتفاق دارند که دوست‌ترین کتابهای حدیث کتاب من لایحضره‌الفقیه است که‌نامش را بردیم باآنکه متاخرین شیعه گـویندکه کتاب مزبور مشتمل بربسیاری از احادیث ضعیفه است وبعدازآنکه اصح کتابهای آنان این کتاب کوچك است قیاس‌نما احوال سایر کتابهای ایشان‌را کـه‌مفصل‌ومبسوط است چه خبر است بلکه تصریح نمودند که این سه کتاب پراست از احادیث ضعیفه بلکه موضوعه نگاه کنید که‌حقیقت ازباطل چگونه آشکار وروشن‌میشودخودشان از بدی حدیث‌های خود صحبت وگفتگو مینمایند آری حق بلنداست وچیزی‌بلندتر ازآن‌نیست

مترجم‌گوید مولف نواقض نمیداند راه بحث‌وانتقاد چیست؟ کتابهای‌خودشان را برخ شیعیان میکشد بعدازآنکه مرویه عنه طبقه اول ابوبکر وعمر وعثمان وعایشه وابو عبیده جراح وابوهریره وسمرة‌بن‌جندب ومعاذبن جبل وکعب‌الاحبار باشد هرگاه تمام آنان بیایند وبرای‌ما روایت کنند وهمی حاصل نشودتا چه‌رسد به‌ظن؛ گذشته از اینهابار غلطی که یکی از آخوندهای ایشان‌است نقل‌موضوعات از روایات ایشان مینماید واما عیب نمودن بر کتابهای شیعه وسرزنش بصدوق بر شیعیان است کـه‌مورد بحث قراردهندنه‌آنان.

مولف مصائب گوید درسخنان مولف‌نواقض نظریاتی است‌نخست که‌درمقدمات این کـتاب گفته شد که احادیثی که درکتابهای مزبور ثبت‌شده ازموضوعات عهد فراعنه است که بنام صحاح مـانند تسمیه شئی بضد او است و اما قبول نمودن غیر

فرقه ناجیه از امت او موجب آن نشود که اهل حق براو توجه نمایند

وگواهی مولف کتاب ازهار وغیراز او ازسنت وجماعت مانند شهادت شغال بدمش است وکافی است سخن او که گفت بعداز کتاب خدا این درست‌ترین کتابها است !! وآن کتاب بخاری که اخباری راجمع نمود وفقها سنت در کتابهای فقهی خود گواهی دادند باحمقی و کودنی او که تشخیص خوب وبدی را نمیداد وحتی بعضی ازشارحان کتاب هدایه درفقه حنفی نقل نمودند که دربخارا حدیث رضاع را درغیرمکلف مانند بهائم هم تعمیم داده وفتوی داد تا اینکه علماءعصر بواسطه این فتوی‌اورا راندند پس دقت نمائید کسیکه آن اندازه‌ها عقل وتشخیص ندارد که آدمی بـا جانوران خویشاوند نشود !!

چگونه می‌توان اعتماد باو نمود که تمیز چیزها رابدهد واتفاق افتادن شفای بیماری دراثر قرائت صحیح مسلم وبخاری هم اگر درست باشد به برکت اخبار شیعه امامیه است که تاکنون دربعضی از اخبار صحاح ودرآن کتابها باقی مانده‌است یعنی صحاحی که‌اصحاب امامیه برآن اتفاق‌دارند

دوم نسبت تضعیف بکتابهای شیعیان داده درنزد مردم هوشمند وخردمند چنین نیست چه از لحاظ نفاست مطلب وعظمت مولفان آن ازآفتاب روشن تر است سوم کتابهای حدیث ما چهار کتاب نیست بلکه هفت کتاب است که پنجم محاسـن تالیف احمدبن محمدبن خالد برقی وششم کتاب قرب‌الاسناد تالیف محمدبـن عبدالله جعفر جهرمی وهفتم کتاب مدینه‌العلم ابن‌بابویه است

چهارم استبصار را از علامه دانست نادانی او است باحوال بزرگان امامیه چه کتاب مزبور از تالیفات شیخ طوسی است.

پنجم انکار جلالت ابن‌بابویه را نمود درایام رجعت که اگراز آن جر که‌است براو معلوم میشود وگرنه در روز قیامت بمکافات‌خود خواهد رسیدو نسبت برقعه نوشتن هم افتراء است و این‌گونه نسبت ها را به مشایخ نقشبندی هـم دادند آری در کتابهای رجال نوشتند که ابن‌بابویه غایبانه بنامه ازامام ابی‌محمد محسن‌العسکری ع مفتخر شد که مشتمل بربعضی ازوصیت‌هائی بود برای او وبرای‌سایر شیعیان‌امامیه ونامهٔ بوسیله وکیل ناحیه مقدسه مهدویه بهپیشگاه حضرت‌حجت‌ع نوشـت کـه از پروردگار بخواهد که فرزندی باو به‌بخشاید وجواب مرقوم فرمود که‌دعا کردیم خداوند دوپسر نیکوکار بتو روزی گرداند قضا را پروردگار ابوجعفر و ابوعبدالله را باو ارزانی فرمود وابوعبدالله‌بن حسین‌بن عبیدالله میگفت که ازاباجعفر شنیدم که میگفت من بدعای حضرت ولی‌عصرع بجهان آمدم وبان‌مباهات مینمودششم گفتارائمه

اظهارع را دروغ پنداشت وچنین حکمی باتفاق ائمه مسلمانان دلالت بر کفر دارد و یاد آورشده که درکتابهای حدیث بعضی از احادیث ضعیف هم هست اینها موجب قدح نشود زیرا ایراد نمودن آن احادیث ضعاف در کتابها از راه غفلت مولف آن نیست تا لازم شود که بگوئیم درست از نادرست را نشناخت بلکه تمام اقسام چهارگانه حدیث را در کتاب های خود تدوین نمودند و برای تمیز احادیث نوشتند که بکتابهای رجال مراجعه نمایند وچنانکه مولف تهذیب درآخر کتاب تهذیب ضابطه نوشت که تمیز صحاح از غیر صحاح بوسیله آن قواعدداده شود ومقصود از تدوین اخبارضعاف آنست که در وقت معارضه در دوخبر صحیح آنرا مرجح قرار دهند

وعلامه دوانی در کتاب آنموذج خودنوشت جایز بلکه مستحب است که احادیث ضعیف را درفضایل اعمال بکار برد ونووی هم بران معنی تصریح دارد و گذشته از اینها در کتابهای صحاح ستة بدون آنکه ضابطهٔ برای تمیز احادیث بدست دهد مشتمل براحادیث صحیح وضعیف می باشد وعلامه تفتازانی درتلویح خود هم باین مطلب اشاره نموده وبعضی ازحاشیه نویسان کتاب بخاری روشن‌تر نوشتند که کتاب صحیح بخاری دوقسم خبررا دربردارد قسمت‌اول اثبات نموده وقسمت دوم‌رااستشهاد وتایید آورده است ولی منظور بخاری قسمت اول درست است برخلاف دوم که درست نیست

یکی ازسخنان بیهوده‌شیعیان تعطیل‌احکام الهی است وگویند حکم اختصاص بامام ویا نائب امام دارد ونائب بر دو قسم است نایب خاص که امام اورا درکشور ویا بلدی معین مینماید ونایب عام کسی است که بمقام درجه اجتهاد درایام غیبت امام نائل شده وداناتر از اوهم کسی نباشد وچنین شخصی جانشین امام خواهدبودودر امور کوچك وبزرك بجزاو دیگری نباید فتوی داده وحکومت نماید وتقلیدمرده در نزد شیعیان معتبر نیست وپسر عبدالعال دراین مطلب ادعای شهرت‌نمود که مانند اجماع شهرت را هم حجت دانست وزین‌الدین عاملی‌هم دراین‌خصوص دعوی اجماع نموده واجماع منقول بخبرواحد نزدایشان‌حجت‌است وابن‌مطهردر کتاب نهایة الاصول ودیگران دعوی حجت نمودند سپس دقت نمائید که گفتار شیعیان چه‌تحقیقی‌دارد و شرط تحقیق در اجتهاد را علم بتمام رواة قائلند از برای اینکه صحیح و ضعیف متفرق است

کتابهای رجال «۱»

ظهور احکام شرعی توقف دارد بر معرفةالرجال وشیعیان را کتابهای رجالی

۱- در رشته علم رجال حدیث دانشمندان شیعه امامیه کتابها ورسائل بیشماری تالیف نمودند که مهمترین آنها که اکنون بخاطر دارم از این قرار است

۱- رجال کبیر

۲- رجال وسیط

۳- رجال وجیز تالیف میرزامحمد اخباری‌استرآبادی متوفی هزارو بیست‌وهشت هجری قمری و کتاب رجال کبیر استر آبادی باتعلیمات آقا باقر بهبهانی چاپ‌شده‌وجد بزرگوار نویسنده ناچیز این سطور «آقا میرزا محمدعلی مدرس رشتی چهاردهی نجفی مترجم این کتاب مصائب» هم حواشی مختصری برحاشیه آقا باقر بهبهانی نوشت

٤- نقدالرجال میر مصطفی تفرشی چاپ طهران

٥- وجیزه مجلسی درآخر کتاب خلاصه‌الاقوال علامه حلی چاپ شد ورساله وجیزه بترتیب اسامی‌است وبهترین رساله‌ایست‌دراین‌رشته وشاید ازرجال‌علامه‌تعدادش بیشتر است

٦- الفهرست شیخ منتجب‌الدین که درآخرکتاب بحارالانوار چاپ شد

۷- معالم‌العلماء ابن‌شهرآشوب‌چاپ تهران

۸- رواشح‌السماویه میرمحمد باقر داماد چاپ طهران

۹- رجال سید مهدی بحرالعلوم چاپ‌شد

۱۰- اتقاق‌المقال شیخ محمد طه نجفی چاپ نجف‌اشرف

۱۱- رجال ابوعلی ضمیمه رجال استرآبادی وامل‌الامل شیخ حرعاملی‌چاپ‌شده

۱۲- منتهی‌المقال تالیف حاج ملاعلی کنی در قواعد رجالی‌چاپ طهران

۱۳- تنقیح‌المقال تالیف شیخ عبدالله مامقانی‌درسه‌مجلد بزرك چاپ نجف

١٤- رجال تالیف‌حاج‌ملاعلی یاری‌تبریزی که شرح نخبه‌المقال‌سیدحسین‌بروجردی است درپنج مجلد بزرك ومامقانی در رجال خود از آن بسیار استفاده نمود.

۱٥- رجال تالیف آقاسید ابوتراب خونساری مولف شرح‌شرایع‌الاسلام درسه مجلد که چاپ نشده

۱٦- رجال کوهپایه درچند مجلد بزرك که در کتابخانه ملی‌ملك‌درطهران‌موجود

۱۷- رجال تالیف آقا سید حسن‌صدر خطی

«بقیه درصفحه بعد»

آنان کوچك تر از مختصر التلخیص است و احوال بعضی از رجال چگونه در آن نوشته شده تا چه رسد بتمام احوال رجال اگرچه رجال شیعه کمترین رجال‌هـا را تشکیل میدهد و با این وصف در کتاب های خلاصه خود چگونه آنرا مورد بحث قرار دادند و گویند برای آشنائی به رجال شیعه باید مراجعه بکتاب رجال کبیر علامه حلی نمود که به تفصیل احوال رجال شیعه را نوشته و کتاب مزبور هم موجود نیست چنانکه در کتاب مطول خود احوال آنرا شناختیم بنابراین تمام شرایط و اوصاف برای مجتهد ممتنع است و ازطرفی هم امام مخفی و درپشت کوه قاف است و در هردیه و شهری کسانیکه توانائی فهم صرف زنجانی را چنانکه باید وشاید ندارند وتنها بعضی از فروع مسائل را درگوش آنان خوانده‌اند ومسائل اندك انگشت‌شماری از اصول و حدیث آشنا هستند با همه اینها دعوی اجتهاد مینمایند که بسیاری ازمردم اجتهاد آنان را باور نمودند یااز برای دامنه دادن هوا وهوس خودشان است یا آنکه آخوندها حرام خدا را حلال بنمایند با آنکه اعتقادی ندارند و کسانیکه به‌چنین ملاهائی اعتقاد ندارند یا از راه حسادت وریا است ویا مستغنی از وصول بمحرمات می باشندودیگر نیازی به فتوی آن آخوندندارند

مترجم گوید همه دانشمندان میدانند که احکام الهی خدا درنزد پیغمبر بود واز او بنواب خاصه رسید وآنان باندازه توانائی خود بافشار جور وستم مقاومت نموده ودر نشر احکام الهی کوشیدندمتاسفانه بواسطه‌قدرت فراعنه که‌بطول انجامید احکام صحیح باسایر چیزهامشتبه‌شده بودائمه اطهارع گروهی را برگزیده‌وموازین وقواعدی بانان آموختند تا تشخیص احکام خدائی را ازسایر قوانین بدهند ومردم‌هم توجه بآن دسته مردم نمایند واخبار صحاح ازغیر صحاح را ازهم جدا نموده تا۱۸ باآن قواعد شرعی وتمیز آن که‌در کتب علم رجال‌نوشتند مراجعه نمایند

کتابهای رجال شیعه بیشتر از کتب رجالی سنیان است مولف‌مصائب گوید در نوشته های نواقض ایراداتی است در ابتدا اعتراف نمود که‌مجتهد در همـه احکام

«بقیه ازصفحه پیش»

۱۸ – رجال تالیف آقا شیخ آقا بزرك طهرانی مولف الذریعه الی تصانیف الشیعه در چند مجلد خطی و بسیاری از منظومه های رجالی که بعضی ازآنها چاپ شده ودر کتاب مقیاس‌الهدایه مامقانی که درعلم درایة الحدیث ودرآخر کتاب رجال‌مامقانی مجددا بچاپ رسیددرحدود چند صفحه از کتابها ورسائل رجالی شیعه امامیه‌را نقل‌می نماید ولی‌متاسفانه بیشتر آنها ازلحاظ رجال حدیثی مفید وقابل استفاده است وتراجم احوال‌آن‌اندازه ها بدرد نمی‌خورد وقسمت فهرست کتب تراجم شیعه را هرگاه‌ذکر نمائیم باید کتاب جداگانهٔ در اینخصوص تالیف‌نمود «مرتضی»

جانشین امام است پس تعطیل چگونه لازم آید تعطیل احکام وقتی لازم آید که مجتهد در دنیا نباشد وخوش‌بختانه ولطف‌الهی شامل احوال شیعیان‌شده و تا کنون چنین اتفاقی نشده که مجتهد شیعه درهیچ‌عصری درجهان نباشد ومولف نواقص هم دعوی فقدان مجتهد شیعه ننمود بنابراین ایرادش وارد نیست و گفت‌در نزد شیعه نائب باید اعلم باشد

چنین نیست بلکه جایزاست تقلید اعلم که هر گاه هزار مجتهد متساوی‌ومتصف به نیابت باشند میتوانند بهر کدام در احکام الهی رجوع نماید وشیخ در رساله جعفریه می‌فرماید«راه آشنائی باحکام از برای کسانیکه ازامام دورند باید دلیل‌های‌تفصیلی را بداند درصورتیکه مجتهد باشد واگر نبود باید به مجتهد مراجعه کند اگرچه بچند واسطه‌هم باشد باید بمجتهد مراجعه کندوبسیاری ازدانشمندان‌شرط نمودند که باید که مجتهد زنده باشد درصورتیکه چند مجتهد موجود باشد بآنکس که‌دانا تر است مراجعه نماید وهر گاه‌مجتهدین درعلم‌مساوی‌باشند آنکاه مختار است‌اگرچه دریك مسئله در دو واقعه باشد آری عدالت درتمام آنها شرط است»

دوم گفت تقلیدمیت جایز نیست باجماع دورغ است چنانکه در رساله جعفری خلاف آنرا دانستید آری این‌مسئله محل‌اختلاف امامیه است چنانکه‌علمای‌علم‌اصول فقه ازسنت وجماعت هم دراین مسئله مختلف شدند وخطیب رازی (امام فخررازی) در کتاب محصول خود دربحث اجتهاد اشاره‌نمود که اختلاف نمودند در این مسئله وقاضی ارموی در کتاب تحصیل‌خود وبیضاوی در کتاب منهاج وعضدی‌ایجی‌درمبحث اجماع وعلامه تفتازانی هم نقل خلاف دراین مسئله نمودند

سوم نوشته که‌شیعیان کتاب رجال ندارند آری درست است‌چون کتب رجال شیعه را ندید و کتاب های رجالی متداول اصحاب امامیه است وخردمندان‌آنرامرتب وتدوین وتهذیب نمودند

بیشتر ازهفت‌کتاب رجالی شیعه تالیف نمود مانند ۱- کتاب خلاصه‌الاقوال ۲- و کتاب‌ایضاح‌الاشتباه تالیف علامه‌حلی ۳- و کتاب فهرست‌شیخ‌طوسی ٤- و کتاب دیگری ازاو ٥- و کتاب رجال کشی٦- و کتاب‌نجاشی ۷- و کتاب‌رجال‌حسن‌بن‌داود و کسانیکه رجال کشی را دیدند میدانند که بزرگتر از مطول تفتازانی استو سایر کتاب ها اگرچه کوچك است ولی مابین آنها عموم خصوص من وجه است وازتمام آنها مقصود بدست آید وازطرفی‌هم اختصار کتب مزبور نه‌از کمی نام های رجالی است بلکه در کتب خود خلاصه نمودند از احوال رجالی ازجرح و تعدیل و دیگر تاریخ تولد ووفات ونام مولفان ومعاصرین‌به تفصیل کمتر توجه‌داشتند ومفصل‌آنرا

بکتاب‌های بزرك خود یاد آوری نمودند که مراجعه شود وهر گـاه در کتاب هـای رجالی سنت وجماعت مانند میزان وکاشف ذهبی وتقریب ابن‌حجر ومانند آنها دقت نمائید خواهید دید حذف وزواید بسیار است که اگر آنرا حذف کنیم کمتر وکوچك تر از کتب شیعه خواهدشد

چهارم نوشت که احوال بعضی از کتب مزبور فهمیده نمیشود وهر گـاه مقصود بعضی از نوا در رجال است ودر کتب جمهور سنت وجماعت‌هم‌چنین است‌واگر گروهی از رواة را درنظر دارد افتراء ودروغ باشد وگذشته از اینها اصحاب مـا ملتزم شدند در اثناء کتب خلافیه تحقیق‌حال بسیاری‌از رجال که یافت‌نشده در کتب‌رجالی وچنانچه بر کسانیکه سروکاری بکتب رجالی دارند پوشیده نیست و بعد ها هم باز مفصلا بحث می نمائیم

پنجم درعراق وفارس وخراسـان وآذربایجان که نخبه کشور اسلامی است دانشمندان بزرك از دیرترین‌زمان تاکنون که عصر دولت‌صفوی‌است ظهور نمودند که بسیاری از آنان درعلوم عقلی ونقلی ودراصول وفروع دین امامی‌دانـا هستند چگونه ممکن است توانائی فهم کتاب صرف زنجانی را نداشته باشند دعوی اجتهاد در حضور گروهی از دانشمندان نمایند مگر بگوئیم صاحب نواقض قیاس بنفس نموده است

مترجم گوید مولف نواقض دریك قسمت ازنوشته‌اش راستگو است گروهـی دعوی اجتهاد نمایند که بهرهٔ از دانش ندارند ولی این‌گونه ادعاهای بیجادردردیه ها وشهرهائی است که دانشمندی نبوده وآدم یك‌چشم درشهر کوران پادشاه است‌و ومردم نادان هم ادعای آنان‌را باور می کنند نه شهرها ودیه‌هائی که‌مردم فاضل ودانشمند دارد چه‌بزودی مشتشان‌باز ورسوا می‌شوند !!!

فروع فقهی«۱»

نواقض نوشت ازکارهای بیهوده شیعیان است که دراحکام شریعت‌سستی‌هاو سهل انگاری‌هائی دارند که شبیه کفر والحاد میباشد واین رساله گرامی‌تراز آنست

۱ــ اساس علمی فقه شیعه امامیه کتاب وحدیث وعقل واجتهاد است که درحدود هزار وسیصد سال‌است که دانشمندان شیعه امامیه برروی‌آن کار کرده وکتابهاورساله های بسیار دقیق ونفیسی تالیف نمودند ویك قسمت از فقه سنجش فقهی‌است که‌آخوند های ازهری مصر تازه بفکر تجدد واصلاح فقه افتاده وبنام فقه مقارنه میخواهنددست

«بقیه در صفحه بعد»

که آنهمه یاوه ها را در آن درج نمائیم بلکه کتاب ما گنجایش آنرا ندارد تنها برخی را نقل مینمائیم.

با آنکه نماز ومقدمات آن سخت ترین کارهای بدنی است تسهیلاتی در آن مینمایند وهم چنین قیاس شود سایر کارهارا باز ایشان گویند چرك و قی و چرك مخلوط بخون مذی و وذی بول پاك است و نجاست هر حلال گوشتی مانند قاطر و خرهم حلال باشد وآب جاری را نجس ندانند مگر تغییر پیدا کند وتوی دماغ وچشم وزبان نجس نمیشود باین اگر دهان مکلفی خون بیاید پس از آن خون برطرف شود دیگر پاك کردن لازم نیست واگر خون دردهان ودماغ وچشم پیدا شود نجس نخواهد بود وهیچیك از شیعیان فتوی به نجاست آن ندادند وبواسطه این جرئتی که دارند هر کار خوبی را واجب ندانند

شستن پا را در وضو واجب ندانند بلکه روا ندازند ومسح در نزد شیعیان واجب است واکتفا کنند درشستن تمام اعضاء ودر رفع حدث اصغر واکبر با آب مستعمل که به جوشانند پاك کننده دانند وبرای کار کوچکی تیمم را جایز دانند واگر نجاستی از بدن بیرون رود وضو را باطل ندانند مگر ازدوراه مخصوص بخود بول و غایت خارج شود ولمس زنان ولمس ذکر وفرج وضو راباطل ننماید وجایز دانند که جمع مابین چهار نماز درسفر وحضر بدون عذری بجای آورند وبسیاری ازعدول شیعه چهار نماز را پی دربی ومتصل بجای آوردند ونمازرا بتاخیر اندازند تاامام جماعت برای نمازگذاردن بیرون آید وقرص را مانع ازبجای آوردن نماز دراول وقت دانند وهنگامیکه برشیعیان ایراد گیریم درجواب گویند واجب مضیق برواجب موسع مقدم است واگر گوئید چرا نماز مغرب وعشاء را تا نصف شب که آخر وقت عشـاء بعقیده شما بتاخیر اندازید

«بقیه ازصفحه قبل»

بکار شوند با آنکه بحث مقارنه فقهی هم از قدیم ترین زمان‌ها در بین دانشمندان شیعه معمول ومتداول بود وکتابهای بسیار مهمی دراین زمینه تالیف نمودند که مهمترین آنها

۱- الانتصار تالیف سید مرتضی علم الهدی چاپ تهران

۲- خلاف تالیف شیخ طوسی که درزیر چاپ است

۳- تذکرة الفقهاء تالیف علامه حلی در دو مجلد بزرك چاپ ایران

٤- کتاب فقه تالیف میرزا محمد اخباری نیشابوری در دوجلد چاپ بصره

۵- تحریر المجلة تالیف آقای شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء نجفی در ٤ مجلد چاپ نجف «مرتضی»

این نیست مگر آنکه ازعبادت فرار کرده درامر دینی کوتاهی مینمائید آنگاه ناله را سرداده ویا بنام سنی وناصبی تکفیر می کنند آری این شیوه کسانی است که یقین در دین ندارنم واین گروه درتشهد تنها شهادتین وصلوات برنبی وآل او را واجب دانند که اگر مسکری در دهان نماز گذار باشد که کم کم آب شود جایز دانند زن یا مرد روزه دار را درپس وپیش او بآبی حقنه کنند جایز دانند و اززشت ترین زشتکاری شیعیان حلال دانستن جماع برپس زن است واین طریقه درمیان آنان شیوع دارد تا آنجا که گویند ابن عبدالعال که بیشتر جماعش از پس زن بود بااین زشتکاری ها بما سرزنش کنند باآنکه دردین شرمی ندارند وهرگاه بگویند این گونه مسائل را که برشیعیان ایراد گرفتند بعضی ازمجتهدینی که درنزد اهل سنت وجماعت مورد رضا است بسیاری از این مسئله ها را یادآور شدند گوئیم آری درست است ولی این همه تسامح وسهل انگاری درهیچ دیانتی مگر درمذهب شیعه که بمذهب زندیق ها وباطنی ها شبیه تر است یافت میشود درخصوص صیغه وحلال کردن کنیز دیگری وزنای با احرار بعداز این یادآور میشویم

مترجم گوید بعداز آنکه امر خلافت وامامت بدلیل ثابت شد که ارثی است بنا براین هرچه بگویند احکام واقعی خدائی خواهد بود و دیگر مورد اعتراض نیست که در فروعات فقهی شیعه چرا چنین وچنان است چه هنگامیکه آنان را امام دانستیم گفتار و کردارشان را بدون چون وچرا باید اطاعت نموده وانجام دهیم مولف نواقض نوشت که درنوشته های نواقض ایراداتی است نخست ادرحکم پاکی قی وچرك و چرك مخلوط بخون ابوحنیفه هم شریك است اما قی مولف شارح وقایه گوید « قی اندك نجس نیست » ظاهرا تفاوتی مابین کمی وزیادی آن نیست بلکه کم آن بیشتر اتفاق می افتد تا بیشتر آن ومسامحه درحکم بپاکی او سخت تر است ازمسامحه درپاکی زیاد آن شارح واقیه گوید اگر زخم فشار داده شود تجاوز می کند و اگرفشرده نشود سرایت نمی کند بنابراین وضو را ناقض نکند وازقواعد متن وقایم است که چیزی ناقض نیست نجس هم نیست پس چرك نجس نخواهد بود مذهب شارح وقایه گذشت هرچه ازقرحه وریش تجاوز نکند ناقض وضو نشود شامل دمبل وریش وچرك مخلوط بخون خواهد بود

دوم بپاکی منی وودی معارض به مانند خودش بلکه سخت تر است چه ابوحنیفه گوید جایز است که منی خشك را بدون غسل مالش داده وجدا نموده باآنکه با ما در نجاست منی موافق است تعجب دراین است که بامالش معتقد به ازبین رفتن منی نیست چنانکه از کلام قاضی خان معلوم میشود که هرگاه بعداز مالش منی به پارچه آب برسد

صحیح تر آنست که نجاست باز میگردد

سوم حکم بپاکی بول وغایط حیوانی که گوشت آن خورده میشودابوحنیفه هم دراین رای باشیعیان موافق است بلکه از کلام محمدبن‌حسن شیبانی‌معلوم‌میشود شاش بعضی از جانورانی که گوشت آنها خوراکی نیست مانند موش و گربه نجس نیست بلکه برخی از حنفیه تجویز نمودند که‌باشـاش جانور خوراکی می‌توان‌نجس را شست پس آن شاش‌ها تنها درنزد ما پاك است ولی درنزد آنان پاك کننده‌است

چهارم یادآوری نمود که خر وقاطر پاك هستند واین منافات بامطلبی دارد که درآغاز گفت ودراینجا اکتفا می نمـائیم بانچه را که‌مقدمات صلوة است‌واینها تنها عقیده ما نیست بلکه ابن‌عباس وحسن بصری هم براین فتوی‌داد و ممکن است باتفاق فقهاء اربعه معارض باشد که می گویند روبا وخرگوش ومار ماهی کـه فلس ندارد حلال‌است و خوراك کافران‌را حلال دانند وطحال وشکم ومثانه وذکروخایه‌را حلال دانند گوارا باد برآنان با اینگـونه خوراك ها

پنجم گفت شیعیان آب جاری را درصورتیکه تغییر یابد نجس دانند ابوحنیفه هم همین عقیده را دارد چنانکه درمتن کتاب وقایه ومختصر آن که‌دردسترس‌طلبه ها است این مطلب را تصریح نمودند وجای بسی تعجب است که مولف‌نواقض‌مذهب و فتوی امام تازه خود را ندانست با آنکه از مسئله های ضروری است که باید بآن دانا باشد وهم چنین‌آب کم از فتوی مذهب امام قدیم او امام شافعی است بـا آنکه امامیه‌آب کم‌را پاك‌ندانند و کر را که چندبرابر اندك‌است پاك دانندهم چنین قلیتین که فتوی مذهب امام قدیم او شافعی است با آنکه امامیه قلیتین راپاك‌ندانند و کر را که چند برابر آنست پاك‌دانند

ششم یاد آورشد که‌زبان وتوی دماغ وسایرچیز ها را پاك‌دانیم‌این‌هم‌مذهب حنفیه است وشارح کتاب وقایه‌گوید هرخونی که بروز کند وبلندشود برسرجراحتی وسیلان نکند وضورا باطل نسازد واین حکم شامل هرجراحتی است‌حتی دردهان و دماغ وزبان هم جاری است وقاعدهٔ که مولف وقایه‌گوید کـه هرچیزی‌که ناقض نیست نجس نیست برای او نتیجه دهد که‌باطن‌های انسانی‌نجس‌نشود وعلاوه شارح کتاب مذکورگوید اگر آدمی دست خودرا در دماغ خود کند واثرخون بیند وضو باطل نیست

هفتم درهنگام وضو پا را نمی شوئیم نه ازسهل انگاری درامر است بـلکه مسح پا مشکل تر ازشست وشوی پااست چه مسح حاجت‌دارد که خصوصیاتی‌راانجام داد مانند آنکه تری دردست باقی باشد وکوچکترین مسامحه روا دارددست خشك

میشود ناچار است که از اول شروع به وضو کند واز طرفی هم رعایت کند که آب زیاد مصرف ننماید چه او غسل میشود با آنکه احتیاجی به غسل ندارد وعلاوه براین ایراد برفرض ورود وارد است برصریح قرآن و گفتار ابن عباس وانس بن مالك و عکرمه وشعبی ومعصومین ومعارض است بتجویز غیر مالك مسح برخفین را با آنکه او مخالف نص قرآن است زیرا واجب نمود خداوند غسل یامسح بردوپاومسح خفین مسح دوپا نیست بلکه مناسبتی مابین اعضای بدن آدمی با خف نیست وربطی بیکدیگر ندارند وحضرت امام جعفر صادق ع فرمود اگر هرجلدی را ازمحل خود بردارند طهارت خواهد رفت

«اگر هرچرمی که بر کفش خفین است بردارند و یا کفش خفین را از پا درآورند دیگر پاکی نیست چه آنرا دور گذاردند و کفش ویا دوتا است» وعجب تر ازهمه که اهل سنت وجماعت ازعایشه روایت نمایند که گفت رجلای بالمواشی احب الی من امسح علی الخفین واز ابوهریره روایت کنند که گفت باکی ندارم که مسح کفش بر برخفین کنم ویامسح برپشت شتری دربیابان نمایم هشتم نوشت که شیعیان گویند شستی سایر اعضاء باندازه روغن مالی کافی است گوئیم درهنگام ضرورت و کمی آب ابوحنیفه هم آنرا فتوی داد زیرا فاضل بیرجندی در کتاب شرح وقایه از ذخیره نوشت که ابویوسف شرط نموده در وضو تقاطر وسیلان را بلکه تری هم کافی است

مترجم گوید در کلمات فقهاء ما دارد کفایت می کند در وضوغسل آن ولو کا الدهن مراد ایشان از دهن بفتح دال کمترین جریان آب است نه مطلق تری

نهم آب مستعمل درحدث اکبر محل اتفاق ایشان نیست وعلاوه زفرد دراین حکم با ایشان شریك است وایضا ا ن فتوی امامیه معارض است با فتوی ایشان که آب مستعمل کفار پاك است ومیتوان با آن غسل نمود وآیاهیچ خردمندی که آب جاری دیده ویا شنیده اند مسلمان وخالی از نجاسترا پاك ندانندو گوید نجس است ولی آب مستعمل کافران را پاك نگوید مگر کسانیکه شبیه آنان می باشند

چهاردهم نوشت که شیعیان بهر کار جزئی تیمم نمایند این ها دروغ و افترا است با احتمال ضرر تیمم کنند اختصاص به شیعیان ندارد بلکه اهل سنت وجماعت هم همین عقیده را دارند وعلاوه معارض است ابوحنیفه که تیمم قبل از وقترا جایز دانند وتیمم بر کحل ونمك را هم روا دارد با آنکه بسیاری ازلغویین گواهی دادند که صعید درآیه بمعنی خاك است وابن عباس هم همین معنی را روایت نمود یازدهم نوشت که امامیه گویند وضو باطل نشود مگر با بول وغایط گوئیم برفرض آنکه باور نمائیم و اعتراف کنیم که درمذهب ماسهل انگاری وتسامحی می باشد که درمذهب ابوحنیفه

اتفاق نیفتاد وخون وقی‌را از نواقض‌وضو نمیدانیم‌ودر آینده سهل‌انگاری‌ها ومسامحات ابوحنیفه را که مولف نواقض هم اعتراف بان نموده نقل می‌نمائیم تابدانند که‌سهل انگاری و کوتاهی ما دربرابر فتواهای ابوحنیفه هیچ است و درخصوص‌مس ذکر و فرج هم ابوحنیفه باما موافق است که وضو را باطل نسازد

دوازدهم وجه تاخیر نماز از آن جهت است که مولف نواقض نـوشت بلکه بلکه بعلت آنست که از ائمه‌رسیده که‌هر نمازی حدآن ممتد است به‌حدودی‌چنانچه حنفی در تماز عشا گویند ومعذلك انکار افضلیت اول وقت را ننمایند‌آری‌بعضی از اهل دنیا برای کارهای دنیائی نماز را بتاخیر اندازند وترك فضلیت کنندواین هـم معارض با فتوی ابوحنیفه است که می گوید نماز صبح درهنگامیکه هوا روشن است مستحب است وتاخیر نماز ظهر وعصر ونماز جمعه را جایز داتست وخصوصیت جمع لازم وفتوی ابوحنیفه است باستحباب تاخیر ظهرین است بـا اینکه استبعاد نمودن مشروعیت جمع بین دونماز را استبعاد نمودن است از ایشان احادیث‌صحیحه باشد و بعضی ازآن‌ها این است که حمیدی در کتاب جمع بین صحیح خود نوشت که‌درمسند عبدالله‌بن عباس درحدیث صدهشت از خبر متفق علیه فرمود رسول‌الله ظهر و عصر ومغرب وعشاء را بدون ترس وسفر جمع میتوان نمود ودرروایت‌ابن زهیر است که سؤال نمودم سعید را که‌چرا چنین نمودی گفت اراده نمود که امت به مشقت داخل شوند.

در روایت جابربن زید درمسند ابن عباس گفت‌حضرت پیغمبر(ص) درمدینه‌نماز خواند هفت‌رکعت وهشت رکعت ظهر وعصر ومغرب و عشاء سیزدهم اقتصار نمودن اصحاب ما درتشهد بدون شهادت وصلوة معارض است به چند برابر آن که ابوحنیفه در قرائت بد وبرك سبز بجای الحمد وسوره واهمال نمودن بسم‌الله درحمد وسوره واحداث حدث بجای تسلیم ولی زشتی این حرکات بر مولف‌نواقض روشن نشده چه باین گونه زشتکاری ها عادت دارد

چهاردهم امامیه روا دارند که مسکرات در دهان درحال نماز معارض است بانچه راکه فاضل بیرجندی درشرح مختصر الوقایه نوشت که‌از خواهرزاده‌خود نقل نمود که اگر قسمتی از لقمه خوراك را خورده وقسمت دیگر را درنماز بخـورد نمازش فاسد نیست بلکه نقل ازبعضی شده که اگر در دهان کسی مسکری باشد که آب نشود نماز را فاسد کند بنابر مختار چنین‌است

لفظ مختار دلالت کند که مسئله مابین آنان محل اختلاف است بنابراین ماهم مانند آنان اختلافاتی درفروغ فقهی داریم پانزدهم درمسئله حقنه با اینکه ازنماز و

مقدمات آن بیرون است مردود است چه ابوحنیفه دواء خشك را جایز داند که در توی بیمار رسانند وفاضل بیرجندی در کتاب شرح مختصر گوید که دوا را در بیمار داخل کنند روزه‌اش باطل شود درصورتیکه دواء فقط تر باشد آنچه‌در کتاب‌الهدایه و کتاب کافی است که دواء خشك درنزد همه روزه را فاسد نکند و معارض است به اینکه روزه دار جایز است حصه ها و یا خاتم ومانند آنرا به بلعد بدون آنکه قضا کفاره آنرا بدهد وعلاوه مسئله در نزد دانشمندان ما محل خلاف است‌چنانچه در کتاب دروس بدان تصریح‌نمود

شانزدهم یاد آور شده که شیعیان جماع ازپس را روا دارند گوئیم‌این‌مسئله درنزد ما محل خلاف است چه بسیاری از بزرگان شیعه‌آنرا حرام دانندوآنانیکه روا دارند گویند کراهت شدیدی دارد وگذشته از اینها مالك دراین‌مسئله با شیعه موافق است ودرحلیت آن مبالغه دارد حتی از او روایت شد که گفت‌کسی را ندیدم که براو اقتداءوپیروی کنم که شکی در جماع از پس‌زن نماید چه جماع‌زن ازپس حلال است‌وروایت شده از جلال‌الدین سیوطی در کتاب تفسیر مشهورخودگفت که حاصل او آن است که کسی از مالك جویا شد که آیا جماع زن ازپس‌جایز است‌در پاسخ گفت دراین ساعت برای‌اینکار غسل‌نمودم واشاره است به‌داستان‌عبدالرحمن جامی در کتاب بهارستان‌خود که گفت

گفت مملوکه بمالك خویش | ذز قفایش گرفت راه فساد
ترك این فعل کن که‌جایز نیست | نزد دین پروران شرع نهاد
گفت خامش که شیخ دین مالك | بچنین عیش رخصت ما داد
گفت مسکین ززیراو که خدات | در زد و گیر مالك اندازد

واز مالك نقل نمودند که جماع با غلام را روا دارد چنانکه قطب‌الموحدین شیخ فریدالدین عطار قدس‌سر فرمود

آبروی غلام خویش مبر | دفتر بد بنام خویش مبر
نتوان زد بگفته مالك | غوطه در ورطه چنین هالك

نقل نمودند ازگروهی ازعلماء شافعی از آن جمله رافعی درکتاب‌شرح‌کبیر از ابن عبدالحکیم شاگرد شافعی که گفت شافعی گفت از پیغمبر نرسیده در تحریم وتحلیل وطی غلام وقیاس اقتضاء کند حلال باشد وبعضی از شافعی از ائمه‌خود نقل نمودند همان چیزیرا که‌عبدالحکیم آنرا روایت‌نمود

با همه اینها معارض است به تحلیل ابوحنیفه که گفت جایز است‌آدمی ذکر خود را به حریر بپیچیده برکون مادران وخواهران و دختران خود کنند تا چه رسد

به بیگانگان

هفدهم نوشت که مجموع آنها تنها درمذهب شما یافت میشود این‌سخن را رد می کنیم بانچه‌را که بشما نشان دادیم که‌چند برابر آن درمذهب حنفی‌موجود است بلکه خودشان اعتراف نمودند که تمام اقوال مختلف ومنتشره سایرمذهب‌ها در مذهب حنفیه گرد آمده است

وصاحب کتاب طبقات حنفیه دربیان احوال ابوبکر مسعود احمد کاشانی نقل نمود که (هنگامیکه از کاشان بدمشق آمد فقهاء نزد او حاضر شدند ودرخواست نمودند که درمسئلة سخن‌گوید گفت درمسئله که اصحاب ما خلاف نمودنـد سخنی نخواهم‌گفت آنگاه مسئله هائی برای او تعیین نمودند وآغاز بحث نمودوهرمسئله را که میگفت نقل مینمود که فلان وفلان چنین‌وچنان‌گویند واقوال‌وآراء اصحاب ابوحنیفه را درمسئله یادآور شد تا مجلس بپایان رسید)

علاوه اگر درخصوص مذهب ابوحنیفه مجموع آنها نباشد دیگر لایسمن و لایغنی من‌جوع است زیرا گوئیم تفاوتی درمذاهب چهارگانه اهل سنت وجماعت نیست ومانند حلقه بهم پیوسته‌اند و از سید مرتضی مشهوراست

که‌مردم یا امامی‌هستند یا کافر وحضرت وسول ص‌ع فرمود کفر یك‌ملت است وابن‌همام که ازبزرگان متاخرین اهل‌سنت‌وجماعت است مسامحات بی‌پایانی برای برای یك نفر درتکالیف قائل شده که‌هیچیك از پیامبران چنین سهل انگاری را معتقد نشدند و ناصر خسرو علوی حکیم معروف چه نیکو گفت

شافعی گفت که شطرنج مباح است مدام
راست گفتست چنین است که‌فرموده امام
خواجه مالـك گفت ازین نـازکتر
که بنزدیك خردمند مبـاح است غلام
بوحنیفه به‌ازین گوید درباب شـراب
که ز جوشیده بخور کان نبود هیچ حرام
حنبلی گفت که گر زانکه بغم درمانی
پسته بنك تناول کن وخوش باش مدام
بنك ومی خور وبر کون زن‌ومی‌باز قمار
که مسلمانی ازین چهار امام است تمام

(تصوف)

مولف نواقض نوشت که‌از یاوه بافیهای شیعیان انکار تصوف است وشیخ مقتول آنان در کتاب دروس‌خود گوید تصفیه باطن حرام است وپس‌وای‌بر کسی که‌تصفیه باطن کرده‌وریاضت‌نفس کند ویاذکرار بعین نموده باشدبیشتر ازچهارصد نفر بکسی که مورد اتهام وگمان‌است‌حمله‌ورشده وگویند چون از نقش‌بندی است باید او را کشت ومطالعه کتب صوفیه بدتر از کسی است که انجیل وتورات‌را بکار می برد بهمین جهت‌است که شیعیان‌قساوت قلب دارند واگر هزارسال‌دل‌های آنان را صیقلی دهند به نورالهی روشن نشده وسر سوزنی اثر ندارد وهر گاه‌منکرید نام یك رافضی را تذکر دهید که در او صفای باطن و نورانیت و کرامتی داشته باشد چه هر باصفا و باکرامت مشاهده کنید باتفاق شیعه از سنت وجماعت است و آنرا در سلسله لعن خود قرار میدهند چه عادت دارند هر پرهیز کاری‌را لعن‌نمایند

اما امیر فضل‌الله استرآبادی که‌قوی‌ترین‌شاهد برعدم‌تصفیه باطن‌رافضی‌است که از اوخارق عادت‌بروز نمیکرد مجاور نجف‌درمدت بیست سال‌بودواجماع‌داشتند که پارساترین وزاهدترین ودانا ترین شیعیان‌است واندك میلی‌بلعن وسب نداشت تا دلیل شود که ازجرگه مسلمانان باصفا است چه رسد بینکه ازاولیابوده باشد ومانند استرآبادی زیاد است هنگامیکه حال ایشان چنین باشدچگونه‌خواهد بود احوال‌دیگران که تصفیه‌قلب ازبرای کسیکه متابعت خوبان صالح‌نموده‌وازجماعت دور نشده در اربعین اولی‌ممکن‌است تصفیه باطن بدست آید وبرای کسانیکه‌بهوا وهوس وبدعت دچارند درچهل سال و چهارصد سال‌هم فراهم نشود

حکایت کردند که مریدی بمرشد خود شکایت کرده وگفت که با آنکه ریاضت را بجای آورده وبعهد خود وفا نمود تاکنون کشفی برایش‌بدست نیامده است مرشدگفت شاید در دل توچیزی از کلید معرفت باشد یعنی کدورت‌ابوبکر در دل دارد آنگاه مرید آنرا از دل بیرون کرده و کشف‌حقیقت بوی‌شد ومانند این‌گونه حکایات در کتابهای اولیاء بسیار است

مترجم گوید مولف نواقض متصوفه را نسبت نقشش بندی‌داد ونمیدانست که فرقه نقش بندیه چه کارها کرده‌ومی کنند وشریعت‌را کنار گذاردندوآنچه دردیانت محمدی است ترك گفته وواجبات ومستحباتی را بجا نیاورند ومدعی هستند بالاترین مراتب حق را واصل‌شدندبلکه عین‌حق شدند وکسانیکه پیرو رسول خدارانموده وواجبات را بجا آورده ومکروهات ومحرمات را ترك گویند و همیشه بیاد خدا

باشند کدام یك از عوام شیعه آنرا منکر میشود تاچه رسد بفضلا ودانشمندان و چنانکه گروهی از شیعیان همین کارها را نمودند وشکر خدایرا بمقام ومرتبه بزرگی نائل شدند که هر گاه نام آنان را تذکر دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود

مولف مصائب نوشت در نوشته نواقض ایراداتی است زیرا نسبت داد که شیعیان منکر تصوف هستند این نسبت افتراء وبهتان است وآنچه رابه شهید اول منسوب دانست بعلت آنست که کلام شهید را نفهمید زیرا در کتاب دروس خود در ضمن شماره بعضی از محرمات گوید حرام است تصفیه نفس واظهار اینکه خوبم ودرمن بدی نیست وشکی نیست عقلا وشرعا کار زشتی است چنانکه خداوند فرماید ولا تزکوا انفسکم انه اعلم بمن اتقی تزکیه نفس غیر از تصوف وتصفیه باطن است و مولف نواقض چنین فهمید که مقصود ازشهید حرمت تصوف است وبعد کلام شهیدرا تبدیل نموده ومطابق ذوق وقریحه خود وفق داد تا بتواند بایراد پردازد چه خوب گفتند

وکم من غایب قولا صحیحا — وافته من الفهم السقیم

چگونه میتوان انکار تصوف شیعه را نمود با آنکه بسیاری از بزرگان شیعه در مسئله اثبات امامت علی در کتابهای کلامی وغیره گفتند تمام صوفیه وارباب اشارات وحقیقت باحضرت علی ع می باشند

آری علامه حلی در کتاب کشف الحق ونهج الصدق درباب صفات سلبیه منکر طایفه صوفیه شد که(پروردگار بادیگری متحد نخواهد شد زیرا بطلان اتحاد ضروری است ومعقول نیست دوچیز یك چیز شوند وگروهی از صوفیان اهل سنت وجماعت مخالفت کرده وگویند خداوند باجان عارفان متحد است.

وتا آنجا که بعضی گفتند خدا نفس وجود است وهر موجودی اوخدا است واینهم عین کفر والحاد است)

این رشته ازصوفیان را جمهور متکلمین بلکه محققین صوفیه هم منکر شدند وشیخ علاءالدوله سمنانی درمکتوبی گفت روزی درمطالعه کتاب فتوحات ومباحثه آن رسیدم به قول مولف آن (سبحان من اظهر الاشیاء وهوعینها ی درحاشیه آن نوشتم ای شیخ هر گاه می شنیدید از کسی که میگفت که فضله و غایط شیخ عین وجود شیخ است با او مسامحه روا نداشتی بلکه برچنین صاحب سخنی خشمگین میشدید بنابراین چگونه از خردمندی روا است که این هذیان هارا نسبت بخدادهد باید توبه نصوح کند تا رستگار شود وبیرنگاهی که دهری ها وطبیعی ها ویونانیان از چنین گفتاری خودداری دارند رستگار شوند وبسیاری از فقهاء ومتشرعین اهل سنت وجماعت بتحریم تصوف حکم نمودند ابن جوزی غزالی را کافر دانست که

چون طریقه صوفیه را خوب میدانست

مولف مواقف گوید ملا عبدالرزاق کاشانی که منکر حلول و اتحاد بود میگفت لیس فی‌الدار غیره دیار واین‌هم عذر بدتر از گناه بود وهرگاه کتاب جامع الاسرار ومنبع الانوار وشرح الفصوص موسوم بنص‌النصوص که از تالیفات بزرگان شیعه است وهم‌چنین رساله اوصاف الاشراف محقق طوسی وبعضی از قسمت‌های فصول کلامی و کلام امام عالم ربانی شیخ کمال ملت ودین میثم بحرانی در کتاب شرح نهج‌البلاغه وشرح صدکلمه مرتضوی ازابن‌میثم و کلام استاد او شیخ کامل صمدانی علی‌بن سلیمان بحرانی ونوشته شهید ثانی در رساله اسرارالصلوة و رساله مناسك حج آنان را مشاهده کند خواهد دانست که نواقض نسبت دروغ داده که شیعیان منکر تصوف می باشند بلکه مولف جامع‌الاسرار که از اصحاب امامیه دعوی‌نمود که صوفی حقیقی نمیشود مگر شیعه امامی وشیعی حقیقی‌هم نمیشود مگرصوفی‌واما داستان میر فضل‌الله استر آبادی شاید برای این‌بود که تمایل‌اندك به‌دشمنان خدا داشت وآنهم شرك خفی است باین جمع نمیشد باصفای باطن‌وداستان‌مرید و مرشد هر دو نقش بندی‌بودند که واجب دانند برخود وبرتمام مردم که‌دشمن حضرت امیر-المومنین علیه‌السلام شوند گرچه این دشمنی باندازه یك‌دانه انار ویاجوئی‌باشد باید داشته باشند واینان مردمی‌بودند که‌ختم‌الله‌علی قلوبهم‌وعلی‌سمعهم‌غشاوة وخنده‌آور است که ابوبکر کلید معرفت باشد با اینکه همه‌اتفاق دارند که صوفیه‌واهل‌عرفان منسوب بحضرت امیرالمومنین علی می‌باشند وخرقه را از اومیدانند ونقش بندی ها ها که با عوام ماوراءالنهر خصوصا شهریاران اوزبك متصل بودند بغض و کینه حضرت امیر مومنان را در دل داشتند واین سری است که شیعه امامیه منکر آن فرقه جهنم درهٔ هستند !!!

سجده

مولف نواقض نوشت از بیهوده‌گوئیهای شیعیان است که ابن عبدالعالی در تالیفات خود موافق علمای سابق خود نوشت که برای تعظیم مردم سجده روا است وبنابراین خود وپیروانش شاه اسمعیل بن‌حیدر را از برای‌جلب دنیا ازخداونددور شده وبمخلوق توجه نمودند و این عادت‌ایشان‌است تا آنجا که کسیکه‌این‌گونه‌سجود را ترك کند نامش را یزید گذارند واز برکت های شیخین‌دو نعمت بمن‌ارزانی شد و دوامر بمن ملهم شد که‌از کشته شدن ونقصان در دین رهاشدم وتفصیل‌آنرادر کتاب مطول خود نوشتم واگر بدان رجوع نمائید داستان شگفت مراخواهید دانست که

یکی مناسب مقام است ودیگری مناسب خلاصه نمودن آنست خلاصه سخن کسیکه‌در در دل او ذرهٔ از ایمان باشد میداند که مخلوقی که سرتاپا غرق گناه و عصیان بخداوند و مخالف انبیاء باتفاق همه دانشمندان ایمانی ندارد سجده بـه چنین کسی بدترین کارها است

مترجم گوید مولف نواقض دروغهائی را بهم بافت چه دانشمندان شیعه‌سجده برای غیر از خداوند روا ندارند و اگر دیگری را سجده کنند نه آنکه بجز خدا سجده نمایند بلکه سجده شکر خد است که اورا موفق گردانید که دیگری‌رادیدار وبخدمتش شتافت ومانند آنها است سجده بر قبرهای ائمه اطهارچگونه‌چنین‌نباشد حتی بعضی از فقهاء بزرك مانندابن‌ادریس«۱» در کتاب سرامیر بوسیدن‌ضریح‌های مقدسه را روا ندانند زیرا دربعضی از اوقات عنوان سجده درست آید

مولف مصائب نوشت درنوشته نواقض نظریاتی است زیرا سجده تعظیم از برای کسیکه سزاوار تعظیم باشد در شرایع سابق ثابت شـده‌است فرشتگان آدم را سجده نمودند وبرادران یوسف هم یوسف را سجده کردند ودرشریعت اسلامی هم‌نسخ آن نشده وبعضی ازعلماء علم‌اصول‌الفقه گویند ازراه استصحاب میشود که‌در شریعت اسلام ثابت شود وبر تجویز اوحکم نمودند برفرض اینکه بثبوت نرسد دم از راه تعظیم شاه اسمعیل وشاه طهماسب صفوی را سجده ننمودند بلکه‌سجده شکر الهی را بجای آوردند که ازدیدار شهریارشیعه شادان شده بودند که‌حامی‌دین‌بوده ومردم‌را از زیان دشمنان اسلام محفوظ نگاهداشتند وسجده شکرهم درنزداهل‌سنت وجماعت جایز است وخلاصة هیچیك از دشمنان سجده تعظیمی ازبرای‌غیرازخدا روا ندارند بلکه حکم بحرمت او اصلی است از اصول ایشان حتی اینکه شهیددر کتاب قواعد اصولی خود فصل جداگانه برای آن قراردادوگفت‌چرا سجده بربت کفراست وسجده برپدر وکسیکه اراده تعظیم اوشده کفر نیست؟! گفت‌سجود بربت‌بنابرعبادت است برخلاف سجده برپدر که ازبرای تعظیم براواست

وهرگاه گوئید ایشان گویند بت‌های خود را عبادت نمی‌کنیم‌مگر از برای

---

۱ ـ فقه شیعه امامیه شاهکارهـای تشریعی بسیاری را دربر دارد که‌از آن جمله شیخ طوسی وابن ادریس صاحب تلخیص تفسیر تبیان وسرایر و فخرالمحققین مولف کتاب‌الایضاح وشیخ اسدالله شوشتری‌صاحب مقابیس وکشف‌القناع وشیخ مرتضی‌انصاری مولف متاجر تاسیساتی در فقه امامیه نموده‌اند که سـایر فقه اسلامی فاقدآن شاهکار ها وتاسیسات است«مرتضی»

اینکه بخداوند نزدیك شویم وبت‌ها هم مانند تعظیم پدر نزدیك‌شدن به پروردگار است .

گوئیم دستهٔ از بت پرستان این‌را گویند ودسته دیگر اعتقاد به‌بت دارند و رهرگاه گوئید این گروه قطعا کافرانند با آنکه تقرب به پروردگـاررا بدینوسیله معتقدند گوئیم اکتفا نمودن برعبادت بت‌ها خودش کفر است

چنانچه پارسائی نماز وقیام بران را ازبرای‌تعظیم آدمی بجای‌آورد مانند بت پرستان است زیرا نزدیك به خدا شدن راهی دارد که شایسته است‌همان‌راه‌راپیمود و تعظیم پدر وعالم طریقی ازجهت تقرب نمیشود وموجب کفرهم نمیشودچه امری‌در تعظیم آنان بطور خلاصه شده است (پایان سخنان شهید)

با آنکه مولف نواقض درکشور شیعیان بود سجده بر خوانین قزلباش مینمود و خودش اقدام به سجده میکرد و تخصیص رهائی از کشتنش هم از برکت های شیخین میدانست تلویحی است که‌دوستی حضرت امیرالمومنین‌ع سودی‌باحوالش نداشت واین‌هم بدیهی است زیرا محبت باو با محبت دشمنان او جمع نمیشود

(صیغه ازدواج)

مولف نواقض نوشت ازیاوه بافیهای شیعیان است که صیغه و جماع بـا کنیز دیگری با اجازه دیگری وبدون عقد وملك یمین جایز دانندوگویند رواباشد عقد برزن بی شوهر بعقد انقطاع که کمترین وقت آن یك ساعت‌وبیشتر آن مدتی است که احتمال بقـاءزن وشوهر درآن مدت باشد وعادت را شرط ندانندوحضور شاهد و اذن ولی شرط نیست و تغایر مابین موجب وقابل شرط نیست بلکه اجمـاع علماء امامیه بر استحباب او است که‌گویند ثواب بسیاری دارد واز ائمه خودنقل‌نمودند و حتی روایت کنند کسیکه از جماع صیغه غسل کند هر قطره از آب‌غسل او فـرشته شود که تا روز قیامت برای او دعا کند وگویند جماع کنیز دیگری تنهابـا گفتن مالك احللت‌لك وطیها ازبرای محلل له روا است وبا این فتح‌باب زنـاشد و شبی نیست که در کشور ایران که‌بیشتر ازصدهزار زنا مرتکب نمیشوند بنابراین‌بسیاری از عوام ایران ولدالزنا هستند وبسیاری فرزند شبهه وخیلی‌خیلی کم فرزند حلال ولد حلال است که درمیان فرزندان حرام شان ومنزلتی ندارندو کسیکه نطفه زنا در رحم منعقد نشود کلام بدون دلیلی است وازلطایف مشهوره ازگفتـار سنی ظریفی حکایت کنند که گفت ازکجا حاصل شد برای این جماعت تبری کنندگان که‌اقدام به صیغه کنند نخستین سببی که باعث هجوم قزلباش برمن شده ودشمن من گردیدند تا

تصمیم به کشتن من داشتند اصراری داشتند که صیغه را براندازم وخردمندان میدانند توسعه و انتشار صیغه در اثر غلبه شهوت ایشان برشریعت است شیعیان را دینی نبود تا چه رسد شهوت آنان بر دین برتری یابد بلکه حقیقت شریعت اسلامی در آنان نیست یکی از طرفه هائی که از اصول شیعیان است دراینجا حکایت میکنم درجهاد صحیح خمس غنیمت از آن امام است ودرجهاد فاسد تمام تعلق بامام دارد و گفتند جهاددر زمان غیبت امام فاسد است بنابراین هرچه گرفته میشود بعدازغنیمت از کنیز وغلام حق امام خواهد بود وبعد متوجه شدند که امر برآنان سخت شده ناچار ابن بابویه رقعه نیرنك آمیزی از امام زنده آنان بدست آورد وابن معلم روایتی بائمه مرده شیعیان افتراء زدکه امامان برای شیعیان جماع کنیز را روا دارند و آنگاه فتوی دادند که ملکیت کنیز از مال امام است وجماع با او مال ما است !! آیا کسیکه ایمان بحضرت محمد ص و معتقد بامام است چنین سخنانی میگوید مگر آنکه از راه نفاق آیا آنانیکه بوئی از غیرت بمشامشان رسیده باشد چه مسلمان باشند یا کافر چنین سخنی گوید که کنیز اورا ومملوکه اورا دیگری جماع کند وآیا شیعیان دیگر چیزی از صفات کمال برای امامی از ائمه خود باقی گذاشت بخدا سوگند هرگز ! بلکه تمام صفات کمالی را از تمام ائمه سلب نمود بدین طریق از ائمه صحابه بصورت دشمنی و از ائمه اهل بیت خود بلباس محبت نفی کمالات از آنان نمودند وهر با انصافی تصدیق می کند که شیعیان چه کارها که نکردند وبعد نظر کردم به این یاوه ها که با نهایت نادانی وسفاهت بهم بافتندو گمان میکردم که بالاتر از آن هم زشتی ورسوائی نیست چیزی را دراینجا نقل می کنم تا بدانید که گمان من نسبت به رافضیان بیهوده نیست که هر نادان وبیهوشی از هم نشینی وانس با آنان بیزار میشوند وحلال دانند صیغه دوری را ونمیدانید که صیغه دوری را روا داشتن بزرگترین خرابی هارا درشریعت اسلامی دربر دارد بلکه هرمومنی ازآن بیزاری جوید بلکه تمام ملل ونحل هم از چنین کاری متنفرند وخداوند بر کسانیکه راضی بچنین کاری شده وفتوی برآن داده است مبارك مگر داناد وبدانید که حقیقت آن این است که تمتع کنند مردان متعددی دریك شب از یك زن چه آن زن صاحب قرء باشد یا نباشد وتمام برآن جماع نمایند وبه پسر شیخ علی که فتوی بحلیت صیغه داده ونشر آن نمود وخداوندا ورا بـه سخت ترین کیفرها مجازات دهد گفتم آیا نسبت باین فتوی به پدر تو ترا بخداوند درست درست است یا نه؟! عبدالعالی بن علی برافروخته گردیده و گفت آیا شك داری بدر صحت چیزی که علماء امامیه برآن اجماع دارند وچنانچه پدرم تصریح نموده دراین فتوی

تنها نیست ولی صیغه دوری را درصورت مشخص حلال دانست مترجم گوید مولف متعصب نواقض درهر مسئله که واردشد دلیلی نیاورده بلکه از زبان توده مردم نادان سخنانی شنیده و بهم بافت وگرنه حلیت صیغه از بدیهیات مذهب شیعه امامیه است که هرگز دراین مسئله تقیه ننمودند و آیات قرآنی خصوصا آیه فما استمعتم منهن دلالت دارد وخصوصا قرائت ابن مسعودالی‌اجل وروایات خود اهل سنت و جماعت شاهد بر حلال بودن صیغه است رجوع به کتابها وفصولی که‌دراین خصوص نوشته‌اند بشود.

مولف مصائب نوشت درنوشته‌های نواقض ایراداتی است (نخست آیه کریمه دلالت برحلیت صیغه دارد وجمهورهم از ابن‌عباس ودیگران روایت کنند و چنانکه صاحب کتاب هدایه که ازبزرگان حنفی است وشارح کتاب مقاصدکه از بزرگترین دانشمندان شافعی است نقل نمودند که مالك صیغه کردن را حلال دانسته است

وچون مولف مصائب تنها به بعید بودن اکتفا نمود ما هم برای اکتفا به‌از بین بردن بعید داستن او نمودیم و تفصیل ادله از نقض وابرام موکول است به مصنفات اصحاب اعلام ما وباضافه این فتوی معارض است با فتوی ابوحنیفه که‌اگر آدمی با خواهر ویا دختر ویا دختر برادرخود ویا خاله وعمه خودازدواج نموده وبعدازعقد با اوجماع کند حدی براو نزنند اگرچه عقدباطل باشد واگرآدمی‌باحریری عورت خود را به‌پیچد وبامادر خود جماع کند حد واجب نشود وحدی‌هم برلواط نیست

مالك گوید لواط جایز است وشافعی جایز داند تزویج دختری‌را که‌از حرام پیدا شده باشد واگر آدمی مالك شود خواهر یا مادر وعمه خودرا به‌ملك‌یمین‌دین وطی نزد شافعی وابوحنیفه حد ندارد واگر کسی زنی را طالب است وشوهر او هم طلاق ندهد دونفر شاهد درست کند وادعا نماید نزد قاضی که این‌زن من‌است زن او خواهد شد ظاهرا وباطنا وبرشوهر سابق حرام‌شود اگرچه مرد ودوشاهدمیدانند که آنچه گفته‌اند برخلاف حقیقت بوده وگفتند که این مسئله را محمدبن‌شجاع که ازشاگردان محمدبن‌حسن در کتاب‌حیل‌شرعیه ازاستادخود در کتاب وفایه روایت‌نمود ودر هدایه‌مذکور است که ابوحنیفه‌گوید اگر کسی مسافرت نمایدودونفرشهادت دهد که مرد مسافر مردوزن اوعده گرفت‌وبعد شوهر کرد وازاو فرزندانی آورد و بعدازمدت زیادی شوهراولی‌ازمسافرت مراجعت‌نمود

تمام این فرزندان ازآن شوهر اول میشوند واز یکدیگر ارث‌خواهند برد دوم شرط نداشتن شهود درنکاح‌موافقت‌نمود اصحاب ما رامالك وداودبلکه‌ابوحنیفه موافق است زیراگوید جایزاست شهود اگرخواب باشند دربسیاری ازموارد قرآن

مجید پروردگار امر بنکاح فرمود بدون آنکه شهادت را شرط ازدواج نمایدواگر شرط بود ذکر می فرمود و بعلاوه ابوحنیفه گوید هرزیادهٔ درقرآن موجب نسخ او شود واگر شهادت شرط باشد نسخ قرآن خواهد شد واگر دلیل آورند بفرمایش حضرت رسول صم که فرمود نکاح نیست مگر باولی مرشد ودوشاهدعدل گوئیم که آن خبر واحداست وطریق روایت مزبؤر هم مطعون است وزهری انکارنموده ومع ذلک نفی نفی محمول است بر کمال وفضلیت مانند نظایر اولاصلواة لجار المسجد الا فی المسجد

سوم بدون اجازه ولی مذهب ابوحنیفه هم هست ابویوسف ومحمد گفته اند ازدواج بولی نیازمند است ولکن شرط نیست مالك گوید اگر زن زیبا باشد احتیاج بولی در ازدواج دارد واگر بدترکیب باشد لازم نیست وداود تفاوتی مابین ثیب و بکر گذارده ودلیل ما برعدم اشتراط مطلقا آیه شریفه ولاتحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره ونسبت عقد نکاح باو دادظاهر آنست که خود مباشرت نماید وفرمایش خداوند فلاتعفلواهن ان ینکحن ازواجهن اذاتراضوا نهی نموداولیاء اورا ازمعارضه با ایشان وظاهر آنست که خود ایشان مباشرت کنند وروایت ابن عباس وغیراونیز دلالت کند وچهارم جواز تولیت که یکی ایجاب ودیگری قبول نماید محل خلاف است وبعضی برآن رفته اند وبعید نیست خصوصا یکی اصالة وازجهت دیگری نیابت پنجم چیزی راکه بعضی از اصحاب فتوی دادند از تجویز کنیز دیگری به تحلیل ومالك در شناعت فتوی اولی تراز ابوحنیفه نیست که روا دانست انعقاد نکاح رابلفظ هبه و عاریه بلکه تجویز نمود انعقاد ازدواج را بهر لفظی وچیزی که دلالت بر تراضی کند چنانچه نقل نمود از او خواجه ملا صاعدی که صیغه در نزد او معتبر نیست پس چه فرقی است که مولی بغیر بگوید احللت لك وطی جاریتی یا اینکه ولی زوجه بگوید وهبتك اواعیرنك وطی هذه ششم نسبت دادن به سنی ظریف از جمله تحریفات او است چه سنی ظریفی تاکنون دیده نشده مگر میرشیرعلی که درتمام مدت زندگانی خود مغلوب ملابنائی بود وشاید مقصود مولف نواقض ظریف سنی خودش بودهردو مقدمه ممنوع است وحقیقت این داستان که نواقض تحریف نموده این است که درمکه معارضهٔ مابین یك نفر سنی ویك شیعه اتفاق افتادوشیعه منکر فتوی ابوحنیفه شد که اگرمردی زنی را درمکه عقد نماید درصورتیکه آن زن درماوراءالنهر باشد یاآنکه مرد در مکه است واز آنجا بیرون نرفته وزن هم از ماوراءالنهر بیرون نیامده فرزندانی آورد به پدر ملحق میشود

آنگاه سنی جواب داد منکر شدن شما ناشی از این است که ظاهرا درنزد خردمندایق فرزند ولد الزنا است واین احتمال را رد می کنیم چه گفته شد که نطفه

زنا دررحم منعقد نخواهد شد مردشیعه گفت پس مردم ماوراءالنهر که گواهی دروغ دهند وشرط کنند که بغض نسبت بحضرت علی ع باندازه یك حبه گندم ویادانه اناری را در دل پنهان کنند از کجا ناشی شده است

هفتم که نوشت خردمند دانا است گوئیم درنزد ناقد دانا این سخن باور کردنی نیست بدیهی است که عقد مذکور باشرایط اقتضاء ندارد وقوع در زنا را بلکه او مانند عقد بلفظ هبه وعاریه است که ابوحنیفه تجویز نمود واگر زن اهمال نماید درعدم حفظ عده دیگر ملامتی برشارع نیست

زنی از مباشرت سیر نشود ومردان را برخود داخل کند ومردهم از جهت احتیاط خود بعقد فارسی وعربی تزویج کند

بصیغه هبه وعاریه وشهود بیدارهم حاضر باشد اکتفا نکند شارع چه گناهی کرده است

هشتم روایت از اصحاب ما نمود که مذهب سالمتر اواست که برای خوبی ولادت شیعه که ایشان مباح نمودند ولذا متفرع سازند که فرزندان سنت وجماعت از فرزندان کنیزان زنا زاده می باشند واصحاب ما گویند که جواری ملك آنان است بتملیك امام نه اینکه درملکیت امام باقی باشد واین نسبت دروغ است که به شیعه امامیه زده‌اند ونهم نسبت به اصحاب ماداد که بهره مردان متعدد را از یك زن اگرچه آن زن ذات اقراء باشد روا دارند این نسبت افتراء ودروغ است آری درصورتیکه زن یائسه باشد در اینصورت بعید نیست زیرا مقصود حفظ رحم از التقا دوآب است وچنانچه حکمت عده هم میهن است واین حفظ هم در یائسه حاصل خواهد شد

دلیل اینکه یائسه عده ندارد فرمایش خداوند واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثه اشهر واللائی لم یحض مراد بفرموده خداوند ان ارتبتم یعنی اگر شك نمائید در سبب قطع شدن خون گویا فرمود زنانی که حاصل شد از برای ایشان انقطاع از جهت بزرگی یا بیماری پس فتوی بدهید شما بایشان بعد نگاه داشتن سه ماه عمل باصل عده دراینموقع لازم دارد بر یائسة که عدهٔ نباشد زیرا امیدانند که قطع حیض او فقط از برای بزرگی است

بعضی از مفسرین گفتند وسید مرتضی اختیار نمود ارتیاب دروجوب عده است نه سن ودر این هنگام فرمایش الهی واللائی یئسن شامل یائسه از بزرگی هم میشود و مراد باللائی لم یئسن کسانی هستند که بسن حیض نرسیده‌اند وخبراو که عده ایشان سه قروء است محذوف است زیرا ما تقدم او دلالت براو دارد واگرمراد شك در در ارتفاع حیض باشد

باید بفرماید اگر زنان شك نمایند درارتفاع حیض نه اینکه مردان‌شك کنند زیرا مرجع ضمیر درحیض خود زنان هستند ودراین کلام نظر است اولاهر گاه شك وارتیاب در وجوب عده باشد روش کلام مناسب بود که گوید ان جهلتم نه بگویدارتبتم وبعلاوه سبب نزول دلالت کند که پرسش کننده ابی بن کعب بود که شك‌درعده نداشت بلکه مجهول درنزد او بزرگی وبیماری بود دوم ضمیرمذکر آوردن برای اینکه خطاب بمردان بود.

دهم صیغه دوری را سرزنش نمود معارض است بـا ازدواج دوری که‌لازمه مذهب حنفیه است زیرا آنان روا دارند خلع وطلاق وطهاررا درحیض وطهری که بدون استبانه حمل وعده جماع حاصل شده باشد واما درنزد شیعه امامیه لازم‌است که وقوع طلاق درطهر غیر مواقعه اتفاق افتد وبیان لزوم این است که‌ایشان‌جـایز دانند که آدمی زن جوان ذات‌الاقراء خود را بعداز جماع خلع کند و بعداز ساعتی منصرف شده مراجعه باو نموده وزن را خطبه نمود وزن هم‌راضی‌شدآنگاه‌عقدنمود ودر مرتبه دوم آن‌زن مانند اول زن اوشد وبدون جماعی اورا طلاق‌دهد و زن از او جدا شده دیگر عدهٔ بر او نیست بنص قرآن وان‌طلقمتوهن قبل‌ان یمسوهن‌فمالکم علیهن من‌عدة پس برای آن زن حلال است که شوهری بدون شوهر نخستین خـود اختیار کند اگرچه این ازدواج دوم درهمان‌ساعت باشد چه بنص قرآن که‌اورا عدهٔ نیست وشوهر دوم‌هم مانند شوهر اول وهم‌چنین شوهر سوم بنابراین تا هزار نفر مرد مسلمان زن ذات‌الاقراء که تمکین کند می‌تواند شوهر اختیار کند واما بمذهب امامیه لازم نیاید چنین حرکاتی زیرا درطلاق وخلع شرط دانند طهرغیر مواقعه را وصیغه دوری هم چنانکه گفتیم معارض است به پیچیدن حریر وفرو بردن بدون عقد که اهل‌سنت وجماعت روا دارند

ثواب زیارت ائمه ع

مولف نواقض نوشت ازیاوه بافیهای شیعیان‌است که شیخ شیعه ابوجعفرطوسی در کتاب مصباح وغیر او یاد آور شده که زیارت‌حضرت اباعبدالله‌حسین‌ع برابراست با ثواب صدهزار پیغمبر وزیارت او درنزد خدا افضل از صدهزار حج وصد هزار عمره وصدهزارجهاد بهمراه پیغمبر می باشد وهر گاه‌چنین‌ثوابی‌رادارد دیگر نیازی به حج وجهاد وعمره نخواهد داشت مگرآنکه احمقی باشد که ادای‌حج وجهادنماید واینها دلیلی است که شیعیان‌نادان‌ترین فرق اسلامی می‌باشند چه این گونه روایات رادر کتاب های خود نقل کنند بازهم زحماتی را متحمل شده ورنج سفررا کشیده و

بزیارت خانه خدامی‌شتابند تا از راه‌نیرنك وخدعه‌تجارتی نموده‌وگردش کرده باشند ومقصود ابن هشام وابن راوندی از جعل این‌رشته از روایات این بود که‌مردم کمتر رغبت به خانه خدا پیدا کرده ودشمنی بیشتری باصحاب‌نبی‌پیدا کنند

هم‌چنین روایاتی بر روش زیارت نقل کنند مشتمل بر کلماتی‌است از انواع واقسام لعن برصحابه وشکر خدایرا که‌لعن‌هاو نفرین‌ها برخودلعن کننده‌وطعن کننده بر میگردد

مترجم گوید بیشتر این بافندگی های نواقض این است که مراتب فاضله و مقامات روشن ذریه طاهره رامیخواهند پائین آورده واخباری که‌ازحضرت‌محمدص؟ درباره ائمه اطهار روایت شده چشم پوشیده واز مرتبه خلفا پائین تر بدانند و خیلی بخود فشار دهند تاامامان‌را اولیاءالله دانند اگر همان اعتقادی که شیعیان بائمه خود دارند اهل‌سنت وجماعت‌هم‌داشتند دیگر ثواب زیارت ائمه را بعید نمیدانستندمولف مصائب نوشت که این فصل ازکتاب نواقض کاشف است که‌چه اندازه با اهل بیت نبوت دشمنی داشت وروشن‌میسازیم از روایتی که ازحضرت امام‌صادق‌دراین‌خصوص روایت شده که فرمود مخنث یا ولدالزناء یا ولدحیض مارا دوست‌ندارد وشاعرچه نیکو گفت

اذاالعلوی تابع ناصبی — بمذهبه فما هومن ابیه

وکان الکلب خیرمنه طبعا — لان الکلب طبع ابیه فیه

وگوئیم اگر مراد نواقض کثرت ثواب زیارت سیدالشهداءرامستلزم‌عدم‌توجه به حج وجهاد واجب داند بطلانش ظاهر است وهرگاه مقصودش اززیارت‌ترك حج و عمره وجهاد مستحبی است چه خللی تولید خواهدشد ودیگر شیعیان‌چرا نادان‌باشند چه نادان کسانی هستند که مرادومقصودرا نمی‌فهمند که‌چیست

نمازهای جمعه وجماعت

مولف نواقض نوشت یکی از یاوه های شیعیان ترك نمازهای جمعه و جماعت است و نماز جمعه را واجب ندانند چنانچه پسر عبد العالی در بعضی از مولفات خود در این باره دعوی اجماع امامیه نموده که در نماز جمعه حضور امام یا نائب امام خاص او شرط است و رساله مخصوصی در منع نماز جمعه تالیف کرد وحتی اینکه زین‌الدین عاملی چون‌دانست‌منع چنین نمازی‌خبب نفرت دل‌هاازمذهب شیعه فراهم گردد

در رد او رسالة تالیف نمود و چه اندازه در رساله مزبور خوب گفته است

درابت الذی ینهی عبدا اذا صلی وضمنا اشاره لطیفی را بیان نمود درباره کسیکه نهی نماز جمعه نموده وکسی که آیه درحق او نازل شده بود که مصداق معنوی و تعارف ازلی است نگاه کنید که چگونه شیعیان از عبادت دلگیر ودوستدار گناه می باشند که مجتهد متاخر آنان را به بزرگترین وافضل ترین عبادت ها امر نماید و مجتهد سابق نهی از آن می کند پیروی از او می کنند با اینکه قرآن مجید میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون ودرفرمایش خداوند ان کنتم تعلمون برای کسانیکه ذوق دارند اشاره خفی است که احداث نمود و تابع اوشد

پسر عبدالعالی که کلام خدا را رد نمود وپیرو نفس اماره گردید ومطیع طبیعت خود شده بدون ترس وپشیمانی نماز جمعه را ترك نمود وازحرارت روز قیامت نترسید واگر متصف باین صفات نبود فتوی نمیداد که جماع صیغه ثواب دارد وازطرفی هم ترك نماز جمعه مستلزم مکافات سختی است وشاعرچه نیکو گفت

بمذهب که درست بملت که تمام جماع متعه حلال نماز جمعه حرام

واما لزوم ترك جماعت یکی از اصول فاسده درنزد آنان شرط عدالت است در امام جماعت وبدون عدالت پیشنماز نماز جماعت را باطل دانند وعدالت درنزد ایشان ثابت شود بمعاشرت باطنی وازطرفی هم باطنش آلوده گی دارد وبیکدیگر راضی نشده وتن در نمیدهند بامامت هر کسی وغیراز امامی هم درنزدشان مومن نیست فضلا از عدالتی که بایمان محقق شود وشیطان محرومشان ازفضل نماز جماعت نمود چه بارهاتا کنون دیده اید که مساجد شیعیان ویرانه وکثیف وجایگاه سگان و جانوران است و اساس بعضی از مساجد که باقی مانده از اهل سنت وجماعت درآنجا ها رفت وآمد مینمایند ولی نماز جماعت درآنجا قدغن ومحظوراتی دارد بلکه نماز درست در آن فراهم نگردد بلکه در آنجا تنها بلعن ودشنام که افضل عبادات شیعیان است اکتفامی کنند

مترجم گوید در زبور اهل بیت نبوت که بنام صحیفه سجادیه باشد باعتراف امام غزالی ودیگران در دعاء جمعه وعرفه معلوم میشود که نماز جمعه مانند سایر عبادت ها نیست واین نماز ازبابت ریاست وسروری ائمه اطهار بآنان اختصاص وبرگذار شد که مقام و منصب خودشان بود دیگران را مدخلیتی درآن نیست که اقامه نماز جمعه گذارند ویا باید نواب خاص امام نماز جمعه را ادا نماید وروایات بسیاری وارد شد که گواه گویائی درعدم وجوب نماز جمعه درعدم حضور امام و یانایب خاص او است

دیگر تارك نماز جمعه چه سرزنشی دارد وقرآن هم منافات ندارد زیرا در

بابش بیان نمودیم که‌اگر خطاب مطلقی صادر شود ودرحقیقت مشروط باشد لکن مکلف واجد شرط باشد دیگر نکوهشی بر مثل آن خطاب نیست ازحیث لزوم اغرا وعدم بیان قبح درصورتی لازم آید که مکلف فاقد شرط وخطاب مع ذلك مطلق و اما نماز جماعت آری شرط عدالت است مضافا بسوی حکم عقل که باید امام خوب تر از ماموم باشد وبتواند احتمال شفاعت قیامت او بدهد از برای خود وروایات بسیاری ازاهل بیت نبوت دراین خصوص واردشد وشاعرچه نیکو گفت کور دگر عصا کش کور دگر شود وحکایت خرابی مساجد دروغ وشکر خدایرا که مساجد بیشماری در هر دیه وشهرستانی دایر وبدست آوردن پیشنماز عادل هم آسان است آری بعضی از مساجدی که سنیان بنا نمودند شیعیان بآن‌ها تشام زده واز آنها دورند چه گویند که بنای آن مساجد بادشمنی اهل بیت نبوت بنا شده بود

مولف مصائب نوشت درباره نماز جمعه درزمان غیبت امامع اصحاب سه قول دارند اول بحرمت که سید مرتضی و جماعتی آن را گویند دوم وجوب تخییری باوجود مجتهد که گفتار بسیاری از دانشمندان امامیه است که شیخ علی بن عبدالعالی آنرا اختیار نمود

سوم وجوب عینی با وجود امام عادل میخواهد مجتهد باشد یاغیر مجتهدواین مذهبی است که شیخ زین‌الدین ازمتاخرین اختیار نمود که تحریم کنند که محل استبعاد مولف نواقض است وجوهی دارد بعضی ازآن وجوه حرمت موافقت آن حرمت دلیل عقل است.

زیرا دراین نماز که با جماعت ادا میشود درشهرها احتمال اختلافات و ستیزه ها داده میشود و حکمت مقتضی قطع ماده فساد و نزاع است و این هم فراهم نشود مگر باحضور شهریار عادل یا نایب خاص او که دفع فساد شود وتاطبق مقررات قانون اسلام رفتار شود ودرزمان غیبت امام هم چون قدرت ونفوذی دراجرای احکامی نیست وحاکم شرع عادل نمی‌تواند کاملا درفش اسلامی‌را باهتزاز آورد

وبعضی ازوجوه روایتی است که اتفاق نمودند بر صحت آن که ازحضرت محمد ص که در خطبه خود فرمود البته خداوند بر شما جمعه را واجب نمودودرامروزمن در این ماه ودراین سال پس هر که آنرا ترك نماید درزندگانی من یابعدازوفات من و حالیکه ازبرای او امام عادل باشد ازحیث استخفاف بآن نماز یا افکاراوپس خدا جمع ننماید مثل اورا ومبارك نکند ازجهت او درامر او ونماز او قبول نیست و نه زکوة او ونه حج او ونه روزه او ونه خوبی او مگر اینکه توبه نماید پس اگر توبه نماید خدا توبه اورا قبول نماید وجه دلالت اوع شرط وجوب اورا وجود امام

عادل دانست و او در این زمان ظاهر نیست مترجم گوید اگر ذوق باشد از قول اوع در این مقام وماه وسال هم می‌توان استکشاف نمود واز کلام ما روشن شد که نسبت دادند که شیخ علی که قائل شد بر منع صلوة جمعه دروغ است شکی نیست که افتراء است

زیرا حاصل مذهب او آنست که نماز جمعه افضل ازدوفرد واجب استواجب تخییری است اما نسبت دادن بشیخ زین‌الدین که او تعریض نمود برشیخ بقول خود ارایت‌الذی اوهم افتراء است برفرض اعتراض وتعریض بر او اعتـراض کنیم بمثل اعتراضی که یافعی شافعی اعتراض نمود بر کسیکه استدلال نمود برآیه مذکوره بر کسیکه مثل این تعریض واعتراضی نموده برشیخ عزالدین عبدالسلام شافعی که او منکر بود صلوة وغایب ونیمه شعبان‌را وحکم ببدعت آنرا داد با اینکه‌آن دوشعار شهرها ودیه‌ها شده بود واین دو نماز را علمـا احبار واولیاء اخیاربجای می‌آورند ورافعی گفت (رد او بر آیه مذکور باطل است زیرا آیه کریمه درداستان ابوجهل‌و نهی نمودن برپیغمبر در اداء آن نماز نازل شده است) مراد آنست که نمازمشروع را نهی نمودن بداست واما تعریض برشیخ‌عزالدین بایه غلط است زیرا نمازمزبوررا مشروع ندانسته وگوید بدعت است وظاهر است که مانحن‌فیه مانند نماز پیغمبر صم نیست زیرا سخن درآنست که نماز جمعه دراین زمان بدون حضور امام‌بدعت‌وصاحب شریعت بدان‌امر نفرمود ویادآور شد که رافضیان بقول‌مجتهدمتاخر دربزرگترین عبادت‌ها عمل نکنند واگر مقصود نواقض است کههیچیك نماز جمعه اقـدام ننمایند گوئیم دروغ باشد چه‌بچشم همه می‌بینند که دربعضی ازشهرستان‌های شیعه‌غالبا نماز جمعه را درپشت سر امام جمعه بجای آورند واگر مراد نواقض آنست که اجماع بر وجوب نماز جمعه ندارند بد نیست زیرا سوای مقلد این مجتهد یامجتهد است که‌رای او مخالف قول او است یامقلدین مجتهد دیگری‌هستند وازطرفی اشاره‌نمود که‌آیه بر بطلان آن ندا می‌کند جوابش آشکار است زیرا برطبق‌قول علمای علم اصول فقه مگر چند نفر انگشت شماری‌ازآنان که خطابات شفاهی مختص‌به مکلفینی‌است که درعصر نبی‌بودندزیرا خطاب‌بمعدوم‌زشت است که ازبرای کسانیکه‌موجودنیستند بدلیل خارج تا روز قیامت حکم ثابت‌باشد بنابراین آیه مزبور دلالت کندبروجوب نماز جمعه درزمان نبی ووجوب آن هم دردوره ائمه باجماع ثابت‌شده وباقی‌می‌ماند وجوبش درعصر غیبت که محل کلام آیه دلالت بر وجوب ندارد ودلیل‌صریح‌الدلاله در زمان غیبت بر وجوب ندارد با اینکه اصل عدم او است امانسبت‌بشیخ علی دادن که احداث امور نموده همه افتراء و دروغ بود

بعید دانستن تحریم نماز جمعه با فقدان شرط که حضور امام باشد با اینکه بدل او چهار رکعت که ظهر باشد بجا آورند وعلاوه شرط دانستن ما حضور امام را در بعضی از اوقات که باعث شود ازسقوط او معارض است با شرطدانستن شافعی حضور چهل نفر را وابوحنیفه گوید شرط است درشهر و اذن حاکم ستمکار یا نائب در وجوب نمازجمعه چنانچه قاضی ماوردی در کتاب احکام سلطانیه گفته شگفت‌تر آنست که‌حنیفه جزم بوجوب نمازجمعه دراین‌عصر ندارند بلکه نماز جمعه‌رابعداز نمازظهر ویا پیش‌از نماز ظهر بجا آورند وبیت لطیفی‌را که‌درنواقض آورده در برابر آن اشعاری سرودم که‌این است

تعبدیست در اغلب چه شرعرا احکام — چه چاره خاصه که نبودزعقل بیم ملال
بیا بگو بجلال خدا قسم که چرا است — حلال صوم پس از عید روز عید حرام
چه‌مفسداست بگودرجماع‌متعه که‌هست — بشرط صیغه وکابین و عده در انجام
امام شرط دورکعت کند ازجمعه بود — چو غایب است تو بگذار کوچهار تمام
بلی سزد که کسی با ابوحنیفه کند — بمنع متعه و تجویز عقد اخت بمام
بمذهب که درست و بملت که تمام — نکاح مادر و خواهر حلال متعه حرام

در نواقض نوشت که شیعیان ترك نماز جماعت کنند این‌نوشته بانوشته‌سابقش منافات دارد که نوشته بود شیعیان‌بمردم حسن ظن‌دارند وجواب این‌مطلب‌ازنوشته طرایف که اکنون در نزد مؤلف نواقض موجود است معلوم میشودولی متاسفانه تجاهل ورزیده یا از جواب آن غفلت ورزید ومولف طرایف نوشت از اهل‌سنت و جماعت شنیدم که میگفتند شیعیان در نماز های جمعه وجماعت ما حاضر نمیشوند اگر با انصافی درعقاید ومذهب آنان دقت کند خواهد دانست چه چیز ها در باره خدا ورسول وعترت پیامبر گفته‌وچه‌معتقداتی بانبیاء دارند وروایت‌هائی‌دراین‌خصوص دارند زشتکاریهای از صحابه پیغمبر خود که درنزدشان مورد پسند و قبول آید و کتابهای صحیحه آنان گواه شاهد صادق باشد که‌چه نسبت‌های نا روادادندوآنگاه خواهد دانست که بهانه ما از کناره گیری از آنان درست باشد زیرا مخفی نیست که اگر آدمی بخواهد مالی را درنزد شخصی بامانت گذارد از همه‌چیز او از دین وپارسائی ودرستکاری واعتبار او تحقیقاتی نموده وبعداز آنکه یقین پیدا کردند که از هرحیث مورد اعتماد است مال را درنزدش میگذارند باآنکه مال‌چیز کوچکی و زیانش‌هم جزئی است پس چگونه نمازی را که بزرگترین ارکان‌اسلامی‌است‌از لحاظ قرائت وشرائط آن بمردمی برگذارکنیم که احوال آنان رابخوبی تحقیق نمودیم با آنکه‌خداوند فرمود ولا ترکنوا الی الذین‌ظلموا فتمسکم‌النار وخداوند می فرماید

وما کنت متخذی المضلین عضدا وما روایت هائی درفضلیت نماز جماعت و وجوب نماز جمعه در کتابهای خود نقل مینمائیم که اهل سنت وجماعت آن روایات را ندانسته ونقل نکنند وایضا ازطرایف چیزی که ایشان روایت کنند از ائمه خودشان در درترك نماز جمعه وجماعت بطور کلی وبعد آنرا یادآور میشویم پس چرا که ایشان برای امامان خود بهانه آورند شیعیان آنرا نیاورند قاضی ابوعباس احمد بن محمد جرجانی در کتاب مختصر المعارف درقسمت آخر کتاب مزبور که تابعین راذکر نموده چنین نوشت (مالك بن انس بن ابی عامر بن حمیر واقدی گفت مالك بمسجد حاضر میشد ونماز های جمعه وجنازه ها وعیادت بیماران وقضاء حقوق رابجا می آورد ودرمسجدی نشست واصحابش دور او جمع میشدند پس از آن ترك جلوس نمود ونماز خوانده و میرفت وبعد ها هم این را ترك نموده ونه درمسجد حاضر میشد نه جمعه رابجای می آورد ودرنزد کسانی که اورا می شناختند گمنام شد تا اینکه وفات نمود وبسا اوقات میگفتند که ترك این امور را نمود آنگاه گوید کسی نتواند برای رفتار مالك عذری آورد وغزالی در کتاب احیا العلوم کناره گیری وترك جمعه وجماعت را در باره مالك نقل نمود وازآن جمله سعد بن ابی وقاص وسعید بن عمر ملازم خانه خود درعقیق شده ودر مدینه نرفته وبرای نماز جمعه حضور بهم نمیرسانیدند در باب عزلت غزالی آن را نقل نمود وگوید چرا نباید شیعیان دراین خصوص بمالك شیخ مالکیه وامام ایشان وسعید وسعد که ازصحابه بزرك درنزد مذاهب اربعه بودند پیروی ننمایند واز آن جمله اشخاص احمد بن حنبل بود که ترك نماز جماعت و جمعه نموده بود وبر او ایراد نمودند گفت پیرو حسن بصری شدم وغزالی گفت شیعیان چرا اقتدا بحنابله نه نمایند وهرگاه اقتداء بامام خود نمایند چرا از برای شیعه درعذر دامنه بیشتری نداشته باشند ووسعت عذرهم یاد آورشدیم که ائمه اهل سنت وجماعت ترك نماز جمعه وجماعت نمودند ومن گویم قاضی خان که از بزرگان فقها حنیفه در کتاب بزرك خود روایت نموداز ابراهیم نخعی وابراهیم مهاجر ایشان وقت خطبه صحبت مینمودند باابراهیم گفته شد چرا چنین می نمائی گفت نمازظهر را در خانه خود خواندم وبعد برای نمازجمعه از راه تقیه اینجاآمدم واز برای این حرکت دوتاویل است یکی اینکه مردم آن عصر دو فرقه بودند دسته ایشان را ستمکار و لایق خلافت نمیدانستند وخلیفه هم ظالم بود بنابراین درنمازجمعه شرکت نمی کردند وفرقه دیگر ترك نماز جمعه نمودند زیراخلیفه درموقع خود نمازرا نخوانده ونماز جمعه را بتاخیر می انداخت

بدین جهت این دو فرقه تارك نماز جمعه بودند ونماز ظهر را درخانه خود

بجای آوردند و بعد برای نماز جمعه حضور بهمرسانیده وتسبیح میزدند و گویم این‌سخن دردوامر روشن شد یکی اینکه‌بزرگان‌آن دوره حضور امام عادل‌رادر وجوب نماز جمعه شرط میدانستند و چنانکه قدماء شیعه امامیه براین روش رفتار مینمودند ودیگر ملتزم نماز جمعه از راه‌تقیه بودند چنانکه تمام امامیه برآن‌حکم نمودند با اینکه همیشه اهل سنت وجماعت منکر شوند که امامیه هیچگاه‌نمازجمعه وجماعت را بجای نیاورد.

قبله

مولف نواقض نوشت یکی از یاوه بافیهای شیعیان‌تحریف قبله است که‌ابن عبدالعالی ایراد بر آن گرفت که شبیه شود بکسی که درچاه زمزم بشاشد برای اینکه خود را از دیگران تمایز دهد تمام محراب های مساجد ایران راکه‌درایام فتح لشگر اسلام صحابه بنا نموده بودند دستور داد خراب کردند وگمان میکرد که آن محراب ها را به قبله بنا ننموده بودند ودلیلی که آورد روایت کرد از یکی از دروغگویان شیعه که او ازائمه ایشان روایت‌نمود که ائمه فرمودندعلامت قبله این است واوقطع‌دارد که او دروغ است زیرا آن‌دلیل مشتمل‌است براینکه قبله دو بلد که‌طول وعرض‌مختلف‌است بدرجات متعدد یکی باشدزیرادرآن‌روایت است که قبله هند وسند یکی است در کثرت اختلاف ازحیث طول وعرض مابین بعضی از بلدان ایشان با بعضی دیگر شکی نیست زیرا منصوریه قصبه سند طول او صدوچهار درجه است وعرض آن هفت‌درجه وچهل دقیقه وسراندیب که حضرت آدم در او هبوط نمودواز جزایر هند است‌طول اوصدسی‌درجه وعرض‌ابی نابهمین نحو و در زیج جدید کورکانی است در زیج ایلخانی که رصد نمود او را مقتدا ایشان خواجه نصیر طوسی قریب بااواست پس باالاتفاق اختلاف‌طول وعرض‌ایشان زیادتر از ده درجه‌است ومقتضی است اینکه بین سمت قبله منصوریه وسمت قبله سراندیب بعد کثیری باشد اگر گوئید جزم‌به قول‌اهل‌هیئت درطول وعرض حاصل نگردد گوئیم این مناقشه در مثال است اما وجوب بودن اختلاف مابین‌اول‌هند از جهت شرق وشمال ومابین‌اخر ازجهت‌غرب‌وجنوب از بدیهیات‌است که دیگر نیازی به نقل آن نیست واز غرایب است که شیعه اتفاق دارند بلکه سایر فرق هم اتفاق نمودند که اجتهاد در محراب های معصوم جایز نیست ومحراب مسجد کوفه را از آن محراب هادانند ومارصد نمودیم ودیدیم و کسیکه مستقبل او باشد جدی‌خلف منکب ایمن واقع شود و کسیکه شك دارد این است محراب مسجد برحال‌خود با

جدران مسجد دیگر مناقشه او سودی ندارد و کسیکه مسافرت از کوفه بطوس می
نماید میداند که ما بین آن دو بلد زیادتر از چهل منزل است سیر درهر روز یامقابل
نقطه شرق یا شمال شرقی است پس لازم آید قبله طوس درغربی بسیار از سمت
قبله کوفه باشد و پسر عبدالعالی محراب مسجد طوس را تغییر داد ومحراب را بسمت
محقق خود بود سمت شرقی قرار داد تا آنکه ازسمت شرقی محراب کوفه گردید
نگاه کنید این تفاوت ها چه اندازه از قواعد ریاضیات دور است تا آنجا که آنچه را
توده نادان که اندك آشنائی بنجوم دارندمی فهمند او نداشت

مترجم گوید مولف تواقض چون اطلاعاتی در این رشته نداشت آن نوشته‌ها
را بهم بافت زیرا روایت معتبری که درنزد شیعه دراین خصوص است یك دوروایت
است که وارد شده از برای اهل عراق درشناسائی قبله از راه جدی که جدی را در
پشت سرخود گذارند وعلماء هم آنرا باطلاقش عمل ننمودند بلکه به بعضی ازجهات
تقیید مینمایند باین معنی که دربعضی از بلاد عراق نقطه جنوب است و دربعضی از
از آن انحراف از آن بسمت شرق وبعضی بسمت غرب وعمدهٔ اختلاف بلدان عراق
درسمت قبله اعمال نمودن قواعد ریاضی است واکنون که در مسجد کوفه مشرف
هستم محراب منصوب ازنقطه جنوب که محاذات جدی که واقع درقرب نقطه شمالی
بچند درجه منحرف است بعبارت دیگر هرگاه کسی برابر محراب بماند جدی رادر
کتف ایمن قرار دهد محاذات محراب خواهد بود لکن عمل عرفا شیعه وفقها ایشان
تیاسر از محراب نمایند که جدی خلف منکب ایمن ایشان واقع شود اگر تیاسر از
محراب ننمایند ومقابل محراب بمانند جدی قریب بین الکتفین واقع خواهد شد یانفس
آن آری اگر محراب منصوب عین محراب بود که در او امام نماز جای آورد قطعا
ما اجتهاد نمی نمودیم وچون آن قبله برما محقق نشد بلکه تحقیق برخلافش ثابت
شد زیرا خلفای عباسی درقبله ازحیث تغییرات تصرفاتی کردند بلکه تصرفات عباسی
تغییر وتبدیلی درجهت قبله نمودند چنانچه از کلام مجلسی فهمیده میشود و خلاصه
مقصود از این سخن آنست که فقها اثنی عشریه در مسئله قبله کمال اهتمام و دقت
را دارند وآیا نمی بینید که دروسط های عراق عرب که جدی معتبر است وبحسب
قواعد هیئت که از آن جمله دائره هندسیه است ملاك عمل درتعیین قبله قرار میدهند
وبا این وصف گویند جدی علامت درحالت ارتفاع وانخفاض او نه کیف و ما اتفق
میباشد با این حال چگونه گویند دو بلد که مختلف ازحیث طول وعرض است سمت
قبله ایشان یك جانب باشد؟! وکدام یك متفقه از متفقهین براین مطلب تصریح نمود تا
چه رسد به فقیهی از فقها وآیا هیچ کودك دبستانی هم توهم کند که دو بلدی که عرض

و طول آن مختلفند سمت قبله آن یکی باشد آری خطادر اجتهاد رامنمرنمی کنیم(۱)

مولف مصائب نوشت درنوشته نواقض ایراداتی است نخست باآنـکه مدتی درخراسان بودیم بر محرابی که منسوب بیکی از صحابه یا تابع یا تابع تابع باشد اطلاعی بدست نیاوردیم بلکه از محراب ها وقبر های مختلف هم ممکن نیست حکم بصحت همه آن ها نمود ویا بصحت یکی حکم نمود چه ترجیح بلا مرجح لازم آید وصحت بعضی بدون تعیین نیز هم اعتمادی بر آن نیست آری امام هشتم حضرت رضاع بروجه معتبری دفن شد چه حضرت امام جواد ع متصدی دفن او بود ولی صندوق قبر را بارها تغییر دادند ومتصدی تغییر آن هم غیر معصوم بود بنابراین بر آن هم اعتمادی نیست دوم ظاهر آنست از تفاوتی که مابین قبله هند وسند واقع است چشم پوشیدنـد زیرا از آیات کریمه واخبار صحیح وشریعت آسان وگفتار بزرگان امت اسلامی از شیعه وسنی ظاهر است که توسعه وتفاوت علامت ها خصوصا اگر تفاوت اندك باشد چشم پوشی مینمایند زیرا معتبر دانستند نشانی های گوناگونی ازبرای مردم عراق وهم چنین برمردم غیر عراق وآنرا هم مطلق واگذار نمودند مانند بنات النعش را رانشانه قرار دادند با آنکه درعراق مواضع متعددی دارد وهم چنین اعتبار نمودن محل باد ها وقبر ها ومحراب ها را درهر بلدی از کشور اسلامی باآنکه در بسیاری از آبادی ها اختلافات زیادی دیده میشودخصوصا درناحیه هائی که اهل سنت وجماعت در آنجا اقامت دارند چه درنزد آنان بعداز تشخیص مغرب ومشرق برای تعیین قبله را کافی میدانند چنانچه شنیدم وروایت هم شده بلکه آنرا بجای آورند که هرگاه در درمسجدالحرام صف کشیده شود تا از محاذات کعبه بیرون روند بازهم نماز آن جمعیت راکه درصف هستند همه را صحیح دانند چنانکه فخر رازی درتفسیر کبیرخود آنرا نقل نموده است

فاضل بیرجندی درشرح مختصرالوقایة گفته که حنیفه درامر قبله اختلاف نمودند واز عبدالله بن مبارك حکایت شد که گفت اهل کوفه جدی را پشت سر خود گذارند دراستقبال قبله ماجدی را بر منکب ایمن میگذاریم و بعضی ازمشایخ گفتند نبات النعش صغری بر گوش یمنی خود قرار داده واندکی بسوی شمال منحرف شوید آنگاه او

۱ـ مترجم مصائب کتابی بنام حاشیه برشرح لمعه شهید بعربی تالیف که قسمت قبله آن راز لحاظ هیئت جدید مورد بحث ودقت قرار داد رساله قبله بضمیمه رسالهٔ در اصول دین فارسی که ازتالیفات ایشان بود در طهران بچاپ رسید وتمام کتاب حواشی شرح لمعه تالیف آقا میرزا محمد علی مدرس رشتی چهار دهی بخط مولف در کتابخانه نویسنده ناچیز این سطور موجود است (مرتضی)

قبله شما است واز عبدالله بن مبارك وابی مطیع وابی معاد ایشان گفته‌اند قبله ما عقرب بسوی غایب شدن اواست بعد که نقل اقوال نمود گفت برشما مخفی نماند که قبله باختلاف امکنه مختلف می باشد وآنچه را که مجتهدین ذکر نمودند بالنسبهٔ بسوی قبله معین درست است وامر قبله باقواعد هندسه وحساب محقق شودتابعدمکه را از خط استواء تدخیص داده وآشنا شوند تا آخر کلام او وسوم رواست که مراد ایشان ازهند اواخر هند واوائل سند باشد واین دومکان‌هم مهمترین آبادانی هائی است که مسلمانان درآنجا اقامت‌دارند وتایید این مطلب رامینماید بسیاری ازمصنفین علم هیئت دربسیاری از احکام ازلحاظ آبادی‌هند را طرح می کنند مانند اینکه گویند حکم خلافی درمعظم معموره چنین است واگر هند را بنام آبادی اعتبار قائل شوند درست نیست که آن‌چنان حکم نمایند وچهارم هرگاه قبول داشته باشیم که مولف نواقض دراین رشته از اهل معرفت باشد چیزی ازرصد را دراینجا گوئیم مسافری که از کوفه بطوس می‌رود موجب آن نمیشود که چیزی را قصد نموده بلکه ناچاراست بیان کند طول وعرض ناحیه را وبا اینکه مولف نواقض معترف‌شده که اختلالی در اسباب شناسائی عرض ها وطول ها موجود است وبازهم با تفاوت درجه‌های طول و عرض بلاد تفاوت ایشان درامر قبله غیر معلوم است مگر کسانیکه مهارت در علم هیئت دارند وچگونه می‌توانند حکم شرعی را برآن مترتب نموده ومردم را در هر موقع معین وادار کنند که آن را اجرا سازند

با اینکه آنانیکه مهارت درعلم هیئت‌دارند واطلاعی ازعلم‌رصد بعدازمدتی اگر موفق شده وقبله‌را تشخیص دادند وخداوند هم توفیق دادآنگاه مردم‌رااز راه واجب تکلیف کنند که قبله از این جهت‌است‌وبس وبدون گفتگو اینهم‌عسر وحرج تمامی است.

پنجم نسبت تغییر محراب طوس به‌شیخ افترا ودروغ است‌آری درمحراب مسجد جامع مشهد رضوی اجتهادی نمود وتیامن کمی بآن دادند بطرزی که گفته محراب را بسمت‌شرقی ازسمت محراب کوفه قرار دهد ومهارت شیخ‌درفن ریاضیات خصوصا درعلم هندسه وهینت مشهور تر ازآن است که درباره مقام شامخ علمی و روحانی او بتوان سخنی گفت ومباحثه او درشکل عروس از کتاب تحریر با حکیم علامه محمد خفیری که اعتراف بمهارت شیخ نمود معروف ومشهوراست

قضاوت احکام شرع اسلامی «۱»

مولف نواقض نوشت یکی از بیهوده گوئیهای روافض این است

۱ـ مهترین ودقیقترین قسمت فقه شیعه امامیه قضاء شهادات وبحث قواعدفقهی است که هر دومبحث برای مجتهد جامع الشرایف ویا قانون گذار اسلامی بسیارمهم ولازم میباشد هرگاه جوانمرد دانشمند وباهمیتی ازفقهای شیعه امامیه که آشنا بعلوم ومقتضیات عصرحاضر باشد وتوفیق پروردگار بوی عنایت فرماید تصمیم گیرد میتواند یك‌رشته ازکتابهائی درابن زمینة تالیف کند که‌ازلحاظ روح القوانین اسلامی واصول الشرایع‌اسلام موردتوجه ودقت دانشمدان حقوق‌قرار گیرد وخوشبختانه مواد بسیاری دراین خصوص درکتابهای شیعه موجود که مهمترین مدارکت ومصادر آن بدین‌قرار است قسمت قضاء وشهادات

۱ـ کتاب قضاء وشهادات ازمجلدات جواهر الکلام جاپ ایران

۱ـ کتاب قضاء وشهادات تالیف حاج ملا علی کنی دریك مجلد چاپ طهران

۳ـ کتاب قضاء وشهادات تالیف حاج میرزا حبیب‌الله رشتی «خطی»

٤ـ کتاب قضاء وشهادات تالیف حاج میرزا حسن آشتیانی که بتازگی درطهران بچاپ رسید

٥ـ رساله‌قضاء وشهادات ازملحقات عروة‌الوثقی ازتالیفات وتقریرات بحث آقاسیدمحمد کاظم یزدی چاپ نجف

در قسمت قواعد فقه

۱ـ کتاب قواعد الفقه شهید چاپ‌ایران

۲ـ کتاب تمهیدالقواعد شهید « « «

۳ـ کتاب شرح قواعد تالیف حرفوشی ازشاگردان شهید «خطی»

٤ـ کتاب عواعد نراقی چاپ طهران

٥ـ مشارق الاحکام نراقی چاپ طهران

٦ـ قواعد فقه که‌جلد اول شرح مفاتیح فیض کاشانی راتشکیل میدهد تالیف آقاباقر وحید بهبهانی

۷ـ عناوین الاصول تالیف میر فتاح چاپ ایران

۸ـ بلغة الفقیه تالیف سید محمد بحر الوم چاپ طهران

۹ـ متاجر تالیف شیخ مرتضی انصاری که‌در آخر کتاب قواعد فقهی بسیار نفیسی‌رادر

« بقیه درصفحه بعد »

که اعتقاد دارند که سلطان و صاحب امر امام معصوم است و احکام الهی هم اختصاص باو دارد ودیگری را شایستگی تصدی فصل خصومات و قطع دعاوی واجراء حدود نیست و کسانیکه بدون اجازه امام این رشته از کارها را متصدی بشوند فاسق و رانده شده اند و اگر گویند از کجا امام معصوم پیدا کنیم گویند بر خدا از باب لطف لازم است که امام معصوم را منصوب سازد و هر گاه گویند درزمان ما امام کجا است گویند تا کنون زیاده بر هفت صدسال است که غائب است و اگر گویند امور جامعه دراین مدت چه خواهد شد گویند مجتهد جامع الشریط نایب امام خواهد بود و هر کاری را که امام انجام میداد مجتهدهم میتواند انجام دهد و دفعه دوم بگویند اگر مجتهد نباشد چه خواهید نمود و در پاسخ آن مختلف هستند بعضی گویند ممکن نیست که در زمانه مجتهدی نباشد آری از باب لطف ممکن است مخفی میشود پس در پاسخ آنان گوئیم این لطف است اگر اجتهاد و وجوب اطاعت او بر وفق شرع ثابت شود و حال آنکه وجود امام مخفی کافی است در صورتیکه خفا را جزء لطف بدانیم با اینکه آن هم خنده آور دانشمندان است و کتابهای کلامی بحث مفصلی در ایراد این گونه مطالب را در بر دارد و بعضی گویند مکلف در این صورت عمل اضطراری نماید و هر اتفاق افتد بدون قصد تقلیدی بکار بندد و هیچکس را جایز نیست که بقضاوت حکم نماید و هیچ جهت‌های شرعی را نشاید که قاضی شوند بلکه هر کس قضاوت کند بد کند با اینکه در با اینکه درهر بلدی قاضی منصوب از ایشان و مشغول بکار و بعضی از ایشان گویند از جهت اجرای عدالت است در این حال بلوازم قضا مشغول است مگر حد و تعذیر باین مطلب لازم آید که در هر بلدی هزار حاکم باشد در حقیقت رجوع بعدول تعطیل احکام را لازم دارد زیرا وجود عادل ما نندعنقا است پس از آن اگر خواهید بدانید که ایشان تا چه اندازه تابع شهوت ها و دور از نیکیها هستند سؤال کنید که آیا شاه طهماسب صفوی امام است یا نه بلکه تکفیر شما را نماید . و اگر پرسش کنید که او مجتهد است گویند نه نبودن

« بقیه ازصفحه قبل »

بردارد بدیهی است حواشی که بر متاجر شیخ نوشته‌اند هر کدام مواد واطلاعات دقیقی رادر قواعد فقهی دارد

۱۰ــ رساله قاعده لاضرر تالیف شریعت اصفهانی چاپ قم

۱۱ــ فوائد تالیف آقا میرزا صادق تبریزی چاپ طهران

۱۲ــ تحریر المجلة تالیف آقای شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء نجفی پنج جزء که درحدود نود قاعده فقهی رادر بردارد چاپ نجف «مرتضی»

عدالت او هم مسلم است نزد ایشان و سپس سؤال کنید چرا شاه طهماسب را لعن نمیکنند با آنکه بجای امام بدون استحقاق نشسته و بدون خلاف فاسق هم هست و لعن فاسق را هم جایز بلکه واجب دانید و از طرفی هم بزرگان راستگو را لعن نموده وبالاترین ثوابها دانید وشاه که متصف بامری شده وچرا سزاوار لعن در نزد شما نیست بلکه نهایت احترام و تعظیم او نموده و او را قطب کامل هم می‌پندارد اینها نیست مگر پیروی از شیطان نمودن مولف مصائب نوشت که بیشتر این قسمت از کتاب نواقض تکرار است زیرا اختلاف دارند در عمل نمودن بقول مجتهد میت و بسیاری جایز دانند و عدهٔ معدودی روا ندارند معتقدین دسته اول را اصلاً ایراد وارد نیست و دسته دوم هم در این صورت از باب عسر وحرج تجویز نماید زیرا در این صورت رجوع بقول او شاید واگر وفات نمود رجوع بقول او در صورتیکه مجتهدی نیست وجود عدم لازم آید بنابراین ناچار رجوع بقول اکثر می نمائیم و خلاصه بهر نحو که ممکن است باید احتیاط نمود الاحتیاط بالاحتیاط ودر صورتیکه مانند نادانان باشد اگر چه عمری رادر تحصیل علوم صرف نموده هنوز بمرتبه اجتهاد نرسیده باشد باید مانند دیگران تقلید کنداز یکی از مجتهدین معتبر ونهایت احتیاط را مراعات کند تااینکه از راه احتیاط از راه راست منحرف نگردد دوم گفت جایز نیست که هیچکس متصدی قضاوت شود تا آخر کلام نواقض درست است چه‌احکام الهی رانمیتوانند کاملا اجرا کنند سوم گفت تفویض بعدل تعطیل احکام لازم دارد زیرا عدل مانند عنقا است این‌سخن قابل ایرادست چه‌تحصیل عدل ممکن وشایع است ودر صورتیکه عادتی نباشد زیان بخود روا دارند و سزاوار مجازات می‌باشند مانند حجی که فاسد شد دوباره بجا آورند چهارم عدم جواز لعن سلطان وجواز لعن خلفا از آن جهت است که مدعی خلافت نبوده وخود را بجای ائمه نمیدانست ولی فاسق بوده و توبه کرد و توبه نمود ودر جرگه دشمنان اهل بیت نبوت نبود وعاق بود وتوبه کرد بلکه خودرا ازبندگان خدا ورعیت امامع دانسته که حفظ مرز کشور امامی را مینمود وتا اندازهٔ که میتوانست درامر بمعروف ونهی از منکر اقدام نموده وبرخود اجرای آنرا واجب میدانست

مشاهد مشرفه

مولف نواقض نوشت یکی از یاوه بافیان شیعیان‌است که گویند هر زمینی که‌جسد معصوم آنرا ملاقات ومس نمود از مکه معظمه برتر است لازم آید که بسیاری از بلاد برتر از کعبه باشد حتی کورهای فرنگستان وهندوستان زیرا پیامبران خدا در

حدود صدوبیست هزار نفر بودند ودربسیاری ازجاها پراکنده شدند واگر مقصود ایشان بمعصوم حضرت محمد (ص) وفاطمه (ع) وائمه اثنیعشر بودند بااینکه اشعار چنین مطلبی افضلیت ولی رااز نبی میرساند وآنهم کفر است چنانکه در باب خود یاد آور شدیم ولازم دارد فضیلت مثلاً دو مکان از سامره بر بیت الله حرام و اینهم خرق اجماع مرکب است چه پیش ازظهور شیعیان اجماع منعقد شد برافضلیت مکه چنانکه ائمه سه گانه همهمین عقیده راداشتند یابرافضلیت مکه کهقول مالك است مترجم گوید شیعیان گویند که سر زمین کربلا اشرف قطعات است وسایر مشاهد درشرف ملحق باو است زیرا خداوند که کعبه راخلق نمود وآنجا را معبد ومطاف قرار داد ارض مزبور بخود بالید وفخر ومباهات نمود که معبد شدم تاندا باورسید کهدر جایگاه خود برقرار وثابتشو اگر سر زمین کربلا نبود تورا خلق نمیکردم وزمین کربلا برخود مباهات کرد خطاب باورسید ثابت وبرقرار باش هرگاه حسین نمیشد ترا خلق نمینمودم واز این حدیث شریف چنان استفاده میشود کهشرف مکان بمکین است بنابراین جایگاه قبر حضرت رسول (ص) وبقعههای زمین وبعد از آن تربت علی ع وبعد کربلا بحسب مراتب فضیلت وشرافت میباشد وما آنانرا ازتمام پیامبران برتر میدانیم چنانچه در باب خود گذشت سپس دعوی خرق اجماع ولزوم کفر غلط است مولف مصائب نوشت درنوشته نواقض ایراداتی است نخست شهیددر دروس میفرماید بجز مکان قبر حضرت رسول ص مکه افضل از بقاع ارض است و روایت شده درباره کربلا مرجحاتی روایت شده نزدیکتر آن است که مکان قبور ائمه همچنان است اما بلادی کهایشان درآنجا هستند اقرب آنستکه مکه افضل حتی از مدینــه افضل باشد پس تردید مولف نواقض غلط است چه مولف کتاب دروس تصریح نمود که مراد بمعصوم پیغمبر یااهلبیت اوست وعبدالرحمن جامی که از متاخرین پیشوایان سنت وجاعت بود در مدح کربلا اشعاری سروده کــه دلالت بر افضلیت کربلا و زیارت آنجا بر کعبه دارد و در اول دیوان اشعار خود چنین گوید

کردم زدیده پایسویمشهدحسین — هست این سفر بمذهب عشاق فرضعین
کعبه بگرد روضهاومیکند طواف — رکب الحجیج این تروحون این این
از قاف تا بقاف پراست ازکرامتش — آنبه کهحیله جوی کند ترك شیدوشین

و باز هم از افادات اواست :

بسوی کعبه رود شیخ ومن بسوی نجف — بحق کعبهکه اینجا مراست حق بطرف
تفاوتی که میان من است واو این است — که منبسویگهر رفتم او بسوی صدف

دوم نوشت برتری وبه‌نبی کفر است گوئین درباب خود بیان شد که‌انکار این مسئله کفر است وابراز اینگونه سخنان ناشی ازدشمنی باخاندان نبوت است ودعوی خرق اجماع اوهم ازتار عنکبوت سستتر است زیرا همه آنان راه خلاف راپیمودند دیگر توجهی باتفاق واختلاف آنان نیست

بزرگترین عید

مولف نواقض نوشت که‌ازبیهوده گوئیهای ایشان است که روز عیدغدیر را برعیدین بزرگتر وافضل قدر وشأن میدانند ومستند برایاتی که ائمه خود استناد مینمایندنقل می کنند واین هم بهتان بزرك و کفر صریحی است زیرا ازضروریات دینی روزعید اضحی خواهد بود که‌بزرگترین آنها عید اضحی است یا عید فطر میباشد وباتفاق همه مخالف آن گرچه شهادتین راجاری نموده ونماز وروزه واداء زکوة وحج و جهاد رابجای آورد کافر است مانند آنستکه حرمت استعمال ظروف طلا را منکر شده عاقبت نترسد و تشکیکات قریحه آنان را فاسد نموده ومنکر چیزهائی شوند

مولف مصایب نوشت درنوشته نواقض ایراداتی است نخست هرگاه مرادعیدی است که‌نماز درآن واجب است دوعید واز ضروریات است ولی بهرهٔ برای مولف نواقض ندارد واگر مقصود انحصار اطلاق عید برآن دواز ضروریست پس بطلان آن ضروری است زیرا شارع اطلاق عید را بر جمعه نیز نمود بلکه هر روزی که شادان باشند آن وز راهم عید گویند ازاین رشته است فرمایش خداوند درسوره مائده یکون لنا عیدالا ولنا وآخرنا دوم که‌نوشت عید بزرگتر عید اضحی یافطر وازضروریات‌دین است گوئیم اگر مراد برتری دادن یکی ازآن روز وبردیگری وآنهم ازضروریات است فایدهٔ ازایراد آن چیست وهرگاه برتری یکی ازاین دو روز برهر روزی که‌اطلاق عیدبر اوشود ازضروریات نیست تامنکر آن‌کافر است وچگونه بعید است که‌روز عید غدیر بزرگترین عیدها باشدباآنکه خداوند آنروز رابزرك وگرامی دانست ودر کتاب مجید فرمود الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی مترجم گوید شرافت مکان‌ها وروزها آشکار نشود تادانایان آنها را بیان وخصوصیاتش رانقل کنند وشکی درنزد شیعان نیست که دانایان برافضلیت‌آن روز شریف اخباری نقل نمودند وبازهم عید ازعود شادمانی وسرور است وبعد از آنکه پروردگار فرمود که‌من درآن روز اتمام نعمت نمودم آیا کدام شادمانی برتر وبالاتر ازآن روز می‌توان پنداشت

(لعن)

مولف نواقض نوشت که ازرسم وعادت شیعیان لعن برصحابه وزنهای حضرت محمد ص میباشد که آنرا بجای نماز واجب قرار دادند تا آنجا که شاه طهماسب صفوی که بسن شصت وپنج سالگی رسیده بود درتمام مدت عمرش یك رکعت نماز نخوانده فقط در روز های عاشورا نماز میخواند وازترس طعن مسلمانان بهانه می آورده ومیگفت چون وسواس دارم نماز من مشکل است وهرگاه نماز بخوانم امر سلطنت مشکل ومختل میگردد وشاید ثواب لعن داعی شد که ترك نماز کند ونمیدانید که امور سلطنت شهریار صفوی چگونه بود

مترجم گوید ثواب لعن درنزد شیعه بیشتر ازآنست که در اینجا نقل شود بااین وصف لعن را مستحب دانند وبواسطه لعن گفتن دیگر ترك واجب ننمایند وآنرا بدل واجب هم ندانند لعن الله الکاذبین وشاه طهماسب صفوی فاسق بود چه دخلی به عقاید شیعه داشت وفاسق وکافر درجهان بسیارند که نباید درحساب دین گذاشت.

مولف مصائب نوشت در نوشته نواقض اطلاقاتی است که همه ممنوع می باشد یکی برهمه صحابه وزنان حضرت رسول ص لعن نکنند مگر به بعضی ازآنان ودیگری لعن بجای عبادت واجب نیست بلکه دربعضی ازاوقات مکروهه مشغول بآن ذکر شوند و سوم نسبت ترك صلوة به شاه طهماسب صفوی دروغ و افتراء است چه شهریاری پاکدامن ورستکار بود !!

مولف نواقض نوشت یکی از عادات ایشان است که گویند با لعن فاروق هرگونه بیماری شفا یابد

«حکایت» پسر ابن افضل ترك قاضی عسکر وفات کرده بود به تعزیت اوشتافتم دیدم گروهی ازرافضیان درآنجا حضور داشتند که ملاجان پسرمحمد متخلص بصدق بکلهوب استر آبادی هم بود وشخصی ازمردم شیراز بر خاست و از فقر وفاقه خود در نزد قاضی شکایت میکرد وشکوه را بدرازا کشانید ملاجان برای اینکه دل مرا بشکنند به بینوا گفت هفتاد مرتبه لعن عمرنما تا بیچارگی تو تبدیل به غنا گردد وخود تجربه نموده ودرنزد هر شیعه هم تجربه شد آن تیره بخت بیچاره ناامید ازمجلس بیرون رفت وبعد ازساعتی ملاجان داد سخن داد کنایهٔ بمن زده وگفت دراین دولت صفوی اهل سنت وجماعت ازبزرگان وثروتمندند وشیعیان در بیچارگی وبینوائی بسرمیبرند وشروع کرد بسوگند خوردن که با زن وبچه خود ازبیپولی هفتهٔ دوسه دفعه بیشتر گوشت نمیخورند گفتم سبحان الله مگر تو نبودی که میگفتی ازخواص لعن برعمر ثروت

مندی است پس تاکنون بهرهٔ ازآن نبردید تا گهان مردمی که در مجلس حضور داشتند ازلطیفه گوئی من بخنده افتادند واوهم نگران وسرافکنده گردیده وبیرون رفت ومنهم بسیاری باطن فاروق شادان شدم مولف مصائب گوید در باره ستمکاران اهل بیت نبوت ختمها وروایاتی روایت شده که ثواب بسیاری بر آن مرتبت نمودند مولف نواقض نوشت یکی ازعادات ایشان است که کفاره تمام معاصی و کفریات دشمنی باخلفای سه گانه دانند ودر مستندات خود از پیغمبر ص روایت کنند که حضرت فرمود حب علی ع حسنة لا یضر منها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة و تصریح بتلازم نمود مابین حب اووسب شیوخ وبغض اووترك سب شیوخ وپسرعبدالعالی تعظیم بسیاری بآن بیدین خمار میکند چه آن شهریار صفوی افراط درسب ولعن خلفا مینمودند

مترجم گوید مولف نواقض چرا تلازم رابعید دانست چه بعد ازاینکه در نزد شیعیان بلکه اهل سنت وجماعت روشن گردید که مابین حضرت امیر المومنین وسایر خلفا آشتی نبود وشیعیان هم که ازدوستاران حضرت علی ع هستند ودوستی با دشمنانش جمع نمیشود ومردی بخدمت حضرت امیر ع عرض کرد که شما وعثمان رادوستدارم حضرت فرمود اکنون کور ویا بینا میباشی واگر کفاره گناهان را بعید میدانست روایت ابوحمزه نیشابوری که از موالی اوست درصورتیکه اعتقادی داشته باشدبعید بودنش رابر طرف میسازد

(نوروز)

مولف نواقض نوشت یکی ازعادات ایشان گرامی داشتن روز نو روز است که از شعار جاهلیت بود که آن روز را ارجمند دانند و در ردیف دو عید بزرگ اضحی وفطر قرار میدهند باآنکه دانشمندان ماحکم بکفر کسی کنند که آن روز را گرامی دارند تاچه رسد باینکه نوروز رابرتری دهند وهرگاه بعضی ازنادانان شیعه منکر ارجمند داشتن عید نو روز شوند خوب است بکتاب مهذب البارع ابن فهد مراجعه کنند که غسل نوروز رامستحب میدانند مترجم گوید چون درروز نوروز برای شیعیان اتفاقاتی افتاد مانند قتل عثمان وخلافت حضرت امیر ع واینگونه حوادث که با تحویل طبیعت سازگار بود شیعیان نوروز راگرامی دارند وحکم بکفر پیرو نوروز هم غلط وبیهوده است آری در صورتیکه بنام نوروز باستانی عید گیرند ممکن است اشکالی داشته باشد ولی شیعیان از برای شرافت وعظمت نوروز آنرا گرامی وارجمند میدانند

(خرابی گورها)

مولف نواقض نوشت یکی ازعادات ایشان ویران کردن گورهای دانشمندان صالحی است که تااجساد را بیرون آورده وآتش زنند وپروردگارهم دراین امر توانائی ومهلتی بآنان داد مانند قاضی بیضاوی مولف اسرار التأویل وانوار التنزیل ومنهاج الاصول وسایر کتابها وشیخ ابواسحق کازرونی قطب الاقطاب عصرخود بود که بیچارگان دردشت ودریا از باطن اواستمداد مینمودند وعین‌القضاة همدانی شیخ المشایخ عصر خود که‌در سبحه یادآوری شده

مردم دیدهٔ روشن خردان　　　　بحر دانش همه بین و همه دان

وبسیاری دیگر واین گونه ستمها سبب بسیاری ثواب سوختگان داشت که‌از عذاب آتش آخرت دور وبرای سوزندگان مجازاتشان چند برابر شده وبخشم خداوندی نزدیك‌تر میشوند وبرای دستهٔ دیگر توانائی چنین کاری نداد وپس از خرابی گور هرگاه جسدی رادر قبر نمیدید همه‌گونه توهین‌ها بصاحب قبرروا داشتند ماننداینکه مزار امام اعظم ابو حنیفه راخراب نموده ومبال نمودند مترجم گویداحوال شیعیان دراین گونه موارد مانند احوال بزرگان صحابه است که در باره جسد عثمان روا داشتند ودیگرچه نقصی برشیعیان است که‌چرا آنان رافاسد دانند وداستان امام اعظم چنین‌بود که‌استخوانهای ابوحنیفه رابیرون آورده وسوزانیدند وبعد ازآنکه آنجارا مستراح نمودند سگی رادفن نمودند که‌فعلا آرامگاه است

مولف نواقض نوشت چنانکه درمقدمات خود گفتیم‌چنانکه جدصاحب نواقض سید شریف گفته‌از کجا آنان ازدانشمندان پارسا بودند واین اولین شیشهٔ نیست که دراسلام شکست وقیاس کنید که کار بسیاری از صحابه هم‌همین قسم بود چه عثمان راکه معتقد بودند ازبزرگان خلفا است کشتند چه‌توهین‌ها باوروا داشتند ودر چاه نجاست انداختند تاسه روز اجازه دفن اورا ندادند هنگامیکه مخفیانه برای دفن به بقیع میبردند درآنجا هم مردم انواع واقسام توهینها روا داشتند تا میتوانستند در قبرستان مسلمانان دفن کنند وعثمان رادر گورستان یهود بخاك سپردند

عید بابا شجاع الدین در کاشان

مولف نواقض نوشت یکی از عادات شیعیان عید بابا شجاع الدین است که انواع واقسام زشتی‌ها رامرتکب شوند وداستانش این است که‌مردم کاشان معتقدند که‌چون ابو لؤلوء سیدنا عمر را کشته وبکاشان فرار کرده ودر آنجا پنهان شد و

مردم هم اورا حمایت ونگاهداری مینمودند تاوفات کرد وازاو تعبیر به بابا شجاع الدین کنند و هر که کار خوبی کند او را بدان اسم نام نهد وخواص شیعه میدانند که این مطلب دروغ است وشاید از ابراز اینکار اظهار عصبیت است چنانکه سابقاً هم اشاره نمودیم برای تقرب شهریار گمراه صفوی اینکارها رامیکنند که خلاصه آن اینست که مردم کاشان در روز مذکور مجسمهٔ از خمیر ساخته ودر شکم او شیره میریزند واز بامداد تاشب بانواع لهو ولعب وسب فاروق مشغول میشوند چون شب فرامیرسد یکی از لاتها کاردی برشکم مجسمه زده وآنچه شیره دراوست ریخته میشود اهالی درآشامیدن آن بیکدیگر سبقت میکنند گوئی تشنه خون خلیفه ثانی وامام عادل مسلمین میباشند!!! فاروق در کاشان مانند ابوبکر درسبزوار وعلی در عمان است چنانکه حیرتی گوید :

خوارم اندر ولایت قزوین　　　چون عمر در ولایت کاشان

مثنوی مولوی گوید

سبزوار است اینجهان بی مدار　　　ماچو بو بکریم دروی خوار زار

مولف مصایب نوشت اینکار مردم کاشان رانه علما برآن فتوی داده ونه بآن راضی بودند وتوده نادان ولاتها اینگونه مسخره بازیها رااختراع نمودند وبد تراز حرکت مردم کاشان رااهل سنت وجماعت بغداد بجای آوردند چنانکه ابن کثیر شامی در تاریخ خودگوید که اهل سنت درعصر خلفای عباسی زن سرخی‌را عایشه نام گذارده وسوار میکردند وبعضی رابنام طلحه و زبیر گذاشته ومیگفتند با شیعه علی ابن ابیطالب ع جنگ کنیدوازدوفرقه گروهی کشته شدند واشرار هم مرتکب فساد وغارت اموال مردم میشدند تاآنکه گروهی از زنان راگرفته وبدار آویختند تامردم ازشر آن ایمن شدند

ده اول محرم

مولف نواقض نوشت یکی از عادات ایشان است که در ده اول محرم بلکه تا آخر ماه محرم با لباس تازه و اسلحه و فخر و مباهاتی گرد هم آمـــده با بچه های خود در کوچـه و بازار با احساسات و حرکـات هیجان انگیزی بانواع و اقسام فسق و فجور مرتکب میشوند و نام آنرا تعزیه داری حضرت اباعبدالله حسین ع میگذارند وخوبرویان باهنك های دلنواز معشوقه های خـود را خطاب نموده واشعار عاشقانه میخوانند ظاهرا بنام عزای حسینی ودردل بتاریکی و شرارت یزیدی متصف هستندودر شب‌ها انواع واقسام زنا ولواط رامرتکب‌میشوند وفرصت خوبی بدست می‌آورند چه درسایر ایام کمتر مجال فحشاء را دارند خوب است اوضاع و احوال تعزیه داری و سینه زدن و دسـته راه انداختن شیعیان را تماشا کنید تا بدانید که آنان دشمن حسین ع هستند نه دوست او و علما شیعه هم با شاگردان خود بیرون آمده ودرهر مجلس تعزیت شرکت کرده ودورمیزنند واشعاری که‌لات ها ومسخره بازها نمی‌خوانند بقرائت آن‌مشغول میشوندوهنگامیکه خسته و کوفته می‌گردند باترجیع گویند اناللهواناالیه راجعون !! بعضی ازشاگردان گویند آقا چه خبر است درپاسخ گویند آقا اهل سنت وجماعت منکر شمار تعزیه داری هستندآنگاه زبان بلعن وتکفیر وملامت‌ما شروع کنند وپندارند که کارخوبی را بجای آورند . واین گونه حرکات شیعیان مرا از آنان دور ساخت ومحرومین از سعادت ابدی روزه روزعاشورا را مکروه دانند با آنکه درباره‌آن روز چه غلوها مینمایند این نیست مگر اینکه ازثواب بسیار محروم میشوند وگویند روزه گرفتن درروز عاشورا مکروه‌است وامساك درآن‌روز تابعدازظهرمینمایند وبعد با تربت حضرت اباعبدالله ع امساك‌را میشکنند وبرای‌آن‌فضلیت بسیاری روایت کنند و وشیطان اکتفا نکرد از اینکه شیعیان را از ثواب روزه محدوم داردبلکه باخوردن تربیت اباعبداللهع گناه‌دیگری رامرتکب شوند وبر کسانیکه‌ازسنت محمدی‌وطریقه مرتضوی دور میشوند وشیطان این طرز بانان تسلط پیدا می کند وشایدعدم کراهت روزه عاشورا بلکه مزیت آن‌ضروری است دورنیست که انکار ونضه از دلیل های کفر باشد وبجانم سوگند هرگاه اکتفا باین‌گونه‌مطالب میکردیم هرآینه ازتکفیر وروا بکشتن شیعیان احتیاط می‌نمودیم ولی خداوندآنان را رسوا وزبانشان‌را قطع کند که چه‌اندازه افراط در دروغ ومعاصی نموده ومقالاتی‌را ابراز داشتند که هر با دینی شیعیان‌را تکفیر کند ویکی از آن گفتارها این است که گویند عمر باعث

کشتن حضرت اباعبدالله ع شد ومولف نواقض دراینجا خصوصا درباره قتل امام حسین که عمر سبب قتل او شد چه غم واندوه‌ها ابراز داشت وبعد می نویسد که شما را مژده انقراض رفض وبدعت میدهم یکی از آن بشارت ها شرعی است که در مسجد بنی امیه یکی ازمردم دیار مغرب که پارسائی بود دیدم وشکایت رافضیان رانـزدش نمودم مرا خبر داد که بعداز آنکه برتری یافته وآزار مسلمانان کنند منقرض خواهند شد ودیگر بشارت بقاعده نجومی است وبعد نوشت کاری که شاه اسمعیل حیدر اردبیلی بشریعت محمدی روا داشت مروانیان وبنی امیه ننمودند زیرا اگر آنان سب علی ع نمودند او یکی ازعشره مبشره بود واین جماعت سب تمام نه نفر از ده نفررانمایند و آشکارا مهاجر وانصار ومادران مومنین‌را لعن کنند وشکی نیست که سب بیشتر اصحاب وزنان حضرت محمد ص زشت‌تر ازسب‌علی ع است

اگرچه فرض کنیم که حضرت علی ع افضل باشد با آنکه بزرگان مجتهدین اورا افضل ندانند.

مولف مصائب نوشت اتفاقاتی که درروز عاشورا میشود کار نادانـان است و دانشمندان وپارسایان را درآن دخالتی نیست چه درهردین وفرقه لات‌و هرزه گرد پیدا میشود وروزه روزعاشورا که مستحب نبودن آن از این جهت است که در نزد شیعه آشکار است که روزه روزعاشورا از بدعت‌های بنی امیه بودچنانچه صاحـب کتاب قاموس درلغت که از محدثین اهل سنت بود دررساله سفرالسعادة خود گفت که ائمه حدیث گفته‌اند کـه سرمه کشیدن درچشم در روز عاشورا بدعتی است کـه کشندگـان حضرت اباعبدالله الحسین ع اختراع نمودند و دیگر گفت شیطان هـم اکتفا بدان ننمود بلکه القا خوردن تربت را به شیعیان نمود گوئیم این ها تخفیف در دین واهانت به سبط سیدالمرسلین است با آنکه سرگین وامثال آنرا خوراك شمـا قرارداد چنانچه محمدبن حسن از مجتهدین اهل سنت بدان فتوی داد و دیگر بعید دانست که عمر سبب کشتن حضرت اباعبدالله حسین ع شده باشد گوئیم داستان آنرا سابقا نقل کردیم

در نواقض نوشت که زیان شاه اسمعیل صفوی بدیانت حضرت محمد ص بیشتر از ضرربنی امیه وبنی مروان بود بنابراین انقراض دولت قزلباش باید زودتر ازانقراض دولت صفوی فراهم گردد چه قزلباشیان بمراتب بدتر از صفویان بودند

فتوای فقهای مذاهب اربعه

مولف مصائب نوشت اکنون بوعده خود وفا نموده آراء فقها اربعه‌را که بنام اهل سنت وجماعت نامیده شدند در اینجا بیان مینمائیم خصوصا فتاوی که حجازی از شافعیه عراقی از حنیفه دادند وهر گاه خوب تامل شود دانسته‌شود بضرورت عقلی که هیچیك از پیامبران مبعوث نشدند که چیزی از آن آرا تعلیم نمایند وهمه آن فتاوی کفر است ومن خلاصه اقوالی‌را که بعضی‌از بزرگان در کتاب‌فصول‌المنتقات نقل نمودند دراینجا یادآور میشویم وآن مناظره‌است که مابین فقیه حجازی وفقیه‌عراقی اتفاق افتاد

حجازی گفت‌یافتم‌خدای عزوجل‌را که‌می‌فرمود فان‌لم‌تجدوا مافتیمموا صعیدا طیبادیدم عراقی‌گفت اگرآب ندارید با نبیند وضو بگیرید اگرچه برخلاف‌فرمایش خداوند ورسول او واجماع مسلمین باشد حجازی‌گفت‌عراقی‌را دیدم که میگفت اگر موشی‌درچاه‌افتاد وبمیرد بایدبیست‌دلوآب ازآن چاه باید کشید واگردم‌موش‌افتدتمام آب چاه را باید کشیدوچه‌اندازه تعجب‌است این‌قول که کل منجس‌نیست‌وبعض‌منجست چیز عجیبی است وعراقی گفت افراط تر ازآن این‌گفته تر است ای‌حجازی که‌اگر درچاهی که دوقله(۱) آب باشد که موشی درآن افتد آب پاشیده شود آنگاه آب راه طاهر است واگر قله‌از آن برداشته‌شود ودراین بعض موش باشد آن‌آب نجس است وموش بتمام منجس نبود وبعضی‌ازآن منجس آب‌بتماك پاك وبعضی ازاونجس خواهدبود

حجازی‌گفت هرگاه درچاهی موش بمیرد بیست دلو آب آنرا کشند و اگر مسلمانی درچاه افتد ومیرد تمام آب کشیده شود بنابراین موش از اهل‌ایمان‌پاك‌تر است نعوذ بالله من سوء الاختیار !! عراقی‌گفت دیدم حجازی را میگفت اگر مومن مسلمان طاهر مس فرج خود کند وضو براو واجب شود ولی‌مس سك وخوك موجب وضو نگردد نعوذ بالله من‌الخذلان وگویم زکریا بن‌یحیی‌ساوجی‌ازابوحنیفه حکایت نمود که اوگفت اگر جنبی دست خودرا بنیت وضو درآب چاه فرو نماید تمام آن آب فاسد گردد و اگر نیت وضو ننماید‌آب پاك است و این فتوا خیلی عجب است وبازهم حکایت شد ازمحمدبن حسن که میگفت اگر جنب بنیت غسل جنابت داخل چاه شود تمام آب‌فاسدگردد وخودش هم پاك شود ولی‌هرگاه‌ازچاه بیرون آمد بعددفعه دویم داخل شدنه‌خود ونه آب هیچکدام‌پاك نمیشوند

---

۱ ـ قله کوزه یاخم کوچك عربی است که آب درآن نهند «مرتضی»

ودفعه سوم حکم او مانند حکم دوم است واگر دفعه‌چهارم داخل‌شود پاك میشود وحکایت شد از ابویوسف که‌هرگاه جنبی داخل‌چاه‌شد تا دلوی‌را بیرون آورد ناگـهان درآب فرو رفت آب فاسد نشود وغسل او مجزی‌نیست ومحمدبن حسن گـوید آب فاسد نشود وغسل مجزی باشد واین شگفت‌ترین گفتاراست

حجازی گفت عراقی‌رد سنن برای‌نماید وعدول از سنن بسوی‌رای وقیاس کند زیرا پیغمبر می‌فرمؤد انماالاعمال باالنیات ولکل امرء مانوی‌وعراقی گوید وضو نیت حاجت ندارد عراقی گفت دیدم حجازی را زیادتر ازرد نمودن‌سنت ازمن و اشد اقدام بر بدعت زیرا او می گـوید حاجی که احرام حج نمود از بـرای دیگری وبعنوان نیابت حجةمال خود شودو کفایت‌او کند ازحجةالاسلام‌تعجب‌است ازکسیکه دعوی کند بر عراقی که اورد سنت در وضو بدون‌نیت‌صحیح و حالیکه اودرحج که‌اعظم ارکان دین است مجزی‌داند بدون‌نیت

حجازی گفت عراقی میگوید نماز درلباسی که‌در اوشاش جانوری که‌گوشت آن خورده نمیشود بیشتر ازاندازه درهم باشد میتوان نماز خواند مگر اینکه شاش بسیاری باشد وبسیار درنزدش باندازهٔ یك چهارم پارچه است‌همین قسم به‌بالا واین هم مناقض است که اگر شاة در چاهی که هزار قربه آب داشته باشد بشاشد تمام آن آب نجس میشود واین تناقض فاحش است . عراقی گفت حجازی مناقض میگوید زیرا میگوید اگر انسان تیمم نماید بخاك مخلوط بآردمجزی نیست آن تیمم واگر بآب‌مخلوط بلبنیات وضو گیرد آن‌وضو درست است وایـن شگفت تراز آن است وحجازی گفت خدا میفرماید دروضوء بترتیب اول صورت بعد دست سپس مسح سر وبعد مسح دوپا وپیغمبرص فرمود دروضو ابتداء کند بچیزی که‌آغاز نمود وعراقی گوید برخلاف ترتیب پروردگار انجام دهد وعراقی گفت میبینم تورا ای‌حجازی در اصل دیانت مانند چیزیکه برمن سرزنش نمودی زیرا خداوند مجاهـد رابر نشسته برتری داد ومساوی هم قرار نداد مابین عالم کمتر ازاو دررتبه علمی وهمه مامقدم نمودیم ابوبکر راهم نشسته ودرعلم کمتر ازعلیّ ع بود رعیت شریك میباشم وتنها رافضیان درسلامت باشند وتواین راضی نخواهد شد همه ماميا‌سر برمیامن مقدم‌کنیم و ترتیب واجب نمیدانیم پس همه درترتیب مخالف خدا شدیم حجازی گفت عراقی را درمذهب خودمنحرف دیدم واقدام نماید بعصمت انبیاء ونجس داند اصفیاء واخیار را وقائل شود براینکه منی نجس است وحال آنکه از منی انبیاء خلق شدند بعد از آنکه درتنجیس نفس خود فکرنکنند وآیا خدارا باقی گذاشت که‌اقـدام نمود بر انبیاء خود به تنجیس وحال آنکه خدا ایشان راپاك ازنجاست گردانید

عراقی گفت حجازی راسخت درتعصب وانحراف دیدم که بر قول باطل بود زیرا گوید هرگاه موئی اززنده جدا کنند نجس است واین ردبر پیامبران ص) وردبر سنت خواهد بود زیرا پیغبرص) درمنی سررا تراشیده وموی سرخود رامابین اصحاب خود تقسیم نمود تابرکت بآنان رسد واگر نجس بود چنین کاری‌رامرتکب نمیشد بلکه حال مومانند سایرفضلات میبود حجازی گفت عراقی میگوید تحریم نماز تظیم است وتحلیل او بضرط وبول غایط شود عراقی گفت حجازی بمثل آن بلکه زشتتر گفت زیرا گوید کسی قذف محضات درخود نماید سهو نماز اودرست است وپیغمبر ص) تسلیم راخروج درنماز قرار داد وقذف محصنات چگونه شود که‌موجب خروج نگردد واین ردبر پیامبر ص) است ومع ذلك مناقض گوید زیرا او گوید دراول‌نماز نماز اگر بگوید الا کبر الله والله اکبر نگوید و در سلام گوید اگر علیکم السلام بگوید ازنماز بیرون‌خواهد رفت

حجازی گفت خدا قرآن را بزبان عربی بیان فرمود عراقی گوید قرآن رادر نماز تبدیل بفارسی کند جیزاست وحالیکه اوتحریف نمود وداخل نمود اورا درباطل وقرآن رااز اعجاز انداخت نعوذ بالله من الخذلان

عراقی گفت حجازی دراین زشتکاری‌باما رفیق است وکتاب وسنت راباطل نمود زیرا خدا فرماید پیغمبری نفرستادم مگر بزبان قوم اوتا مردم اقتداء نمایند به پیغمبر وهرگز دیده نشده که‌حضرت محمد ص) بفارسی سخن گوید تاچه رسد باینکه نماز خود رابفارسی بجای آورد **وخلافی** نیست که‌تشهد نماز واجب است وحجازی تجویز نماید تشهد بفارسی‌راپس اگر عراقی مخالف قرآن‌شد حجازی مخالف‌قرآن وسنت گردید

حجازی گفت پیامبر نماز بدون‌ام‌الکتاب‌را نماز نمیدانست عراقی گوید‌بآیه کوتاه هم مانند مدها متان والف لام‌میم هم‌جایز است اینها تجری برپروردگار است

عراقی گفت حجازی گوید اگر کسی آیه درازی را که باندازه فاتحه الکتاب باشد بخواند مجزی است پس اوهم مخالف حدیث نمود **حجـــازی گفت** عراقی مدعی‌قیاس است وحال آنکه اوسخت ترین مردم مناقض ودورتر ازایشان درعمل قیاس است زیرا سخن اشتباهی درنمازها راباطل داند ولی سلام اشتباهی را باطل نداند **عراقی** گفت حجازی سخت ترین مناقض است زیرا گوید آنکسیکه به نفس خود ازدشمن ونحو آن ترسناك باشد باید نماز بغیر قبله خواند ودیگر اعاده لازم ندارد

وهرگاه ازترس نفس خود ازانجام غسل تیمم کند ونماز بخواند باید نماز رااعاده کند

حجازی گفت عراقی چیزیرا که خدا حرام نموده بود اومباح دانست وآن جواز اکل گوشت مرده دروقت ضرورت است ازبرای کسیکه مفید درارض است **عراقی** گفت حجازی مباح دانست مسح بخفین رایك روز ویك شب ازبرای متیمم **حجازی** **گفت** عراقی رادیدم که‌میگفت اگر انسان درروز جمعه نماز ظهر میخواند و رسید بامام درنماز ونماز باا‌و بخواند واگـر درك ظهر نکرد بچهار رکعت اعاده نماید پس این نماز درحالی مجزیست ودر حالی مجزی نیست اینها بازی در دین است

عراقی گفت حجازی دربازی دین سخت‌تراست زیرا گوید اگر امام‌خطبه بخواند درروز جمعه دوخطبه وجلوس هم فاصله نکند مابین دوخطبه اومجزی نیست اگر چه مابین دوخطبه ودو رکعت نماز جای‌آورد دلیل اوفعل نبی است پس جایز نیست خلاف کار پیامبر نمود ومع ذلك گوید که پیغمبر اعتکاف بدون روزه بجای نیاورد وحال آنکه خودتجویز کند اعتکاف بدون‌روزه را خلافاً لرسول‌الله ولجمیع اصحابه **حجازی گفت** عراقی فتوای اودر طهارت وصلوة مناقض است درز کوة هم بازهم‌تناقض دارد زیراپیغمبر درچهل گوسفند یك گوسفند زکوة قرارداد **وعراقی** یك سگك وپیغمبر ص؏ زکوة فطره از گندم وجو قرار داد وعراقی گوید سقمونیـا هم توان داد !! **عراقی گفت** پیغمبر ص؏ درپنج شتر شاة قرار داد وحجازی‌گوید درپنج شتر یك شتر وحجازی گفت پیغمبر فرمود در کمتر ازپنج اوسق زکوة نیست عراقی گوید اگر مرد اورا باشد ده مثقال بر او زکوة است خلافاً للسنه **عراقی** **گفت**دیدم حجازی‌را که ردقول پیغمبرص؏ نموددرقول‌او که‌در کمتر ازپنج اوسق‌نیست واو واجب داند زکوةرا برهرهزارنفری که ازبرای‌ایشان دوبست درهمست وواجب نداند برکسیکه صدهزار درهم ازمالك ازمیان رفته‌باشد این‌نهی دراحکام‌است

حجازی گفت عراقی درروزه هم تناقض دارد زیرا گفت اگر دواء درجوف برساند روزه براوقضاء است واگر حصه ویا خاتم را عمداً به‌بلعد براو قضائی‌نیست عراقی گفت دراین مناقضه حجازی شریك است زیرا گویند مسافر وبیمار اگر در ماه مبارك رمضان افطار نمایندوبعد قضای آنرا بجای نیاوردند تااینکه ماه مبارك رمضان دیگر آید برایشان قضاء و کـفاره هردو لازم آید ومع ذلك گفت اگر کسی عمداً دررمضان بدون عذری افطار کند قضاء و کفاره است **حجازی گفت** عراقی درروزه تناقض دارد زیرا گوید اگر در تمام ماه رمضان دیوانه باشد بر او قضاء نیست وهرگاه خوب شد آنچه‌ازاو گذشت‌باید قضاء بجای آورد آنکه درتمام ماه بیهوش باشدقضاء تمام ماه رابجای‌آورد اینهم تناقض است **عراقی گفت** حجازی

مانندابن راگفته زیراگفت اگر کودکان درقسمتی ازروز رمضان بالغ شدند واجب است که امساك نماید ودیگر قضاء لازم نیست‌ولی بر کسیکه درقسمتی ازروز اسلام آورد قضاء روزه آن روز رابجای آورد **حجازی گفت** عراقی رادیدم که‌در حج مانند سایر عبادات‌خود بدعت گذاشت مانند آنکه نکاح درحج راجایز داند وپیغمبر نکاح رادر آن جایز نمیدانست **عراقی گفت** حجازی مانند آن رفته است زیرا پیغمبر صم فرمود محرم هرگاه نعلین نپوشدوخفین پوشد وختین راز پائین کعبین بیرون کشد تو گوئی پوشیدن خفین حرج نیست اگر چه‌از اسفل اوقطع نشود ورد صریح پیامبر را نمودید

حجازی گفت عراقی کار نبی را رد نماید ودر سنت بدعت کند زیرا پیغمبر صم اشعار به‌سنت‌مینمود وعراقی گوید اشعار بدعت است

حجازی گفت پیغمبرقیمت سگ‌را زشت دانست و امرنمود بکشتن‌سگان **عراقی**فروش آنرا وخوردن قیمت‌آنرا روا دانست عراقی‌گفت حجازی مانند اینگوید زیرا از پیغمبر صم روایت شد که‌هر که‌مالك محرم خود شود اوحراست حجازی گوید مرد مالك خواهر خود شود واین رد پیغمبر است حجازی گفت عراقی خون کافر با مسلمان‌را مساوی داند بااینکه خداء کفاررا بر مسلمانان نگردانید واورا اعتقاد آنست که مسلمانان بسبب کافر کشته شوند واز برای اهل ذمه اهل ایمان را قصاص کنند

عراقی گفت شماهم میگوئید اگرمسلمانی قاطع طریق‌باشد وذمی‌را بکشد آن مسلمان را بواسطه آن ذمی میکشند ومترجم گوید این فتاوی مذکوره که‌از طرفین ملاحظه شد گرچه بحسب ادله شیعه‌همه آن آراء فاسد است وبقواعد مذهب اهل سنت وجماعت بلکه مذهب شیعه موجب کفر نشود زیرا کفر عبارت از تکذیب خداء یارسول ایشان درفتاوی خود تکذیب و یا غرض ندارند بلکه بسیاری ازفتاوی آنان ازراه قیاس واستحسان است وبعضی هم‌از روی نفهمیدن قواعدکلی که‌ازاهل بیت پیغمبر وخود پیغمبر رسیده وبعضی دیگر ازراه تعصب و حسادت و بحاجت فتوا میدادند اعاذنا الله بذلك وچون نظر باوراق مولف نواقض نمودیم غیر از بحاجت وتعصب چیزی ندیدیم ودرترجمه کتاب مزبور بداء حاصل شد ولی چون ملاحظه نموده دیدم که در اثناء بعضی از مدایح وفضایل علی ابن ابیطالب بود ناچار شدم که‌ترجمه راببایان رسانم

ازاخطب خوارزم نقل شد که‌گفت پیغمبر صم فرمود براستی ازبرای برادرم علی ع فضایل بیشماری قائل شد پس هر که فضیلتی از فضائل اورا نقل کرده واقرار بدان داشته باشد خداوند گناهان گذشته وآینده اورا میبخشد وهر کس فضیلتی ازفضائل علی ع رابنویسد همیشه فرشتگان ازبرای اواستغفار نمایند مادامیکه آن کتابت اثرو

علامتش باقیست وهر کس فضیلتی از علی ع را گوش دهد خداوند گناهان اورا میبخشد وهر که نظر نماید بکتابی از کتاب فضائل علی ع پروردگار اورا خواهد آمرزید وگناهانشان راخواهد بخشید . بعد پیغمبر فرمود هر کس نگاه بصورت حضرت علی ع نماید ویاذکر او کند عبادت خواهد بود و خداوند ایمان بندگانرا قبول نکند مگر بولایت اوو دوری ازدشمنانش

تعجب است که با این گونه احادیث فرقه شیعه رالعن و طعن نماید بلکه شیعیان راکافر تراز دیگران دانند چنانچه از مقالات مولف نواقض معلوم میشود که بدترین مردم راشیعه میینداشتند گوئیم ولایت چه معنی دارد و برائت ازدشمنان چیست خود اهل سنت وجماعت اگرانصاف داشته باشد میدانند که شیوخ سه گانه آنان چه ستمها درباره خاندان نبوت نمودند نمیتوانند آنرا پنهان ویا توجیه نمود و در مقام تقوی وریاضت هم بعکس نتیجه داد چنانچه فرقه نقشبندی سنیان هم بهمین منوال از حزب الله خارج ودر جرگه حزب شیطان داخل شدند

وشیخ محی الدین عربی درباب هفتاد و سیم از کتاب فتوحات خود گوید دو نفر از عدول شافعیه که گمان رفض در ایشان نمینمودند با یکی از اولیاء که در دیار بکر دیدم صحبت داشتند فرمود بایشان که شما رابصورت خوك می بینم و این علامتی است که میان من و خداوند که رافضیان را بدان صورت مشاهده می کنم ! ! ودرباطن ازآن مذهب عدول نمودند فرمود این ساعت توبه نمودید شمارا بصورت آدمی میبینم وایشان معترف شدندوازاین معنی تعجب نمودند ای خوانندگان گرامی بااین یاوه بافیها دیانت را نمیتوان اثبات نمود آری این طرز کلمات برای نادانان گفتن دردیانت فاسد مستقیم میگرداند - اعوذبالله من موبقات الادیان و اعتصم به من وساوس الشیطان و استعین منه وبه من حب اولیاء الرحن الذین طهرهم الرجس بنص القرآن وقد وقع الفراغ بیدالمترجم وقت عشیة الخمیس فی ثانی رجب من سنة الف و ثلاثمأة وثمانیة فالتمس من اخواننا ان لا ینساونی فی حیاتی ومماتی والحمد الله اولا وآخراً سنه ۱۳۰۸ خود مترجم یك نوبت ملاحظه نمودم

« الاحقر محمد علی الرشتی الغروی »

پایان نوشته مرتضی مدرسی چهاردهی حفید مترجم کتاب مصائب النواصب

در طهران درشب جمعه نیمه شعبان **۱۳۶۹**



(آثار قلمی منتشره)

آقای مرتضی مدرسی چهاردهی

(نویسنده ترجمه کتاب مصائب النواصب)



۱ـ رساله تاثیر علمی وادبی ایرانی درعرب « درشماره های سال هیجدهم مجله ادبی ارمغان چاپ طهران نشر شد»

۲ـ رساله درشرح احوال وآثار خواجه نصیر الدین‌طوسی « درشماره های سال نوزدهم مجله ارمغان نشر شد »

۳ـ رساله درشرح احوال وآثار فارابی معلم‌ثانی «درشماره‌های سال بیستم مجله ارمغان نشر شد »

٤ـ رساله دانشمندان اصفهان « درشماره های سال بیست ویکم و بیست و دوم مجله ادبی ارمغان چاپ طهران نشر شد »

٥ ـ رساله درد ها ودوا های اجتماعی « درمجلات سال چهارم وپنجم وششم مجله پیمان وسال اول ودوم مجله ایمان ومجله آموزش و پرورش مجله رسمی وزارت فرهنگ چاپ طهران نشر شد »

٦ـ تذکره تاریخی مدرسی« که‌قسمتی ازآن دردو شماره سال اول ودوم مجله تاریخی یادگار وشماره های سال اول ودوم مجله‌جلوه نشریه جامعه لیسانسیه های معقول و منقول و یك شماره از سال اول مجله یغما ودر مقدمه کتاب ادبی اوراق پراکنده و در آغاز چاپ دوم داستان بوسه عذراء چاپ های تهران منتشر شد »

۷ رساله شرح احوال وآثارشیخ احمد احسائی « درجلد اول سالنامه دانش تهران‌چاپ طهران نشر شده وخلاصه ازآن قبلادرمجله یادگارچاپ شد که عیناً درجلد سوم لغت نامه آقای دهخدا نقل گردید »

۸ـ رساله شرح احوال وآثار حاج ملاهادی سبزواری « درسال‌دوم مجله جلوه چاپ و نشر شد

۹ـ ترجمه خاطرات سید جمال الدین‌افغانی بااضافات وملحقات که‌در دوره دوم‌مجله ماهیانه گلهای رنگا رنگ ودر جلد اول ودوم وسوم وچهارم سالنامه دین ودانش چاپ طهران نشر گردید وجلد اول آن مستقلا درتبریز چاپ ومنتشر شد که جلد دوم درزیر چاپ است

۱۰ ـ رساله نیچریه بقلم سید جمال الدین افغانی باشرح احوال و حواشی دومرتبه درتبریز چاپ گردید

